زندگی برزخی

و ارتباط با برزخ نشینان

پاسخ بسیاری از پرسشها پیرامون برزخ و آخرت
از دیدگاه قرآن و سنت



زندگی برزخی و ارتباط با برزخ نشینان

مشخصات کتاب

سرشناسه : شفیعی مازندرانی محمد، 1328 -

عنوان و نام پدیدآور : زندگی برزخی و ارتباط با برزخ نشینان : شامل پاسخ بسیاری از شبهات و سوال های پیرامون برزخ و آخرت از دیدگاه قرآن و سنت/ محمد شفیعی مازندرانی

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران 1387.

مشخصات ظاهری : 316 ص.

شابک : 28000 ریال : چاپ دوم : 978-964-973-147-6

یادداشت : چاپ دوم : 1389 (فیپا) .

یادداشت : کتابنامه : ص. 310 - 316 ؛ همچنین به صورت زیرنویس .

موضوع : برزخ-- اسلام.

موضوع : برزخ -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP222/24/ش74ز9 1387

رده بندی دیویی : 297/44

شماره کتابشناسی ملی : 1774082

ص:1

اشاره

ص: 2

زندگی برزخی و ارتباط با برزخ نشینان

شامل پاسخ بسیاری از شبهات و سوال های پیرامون برزخ و آخرت از دیدگاه قرآن و سنت

محمد شفیعی مازندرانی

ص: 3

تصویر

ص: 5

تصوير

ص: 6

تصوير

ص: 7

تصوير

ص: 8

تصوير

ص: 9

تصوير

ص: 10

تصوير

ص: 11

تصوير

ص: 12

تصوير

ص: 13

تصوير

ص: 14

تصوير

ص: 15

تصوير

ص: 16

تصوير

ص: 17

رفتن از این سرای عشق و اثر مرگ ، نبود که زندگی دگر زندگی در دیار برزخ وصل خاتمیت نیست بل میان سفر روز محشر چورخ بر افروزد زندگانی جاودان بنگر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقدمه

قال اللّه تبارک و تعالی: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ».(1)

در روزگار ما این تفکر که «مرگ پایان زندگی است»، به فراموش خانه تاریخ سپرده شده است و کیست که به زندگی پس از مرگ اعتقاد قلبی نداشته باشد؟ - گرچه به ظاهر آن را انکار کند - و البتّه علوم مختلف در عرصه ارتباط با برزخ نشینان در جوامع بشری، گواه بر این حقیقت است.

ارتباط و مصاحبت بابرزخ نشینان،دارای زوایای مختلفی است که مهم ترین آنهاعبارتند از:

الف) ارتباط با اهل برزخ (مردگان) از طریق رؤیا.

ب) ارتباط با برزخ نشینان از راه قدم نهادن به عالم برزخ و به مهمانی آنها رفتن.

ج) ارتباط با آنها از راه آنچه به عنوان «عود ارواح» در میان اهالی آنان رایج است.

د) ارتباط با برزخ نشینان از طریق انجام کارهای خیر به نیّت آنان.

در این کتاب، جلوه های مختلف ارتباط با برزخ نشینان را ملاحظه می فرمایید.

مسائل مهّم در این بخش عبارت اند از:

1- 1. سوره مؤمنون، آیه 100.

آثار حیات بخش یاد مرگ

اشاره

تأثیر یاد مرگ در زندگی

انسان اگر از مرگ غافل نشود و همواره در زندگی روزمرّه خود به آن فکر کند، به مسائل زیر بیشتر اهمیت خواهد داد.

1. مردم آزاری را کنار خواهد گذاشت.

2. به اعمال عبادی و آنچه در آخرت مورد توجّه می باشد بیشتر خواهد پرداخت.

3. به سرگرمی های دنیوی دل نمی بندد.

4. به آبادسازی زندگی دنیوی در حد دنیاپرستی نخواهد پرداخت.

5. لحظات عمر گرانبها را به بطالت سپری نخواهد نمود.

1- وَ عَنِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله، قَالَ: «مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ لَهی عَنِ اللَّذَّاتِ وَ مَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْیَا هَانَتْ عَلَیْهِ الْمُصِیبَاتُ».(1)

2- وَ عَنْهُ صلی الله علیه وآله، قَالَ: «شَرُّ الْمَعْذِرَهِ حِینَ یَحْضُرُ الْمَوْتُ».(2)

3- وَ عَنْهُ صلی الله علیه وآله، قَالَ: «لَیْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ وَ مُنَغِّصِ الشَّهَوَاتِ ».(3)

4- عَنِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله، قَالَ: «أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا ذِکْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ ذِکْرُ الْمَوْتِ(4) وَ أَفْضَلُ التَّفَکُّرِ ذِکْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ أَثْقَلَهُ ذِکْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَهً مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ».(5)

5- عَنِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله، قَالَ: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ کَمَا یَصْدَأُ الْحَدِیدُ، قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَلَاؤُهَا ؟ قَالَ: قِرَاءَهُ الْقُرْآنِ وَذِکْرُ الْمَوْتِ».(6)

6- قَالَ: «أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ، فَمَا ذُکِرَ فِی قَلِیلٍ إِلاَّ وَ کَثَّرَهُ وَ لاَ کَثِیرٍ إِلاَّ وَ قَلَّلَهُ».(7)

7- قَالَ: «قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أحَدٌ ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَهِ عِشْرِينَ مَرَّةً».(8)

1- 2. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
2- 3. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
3- 4. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
4- 5. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
5- 6. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
6- 7. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
7- 8. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.
8- 9. ر.ک: محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 2، ص 104 و 105.

8- رَأَی النَّبِیُ صلی الله علیه وآله قَوْماً یَکْنِزُونَ، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّکُمْ لَوْ کُنْتُمْ أَکْنَزْتُمْ ذِکْرَ هَادِمِ اللَّذَّاتِ تَسُلُّکُمْ عَمَّا أَرَی، أَکْثِرُوا ذِکْرَ هَادِمِ اللَّذَّاتِ».(1)

9- وَ سُئِلَ(ص) أَیُّ الْمُؤْمِنِینَ أَکْیَسُ ؟ قَالَ: «أَکْثَرُهُمْ لِلْمَوْتِ ذِکْراً وَأَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَاداً».(2)

10- قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمِیتُ الشَّهَوَاتِ فِی النَّفْسِ وَ یَقْطَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَهِ وَیُقَوِّی النَّفْسَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَیُرِقُّ الطَّبْعَ وَیَکْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَی وَیُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَیُحَقِّرُ الدُّنْیَا وَهُوَ مَعْنَی مَا قَالَ النَّبِیُ صلی الله علیه وآله: «فِکْرُ سَاعَهٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ وَذَلِکَ عِنْدَ مَا یَحُلُّ أَطْنَابَ خِیَامِ الدُّنْیَا وَ یَشُدُّهَا فِی الآخِرَهِ وَ لاَ تَسْکُنْ بِزَوَالِ الرَّحْمَهِ عِنْدَ ذِکْرِ الْمَوْتِ بِهَذِهِ الصِّفَهِ وَ مَنْ لاَ یَعْتَبِرْ بِالْمَوْتِ وَ قِلَّهِ حِیلَتِهِ وَ کَثْرَهِ عَجْزِهِ وَ طُولِ مُقَامِهِ فِی الْقَبْرِ وَ تَحَیُّرِهِ فِی الْقِیَامَهِ فَلاَ خَیْرَ فِیهِ».(3)

11- قَالَ النَّبِیُ صلی الله علیه وآله: «أُذْکُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ، قِیلَ: وَ مَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ: الْمَوْتُ، فَمَا ذَکَرَهُ عَبْدٌ عَلَی الْحَقِیقَهِ فِی سَعَهٍ إِلاَّ ضَاقَتْ عَلَیْهِ الدُّنْیَا، وَ لاَ فِی شِدَّهٍ إِلاَّ اتَّسَعَتْ عَلَیْهِ وَالْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الآخِرَهِ، وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْیَا».(4)

برخی از آثار مهم یاد مرگ

از بین رفتن گناهان

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همواره تأکید داشت تا امت او از مرگ غافل نباشند و همیشه به آن بیندیشند.

آن حضرت می فرمود: «اَکْثِرُوا مِن ذِکْرِ الْمَوْتِ فَاِنَّهُ یُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَ یُزَهِّدُ فِی الدّنیا»:

همواره به یاد مرگ باشید؛ زیرا یاد مرگ گناهان را پاک می کند و توفیق زهدورزی (کناره گیری از دنیاپرستی) را به آدمی عنایت می کند.(5)

زیرک ترین انسان

یاد مرگ، زیرکی آدمی را تقویت می کند؛ زیرا باعث می شود تا آدمی به فکر روزگار دیگر باشد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمود: زیرک ترین انسان کسی است که از این دنیای گذران، توشه

1- 10. پیشین.
2- 11. پیشین.
3- 12. پیشین.
4- 13. پیشین.
5- 14. تنبیه الخواطر، ج 1، ص 277؛ کنز العمال، ج 15، ص 543، ح 42098.

زندگی اخروی را فراهم آورد؛ چنانکه در رهنمودی از آن حضرت صلی الله علیه وآله آمده است: «أَتَدْرونَ مَنْ اَکْیَسُکُمْ؟ قالوا: لا یا رسول اللّه، قال: أَکْثَرْکُمْ، وَ أَحْسَنُکُمْ اِسْتِعْداداً لَهُ، فَقالوا: وَ مَا عَلامَهُ ذلک یا رسول اللّه؟ قال: اَلَّتجا فی عَنْ دارِ الغُرُورِ، إلی دارِ الخُلُود والتَّزَوّدُ لِسُکْنَی القُبور، وَالتَأَهُّبُ لِیَوْمِ النُشورِ»:

آیا مایلید بدانید زیرک ترین فرد از شما کیست؟ اصحاب عرض کردند: نه، ای پیامبر خدا ما نمی دانیم؛ پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: زیرک ترین انسان کسی است که:

بیشتر از همگان به یاد مرگ باشد.

بیشتر از همه آماده پذیرفتن مرگ باشد.

اصحاب عرض کرند نشانه های این گونه بودن چیست؟

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که کاملاً آماده مرگ است؛

همواره از مظاهر دنیایی (دنیاپرستی) کناره می گیرد.

همواره در انتظار رفتن به خانه آخرت است.

همواره برای ساکنان قبرها (مردگان) زاد و توشه می فرستد (خیرات می کند).

همواره آماده حضور در صحرای محشر است.(1)

* * *

یاد مرگ و یاد سفر به سوی دیار دیگر و همچنین اعتقاد به حیات جاویدان و زندگی پس از مرگ، در زندگی روزمرّه ما تأثیر بسزایی دارد، تأثیر یاد مرگ می تواند اثر خطرناک غفلت از خدا و عالم آخرت را از سرزمین جان آدمی بزداید.

یاد مرگ، در آیات بسیاری از قرآن و نیز در جلوه های مختلفی از رهنمودهای رهبران الهی مورد تأکید و تمجید قرار گرفته که موارد زیر از آن جمله است:

پاداش پرداخت صدقه

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: «ذکر الانبیاء من العباده و ذکر الصالحین کفاره و ذکر الموت صدقه و ذکر القبر یقرّبکم من الجنه...»(2)

1- 15. ارشاد القلوب، ج 1، ص 148، ب 12؛ تیسیر المطالب، ص 432، ب 59.
2- 16. جامع الصغیر، ج 1، ص 665، ح 43331 {ذکر علی عباده}

یاد پیامبران عبادت است و یاد نیکان و صالحان کفاره گناهان است و یاد مرگ صدقه است و یاد قبر، شما را به بهشت خدا نزدیک می کند.(1)

* * *

توجه به چند مسأله ضروری است:

الف) مرگ هراسناک نیست؛ باید توجه داشته باشیم که مرگ، ترسناک نیست و آنچه هراسناک می نماید عبارت است از احساس «فقر»، یعنی: با دست خالی از این دیار به سرای دیگر کوچ کردن دردناک می باشد؛ زیرا خود مرگ، به فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله تحفه ای برای مؤمنان است که نه تنها ترسناک بلکه یک هدیه الهی است.

آن حضرت می فرمود: «تُحْفَةُ المؤمِنِ المَوْت»:

بهترین هدیه ای که می توان به مؤمن داد مرگ است (و اینکه به او بشارت داده شود اجلت فرا رسیده و به زودی از این دنیا خلاص و راحت می شوی).(2)

و نیز فرمود: «اَلْمَوْتُ رَیْحَانَهُ الْمُؤمِنِ»:

مرگ دسته گل خوشبوی مؤمن است.(3)

ب) توجه به مرگ: یاد مرگ و به فکر روزگار آینده بودن، به نوبه خود آدمی را وادار می کند تا خود را برای حرکت از این عالم به سوی عالم دیگر مهیّا سازد. وقتی که میان رختخواب خود رفتی بیندیش که:

چه چیزی در شکمت کردی؟ چه چیزی کسب کردی؟ فرض کن که مرگت فرا رسید....

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اِذَا آویتَ إلی فِرَاشِکَ فَانْظُرْ مَا سَلَکْتَ فِی بَطْنِکَ وَ مَا کَسَبْتَ فِی یَوْمِکَ، وَاذْکُرْ أَنَّکَ مَیِّتُ وَ أَنَّ لَکَ مَعَاداً»:

آنگاه که برای استراحت به رختخواب رفتی با خود بیندیش که در طول روز چه غذایی خوردی و از چه راهی به کسب درآمد پرداخته ای و بیندیش که هم اکنون مرده ای و محشر به پا شده است.(4)

1- 17. کنز العمال، ج 11، ص 477، ح 32274.
2- 18. الدعوات، ص 235، ح 648؛ بحارالانوار، ج 79، ص 171، ح 6؛ مجمع الزوائد، ج 2، ص 320، س 9.
3- 19. نوادر، ص 105، ح 77؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 22؛ بحارالانوار، ج 79، ص 168، س 6.
4- 20. مشکاهالانوار، ص 89.

چنانکه در سخنی دیگر آمده است: «اِنَّ مِنَ الْیَقِینِ اَنْ لا تُرْضُوا النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لا تَحْمِدُوهُمْ عَلَی مَا رَزَقَکُمُ اللَّهُ وَ لَا تَذُمُّوهُمْ عَلی مَا لَمْ یُؤْتِکُمُ اللَّهُ اِنَّ الرِّزْقَ لا یَجُرُّهُ حِرْصُ حریصٍ وَ لا یَرُدُّهُ کَرَاهَهُ کارِهٍ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ کَمَا یَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَکَان رِزْقُهُ اَشَدَّ لَهُ طَلَباً وَ اَسرَعَ اِدراکاً مِنَ الْمَوْتِ اِنَّ اللَّهَ تَعَالی جَعَلَ الرُّوح وَالرَّاحَه فِی الْیَقِینِ والرِضا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالحُزْنَ فِی الشَّکِ وَالسَّخَطِ»:

یکی از آثار یقین به مبدأ هستی، آن است که برای به دست آوردن رضایت و خشنودی مردم، خدا را از خود خشمگین نکنی و به رزق و روزیی که خداوند به تو داده است (به خیال اینکه از مردم گرفته ای) مردم را ستایش نکنی و اگر زمانی چیزی را که می خواستی به تو نرسید (به خیال اینکه مردم روزی ات را نداده اند) مردم را مذمت و نکوهش نکنی؛ البته حرص و آز انسان آزمند هرگز باعث رسیدن روزی نمی شود و بی میلی عناصر بدخواه هرگز باعث بازگشت و قطع روزی نمی گرددد و چنانچه اگر کسی از شما همانگونه که از مرگ فراری است، از دریافت رزق روزی خود فراری باشد و نخواهد سهمیه روزی خود را دریافت کند، رزق و روزی او شدید و سریعتر از فرا رسیدن مرگ، در طلب او می رود و خود را به صاحب خویش می رساند. خداوند آرامش و آسایش را در یقین به مبدأ هستی و خشنودی خود قرار داده است و اندوه و غم و غصّه را در شک و تردید و خشم و غضب خود قرار داده است.(1)

چند رهنمود مهم

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و گفت: پدر و مادرم فدایت! مرا موعظه کن؛ امام علیه السلام فرمود:

«اِنْ کانَ اللَّهّ تَبارَکَ و تَعالی قَدْ تَکَفَّلَ بِالْرِزْقِ، فَاهْتِمامُکَ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُومَاً فالحِرْصُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ الْحِسابُ حَقَّاً فَالْجَمْعُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ الْخُلْفُ مِنَ اللَّهِ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَتِ الْعُقُوبَهُ مِنَ النّارِ حَقّاً فَالْمَعْصِیَهُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِماذا؟ وَ اِنْ کانَ الْعَرْضُ عَلَی اللَّهِ حَقّاً فَالْمَکْرُ لِماذا؟ وَاِنْ کانَ کُلُّ شَی ءٍ بِقَضاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنُ لِماذَا؟

1- 21. توحید صدوق، ص 375، ح 20، ب 6؛ مشکاه الانوار، ص 44، ح 23؛ صفه الصفوه، ج 2، جزء 4، ص 77؛ قوت القلوب، ج 2، ص 44{با اندک تفاوت}

وَاِنْ کانَتِ الْدُنْیا فانِیَهً فَالْطُّمَأنِیْنَهُ اِلَیْها لِماذا؟»:

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است که خدا رزاق است؛ پس این همه تلاش و عرق ریختن افراطی جهت افزودن روزی، برای چیست؟

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است که رزق و روزی، تقسیم و معیّن شده است؛ پس این همه حرص ورزی برای چیست؟

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است که حساب (در روز قیامت) در کار است؛ پس این همه ثروت اندوزی برای چیست؟

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است هر انفاقی که انجام دهیم از سوی خدا جبرانی صورت می گیرد؛ پس بخل برای چیست؟

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است که کیفر و عقوبت، حقّ است؛ پس گناه و معصیت چرا؟

اگر واقعاً اعتقاد بر آن است که مرگ، بدون تردید فرا می رسد؛ پس خوشحالی غفلت آمیز چرا؟

اگر حضور در پیشگاه خدا در قیامت تحقق می یابد؛ پس مکر و دغلکاری چرا؟

اگر در زندگی روزمرّه قضا و قدر حاکم است؛ پس حزن و اندوه چرا؟

اگر دنیا فناپذیر است؛ پس دلبستن به آن چرا؟.(1)

مصاحبه ای با امیرمؤمنان علیه السلام

در حدیث آمده است: «روی ان رجلا جاء الی الامام المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: اسئلک عن مسائل اربع، فقال: سل و ان کانت اربعین، فقال: ما الواجب و ما الأوجب؟ و ما القریب و ما الاقرب و ما العجیب و ما الاعجب؟ و ما الصعب و ما الاصعب؟

قال علیه السلام: اما الواجب فطاعه اللّه تعالی، و اما الاوجب منها: فترک الذنوب. و اما القریب فالقیامه، والاقرب منها: الموت. و اما العجیب فالدنیا،

والاعجب منها: حبُّ الدنیا. و اما الصعب فالقبر، و الاصعب منها: الذهاب بلا زاد».

مردی به محضر امیرمؤمنان علیه السلام رسید و گفت: چهار سؤال دارم؛ امام فرمود: بپرس، اگر چه چهل سؤال باشد:

1- 22. خصال، ص 450، ح 55.

او پرسید: واجب چیست و واجب تر کدام است؟

نزدیک چیست و نزدیک تر کدام است؟

عجیب چیست و عجیب تر کدام است؟

دشوار چیست و دشوارتر کدام است؟

امام علیه السلام پاسخ داد: واجب عبارت است از اطاعت خدا و واجب تر ترک گناه است.

نزدیک عبارت است از قیامت و نزدیک تر مرگ است.

عجیب عبارت است از دنیا و عجیب تر، حب به دنیاست.

دشوار عبارت است از قبر و دشوارتر، بدون توشه به قبررفتن است.(1)

ج) نشانه های یقین: تقویت یقین نسبت به زندگی پس از مرگ، به نوبه خود تأثیر حیات بخشی در جان و روان آدمی دارد؛ گرچه به یاد مرگ بودن نشان از وجود «یقین» در آدمی است. در کلامی از رسول خداصلی الله علیه وآله در باب یقین و اهل یقین آمده است:

«وَ أَمَّا عَلاِمَهُ الْمُوقِنِ فَسِتَّهٌ: أَیْقَنَ بِاللّهِ حَقّاً فَآمَنَ بِهِ وَ أَیْقَنَ بِأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ فَحَذَرَهُ وَ أَیْقَنَ بِأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ فَخَافَ الْفَضِیحَهَ وَ أَیْقَنَ بِأَنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ فَاشْتَاقَ إِلَیْهَا وَ أَیْقَنَ بِأَنَّ النَّارَ حَقٌّ فَظَهَرَ سَعْیُهُ لِلنَّجَاهِ مِنْهَا وَ أَیْقَنَ بِأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ فَحَاسَبَ نَفْسَهُ»:

نشانه انسان اهل یقین شش چیز است:

یقین و اطمینان دارد که خدایی وجود دارد و به آن ایمان آورد؛ یقین و اطمینان دارد که مرگ حقّ است و از مرگ پروا دارد مرگ را شوخی تلقی نکرده و برای مرگ خود را آماده کرده است؛ یقین و اطمینان دارد که رستاخیز و قیامت حقّ است و لذا از رسوایی محشر هراس دارد؛ یقین و اطمینان دارد که بهشت حق است (واقعاً وجود دارد) و لذا شیفته بهشت است؛ یقین و اطمینان دارد که جهنم و دوزخ حق است لذا همه تلاش و کوشش خود را به کار بسته است که از آتش جهنم نجات پیدا کند؛ یقین و

اطمینان دارد که حسابرسی در روز قیامت حق است و انجام می شود، لذا همواره در دنیا کارهای خود را مورد محاسبه دقیق قرار می دهد.(2) *

1- 23. در جامع الاخبار، باب 96، ص 138؛ معانی الاخبار، باب 96، ص 138.

2- 24. تحف العقول، ص 20؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 197، ح 12734/13؛ بحارالانوار، ج 1، ص 120.

* *

مرگ، نه تنها دروازه ورود انسان ها به عالم دیگر است؛ بلکه تلخی آن موجب از بین رفتن گناه های انسان های با ایمان خواهد بود؛ بر این اساس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اَلْمَوْتُ كَفّارةٌ لِذنوبِ المُؤمنين»:

مرگ و جان دادن کفاره گناهان مؤمنان است.(1)

برزخ در آیات قرآن

برزخ، در آیات مختلف قرآن به چشم می خورد که در اینجا به معروف ترین آن ها مروری داریم:

1. «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: پروردگار من! مرا بازگردان شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم، (به او می گویند:) چنین نیست؛این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر بازگردد، برنامه اش هم چون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.(2)

2. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»:

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند؛ بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها به خاطر نعمت های فراوانی که خدا از فضل خود به آنها بخشیده است، خوشحالند و به خاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از این خواهند آمد و هنوز به آنان ملحق نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت. (3)

3. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده مگوييد؛ بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی فهميد.(4)

1- 25. امالی شيخ طوسی، ص 110، ح 167؛ امالی شيخ مفيد، ص 286، ح 8؛ تاريخ بغداد، ج 1، ص 347.
2- 26. سوره مؤمنون، آيات 99 - 100.
3- 27. سوره آل عمران، آيات 169 - 170.
4- 28. سوره بقره، آيه 154.

4. «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ * وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِی النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِّنَ النَّارِ»:

عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا می شود خطاب آید، آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید. به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجّه می کنند؛ ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم آیا (امروز) سهمی از آتش به جای ما پذیرا می شوید؟!(1)

5. «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً»:

(آری سرانجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد شدند و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!(2)

6. «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِی يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنْ الْمُكْرَمِينَ»:

(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.(3)

7. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ»:

و روزی که قیامت بر پا شود، گنهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم می شدند.(4)

8. «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ»:

آنها می گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دوباره زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟!(5)

9. «وَمَنْ أعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی»:

و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محشور می کنیم!(6)

ص: 28

1- 29. سوره مؤمن، آیات 46 - 47.
2- 30. سوره نوح، آیه 25.
3- 31. سوره یس، آیات 26 - 27.
4- 32. سوره روم، آیه 55.
5- 33. سوره مؤمن، آیه 11.
6- 34. سوره طه، آیه 124.

10. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِی الْآخِرَهِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»:

خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به علّت گفتار و اعتقاد ثابتشان، هم در این جهان و هم در سرای دیگر استوار می دارد و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها می گیرد)؛ خداوند هرکاری را بخواهد (و مصلحت بداند) انجام می دهد.(1)

پرسش: راز وجود زندگی برزخی در عرصه برزخ چیست؟

دنیا و زندگی در آن دارای فلسفه مخصوص به خود است؛ زیرا دنیا عرصه امتحان، جایگاه آموزش و پرورش و تحصیل کمالات علمی و عملی و محل اندوختن برای عالم دیگر است و نیز دنیا مزرعه، تجارتخانه، دانشگاه و میدان تمرین است. به تعبیر دیگر به منزله «عالم جنین» برای زندگی جهان آخرت می باشد. بدیهی است که سرای آخرت، مرکز انوارالهی، دادگاه بزرگ حقّ و محل رسیدگی به حساب اعمال دنیوی و همچنین جوار قرب و تجلّی برتر رحمت خدا است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که فلسفه وجودی «برزخ» چیست؟

در پاسخ پرسش فوق می توان گفت: فلسفه وجود عالم برزخ که در میان دنیا و آخرت قرار دارد، فلسفه وجودی هر مرحله متوسّط است؛ زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظربا آن متفاوت است،درصورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه ای وجود داشته باشد مرحله ای که بعضی از ویژگی های مرحله اوّل و پاره ای از ویژگی های مرحله دوم را دارا باشد.

روزگار قیامت که برای همه انسان ها در یک روز رخ می نماید، با دگرگون شدن این جهان و پیدایش جهانی جدید مقارن است و حیات نوین انسان ها در آن عالم نو صورت می گیرد، با این وضعیت، راهی جز این نیست که در میان دنیا و آخرت مرحله برزخی در کار باشد و ارواح بعد از جدا شدن از بدن های مادّیِ عنصری، به برزخ منتقل گردند و تا پایان دنیا بمانند و پس از پایان دنیا و آغاز شدن قیامت، همه با هم محشور شوند؛ زیرا ممکن نیست هر انسان برای خود مستقلاً قیامتی داشته باشد؛ چرا که قیامت بعد از فنای دنیا و تبدیل زمین و آسمان ها به زمین و آسمان های دیگری است.

ص: 29

1- 35. سوره ابراهیم، آیه 27.

از روایات بسیاری استفاده می شود که در برزخ، پاره ای از کمبودهای تعلیم و تربیت افراد مؤمن جبران می گردد؛ گرچه برزخ جای انجام عمل صالح نیست، ولی چه مانعی دارد که محل معرفت بیشتر و آگاهی افزون تر باشد.

در حدیثی از امام موسی بن جعفرعلیه السلام می خوانیم: «مَنْ ماتَ مِنْ اَولِيائِنا وَ شيعَتِنا وَ لَمْ يُحْسِنْ الْقُرآنَ عُلِّمَ فی قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَاِنَّ دَرَجاتِ الْجَنَّهِ عَلی قَدْرِ آياتِ الْقُرْآنِ، يُقالُ لَهُ اِقْرَأْ وَارْقَ، فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقی :

هرکس از دوستان و پیروان ما بمیرد و هنوز قرآن را به طور کامل فرا نگرفته باشد، در قبرش به او تعلیم می دهند، تا خدا به این وسیله درجاتش را بالا برد؛ چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، به او گفته می شود: بخوان و بالا رو، او می خواند و (از درجات بهشت) بالا می رود. (1)

آیا تمام کسانی که از دنیا می روند و به جهان برزخ منتقل می شوند، همه در آنجا حیات آگاهانه ای دارند؟ یا گروهی همانند کسانی که به خواب فرو می روند، حیات برزخی آنها ناآگاهانه است؟

از آیه 55 سوره روم: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ...»:

و روزی که قیامت بر پا می شود، گناهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) توقف نکرده اند.

به دست می آید که زندگی برزخی برخی از انسان ها به گونه ناآگاهانه می گذرد؛ گرچه آیه: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

و در پیش روی آنها برزخی است تا روز رستاخیز، مطلق و عام است.

طرح یک سؤال

آیا دوران برزخ، برای برزخ نشینان ملالت آور است؟

در پاسخ به پرسش فوق باید بدین نکته توجه داشت که افراد حاضر در برزخ به طور کلی سه دسته اند:

1. دسته ای گرفتار عواقب اعمال ناروای دنیوی خود هستند.

ص: 30

1- 36. اصول کافی، ج 2، ص 606، باب فضل حامل القرآن، ح 10.

2. دسته ای در نعمت و آسایش می باشند.

3. دسته ای در حالتی شبیه به خواب به سر می برند.

بدیهی است که برای گروه اوّل بسیار سخت می گذرد و این دوران برای این گروه ملالت آور است و برای گروه دوم و سوم طولانی بودنش محسوس نیست، تا آنجا که امام باقرعلیه السلام فرمود: «ما بین الموت والبعث الا کنومه تمتها ثم استیقضتَ منها»:

بین مرگ و قیامت (از لحظه ای که آدمی از دنیا می رود تا لحظه ای که در صور دمیده شود و در قیامت حضور می یابد) بسانِ یک مرتبه خوابیدن و بیدار گشتن است. یعنی افرادی که قرن ها در برزخ می باشند چنین نیست که احساس کنند دوران بسیار طولانی را دربرزخ سپری کرده اند؛ بلکه برای هر یک از برزخ نشینان، دوران برزخ به قدر یک بار خواب رفتن و بیدار گشتن، وانمود می گردد و طولانی شدن مدت توقف در آن، برای آنان محسوس نیست.(1)

البته در روایات اسلامی نیز به این حقیقت اشاره شده که سؤال قبر تنها برای دو گروه مقرر است: کسانی که دارای ایمان خالص اند و همچنین کسانی که دارای کفر خالص اند؛ امّا بقیه انسان ها به حال خود رها می شوند.(2)

تعبیر «یُلْهی عَنْهُمْ» که در حدیث مربوطه آمده است(3) (آنها را به حال خود رها می کنند، یا از آنها صرف نظر می شود) مفهومش این است که سؤال قبر درباره آنها مقرر نیست.

نتیجه

دقت در این مقدمه نشان می دهد که:

الف)یادمرگ تأثیرسرنوشت سازی درآدمی دارد؛آن کس که به زندگی پس ازمرگ می اندیشد، برای زندگی در عالمی دیگر مهیّا می گردد وتوشه آن سوی را در دنیا فراهم می آورد.

ب) نسبت به دیگران بسیار مهربان، خیرخواه و اهل دستگیری است.

ج) به عبادت و اخلاقیات خود اهتمام می ورزد.

د) زندگی در برزخ در آیات قرآن منعکس می باشد؛ این زندگی حائلی است بین زندگی دنیوی و اخروی.

ص: 31

1- 37. امالی شیخ طوسی، ص 544، ح 1166.
2- 38. برای آگاهی بیشتر از آنها رجوع شود به بحارالانوار، ج 6، ص 260، احادیث 97، 98، 99 و 100.
3- 39. همان.

ه) برزخ جایی است که آنان بعد از آنکه از دنیا رفتند در آن جا اسکان می یابند تا نوبت نفخ صور، فرا رسد.

* * *

نوشتار پیش روی شما خوانندگان گرامی، دارای شش بخش است:

بخش اوّل، شامل مسائلی مربوط به قبر زندگی پس از مرگ، حیات برزخی و نیز برخی مسائل دیگر می باشد.

بخش دوم، مربوط به جلوه های مختلف ارتباط با برزخ نشینان است.

بخش سوم، عبارت است از یادی از گذشتگان.

بخش چهارم، درباره اوّلین کسانی است که وارد بهشت و یا جهنم می گردند.

بخش پنجم، درباره کسانی است که مردن آنها در این دنیا شهادت محسوب می شود.

و سرانجام بخش ششم، مجموعه غزلهایی است که در مورد دل نبستن به دنیا،فراهم نمودن توشه آخرت، اعجاز حبّ علی علیه السلام و اهمیّت علم آورده شده است.

ص: 32

بخش اوّل: مرگ چیست؟

اشاره

ص: 33

غزالی (ابوحامد) اندیشمند معروف جهان اسلام در ضمن خطابه ای به حاضران گفت: آنچه، مدت سی سال از معانی آیات و اخبار به سمع شما رساندم را فردوسی (شاعر نامدار و نامور ایرانی) در دو بیت گفته است؛

پرستیدن دادگر پیشه کن

به روز گذر کردن اندیشه کن

بترس از خدا و میازار کس

رَهِ رستگاری، همین است و بس

در فرهنگ اسلامی روزهای سرنوشت ساز آدمی را «ایام اللَّه» گویند و یکی از این روزهای سرنوشت ساز برای هرکسی که در این جهان زندگی می کند روز ارتحال و مرگ است؛ بنابراین مرگ، یکی از وقایع و رخدادهای بسیار مهم در زندگی آدمی است.

مفسّر معروف، علی بن ابراهیم، در تفسیر قمی می نویسد: «فی الحدیث انّ ایام اللَّه ثلاثه یوم القائم علیه افضل الصلاه و السلام و یوم الموت و یوم القیامه»:

ایام اللَّه سه روز می باشد: روز ظهور امام زمان(عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف) که برترین درور و سلام بر ایشان باد، روز مرگ و روز قیامت. (1)

البته روز مرگ را می توان به روز مرگ هریک از افراد انسان تعبیر کرد، چنانکه می توان آن را روز قیامت و مرگِ ویژه که هنگام «نفخ صور» است دانست. آری، مرگ، دارای اهمیّت ویژه ای است؛ زیرا با حصول آن هجرت آدمی به جهان دیگر (عالم برزخ) آغاز می گردد و سرنوشت دیگری رقم می خورد.

1- 40. تأویل الآیات الظاهره، ج 1، ص 246.

کیست که از این سرای فانی، به سوی سرای باقی، نشتابد؟ کیست که از این دیار، هجرت نکند؟ و کیست که روزی حضرت عزرائیل، این ملک الموت را ملاقات ننماید.

یکی از تجلیات ظاهری آیه شریفه «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فَانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُوالْجَلالِ وَالْإِکْرام»(1)، این است که همه می میرند و از این عالم کوچ می کنند و تغییر و دگرگونی در زندگی همگان راه می یابد؛ چنانکه در آیه شریفه دیگر آمده است: «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ».(2) با توجّه به دو آیه فوق باید گفت: کسی را از کمند مرگ رهایی نیست.

کس نیست که مرگ را نبیند

وز عرصه هِجْر، گل نچیند

کس نیست در این دیارِ فانی

در ساحلِ اَمن خود نشیند(3)

آیه مذکور، که در سه جای قرآن به چشم می خورد، در هر مورد نکته خاصی را به ما بازگو می کند:

1. «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ»(4): در این آیه سخن از «تَوفّی» است، یعنی به طور کامل از جا برکنده شدن و هجرت نمودن.

2. «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوَکُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَهً»:(5) این آیه از وجود خیر و شر، در زندگی دنیوی ما به منظور امتحان الهی سخن می گوید.

3. «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ»:(6) این آیه نیز مسئله رجعت و بازگشت راستین به سوی خدا را بیان می کند.

با دقّت در سه آیه فوق که «موت» را برای هرکسی، اثبات می کند، دانسته می شود که چند مسئله مهمّ نیز از ویژگی های هر نفس انسانی است:

1. «توفّی» و جابجا شدن واقعی.

2. «فتنه» و امتحان الهی از طریقِ وجود خیر و شر در عرصه زندگی دنیوی انسان ها.

هرکه در این بزم مقرب تر است

1- 41. سوره الرحمن، آیه 12.
2- 42. سوره آل عمران، آیه 185.
3- 43. دیوان نسیم معارف.
4- 44. سوره آل عمران، آیه 185.
5- 45. سوره انبیاء، آیه 35.
6- 46. سوره عنکبوت، آیه 57.

جام بلا بیشترش می دهند

3. رجعت کامل به سوی خدا که فقط در عالم آخرت تحقق می یابد.

4. مرگ یک حقیقت حیات بخش است، شر نیست؛ بلکه خیر است و زمینه دستیابی به زندگی برتر را فراهم می کند؛ بر این اساس «علامه شبّر» در تفسیر آیه: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ»(1) می نویسد: «کون الفناء نعمه لأنّه وُصْلَةٌ الی الحیاه الباقیه والسعاده الدائمه و لما فیه من العبره والتذکیر»:

فنا و مرگ، نعمت الهی است؛ زیرا باعث رسیدن آدمی به زندگی جاودانه می گردد و نیز سبب بیداری، تذکر و عبرت است.(2)

این فنا چیزی است که گریبانگر همه می شود؛ در برخی از احادیث آمده است: هیچ کس از آدمیان، فرشتگان و جنیان بلکه هیچ مخلوق جانداری از عرصه شمول آن بدور نیست.

ابن سینا می گوید:

از قَعْرِ گِلِ سیاه، تا اوجِ زُحَل

کردم همه، مشکلاتِ عالَم را حل

بیرون جستم، ز چنگِ هر بند و حِیَل

هر بند گشوده شد، مگر بند اَجَل

فصل دوم: مرگ چیست؟[ماهیت مرگ

مرگ چیست؟

مرگ جز جدایی روح از بدن و انتقال آن به عالم برزخ (زندگی برزخی) نیست و می توان گفت هویت و حقیقت روح که حقیقت راستین انسان را تشکیل می دهد، یک امر مادی نیست تا زندگی برزخی را بتوان یک زندگی مادی دانست و در این باره باید گفت: روح انسان، هویتی غیر مادی دارد و حقیقتی است مجرد از ماده. آری؛ مرگ، به معنای نابودی و از دایره هستی خارج شدن نیست؛ بلکه عبارت است از تغییر حالت برای بدن و جدایی روح از آن.

در اینجا مناسب است دیدگاه برخی از اندیشمندان اسلامی را درباره معنا و مفهوم مرگ یادآور شویم:

الف) دیدگاه فیض کاشانی

علامّه فیض کاشانی رحمه الله در محجهالبیضاء، پس از نقل دیدگاه های مختلف در باب مرگ و موت، یادآور می شود: آنچه از اخبار و آیات به دست می آید آن است که: «ان الموت معناه تغیّر حال فقط و ان الروح باقیه بعد مفارقه الجسد إمّا معذّبه و إمّا منعّمه و معنی مفارقتها

1- 47. سوره الرحمن، آیه 6.
2- 48. تفسیر شبّر، ص 497.

للجسد انقطاع تصرّفها بخروج الجسد عن طاعتها فإنّ الأعضاء آلات للروح تستعملها... الی أن تعاد الروح الی الجسد و لا یبعد أن تعاد الی الجسد فی القبر و لا یبعد أن تؤخّر الی یوم البعث»:

معنای موت، عبارت است از تغییر حالت و روح آدمی پس از جدایی از جسد باقی است و دیگر نمی تواند از جسد خود به صورت ابزار استفاده کند، مگر دوباره به بدن، بازگشت کند و بعید نیست که در قبر به بدن خود بازگردد؛ چنانکه بعید نیست تا روز قیامت بدان بازگشت نکند.(1)

آری، بازگشت روح به بدن در قبر، در روز پیش از قیامت همان است که از آن به نام «رجعت» یاد می شود و این مسئله در دوران حکومت مهدی آل محمدصلی الله علیه وآله تجلّی خاصی دارد و پیش از ظهور ایشان نیز کم و بیش در تاریخ بشری، اتّفاق افتاده است که قرآن کریم به برخی از آنها اشاراتی دارد.

بنابراین مرگ یک ضرورت در زندگی آدمی است و هر انسانی از راه موت به عالمی دیگر گام می نهد و حیات و زندگی ابدی همچنان جریان دارد.

ب) دیدگاه صدر المتألهین شیرازی رحمه الله

فیلسوف بلند آوازه اسلامی، معروف به ملاصدرا در «شرح اصول کافی» در باب تبیین حقیقت «موت» می نگارد: «... از نظر ما، حقّ بودن مرگ، از این جهت است که موت، یک مسئله طبیعی در زندگی آدمی است؛ زیرا هرکسی به طور فطری و غریزی به عالمی دیگر توجه دارد که غایت زندگی اوست و توجه همه را به خود معطوف می دارد و آنگاه انسان به درجه ای نایل می شود که باید قالب تهی کند (و به اصطلاح معروف جوجه وقتی که جوجه بودنش کامل شد، پوسته تخم مرغ را می شکنند و از این راه به دنیای دیگری قدم می گذارد) و آدمی از راه مرگ از این عالم رها می شود و به عالم بهتر گام می نهد و تا این پوسته را نشکند، نمی تواند به عالمی برتر قدم نهد».(2)

1- 49. المحجهالبیضاء، ج 8، ص 294.

2- 50. شرح اصول کافی، ذیل کتاب العقل والجهل، ج 1، ص 307 می نویسد: «و اما عندنا فمعنی حقیقه الموت و کونه طبیعیاً: ان الانسان

بحسب الغريزه الفطريه يتوجه نحو النشأه الآخره و يسلک سبيل الحق تعالى راجعاً اليه كما نزل منه و اليه الاشاره فی مواضع من القرآن و کل حرکه الى غايه لا بدّ ان يقع بالمرور على المنازل والمراحل المتوسطه. فاذا انتقل من کل طور من اطوار هذه النشأه الى الذی فوقه فبالضروره ينتهی الى آخر الاطوار الدنيويه، فاذا انتهى الى ذلک الحد فلا يمكن الوصول الى الذی فوقه الا بالموت عن هذه النشأه بالكليه والارتحال الى اوائل النشأه الاخره و ما فوقها من القبر والبرزخ والحشر والنشر والعرض والحساب و غير ذلک؛ فهذا معنى كون الموت طبيعيا و اليه الاشاره فيما ورد من قوله عليه السلام: الموت حق».

ج) دیدگاه علّامه ملا صالح مازندرانی رحمه الله

علامّه ملا محمّد صالح مازندرانی (داماد علاّمه مجلسی) در شرح اصول کافی ذیل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود: «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار...»(1) می نویسد: «در انسان، حقیقتی ویژه وجود دارد به نام روح که همه خردمندان از شناسایی آن درمانده اند و بسیاری از آنان به ناتوانی خود در این باره، اعتراف دارند؛ حتی افرادی همچون شیخ بهایی رحمه الله، حدیث معروف امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود: «مَن عرف نفسه فقد عرف ربه»(2) را چنین معنی کرده اند که همان گونه شناختن ذات خدا برای کسی میّسر نیست، شناختن نفس آدمی نیز اینچنین است... این حقیقت ویژه یعنی روح، جزء اجزای بدن نیست و در آن نیز حلول ندارد؛ چون اینگونه مسائل، از ویژگی های ماده است و روح یک امر غیر مادی است. روح به بدن تعلق داشته و تدبیر امور آن و تصرف در آن را بر عهده دارد؛ البته روح دارای مرحله پیمایی است که از راه مرگ صورت می پذیرد؛ بنابراین روح موجود مستقلی است و مرگ فقط باعث گام نهادن به عالم دیگر می گردد، نه عامل نیستی و نابودی آن.(3)

روح آدمی پس از مرگ او می تواند همچنان با مردم دنیا ارتباط برقرار کند و دست آنان را بگیرد، اعم از ارواح پاک معصومین علیهم السلام یا ارواح آدم های متعارف.

د) دیدگاه شیخ بهایی و شرح کلام امیرمؤمنان علیه السلام

شیخ بهایی رحمه الله، فقیه، فیلسوف و ریاضی دان مشهور جهان اسلام، در شرح حدیث 39 از کتاب اربعین خود می نگارد: «قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من الدنیا و اول یوم من الاخره مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول: واللّه انی کنت علیک حریصاً شحیحاً فما لی عندک؟ فیقول: خذ منّی کفنک. قال: فیلتفت الی ولده فیقول: واللّه انی کنت لکم محبّا وانی کنت علیکم محامیاًفماذا لی عندکم؟فیقولون:نؤدیک الی

1- 51. بحارالانوار، ج 6، ص 249؛ 58، 78.
2- 52. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 292، حکمت 339.

3- 53. شرح اصول کافی، ج 6، ص 70.

حفرتک نواریک فیها. قال: فیلتفت الی عمله فیقول: واللَّه انی کنت فیک لزاهداً وان کنت علیَّ لثقیلاً فماعندک؟ فیقول: انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض أنا و انت علی ربک.

قال: فان کان للَّه ولیاً اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظراً و احسنهم ریاشاً. فقال: ابشر بروح و ریحان و جنه نعیم و مقدمک خیر مقدم. فیقول له: من انت؟ فیقول: انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنه و انه لیعرف غاسله و یناشد حامله ان یعجله فاذا دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما و یخدان الارض باقدامهما و اصواتهما کالرّعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له: من ربک و ما دینک و من نبیک؟ فیقول: اللَّه ربی و دینی الاسلام و نبیی محمدصلی الله علیه وآله. فیقولان له: ثبتک اللَّه فیما تحب و ترضی و هو قول اللَّه عزوجل: «یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَهِ»(1) ثم یفسحان له فی قبره مدّ بصره ثم یفتحان له باباً الی الجنه ثم یقولان له: نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان اللَّه عز و جل یقول: «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِیلاً»(2)

قال: و اذا کان لربه عدوّاً فانه یأتیه اقبح من خلق اللَّه زیا و أنتنه ریحاً فیقول له: اَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِّنْ حَمِیمٍ وَتَصْلِیَه جَحِیمٍ و انه لیعرف غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا عنه اکفانه ثم یقولان له: من ربک و ما دینک و من نبیک؟ فیقول: لا ادری. فیقولان: لا دریت و لا هدیت فیضربان یافوخه بمرزبه معهما ضربه ما خلق اللَّه عز وجلّ من دابه الا و تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتح له بابا الی النار ثم یقولان له: نم بشر حال فیه من الضیق مثل ما فیه القنا من الزج حتی ان دماغه لیخرج من بین ظفره و لحمه و یسلط اللَّه علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتی یبعثه اللَّه من قبره...».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هنگامی که فرزند آدم در آخرین روزهای عمر خود در دنیا و نخستین روزهای خود از ایام آخرت قرار می گیرد، مال و فرزند و عمل او در برابر چشمش مجسم می شود. به مال خود روی می آورد و می گوید: به خدا قسم من در جمع کردن تو حریص و طمّاع بودم، اکنون چه خدمتی به من می کنی؟ مال می گوید: فقط کفن خود را از من می توانی بستانی. آنگاه متوجه فرزندان خود می شود و می گوید: به خدا قسم من دوستدار و حامی شما بودم، شما اکنون چه حمایتی از من می توانید داشته باشید؟ آنان

1- 54. سوره ابراهیم، آیه 27.
2- 55. سوره فرقان، آیه 24.

پاسخ می دهند: ما هم اکنون تو را به قبرت می رسانیم و در آن دفنت می کنیم. آنگاه متوجه عمل خود می شود و می گوید: به خدا قسم من به تو بی رغبت بودم و با آنکه بر من سنگین بودی، تو را به جای می آوردم، اکنون تو به من چه کمکی داری؟ عمل می گوید: من در قبر و روز قیامت همنشین تو هستم، تا من و تو به پروردگارت نشان داده شویم.

آن حضرت افزود: اگر او ولیّ و دوست خدا باشد، عملش به صورت انسانی معطر و با منظره زیبا و لباس فاخر و خوب می آید و می گوید: بر تو بشارت باد به روح و ریحان و باغ و نعمت ها و مقدم تو بهترین مقدم هاست. از او می پرسد: تو کیستی؟ در پاسخ می گوید: من عمل صالح تو هستم، از دنیا به سوی بهشت کوچ کن! آن دوست خدا غسل دهنده خود را می شناسد و به حاملین تابوت خود قسم می دهد تا او را سریع تر ببرند. سپس وقتی که داخل قبر شد، دو فرشته (نکیر و منکر) می آیند، در حالی که موها و زلف های خود را پشت سر می کشند، و زمین را با قدم های خود می شکافند و صداهایشان همانند رعد غرنده است، و چشمان آنان همانند برق درخشنده، به آن دوست خدا می گویند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ [شیخ بهائی رحمه الله در توضیح این بخش از حدیث در اربعین یادآور می شود که امام علیه السلام بر اساس فروتنی نفرمود که آنان می پرسند امام تو کیست؟ و چون این مسئله خیلی مشهور بود امام علیه السلام به ذکر آن نپرداخت او در پاسخ می گوید: «اللّه پروردگار من است، اسلام آیین من و محمّدصلی الله علیه وآله پیامبر من است.

سپس آنها می گویند: خداوند تو را در آنچه دوست داری و راضی هستی، ثابت نگه دارد و آن قول پروردگار است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِى الْآخِرَهِ»:

خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت شان استوار می دارد هم در این جهان و هم در سرای دیگر.

پس قبر او را به اندازه ای که چشمش یارای دیدن دارد، توسعه می دهند و دری به سوی بهشت می گشایند و به او می گویند: بخواب ای عزیز و نور چشم من! همانند جوانی که در ناز و نعمت است؛ این است قول و وعده خدای عز و جلّ آنجا که می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً»:

بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است.

ص: 41

امام علیه السلام فرمود: اگر میّت،دشمن خدا، احکام و دستوراتش باشد، او در بدترین صورت و در بدبوترین حال می آید، سپس به او می گویند: بشارت باد بر تو جهنم و عذاب های آن، «فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»: (1)

با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شود و سرنوشت او در آتش جهنم است.

وی حاملین جنازه خود را قسم می دهد که او را با شتاب نبرند و نگه دارند. وقتی وارد قبر شد، سؤال کنندگان قبر (نکیر و منکر) می آیند تا کفن های او را بیندازند و به او می گویند: آفریدگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کدام است؟ در پاسخ می گوید: «نمی دانم!» به او می گویند: چرا نمی دانی؟ و یاد نگرفتی؟ و چرا هدایت نشدی؟ سپس با عصایی آهنین بر سر او می کوبند که (اگر) همه مخلوقات خدا (بشوند) از شنیدن صدای آن بی تاب و پریشان شوند. سپس دری به سوی آتش می گشایند و به او می گویند: بخواب در بدترین حالی که در آن تنگی (سختی) وجود دارد مثل آنچه که در آن نیزه ای تیز است حتّی مغز سر او از بین ناخن و گوشتش خارج می شود. و خداوند، مارها و عقرب ها و دیگر گزندگان زمین را بر او مسلط سازد و تا روزی که از قبر مبعوث گردد، او را می گزند.(2)

نتیجه

از دقت در این فصل به دست می آید:

الف) مرگ، جدایی روح از بدن است که به آن فناء نیز گفته می شود.

ب) مرگ سرآغاز نیستی و نابود گشتن نیست؛ بر عکس گام نهادن در عرصه زندگی برتر است.

ج) روح یا نفس، یک امر مادی نیست تا بتوان در باب هویت و ماهیت آن با نگاه مادّی به ارزیابی آن پرداخت؛ براین اساس آنگونه که اشیاء مورد تجزیه قرار می گیرند و از راه تجربه و غیره شناسایی می شوند، روح را اینگونه نمی توان شناخت زیرا روح ناشناختنی است.

1- 56. سوره واقعه، آیه 93 - 94.
2- 57. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 137، ح 3؛ ذکری الشیعه فی الحکام الشریعه، ج 1، ص 288.

فصل سوم راز تقدّم مرگ بر حیات در قرآن

راز تقدّم مرگ بر حیات در قرآن

ظاهر زندگی ما از تأخر وجود مرگ بر زندگی حکایت دارد، ولی در «سوره ملک» عکس آن به چشم می خورد! و خداوند می فرماید: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»:

آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهتر عمل می کنید.(1)

فخر رازی درباره وجه تقدم مرگ بر حیات در آیه فوق به این نکته توجّه دارد که در باب راز تقدم کلمه موت بر کلمه حیات دیدگاه های مختلفی به چشم می خورد، از جمله:

الف) مقاتل، یکی از مفسران در روزگار پیشین می گوید: منظور از مرگ در آیه فوق همان مرحله نطفه، علقه و مضغه است که بی جانند و مقدم بر نفخ روح (پیدایش حیات) بر جسم اند.

ب) وی همچنین از قول ابن عباس، وجه تقدم را در نکته ای دیگر می جوید و می گوید: «عن ابن عباس قال: یرید الموت فی الدنیا والحیاه فی الآخره»:

زندگی دنیوی در مقایسه زندگی اخروی دوران مرده ای به حساب می آید و حیات واقعی ما هنگامی است که از این دنیا کوچ کنیم.

ج) و نیز از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدین نکته اشاره دارد که دنیا محل مرگ است، ولی در آخرت آن را به صورت «کبش املح» پدیدار می سازد و سپس آن را ذبح می کند و در این هنگام اهل بهشت واقعاً خوشحال می شوند و اهل جهنم جداً غمگین می گردند: «فیزداد أهل الجنه فرحاً الی فرح ویزداد أهل النار حزناً الی حزن». سپس فخر رازی می نویسد: منظور از ذبح و کشتن مرگ، در اینجا تمثیلی بیش نیست و از این طریق به اهل بهشت و جهنم می فهمانند که مرگ، از آنِ دنیا بود و در آخرت، وجود ندارد، به این جهت خدا در قرآن ذکر موت را مقدم داشت بر ذکر حیات.

ه) «و وجه دیگر تقدم موت بر حیات آن است که مرگ، موجب پرداختن به اعمال اخروی می گردد».(2)

ص: 43

1- 58. سوره ملک، آیه 1. «بل المراد منه التمثیل لیعلم أنّ فی ذلک الیوم قد انقضی أمر الموت، فظهر ممّا ذکرناه أنّ أیام الموت هی أیام الدنیا و هی منقضیِه و أما أیام الآخره فهی أیام الحیاه و هی متأخره فلمّا کانت أیام الموت متقدّمه علی أیام الحیاه لا جَرَم قدّم اللّٰه ذکر الموت علی ذکر الحیاه».

2- 59. تفسیر کبیر، ج 30، ص 55، ذیل سوره ملک و ص 54.

وی همچنین درباره حیات می نویسد: «حیات، یک امر وجودی است که باعث می شود موصوف، یعنی کسی که دارای حیات است آگاه گردد و بسنجد که از مرده، چنین کاری ساخته نیست».(1)

او سپس بدین حقیقت اشاره دارد که بعضی، موت را امری عدمی و برخی آن را امری وجودی دانسته اند.(2)

و) شاید بتوان گفت که نه تنها دنیا ظرف مرگ است؛ بلکه اساساً در مقابل حیات راستین که همان زندگی اخروی باشد، نوعی مرگ به حساب می آید.

ز) علّت دیگر تقدّم موت بر حیات در سوره ملک آن است که مراحل دنیوی، همواره با پایان یافتن مرحله قبلی و آغاز مرحله بعدی به پیش می روند؛ به این ترتیب که تا مرحله کودکی پایان نپذیرد، مرحله نوجوانی پدید نمی آید و تا این مرحله تمام نشود، مرحله جوانی به وجود نمی آید و تا این مرحله نیز نگذرد، مرحله پیری و کهنسالی فرا نمی رسد و خلاصه اینکه پیمودن مرحله ها از ویژگی های زندگی دنیوی است که در زندگی برزخی و نیز اخروی، این مرحله پیمایی ها مشاهده نمی شود.

امام خمینی رحمه الله در شرح چهل حدیث بدین نکته اشاره دارد که: در قیامت نامه ای از سوی خداوند متعال به دست انسان ها می رسد که در آن آمده است: «من الحیّ القیّوم إلی الحیّ القیّوم»:

از سوی قیوم مطلق به قیوم غیر ذاتی است.(3)

ح) به نظر من مهم ترین راز تقدّم مرگ، بر حیات را در این آیه می توان توجّه دادن مردم به این نکته دانست که آنان در هر لحظه زندگی، از مرگ غافل نگردند و بدانند که مرگ، بی خبر فرا می رسد و هرگز قابل پیش بینی نیست و تأخیر آن نیز قابل پیش بینی نیست و همین مسئله راز «وجوب توبه» و فوری بودن آن را نیز تشکیل می دهد. در تاریخ آمده است:

هرثمه، رئیس الوزراء هادی عباسی می گوید: هادی عباسی مرا به پیش خواند و گفت: سه کار را باید همین الآن انجام دهی و برای انجام آن دست به کار شوی:

1- 60. پیشین.
2- 61. همان.
3- 62. شرح چهل حدیث، ص 129.

1. هارون برادرم را همین الان گردن بزن که درصدد براندازی من است.

2. همه علویان در زندان را گردن بزن.

3. جهت قتل عام شیعیان عراق بویژه کوفه اقدام کن.

گفتم: مرا از این کار معاف بدار، زیرااقدام به چنین کارهایی موجب تشنّج و درگیری در کشور می شود ولی او نپذیرفت.

گفتم استعفای مرا بپذیر؛ گفت: استعفای تو پذیرفته نیست یا مرگ، یا اقدام. ناگهان مردی از پشت پرده داخل شد، به پای او افتاد و اشک ریزان خواهش کرد تا دست از خواسته هایش بردارد. او لگدی سنگین به سینه مرد زد که نقش بر زمین شد و سپس هادی از جای برخاست و به داخل حرم خود شد، چیزی نگذشت که صدای همسرش برخاست و فریاد برآورد که خلیفه را دریابید، وقتی داخل حرمسرا شدیم دیدیم که از دنیا رفته است؛ ظاهراً آبی که می خورد در حلقوم او گیر کرده بود و او را کشته بود، آری؛

1. مرگ، خبر نمی کند.

2. از یاد خدا نباید غافل شد.

3. دنیا، دنیای تغیّر و تحوّل است.

4. ماکل ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا یشتهی السفن.

باد، با کشتی، گهی همسوی نیست

همچو بخت ما که گاهی، برخلاف

گاه باران، رخ نماید آفتاب

بخت دل، ناید دلت را در طواف

نتیجه

الف) مرگ، بهترین راه توجّه و بیداری غافلان است.

ب) مرگ، با زندگی روزمره عجین و هم آغوش است.

ج) کسی نیست که مرگ را نشناسد یا با آن سرو کار نداشته باشد، او فقط می داند که مرگ چیست؟ او فقط مرگ را به معنی ارتحال از این دنیا تفسیر می کند.

ص: 45

فصل چهارم خلق جدید یا روح انسان؟

خلق جدید یا روح انسان؟

خلق آخر یا آفرینش جدید آنگاه تحقق می یابد که تمایزی میان شی ء جدید و شی ء قبلی وجود داشته باشد و بر این اساس است که در قرآن می خوانیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»:

و البته ما بدن انسان را از گِل خالص (عصاره خاک) آفریدیم و سپس به صورت نطفه درآورده و در جایگاه استوار (صلب پدر و رحم مادر) قرار دادیم و آنگاه، آن نطفه را به علقه (خون بسته) تبدیل نموده و علقه را به مضغه (گوشت کوبیده و جویده شده) مبدّل ساختیم و سپس آن را به صورت استخوان درآوردیم و پس از آن، استخوان را با گوشت پوشاندیم (و پیکری کامل پدیدار ساختیم) و پس از طی این مراحل و اتمام پیکر انسان و رسیدن به «روح مجرّد» در آن(1) آفرینش جدید پدیدار نمودیم (در پیکر انسان با دمیدن روح، چیز تازه ای نمودار شد)، بنابراین آفرین بر قدرت کامله بهترین آفریننده.(2)

در این آیه واژه «انشأناه» به صیغه «متکلم مع الغیر» از باب ثلاثی مزید به کار رفته که اگر به صورت ثلاثی مجرد ادا می شد چنین بود «نشأت فیه»؛ یعنی در آن موجود جدیدی پدید آوردم و هم اکنون که به صورت «ثلاثی مزید» عنوان شد، نکته دیگری را نیز افاده می کند و آن این است که پیکر انسان نیز با «دمیدن روح» هویّت جدیدی به خود گرفت؛ زیرا قبل از دمیدن روح، بدن و پیکری بیش نبود، ولی پس از «نفخ روح» مبدل به انسان شد؛ چون «انشاء» به معنی ایجاد توأم با تربیت آن است.(3)

آیات فوق درباره بیان خلقت انسان است و «خلق» در این آیه، به معنی «تقدیر» است، یعنی تقدیر و اندازه گیری خاصی در باب خلقت انسان از «نطفه»، «علقه»، «مضغه»، «عظام» و «لحم» صورت پذیرفته است؛ وقتی که پیکر انسان کامل گردید؛ سیاق آیه عوض شد و واژه «نشأ» تداوم آفرینش و تحقق آن بازگو گردید و مراحل قبل با واژه خلق بیان شد و از این تغییر سیاق به خوبی استفاده می شود که بر مواد قبلی منظور شده در «نطفه تا لحم» چیز دیگری

1- 63. تفسیر صافی، ذیل آیه 14 سوره مؤمنون.
2- 64. سوره مؤمنون، آیه 14.
3- 65. مفردات راغب، ماده نشأ.

همراه گشته است که از مقوله آنها نیست و گرنه تغییر سیاق، مورد نداشت(1) و آن چیز جدید همان است که در آیات با «دمیدن روح» (نفخت فیه من روحی) مورد تصریح قرار گرفته است. و نیز از این تغییر سیاق استفاده می شود که این «خلق جدید» امری پرورش یافته است.(2)

در آیات فوق، جمله: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ...» این مطلب را بیان می کند که اگر روح نوعی از وجود ماده بود، از آن با عنوان خلق آخر؛ یعنی موجود دیگر یاد نمی شد.

و دقت در این آیه نیز پیدایش چیزی دیگر غیر از بدن، یعنی روح در بدن، دوگانگی جسم و روح و ارتباط و هماهنگی میان روح و بدن را آشکار می سازد.

نگاهی به واژه تَوَفّی

جدا ساختن و برگرفتن حقیقت چیزی به گونه ای کامل را «توفی» گویند. راغب در مفردات می نویسد: «التوفی اخذ الشی ء بتمامه». در این باره آیاتی در قرآن آمده است که به چند آیه اشاره می شود:

«قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ».(3)

«إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا فَأُوْلَئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیراً».(4)

آیات فوق، دلالت بر این حقیقت دارند که «انسان» به وسیله «ملک الموت»، «توفی» می شود و تردیدی نیست که مصداق آن (متوفی) در اینجا «روح انسان» است و این نوع بیان، گواه روشنی است که بدن انسان غیر از روح اوست. و این جدایی همان است که از آن به نام مرگ یاد می کنیم.

بنابراین، مرگ همان جدایی روح از بدن و انتقال به عالم برزخ است که در نگاه دین، مرگ به معنی فانی شدن نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ امام صادق علیه السلام فرمود که ما از راه مرگ، تنها از خانه ای به خانه ای دیگر گام می نهیم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «ما خُلقْتم للفناءِ بل خُلِقتم للبقاءِ و انما تنقلون من دار الی دار»:

شما برای فانی شدن، آفریده نشده اید؛ بلکه برای بقا و ابدیت پدید آمدید و از راه مرگ،

1- 66. تفسیر المیزان، ج 15، ص 25.
2- 67. تفسیر نمونه، ج 14، ص 212.
3- 68. سوره سجده، آیه 11.
4- 69. سوره نساء، آیه 97.

فقط از خانه ای به خانه ای دیگر منتقل می شوید.(1)

چنانکه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «عقاید» یادآور می شود: «اعتقادنا فی النفوس أنها هی الأرواح التی بها الحیاه و أنها الخلق الأول لقول النبیّ صلی الله علیه وآله إنّ أول ما أبدع اللّٰه سبحانه و تعالی هی النفوس مقدّسه مطهّره فأنطقها بتوحیده ثمّ خلق بعد ذلک سائر خلقه و اعتقادنا فیها أنّها خلقت للبقاء و لم تخلق للفناء؛ لقول النبیّ صلی الله علیه وآله: ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و إنّما تنقلون من دار إلی دار و أنها فی الأرض غریبه و فی الأبدان مسجونه و اعتقادنا فیها أنّها إذا فارقت الأبدان فهی باقیه، منها منعمّه و منها معذّبه الی أن یردّها اللّٰه عزّ و جلّ بقدرته الی أبدانها».

اعتقاد ما درباره نفس ها این است که نفوس همان ارواح هستند که حیات هرکسی را باعث می شوند و اینکه آنها اوّلین مخلوق می باشد به دلیل اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: اوّلین چیزی که خداوند سبحان و تعالی به وجود آورد نفوس مقدّسه مطهره است پس آنها را به (گفتن کلمه) توحیدش به زبان آورد و پس از آن سایر موجودات، آفرینش یافتند و اعتقاد ما بر آن است که روح، فناپذیر نیست و برای بقا، آفریده شده است؛ زیرا پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: برای فانی شدن آفریده نشده اید؛ بلکه برای جاودانگی خلق شده اید و فقط از خانه ای به خانه ای دیگر نقل مکان می کنید، و اینکه روح در زمین غریب است و در بدن خود زندانی است. و اعتقاد ما در مورد روح آن است که روح آدمی پس از مفارقت از بدن، باقی می ماند، برخی از آنها در حال عیش و تنعّم و برخی از آنها در عذاب و کیفر به سر می برند تا آنکه خدا با قدرت خود آن را دوباره به بدن خود بازگرداند.(2)

علامه مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار»، خطبه ای را با عنوان خطبه غدیریه نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در ضمن آن به این نکته تصریح داشته است: «...بل خلقتم لدار البقاء و لکنّکم تنتقلون من دار الی دار»:

شما برای خانه همیشگی آفریده شده اید و فقط (از طریق موت) از خانه ای به خانه ای دیگر نقل مکان می کنید.(3)

1- 70. بحارالانوار، ج 58، ص 78.
2- 71. بحارالانوار، ج 6، ص 249، باب 9، ح 86.
3- 72. همان، ج 37، ص 146، ح 35.

یکی از مهم ترین مسائل منکران معاد، حل نشدن چگونگی «موت» است و باید این حقیقت برای آنان روشن گردد که «موت» چیزی جز جدایی روح از تن نیست و واقعیتی جز خانه عاریت را ترک گفتن و به سوی سرای جاوید شتافتن، ندارد؛ حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الموت مفارقه الفناء و ارتحال الی دار البقاء»: (1)

مرگ، جدایی از حالت فناپذیری و کوچ کردن به سوی جاودانگی است بنابراین اگر برای منکران معاد، حقیقت موت روشن شود دیگر بر آن مخالفت نمی ورزند.

قرآن در تبیین اصل مرگ، خواب را مورد توجه قرار داده و تذکر می دهد که خواب مانند مرگ است و مرگ برادر خواب و ماهیت هر دو، یکی است، با این تفاوت که در خواب این فاصله و جدایی چندان به درازا نمی کشد ولی در مرگ، طولانی است و نیز بدن در خواب پراکندگی اجزا ندارد؛ چون ارتباط روح با آن به گونه ای کامل قطع نمی شود، لکن در مرگ شیرازه تن از هم گسیخته می شود و به فرموده قرآن: «اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضَی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْأُخْرَی إِلَی أَجَلٍ مُّسَمّیً إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ». (2)

راغب اصفهانی در مفردات ذیل کلمه «نوم» می نویسد: «النوم موت خفیف و الموت نوم ثقیل» و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «النوم اخو الموت»:

خواب، برادر مرگ است. (3)

و نیز می فرماید: «الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا»:

مردم در خواب اند، وقتی مردند بیدار می گردند. (4)

نتیجه

الف) چنانکه در فصل پیش (مرگ چیست؟) اشاره کردیم، مرگ همان جدایی روح از بدن است.

ب) دقّت در حقیقت و ماهیت توفی، اثبات می کند که حقیقت آدمی، روح و جان

1- 73. غررالحکم، ص 161.
2- 74. سوره زمر، آیه 42.
3- 75. کنزالعمال، ج 14، ص 475، ش 39321.
4- 76. مجموعه ورام، ج 1، ص 105.

اوست نه به جسم او؛ بر این اساس با آنکه جسم آدمی در قبر جای دارد، گفته شده است که انسان وسیله ملک الموت، به طور کامل از این دنیا جدا می گردد.

فصل پنجم برزخ چیست؟

برزخ چیست؟

روزگار حائل بین دو عالم دنیا و آخرت را برزخ، یا عالم قبر گویند؛ بنابراین برزخ دوران و روزگار پس از مرگ و پیش از قیامت است.

زمخشری ذیل تفسیر آیه 100 سوره مؤمنون می نویسد: روزگار حائل بین دنیا و قیامت را برزخ گویند.(1)

همچنین فخر رازی ذیل آیه فوق می نویسد: «... فالبرزخ هو الحاجز و المانع»:

برزخ همان فاصله بین دو عالم را گویند.(2)

چنانکه در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است: «قال علیّ بن الحسین علیه السلام: إنّ القبر روضه من ریاض الجنه أو حفره من حفر النیران»:

بدون تردید، قبر باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنم است.(3)

راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ما البرزخ؟ قال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامه»:

برزخ چیست؟ فرمود: قبر، همان روزگار هنگام مرگ (هر کسی) تا روز قیامت را گویند.(4)

برزخ نشینان چند دسته اند: 1. دسته ای در زندگی بازداشتگاهی به سر می برند و زندگی آنان همراه با نوعی شکنجه و کیفر است. (گناهکاران بزرگ) 2. دسته ای در حال خوشی به سر می برند. (اطاعت کنندگان راستین) 3. دسته ای در حالتی شبیه به آدم خوابیده اند. آری! راز عدم

ارتباط با بعضی از برزخ نشینان را در نوع حضور آنان در آن عالم باید جستجو کرد.

1- 77. کشاف، ج 3، ص 203.
2- 78. تفسیر کبیر، ج 23، ص 122.
3- 79. بحارالانوار، ج 6، ص 214، ح 2.
4- 80. بحارالانوار، ج 6، ص 267، ح 116.

برزخ آدم و برزخ آدمیان

استاد بزرگوارم، حضرت علامه جوادی آملی زندگی آدم و حوا را در جنت برزخی تصویر می کند. او پس از نقل این احادیث: «جنه من جنان الدنیا یطلع علیها الشمس و القمر و لو کانت من جنان الخلد ما خرج منها ابداً. (1)

عن أمیرالمؤمنین علیه السلام:... ثمّ اسکن اللّه سبحانه آدم داراً أرغد فیها عیشه و امن فیها محلته.... (2)

عن الصادق علیه السلام: انما کان لبث آدم و حواء فی الجنه حتی خرجا منها سبع ساعات من ایّام الدنیا حتی اهبطهما تعالی من یومهما ذلک» (3) می نویسد:

الف) دنیا در برابر آخرت است، از این رو شامل موجود آسمانی هم خواهد شد؛ زیرا دنیا مرادف زمین نیست، از این رو موجود آسمانی که در زمین نیست هرچند به زمین هبوط کند مصداق موجود دنیایی است.

ب) طلوع شمس و قمر که با پدید آمدن شب و روز همراه است، در غیر قیامت کبرا امکان دارد؛ یعنی موجودی که اخروی به معنای قیامت کبرا نیست می تواند دارای شب و روز باشد؛ چنانکه از آیات 107 و 108 سوره «هود» طبق برخی از وجوه چنین بر می آید که آسمان ها و زمین برای موجودی که در برزخ است و در قیامت کبرا نیست تحقق دارد.

ج) خروج از بهشت معهود آدم، دلالت دارد بر اینکه آن بهشت، جنت خلد که در قیامت کبرا است نبوده، ولی دلالت ندارد بر اینکه در دنیای مادّی بوده است. خلاصه آنکه، طلوع شمس و قمر در برزخ نیز حاصل است؛ چنانکه خروج از بهشت برزخی، معقول و ممکن بلکه محقّق است.

البته باید برای دنیا در قبال قیامت کبرا معنایی یاد کرد که شامل برزخ هم بشود و چنین معنایی قابل استنباط از قرآن کریم است و در موطن خاص خود به آن اشاره شده است!

د) موجودبرزخی به برزخ نزولی و برزخ صعودی و...قابل انقسام است و اگر جنّت آدم علیه السلام بهشت برزخی باشد منحصراًبرزخ بعد از مرگ که بین دنیا و قیامت کبرا است اراده نمی شود.

1- 81. تفسیر برهان، ج 1، ص 80، ح 2؛ نور الثقلین، ج 1، ص 62، ح 117.
2- 82. نور الثقلین، ج 1، ص 62، ح 122.
3- 83. همان، ح 129.

طرح یک سؤال

آیا دوران برزخ، برای برزخ نشینان ملالت آور است؟

در پاسخ به پرسش فوق باید بدین نکته توجه داشت که افراد حاضر در برزخ به طور کلی سه دسته اند:

1. دسته ای گرفتار عواقب اعمال ناروای دنیوی خود هستند.

2. گروهی در نعمت و آسایش می باشند.

3. دسته ای در حالتی شبیه به خواب به سر می برند.

بدیهی است که برای گروه اوّل بسیار سخت می گذرد و این دوران برای این گروه ملالت آور است و برای گروه دوم و سوم طولانی بودنش محسوس نیست، تا آنجا که امام باقرعلیه السلام فرمود: «... و ما بین الموت والبعث الا کنومه نمتها ثم استیقضتَ منها»:

«... و بین مرگ و قیامت (از لحظه ای که آدمی از دنیا می رود تا لحظه ای که در صور دمیده می شود و در قیامت حضور می یابد) بسانِ یک مرتبه خوابیدن و بیدار گشتن است»؛ یعنی افرادی که قرن ها در برزخ می باشند چنین نیست که احساس کنند دوران بسیار طولانی را دربرزخ سپری کرده اند؛ بلکه برای هر یک از برزخ نشینان، دوران برزخ به قدر یک بار خواب رفتن و بیدار گشتن، وانمود می گردد و طولانی شدن مدت توقف در آن، برای آنان محسوس نیست.

تفاوت های اساسی میان دنیا و عالم برزخ

الف) سرای تکلیف: دنیا سرای عبادت و محل تکالیف است؛ در «نهج البلاغه» می خوانیم: «الیوم، عمل ولا حساب و غداً حساب و لا عمل» (1) و انجام تکالیف اختصاص به مرحله زندگی دارد و چنین نیست که بپنداریم پس از مرگ، فرصت فراوانی داریم و به اعمال فوت شده می پردازیم و یا آنکه آنها را تکمیل می کنیم.

آری: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ * وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ». (2) آنچه در عوالم آینده از برزخ و زندگی اخروی به چشم می خورد، چیزی

است که از دنیا فرستادیم، نه اینکه آنها را آنجا انجام داده ایم. در آیات سوره مؤمنون ندای «رَبِّ ارْجِعُونِ» است.

ص: 52

1- 84. نهج البلاغه، خطبه 42.
2- 85. سوره زلزله، آیات 7 و 8.

زیرک کیست و عاجز چه کسی است؟

آدم زیرک کسی است که از موقعیت ها، و مناسبت ها و ایجاد شرایط، استفاده شایسته را می برد که در غیر این صورت، عاجز به حساب می آید؛ البته تجلّی اصلی این زیرکی، آنجاست که آدمی از مهلت ارزشمند و فرصت طلایی، یعنی دوران عمر خود، استفاده لازم را ببرد. توشه های سفر را فراهم کرده و آخرت خود را از راه بهره مندی صحیح از این موقعیت ها آباد سازد و اگر کسی با وجود همه امکانات نتواند برای آخرت خود گامی بردارد، او را باید عاجز لقب داد؛ چنانکه در حدیث نبوی آمده است: «الکیِّسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِما بَعدَ الْمَوتِ وَالعاجِزُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسُه هَویها ثُمَّ، تَمَنّی عَلَی اللّٰهِ الْمَغْفِرَةَ»:

انسان زیرک کسی است که بر هوای نفس خود مسلط شود و در فکر انجام عمل صالح برای بعد از مرگ خود باشد و انسان عاجز کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد پس از خداوند طلب آمرزش کند.(1)

ب) مستور بودن باطن آدمی: در زندگی دنیوی، هر کسی دارای صورت ظاهری و نیز صورت باطنی، یعنی سیمای درون است. صورت ظاهری را دست طبیعت و صورت باطنی یعنی سیرت را عقاید، افعال، اخلاق و نیّات ما صورتگری می کنند و همین صورت پنهان ما، در برزخ و نیز در زندگی اخروی آشکار می گردد و آیه: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»(2)، اشاره ای به همین مسئله دارد.

مولوی می گوید:

سیرتی کان، بر نهانت غالب است

هم بدان تصویر حشرت واجب است

ابوسعید ابوالخیر می گوید:

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که در روز جزا

حشر بود به صورت صفت خواهد بود

ج) آزادی: در زندگی دنیوی، آزادی، یک اصل شناخته شده، برای هر کسی است، ولی در زندگی برزخی، آزادی، وجود ندارد و نمادها و تجلیات آزادی نیز مشاهده نمی شود. هرگز

1- 86. تنبیه الخواطر، ج 1، ص 72 - 243 - 251 و 413؛ تیسیر المطالب، ص 319، ب 32؛ عده الداعی، ص 43، س 7.
2- 87. سوره تکویر، آیه 5.

نمی توان پذیرفت که در برزخ یا در قیامت، کسی از آزادی سوء استفاده کرده و در حق دیگری ستم روا داشته و به عمل خلاف، دست زده، یا از جایگاه خود قدمی فراتر نهاده است.

د) عدم نیاز به جامعه مدنی و نظام سیاسی: تفاوت اساسی دیگر آن است که زندگی دنیوی، چون سرای آزادی است، استقرار زندگی اجتماعی همراه با آرامش، نیازمند به دولت، حکومت و قوانین مدنی است.

ه) زاد و ولد: یکی از ویژگی های زندگی دنیوی زاد و ولد است که مورد توجه اکید اسلام می باشد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «المرء یحفظ فی ولده»[(1)] و نیز می فرماید: «تناکحوا تناسلوا فإنّی أباهی بکم الامم»[(2)] چنانکه آن حضرت می فرمود: «قلّه العیال أحد الیسارین».[(3)] در نهج البلاغه نیز آمده است که همه مجردها همسردار شوند و هرکدام یکی دو سه فرزند داشته باشند، می توان گفت که «شکر خواهی» رسول خداصلی الله علیه وآله تحقق می یابد.

و)قوه و فعل: یکی از تفاوت های اساسی میان انسان در دنیا و انسان پس از مرگ آن است که وجود آدمی، در دنیا کانون قوه ها و فعلیت های خیرات و شرور است که هرگاه، قوه ها چه در ناحیه خیرات و چه در ناحیه شرور، شرایط فعلیت خویش را به دست آورند به فعلیت در می آیند. ولی پس از مرگ چیزی در حالت بالقوه و فعلیت ناگشته، در انسان سراغ نیست. بنابراین انسان ها پس از مرگ، دو دسته اند؛ خیر محض و شرّ محض.

هرچه هست فعلیت و تجلی است «و ان الأخره لهی الحیوان» و چیزی به عنوان شکوفا نگشته که آدمی در انتظار تجلی آن بسر ببرد را در ذات انسان نمی توان یافت.

پس یکی از تفاوت های اساسی میان انسان دنیوی و انسان اخروی آن است که انسان دنیوی کانون قوه ها و فعلیت است ولی انسان اخروی کانون فعلیت هاست.

انسان در دنیا کانون قوه های تجلی نایافته در باب خیرات و نیز قوه های فعلیت نایافته در شرور است که وقتی زمینه ظهور و بروز هر کدام فراهم گردد، همان، خودنمایی می کند. آری استعدادهای ضد و نقیض در جان

آدمی جای دارد ولی در آخرت، انسان یا شقی است و یا سعید و حامل استعدادهای ضد و نقیض نیست.

صدرالمتألهین شیرازی فیلسوف و اندیشمند بلند پایه اسلامی در کتاب تفسیر القرآن

ص: 54

1- 88. بحارالانوار، ج 28، ص 302.
2- 89. عوالی اللآلی، ج 1، ص 259.
3- 90. بحارالانوار، ج 10، ص 98.

ضمن تفسیر سوره حمد یادآور می شود: «و اذا خرج من الدنیا فقد بطلت قوّته و زال استعدادته فهو اما سعید بالفعل او شقی بالفعل»(1)

آیا در بهشت توالد و تناسل به چشم می خورد؟

اکنون نوبت پرداختن بدین نکته است که آیا در عوالم دیگر؛ عالم برزخ و عالم آخرت نیز مسئله زاد و ولد وجود دارد؟ باید گفت که نفی این مسئله را در عالم برزخ نمی توان نادیده انگاشت، لکن راجع به عالم آخرت، اختلاف عقیده ای میان اهل نظر به چشم می خورد.

درباره تولد فرزندان برای اهل بهشت دیدگاه های متفاوتی وجود دارد: محیی الدین عربی در کتاب مشهور خود (فتوحات المکیه)(2) می نویسد: در قیامت، همچون عالم دنیا توالد به چشم می خورد و ازدواج انسان با انسان و نیز انسان با حورالعین منشأ تولد انسان می گردد و همواره نوع انسان در زاد و ولد به سر می برد.

در سوره واقعه، آیه 17 «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ» شیخ طوسی رحمه الله در «تبیان»(3)، ولدان رابه «طیبیان» تعبیر کرده، ولی توضیح نداد که اینان چگونه پدید آمده اند. فخر رازی در «تفسیر کبیر» ولدان را جمع ولید، یعنی کودکان صغیر معنی کرده، ولی گفته است فرزندان کفارند که به خدمت مؤمنان می پردازند. علامه فیض در «تفسیر الصافی» ذیل آیه 17 سوره واقعه می نویسد: «...مبقون ابداً علی هیئه الولدان و طروقهم»:

همیشه به شکل بچه ها و با طراوت باقی می مانند.

1- 91. ر. ک: ملاصدرا، تفسیر القرآن، ج 1، ص 19. و اعلم إن الانسان ممّا فطره الله بحیث یکون فیه استعداد کل صفه و حال و أهلیّه کل فضیله و کمال و ما من شرف و فضیله و کمال إلا وفی الإنسان قوه ذلک و أصله و فیه بذره و استعداده فی أول أمره و مبدء تکوّنه. و ذلک لسرّ الهی و فطره ربّانیه مودع فی مهیته و مبدع فی فطرته الأصلیه و اما إذا مرّت علیه احوال و دهور و مضت علیه سنون و شهور، فإما أن یخرج بعض هذه الکلمات او کلّها من القوه إلی الفعل او یخرج مقابلاتها و اضدادها کلاّ او

بعضاَ من القوه الى الفعل اذ له قوهٌ على كل شى ء و قوه ايضاَ على مقابله و ضدّه.

2- 92. فتوحات المكيه، ج 3، ص 638 «و ان التوالد فى الاخره بين هذا النوع الانسانى باق، فى المثل فى نكاح الرجل الآدميه الإنسانيه على صوره أذكرها والتوالد أيضاً بين جنسين مختلفين و هما بنو آدم والحور اللاتى أنشاهنّ اللَّه فى الجنان على صوره الإنسان و لسن بأناسى فتوالد هما بنكاح بينهما فى الانس والحور... فتكون منه فى كل دفعه ريح مثيره تخرج من ذكره فيتلقاها رحم المرأه فيتكون من حينه فيها ولد فى كل دفعه و يكمل نشؤه ما بين الدفعتين و يخرج مولوداً مصوراً مع النفس من المرأه روحاً مجرداً طبيعياً فهذا هو التولد الروحانى فى البشرى بين الجنسين المختلفين والمتماثلين فلا يزال الأمر كذلک دائماً أبداً و يشاهد الأبوان ما تولد عنهما من ذلک النكاح... فلا يزال النوع الانسانى يتوالد».

3- 93. تفسير التبيان، ج 9، ص 493.

و با نقل روایتی می فهماند اطفال کفار دنیوی اند که به بهشت وارد شده و جزء خادمان اند. علامه طبرسی رحمه الله نیز در اینجا یاد آور می شود: «قیل انهم اولاد اهل الدنیا لم یکن لهم حسنات فیثابوا علیها و لا سیئات فیعاقبوا فانزلوا هذه المنزله»:

گفته شده که ولدان در آیه، بچه های انسان های اهل دنیا می باشند که حسناتی ندارند تا به آنها ثواب داده شود و بدی ها و گناهانی هم ندارند تا عقاب شوند؛ پس به این منزله و مقام تنزّل کردند.

وی نظریه دیگری را یادآور می شود و آن این است که اینان از فرزندان کفار در دنیا می باشند و به دیدگاه سومی پرداخته و می گوید: اینان به صورت «ولدان» از خدمتکاران بهشت می باشند که برای همین منظور آفریده شده اند.

فیض در محجه البیضاء، ج 8، ص 374 نقل می کند:

در این باره که آیا در بهشت، زنان حالت فرزند آوری دارند یا خیر، ذیل تفسیر آیه: «أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَهٌ»(1) آمده است: «قال یعنی من الحیض والغائط والبول والبزاق والنخامه والنجاسه والمنی والولد»:یعنی حیض،غائط،بول، آب دهن، آب بینی، خلت سینه، منی و زایمان، ندارند.

وی در ادامه همین بحث از ابو سعید خدری نقل می کند که: «قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: ان الرجل من اهل الجنه لیولد له الولد کما یشتهی یکون حمله و فصاله و شبابه فی ساعه واحده».(2)

دقت در دو حدیث فوق نشان می دهد که: بهشتیان دارای فرزندان هستند لکن نه از طریق زاد و ولد متعارف دنیا؛ چه بسا از طرق جدید که از ویژگی های بهشت است و در دنیا با آن آشنا نیستیم، فرزندانی برای اهل بهشت، آفرینش یابد.

و) یکی دیگر از ویژگی های دنیا و زندگی دنیوی، محدودیت اسباب و عوامل دستیابی به معارف و دانستنی هاست که در مرحله زندگی برزخی گسترش ویژه ای جای آن را می گیرد.

ز) آنچه از آگاهی ها، اطلاعات و معارف در اختیار ماست، غالباً از طریق به کارگیری حواس پنجگانه، عقل، شهود نفسانی و وحی الهی صورت می

پذیرد؛ ولی پس از رهایی از «بند تن» و جدا گشتن روح از بدن، در مرحله دیگری از آگاهی ها، معارف، دیدن، تماشا کردن حقایق و اسرار نهفته در عرصه هستی قرار می گیریم که در مقایسه با آنچه در دنیا وجود دارد

ص: 56

1- 94. بقره، آیه 25.
2- 95. محجّه البیضاء، ج 8، ص 376.

همانند مرحله بیداری در برابر مرحله خواب است. بر این اساس پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا».

مردم در زندگی دنیوی در خوابند و هنگامی که از دنیا رفتند بیدار می گردند.(1)

ح) پیدایش حالت ویژه ایقان: حالت ویژه ایقان غالباً پس از رهایی از چنگال عوامل تاریکی آور و مزاحم های دیدار، به دست خود انسان صورت می گیرد که این حالت را «یقین» خوانده اند؛ زیرا یکی از اسباب یقین رهایی آدمی از چنگال عوامل مزاحم است که در سوره حجر آیه 99 آمده است: «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ» و نیز در سوره مدثر آیه 46 و 47 آمده است: «وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ حَتَّی أَتَانَا الْیَقِینُ» و این حالت ایقان ویژه و یقین کامل در روزگار برزخ برای آدمی به دست می آید.

علاوه طباطبایی رحمه الله در المیزان می نویسد: مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل و مرگ است که با فرا رسیدن آن، حالت غیب به شهادت (شهود) و حالت خبر به عیان مبدّل می شود.(2)

فصل ششم آغاز هجرت و ویژگی های هنگام احتضار

آغاز هجرت و ویژگی های هنگام احتضار

حدّ فاصل بین مرگ و آخرین لحظات مهلت را حال احتضار گویند که بسیار دردناک و رنج آور، یا بسیار فرحناک و پرنشاط است و آدمیان در این عرصه، یکسان نیستند و البته ویژگی های مخصوص به خود را دارا می باشند از جمله:

الف) حضور اولیا

حضور اولیا

آیا حضور پیامبرصلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام در وقت احتضار بعضی از مؤمنان در قبر نوعی شفاعت نیست و اگر این چنین باشد چرا مسئله شفاعت را در روزگار برزخ نفی می کنید؟ در پاسخ باید گفت: شفاعت، اختصاص به روزگار زندگی اخروی دارد و در دوران برزخ «رخ» نخواهد داد و حضور پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام در برزخ یک حضور ویژه است و از نوع «شفاعت» نیست بلکه یک عنایت و مرحمت

خاصی است که در حقّ، مؤمنان انجام می پذیرد و به قول علّامه طباطبایی رحمه الله(3) این حضور، یک حضور «موهوب» است.

1- 96. ر.ک: مجموعه ورّام، ج 1، ص 105.
2- 97. ر.ک: المیزان، ج 12، ص 288.
3- 98. المیزان، ج 1، ص 250.

* * *

همه انسان ها در حال سفر به عالم برزخ و در آستانه آن، «خمسه طیبه» را دیدار می کنند، چه آدم های شایسته و چه آدم های ناباب. امام صادق علیه السلام فرمود: «حَرامٌ عَلی رُوحٍ اَنْ تُفارِقَ جَسَدَها حتَّی تَرَی الخَمسَه حتّی تری محمّداً و علیّاً و فاطمهَ و حسناً و حسیناًعلیهم السلام بحیثُ تَقِرُّ عینُها أو تسخَنُ عینُها»

حرام است بر روح آدمی که از بدن، جدا شود، جز آنکه پنج تن را دیدار می کند تا اینکه ببیند: پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله، امیرمؤمنان علیه السلام، فاطمه زهراعلیها السلام و (دو پسر گرانسنگ اش) امام حسن و امام حسین علیهما السلام را، به گونه ای که چشم او خوشحال شود و یا اندوهگین گردد یعنی انسان های شایسته هنگام دیدن آنها خوشحال و آدم های ناشایسته، با دیدن آنها محزون می گردند.(1)

«عَنِ الْحَارِثِ الهَمْدَانِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ: مَا جَاءَ بِکَ؟ فَقُلْتُ: حُبِّی لَکَ یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، فَقَالَ: یَا حَارِثُ أَتُحِبُّنِی؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ یَا أمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، قَالَ: اَمَا لَوْ بَلَغَتْ نَفْسُکَ الْحُلْقُومَ رَأَیْتَنِی حَیْثُ تُحِبُّ وَ لَوْ رَأَیْتَنِی وَ أَنَا أَذُودُ الرِّجَالَ عَنِ الْحَوْضِ ذَوْدَ غَرِیبَهِ الإبِلِ لَرَأَیْتَنِی حَیْثُ تُحِبُّ وَ لَوْ رَأَیْتَنِی وَ أَنَا مَارٌّ عَلَی الصِّرَاطِ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله لَرَأَیْتَنِی حَیْثُ تُحِبُّ»:

حارث همدانی رحمه الله می گوید: روزی به محضر امیرمؤمنان علیه السلام رسیدم، آن حضرت به من فرمود: چه چیزی تو را به اینجا آورد؟! پاسخ دادم، دوستی من که شما ای امیر مؤمنان!، سپس امام علیه السلام فرمود: ای حارث آیا مرا دوست داری؟! پاسخ دادم: آری به خدا سوگند ای امیر مؤمنان!. امام علیه السلام فرمود: آگاه باش هنگامی که جان تو به حلقومت رسید، مرا خواهی دید به گونه ای که دوست داری؛ و اگر ببینی مرا در حالیکه می رانم مردم را به حوض مانند راندن شترهای دور، هر آینه می بینی مرا به گونه ای که دوست داری و اگر ببینی مرا در حالیکه از پل صراط عبور می کنم همراه با پرچم حمدی که بین دو دست رسول خداست، هر آینه می بینی مرا آن گونه که دوست داری.(2)

1- 99. أمالی، ص 628، ح 1293؛ بحارالانوار، ج 6، ص 193، ح 42.
2- 100. بحارالانوار، ج 6، ص 181، باب 1.

امام علیه السلام در بالین آدم های در حال احتضار

اشعار جالبی از امیرمؤمنان علیه السلام در دست است که اثبات می کند امام به بالین دوستان خود در حال سفر به عالم برزخ حاضر می شود. آن حضرت به حارث هَمْدانی فرمود:

یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤمن أو منافق قبلا

ای حارث همدانی! هر کس بمیرد (در آغاز مرگ) چه مؤمن و چه کافر مرا می بیند.

یعرفنی طرفه و أعرفه

بعینه و اسمه و ما عملا

وقتی که مرا دید، می شناسد و من نیز او را، با همه خصوصیات ذاتی، نام و کردارش می شناسم.

اقول للنار و هی توقد للعرض

ذریه لا تقربی الرجلا

من به آتش (عذاب قبر) می گویم: به او نزدیک مشو که او به

ذریه لا تقربیه إن له

حبلا بحبل الوصی متصلا

حبل الهی - که همان دامن وصی رسول خاتم صلی الله علیه وآله می باشد - متصل است.

و أنت یا حار إن تمت ترنی

فلا تخف عثره و لا زللا

و تو ای حارث همدانی! وقتی از دنیا رفتی، مرا بر بالین خود مشاهده می کنی

أسقیک من بارد علی ظمّاء

تخاله فی الحلاوه العسلا(1)

خوف نداشته باش، من تو را سیراب می کنم از آبی که از عسل گواراتر است.

پیامبر، علی و جبرئیل

امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه که کسی در حال احتضار قرار گیرد؛ یعنی ملک الموت به سراغ او می رود، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و جبرئیل نیز در کنارش حضور می یابند. اگر میّت، از دشمنان اهل بیت علیهم السلام باشد، در این صورت، علی علیه السلام به پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: یا رسول اللّٰه این شخص از دشمنان ما اهل بیت است؛ پس از آن رسول خداصلی الله علیه وآله به جبرئیل می گوید: این شخص از دشمنان اهل بیت من است و جبرئیل نیز این مطلب را به ملک الموت انتقال می دهد. ملک الموت به او می گوید: ای بنده خدا! در دنیا باید به امام تمسک می جستی، می پرسد امام، چیست؟ پاسخ می دهد: علی بن ابی طالب علیه السلام. او می گوید: من او را نمی شناسم

1- 101. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 229.

و به او اعتقادی ندارم. در این هنگام او را به دست صد شیطان می سپارند و او را تحقیر می کنند. وقتی بدن او را میان قبر جای دادند، دری از جهنم به روی او گشوده می گردد و همواره در کیفر به سر می برد تا امام زمان علیه السلام قیام کند.(1)

در برخی از احادیث آمده است: کسانی که از دنیا می روند، روح آنان به صورت پرنده سبز رنگی در کیهان بیکران الهی در پرواز خواهد بود، تا صبح قیامت بدَمَد. هنگامی که این حدیث را با امام صادق علیه السلام در میان نهادند، آن حضرت با تعجب فرمود: روح انسان با ایمان، گرامی تر از اینهاست که به شکل پرنده ای نمودار گردد. و سپس فرمود: هنگام جان دادن (در حال احتضار) پیامبرصلی الله علیه وآله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام و فرشتگان مقرب الهی در کنار انسان حضور می یابند و پس از قبض روح، در قالبی همچون قالب بدن دنیوی ادامه حیات می دهد: «عن یونس بن ظبیان قال کنت عند ابی عبداللَّه علیه السلام جالساً فقال: ما یقول الناس فی أرواح المؤمنین؟ قلت: یقولون: تکون فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش. فقال ابوعبداللَّه علیه السلام: سبحان اللَّه، المؤمن أکرم علی اللَّه من ذلک أن یجعل روحه فی حوصله طائر اخضر، یا یونس المؤمن إذا قبضه اللَّه تعالی صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدّنیا فیأکلون و یشربون فإذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصوره التی کانت فی الدنیا».(2)

* * *

حبّ راستین آل محمّدصلی الله علیه وآله در هر دلی که حضور دارد، سرنوشت وی را دگرگون می سازد، اعجاز می کند و مانع تحقق عذاب الهی می گردد.

«قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: من مات علی حب آل محمد مات شهیداً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له، الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا، الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستکمل الایمان، الا و من مات علی حب آل محمّد بشره ملک الموت بالجنه، ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حب آل محمّد یزف الی الجنه کما تزف العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حب آل محمّد فتح له فی قبره بابان الی الجنه الا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل اللَّه قبره

مزار ملائکه الرحمه، الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنه و الجماعه، الا و من مات علی بغض آل محمّد جآء یوم

1- 102. بحار الانوار، ج 45، ص 312.
2- 103. تهذیب الاحکام، ج 1، ص 466، ح 1526.

القیامه مکتوب بین عینیه: آیس من رحمه اللّه، الا و من مات علی بغض آل محمّد مات کافراً الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه»:

کسی که با دوستی آل محمّدصلی الله علیه وآله بمیرد شهید مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّدعلیهم السلام جان بسپارد با توبه از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، با ایمان کامل از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد فرشته مرگ، سپس منکر و نکیر وی را به بهشت بشارت می دهند.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام از جهان رخت بربندد همچون عروسی که به خانه شوهر می برند، (با جلال و شکوه و احترام) وارد بهشت می گردد.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود دو در از قبرش به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید! کسی که با محبّت و دوستی آل محمّدعلیهم السلام جهان را وداع گوید، خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام جان دهد طبق سنّت و روش پیامبر و مسلمانان جان سپرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض آل محمّدعلیهم السلام بمیرد روز قیامت در حالی که بر پیشانیش نوشته شده: از رحمت خداوند محروم است، وارد محشر می شود.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، کافر مرده است.

آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.(1)

در مجله حضور، نامه ای از فرزند حضرت امام قدس سره، به آیت اللّٰه العظمی صافی گلپایگانی انتشار یافت. در آن نامه حاج سید احمد آقارحمه الله، می نویسد: پس از آنکه حضرت آیت اللّٰه العظمی گلپایگانی ارتحال یافته بود، من ایشان را به خواب دیدم. از او پرسیدم، از لحظاتی که از این عالم کوچ کردید، با توجه به اعمال صالحات مختلفی که داشتید؛ از تحصیل، تدریس،

1- 104. الکشاف عن حقائق التنزیل، ج 4، ص 220.

عبادات، بناهای تاریخی و... کدام یک از آنها بیشتر شما را در آن سوی زندگی به کار آمد؟ آن حضرت پس از استماع حرف های من گفت: «حب علی بن ابی طالب علیه السلام».

ب) نزول فرشتگان

علامه طبرسی رحمه الله در «مجمع البیان» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت در تفسیر آیه «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» فرمود: «نزول فرشتگان بر مؤمن، هنگام مرگ است». (1) و نیز در «تفسیر البرهان» از امام باقرعلیه السلام نقل شده که فرمود: «نزول فرشتگان موقع مرگ و قیامت است». (2)

قرطبی رحمه الله در تفسیر خود می گوید: «و قال وکیع وابن زید البشری فی ثلاثه مواطن، عند الموت و فی القبر، عند البعث»:

نزول فرشتگان در سه وقت است: 1. وقت مرگ، 2. در قبر، 3. در قیامت. (3)

فخر رازی ایستگاه های سه گانه قیامت را به صورت مجهول نقل می کند. (4) محمّد جوادمغنیه رحمه الله در «تفیسر مبین» صفحه 634 می گوید: «نزول فرشته، عند الموت؛ یعنی موقع مرگ است.

در «تفسیر نمونه» آمده است: آیا نزول فرشتگان بر مؤمنانِ با استقامت، به هنگام مرگ و انتقال از این عالم، به جهان دیگر است؟ (5) همانگونه که بعضی از مفسران احتمال داده اند، یا در سه ایستگاه است؟ یعنی هنگام مرگ، هنگام ورود در قبر و هنگام زنده شدن در رستاخیز به سراغ آنها می آیند؟ و یا اینکه این بشارت ها دائمی و مستمر است، که با الهام های معنوی، پیوسته این حقایق را در گوش جان مؤمنان می خوانند، هر چند به هنگام مرگ یا ورود در عرصه محشر صدای فرشتگان رساتر و روشن تر می شود، از آن جا که آیه قید و شرطی ندارد، با معنی اخیر سازگارتر است. به خصوص اینکه فرشتگان در چهارمین بشارت می گویند «ما دوستان شما در دنیا و آخرت هستیم» و این مطلب دلیل بر آن است که این مژده ها را به هنگامی که آنها در دنیا زنده اند، از فرشتگان می شنوند. اما نه بشارتی با زبان و الفاظ، بلکه

1- 105. مجمع البیان، ج 9، ص 21؛ تفسیر البرهان، ج 7، ص 54.
2- 106. همان.
3- 107. تفسیر قرطبی، ج 15، ص 358.
4- 108. فخر رازی، ج 27، ص 122؛ ج 9، ص 560.
5- 109. تفسیر نمونه، ج 20، ص 273.

بشارت هایی که مؤمنان، با گوش جان می شنوند. به خصوص در مشکلات و گرفتاری ها، آن را در اعماق دل احساس می کنند و آرامش می یابند. درست است که در روایات متعددی، آیه «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» به زمان فرا رسیدن مرگ، تفسیر شده است، ولی در روایات دیگری نیز به معنی گسترده تری آمده است، که زمان حیات را نیز شامل می شود.(1)

و از مجموع این روایات، می توان نتیجه گرفت: اینکه نزول فرشته را ویژه زمان مرگ دانسته اند، به عنوان یک مصداق روشن از این مفهوم وسیع و گسترده است.

و در این مورد در احادیث آمده است حبّ اهل بیت پیامبر در این مرحله امنیّت خاطر آدمی [میّت - در حال احتضار]می تواند تأمین نماید چنانکه پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمودند: «حبّی و حبّ أهل بیتی نافع فی سبعه مواطن أهوالهنّ عظیمه: عند الوفاه و فی القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند الصراط».

دوست داشتن من و دوست داشتن اهل بیت من، در هفت جای بسیار وحشتناک سود می بخشد: 1 - هنگام مردن، 2 - در قبر، 3 - روز محشر، 4 - هنگام دادن نامه اعمال، 5 - هنگام حساب، 6 - نزد میزان 7 - در عبور از صراط.(2)

و در حدیثی دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«إنّ حبّنا أهل البیت لینتفع به فی سبعه مواطن: عنداللّٰه و عند الموت و عند القبر و یوم الحشر و عند الحوض و عند المیزان و عند الصراط».

دوست داشتن ما اهل بیت، در هفت جا مفید واقع می شود: 1 - در پیشگاه خدا 2 - هنگام مردن، 3 - در قبر 4 - روز محشر 5 - در کنار حوض کوثر 6 - نزد میزان 7 - در عبور از صراط.(3)

1- 110. تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 546 و 547؛ روایات شماره 38، 40، 45 و 46 طبق نقل تفسیر نمونه، ولی چاپ جدید تفسیر نور الثقلین، طبع بیروت، ج 6، از ص 347 تفسیر آیه مورد بحث شروع می شود.

2- 111. الخصال، ص 360، ح 49؛ الامالى، ص 60، ح 17؛ روضه الواعظين، ص 371؛ بحارالانوار، ج 7، ص 248، ح 2.

3- 112. المحاسن، ج 1، ص 152، ح 75؛ بحارالانوار، ج 27، ص 158، ح 4.

ج) رنج احتضار

عذاب الهوُن چیست؟

هنگام احتضار، لحظاتی بسیار سرنوشت ساز پیش می آید که برای مؤمنان وضعیتی خوشایند و برای بیگانگان از درگاه حضرت حقّ حالتی بسیار سخت و طاقت فرسا است و منظور از «عذاب الهون»، حالت عطشان و عطشناک بر اثر وحشت و هراس و اضطراب این هنگام است.

مفسران در ذیل آیه 93 سوره انعام: «وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» می نویسند: منظور از عذاب الهون عبارت است از: حالت تشنگی آن چنانی و سختی جان کندن.(1)

همه انسان ها هنگام آغاز سفر آخرت وحشت دارند، البته وحشت از حیث انگیزه ها یکسان نیستند. بعضی از اعمال و آینده خود در هراس اند و بعضی در مواجهه با عظمت بزرگ. در این باره امام راحل رحمه الله در «شرح چهل حدیث»، ص 360 می نویسند:

و اما حال انسان های کامل و مؤمنین مطمئنین، پس آنها کراهت از موت ندارند، گرچه وحشت و خوف دارند، زیرا که خوف آنها از عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدس است چنان چه رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «فَأَيْنَ هَوْلُ الْمُطَّلَعِ» و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب نوزدهم وحشت و دهشت عظيمي داشت، با آن که می فرمود: «وَاللَّه لَابْنُ أَبی طالِبٍ آنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدي اُمِّهِ».

به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از بچه به پستان مادرش.

بالجمله، خوف آنها از امور دیگر است و مثل خوف ما پای بستگان به آرزوها و دلدادگان به دنیای فانی نیست.

و قلوب اولیا نیز در کمال اختلاف است که در شمارش و رشته تحریر نیاید. ما اشاره اجمالی به بعضی از آنها می نماییم. پس گوییم که قلوب اولیا در قبول تجلیات اسماء مختلف است. چنانکه بعضی قلوب عشقی و شوقی است و حق تعالی در مثل آن به اسماء جمال تجلّی فرماید. و آن تجلی

هیبت مشوب به شوق آورد و هیبتِ خوف از تجلی عظمت و ادراک آن است. دل عاشق در وقت ملاقات می تپد و مضطرب و خائف شود، ولی این خوف و وحشت غیر از خوف های معمولی است.

در سخنی از امام صادق علیه السلام آمده است: «من احبّ اَن یخفف اللَّه عزّوجلّ عنه سکرات

ص: 64

1- 113. ر. ک: علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج 1، ص 221.

الموت فلیکن بوالدیه بارّ».

هرکس، دوست دارد که جان دادن او آسان گذرد، در حق پدر و مادر خود نیکی کند.

سخن خطیب توانا فلسفی رحمه الله

خطیب دانشمند، مرحوم آقای فلسفی رحمه الله در یکی از سخنرانی های خود می گفت: یکی از دوستان اندیشمند من، از دانشگاه آمریکا به من تلفن کرد و گفت: مطلب مهمی را در یکی از مجلات علمی این دانشگاه خواندم، خواستم به شما بگویم؛ و آن این است که با مدرن ترین وسایل علمی امروز، فردی را در حال شدّت احساس ناراحتی و درد، مورد آزمایش های گوناگون قرار داده اند تا تأثیر درد روحی و جسمی او را روی مغز او مطالعه کنند. آنان دریافتند که هنگام شدّت احساس درد، اثری روی برخی از قسمت های حساس مغز پدید می آید. این مسأله را در مورد اشخاص محتضر (افراد در آستانه مرگ) نیز آزمودند. با کمال تعجّب مشاهده کردند که آن اثر به مراتب قوی تر است و تناسب میان این دو اثر، تناسب میان «نخ نازک» با «ستون» خانه است. یعنی آدم محتضر، در حال چشیدن رنجی واقعاً بی نظیر است.

اینجا است که به فرمایش امام هشتم علیه السلام درباره نوشداروی زندگی پی می بریم، آن جا که فرمود: «کسی که به زیارت من بشتابد، در سه وقت بسیار هولناک و حساس به دیدار او خواهم شتافت و آن سه عبارتند از: 1 - هنگام حسابرسی 2 - وقت عبور از پل صراط 3 - زمان تحویل گرفتن پرونده اعمال».(1)

آری! حضور شخصیتی چون امام هشتم علیه السلام، باعث زوال آلام روحی انسان در حالات سه گانه خواهد بود.

رؤیای شاگرد علّامه مجلسی رحمه الله

محدث جزایری می نویسد: نسبت به استادم، علامّه مجلسی، در مورد زیادی ثروت ایشان اعتراض داشتم، ولی به خود اجازه ابراز آن را نمی دادم. روزی در حضور او اظهار کردم: علاقه مندم با یکدیگر میثاق ببندیم که هرکدام از ما زودتر از دنیا رفتیم، هرچه زودتر از

1- 114. قال الرضاعلیه السلام «من زارنی علی بُعد داری و مزاری، أتیته یوم القیامه فی ثلاث مواطن حتی أُخلّصه من أهوالها: اذا تطایرت الکتب یمیناً و شمالاً، و عند الصراط، و عند المیزان».{وسایل الشیعه، ج 14، ص 551}.

موقعیّت ثروت دنیوی در آن جهان، به دیگری خبر دهیم. علّامه قبول کرد. او زودتر از من به دیار ابدی شتافت؛ هفته ای گذشت، شبی او را در عالم رؤیا دیدم. گفتم: میثاق ما چه بود؟ پاسخ داد: آن گاه که در حال احتضار بودم، بسیار رنج می بردم. شخص جلیل القدری را دیدم که در قسمت پایین پای من قرار گرفت و هنگامی که با دست خود پای من را لمس کرد، احساس سلامتی و عافیت عجیبی کردم. او به هر جای بدنم که دست می زد، آسایش و آرامش ویژه ای را احساس می کردم، تا آن که دست او به سینه ام رسید. پس از تغسیل و تکفین مرا به قبر سپردند. در کنار آن حاضر شدم. ناگهان ندایی شنیدم که می گفت: ملا محمد باقر مجلسی! برای ما چه آورده ای! پاسخ دادم: دوره بحارالانوار، سایر کتب فارسی، عربی، تدریس، ارشاد خلق. ندا رسید: که دیگر چه آوری؟ در این هنگام به یادم آمد که روزی از خیابانی در اصفهان عبور می کردم. مردی را دیدم که جمعی دور او را گرفته و شلاق می زدند. به پیش رفتم، از علّت این امر سؤال کردم، پاسخ دادند: این مرد مبلغی قرض دارد و نتوانسته آن را ادا کند، من فوراً ادای دین او را پذیرفتم و او را رها کردند... پس از یادآوری این خاطره، ندا رسید که راست گفتی، خوش آمدی! [به داستان رؤیای آیت اللّٰه العظمی نجفی مرعشی رحمه الله پس از ارتحال آیت اللّٰه العظمی حائری رحمه الله فرزند حائری رحمه الله مؤسس حوزه علمیه قم، مراجعه شود که پس از ورود به قبر امام هشتم علیه السلام به دیدارش شتافت و یک دست لباس و یک باغ با شکوه به او داده به فصل فشار قبر در همین کتاب مراجعه شود]

علّامه پس از بیان این خاطره، به محدّث جزایری رحمه الله گفت: اگر ثروت نداشتم، چگونه می توانستم چنین عمل خالصانه ای نیز داشته باشم؟ محدّث جزایری رحمه الله می گوید: پس از آن دانستم که علامه از بهره های معنوی و اخروی مال و ثروت خود نیز بهره مند شده است.(1) در حدیث آمده است: حضرت ابراهیم به حضرت عزرائیل علیهما السلام گفت: دوست دارم صورت و هیبت تو را هنگام قبض مؤمنان ببینم. عزرائیل فرمود: صورت خود را لحظه ای بر گردان و پس از آن به من بنگر او وقتی صورت خود به سوی عزرائیل بازگرداند یک جوان زیبا روی جمیل، خوشبو که دیدن او آدمی را بشارت به بهشت الهی می دهد یافت در این هنگام فرمود: دیدن این جمال و زیبایی تو می تواند انگیزه باشد تا آدمی از خدا تقاضای مرگ نماید البته در

1- 115. الوقايع والحوادث، ملبويى، ج 1، ص 14.

احادیث این مسأله نیز آمده است که: چهره ظاهری هنگام قبض روح آدم کافر، فاسق و عصیان پیشه و هراس انگیز است و شخص در حال احتضار از وحشت دیدار او بسیار اذیت می شود.

د) ضربت فرشتگان

در حدیث آمده است: هنگام ارتحال انسان به سوی عالم برزخ، فرشته موکّل، ضربتی سخت و محکم بر پشت او می زند و می گوید که چرا با دستی خالی از دنیا می روی. چنان که فرشته آخرت [فرشته مأمور تازه وارد]ضربتی سخت بر سینه او می زند و می گوید: چرا با دستی خالی آمدی.

در «نهج البلاغه» آمده است: «قالت الملائکه: ما قدّم؟ و قال الناس: ما أخّر؟».

فرشتگان بانگ می زنند که این سفر کرده، چه به پیش فرستاده است، ولی بازماندگانش بانگ سر می دهند که چقدر ارثیه، بر جای نهاده است. (1)

ه) مال، خانواده، عمل

هنگام ارتحال انسان، اموال، خانواده و اعمال او در برابر چشمانش به نمایش می آیند. مال و ثروتش به او می گوید: از من، یک کفن بیشتر حق نداری که به همراه ببری، خانواده اش می گویند: فقط تا لب گور تو را خواهیم نمود، اما عمل می گوید: همواره، همراه تو خواهم بود.

و) وحشت

هنگام ارتحال وحشت خاصی به میت دست می دهد و در اولین لحظات ورود به قبر خود، آدمی نیاز شدیدی به انیس و مونس دارد و بر این اساس در وصیت نامه فاطمه علیها السلام دختر پیامبرصلی الله علیه وآله، به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «اجلس عند رأسی قباله وَجهی فَاکثِرْ من تِلاوَهِ القرآن والدّعاء فإنّها ساعه یحتاج المیّت فیها الی اُنس الأحیاء».

پس از ارتحال من که جسدم را داخل قبر نهادی، بالای سرم و مقابل صورتم بنشین و بسیار قرآن بخوان و در حق من دعا کن، زیرا این دقایق از ساعاتی هستند که میت شدیداً

1- 116. نهج البلاغه، خ 203.

نیازمند به مونس از افراد زندگان است.(1) (در این باره به رؤیای آیت اللّه نجفی مرعشی رحمه الله در بحث ارتباط با برزخ نشینان مراجعه شود).

همچنانکه آن حضرت افزود: پدرم به من فرمود: «یا فاطمه! من صلّی علیکِ غفر اللّه [تعالی له وألحقه بی حیث کنت».

ای فاطمه! هرکس برتو درود فرستد خدا وی را به من ملحق می سازد.(2)

هنگام ارتحال به امام مجتبی علیه السلام گفتند: شما که موقعیّت ویژه ای در پیشگاه خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله علیه وآله دارید، چرا اینک پریشان و نالان هستید؟ پاسخ داد: «لِهَولِ المطلع و فراق الأحبّه»(3) به خاطر دو چیز پریشان هستم که عبارتند از: عازم دیاری هستم که قبلاً به آن جا گام ننهادم و نیز جدایی و فراق از دوستان. آری! لحظه احتضار، لحظه پر وحشت و اضطراب است.

ز) تقاضای مهلت و بازگشت به زندگی دنیوی

انسان ها هنگام ورود به برزخ دو دسته اند: دسته ای که انبساط خاطر و خوشحالی ویژه ای دارند و چنان است که گویا به «عروسی» خود گام می نهند، زیرا از جایگاه شایسته و نشاط آفرین خود در قیامت، با خبرند، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمود: «القیامه عُرْس المتقین».

قیامت جایگاه عروسی و برپایی جشن ولیمه عروسی تقوا پیشگان است.(4)

ولی دسته ای دیگر، تقاضای مهلت داشته، اصرار دارند تا ارتحال آنان به تأخیر افتد.

در سوره مؤمنون می خوانیم: «حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ * فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلَا یَتَسَاءَلُونَ».(5) (ترجمه این آیه را در مقدمه کتاب بخوانید)

زمخشری رحمه الله می نویسد: وقتی که ارتحال انسان جدّی شد، «حسرت»، سراسر وجودش را فرا می گیرد و تقاضای بازگشت را سر می دهد.(6)

ص: 68

1- 117. بحارالانوار، ج 79، ص 27، ح 13؛ بیت الأحزان، ص 149.
2- 118. بحارالانوار، ج 43، ص 55.
3- 119. اصول کافی، ج 1، ص 461، ح 1.
4- 120. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 265.
5- 121. سوره مؤمنون، آیات 99 - 100.
6- 122. کشاف، ج 3، ص 201 - 203. «إذا أیقن بالموت و اطّلع علی حقیقه الأمر، أدرکته الحسره علی ما فرّط فیه من الإیمان و العمل الصالح فیه فسأل ربه الرجعه». «إذا أیقن بالموت تحسّر علی ما فرّط فیه فسأل ربّه الرجعه... حکی قول الأشقیاء: ربّ ارجعون».

علامه طبرسی رحمه الله در «جوامع الجامع»(1) می نویسد: آدم شقاوتمند تقاضای بازگشت به دنیا را دارد. و سپس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا عاین المؤمن الملائکه قالوا: نرجعک الی الدنیا؟ فیقول: الی دارالهموم والأحزان! بل قدوماً الی اللّه، وأمّا الکافر فیقول: ربّ ارجعون».

هنگامی که انسان با ایمان ملک الموت را مشاهده کرد، خوشحال می شود و می گوید: مرا به سوی خدا هجرت بده و به دنیای پر از غم ها باز مگردان، ولی آدم کافر تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا را دارد.(2)

در یکی از رهنمودهای رسول خداصلی الله علیه وآله آمده است و آنان که در بهشت برزخی داخل گشتند هرگز آرزوی بازگشت به دنیا را ندارند مگر شهیدان راه خدا دوست دارند تا بارها برگشته و کشته شده تا بیشتر به فیض شهادت نایل آیند. «عن النبی قال: ما من احد یدخل الجنه فیحب ان یرجع الی الدنیا و ان له ما علی الارض الا الشهداء فانه یتمنی ان یرجع فیقتل عشر مرات لما یری من الکرامه».(3)

علّامه طیب رحمه الله در تفسیر «اطیب البیان» در همین مورد می نویسد: «تنها آدم کافر نیست که تقاضای بازگشت به دنیا را دارد بلکه همه گنه کاران و تقصیر کاران و خسران پیشه گان این تقاضا را دارند».

نتیجه

دقت در این فصل نشان می دهد که:

الف) حال احتضار یا لحظات ارتحال، برای آدمی، بسیار سرنوشت ساز است.

ب) همگان خلفای الهی را دیدار می کنند.

ج) برای بعضی از انسان ها لحظاتی بسیار پرنشاط و فرحناک و برعکس برای بعضی از انسان ها بسیار جان کاه و درد آور است.

1- 123. جوامع الجامع، ج 2، ص 110.

2- 124. كشاف، ج 3، ص 201 - 203.
3- 125. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 13، ح 2012294.

منزل انسان در بهشت و جهنم

در حدیث آمده است «عن الصادق علیه السلام قال: ما خلق اللَّه خلقاً إلّا جعل له فی الجنّه منزلاً و فی النار، فإذا سکن أهل الجنّه الجنّه و أهل النّار النار نادی منادٍ: یا أهل الجنه أشرفوا فیشرفون علی أهل النار و ترفع لهم منازٍ لهم فیها ثم یقال لهم: هذه منازلکم التی فی النار لو عصیتم اللّه لدخلتموها، قال: فلو أنّ أحداً مات فرحاً لمات أهل الجنه فی ذلک الیوم فرحاً لما صرف عنهم من العذاب. ثم ینادی منادٍ: یا أهل النار ارفعوا رؤوسکم، فیرفعون رؤوسهم فینظرون الی منازلهم فی الجنه و ما فیها من النعیم فیقال لهم: هذه منازلکم التی لوأطعتم ربکم لدخلتموها، قال: فلو أن أحداً مات حزناً لمات أهل النار حزناً، فیورث هؤلاء منازل هولاء و یورث هؤلاء منازل هؤلاء و ذلک قول اللَّه عزّ وجل: «أُوْلَئِکَ هُمْ الْوَارِثُونَ * الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ». و فی المجمع: عن النبیّ صلی الله علیه وآله قال: ما منکم من أحدٍ إلّا و له منزل فی الجنّه و منزل فی النار فإن مات و دخل النار ورث اهل الجنه منزله». (1)

هر کسی که از مادر متولد می شود، از سوی پروردگار حکیم، دوخانه، برای او ساخته می شود، یکی در بهشت و دیگری در جهنم، هنگامی که وارد بهشت شد، خانه او در جهنم را اهل جهنم اسکان می یابند و آن گاه که وارد جهنم شد، خانه او در بهشت را بهشتیان وارث خواهند بود. و هرگاه که بهشتیان وارد بهشت و جهنمیان وارد جهنم شدند، منادی آسمانی ندا در می دهد که ای اهل بهشت به داخل جهنم بنگرید. آنان پس از این ندا، خانه های خود در جهنم را می نگرند و خدا را سپاس می گویند که در آن گرفتار نیامدند و همچنین منادی الهی جهنم، ندا در داده، می گوید: سرخود را بالا گیرید و بنگرید و آنان به خانه های بهشتی خود در بهشت می نگرند و حسرت می خورند که چرا با اعمال صالح خود موجب دستیابی به آن نشدند. (2)

متقی هندی رحمه الله در «کنز العمال»، حدیث 39404 نقل می کند: «لیس منکم احد الاوله منزلان: احدهما فی الجنه والاخر فی النار»... وی همچنین در حدیث شماره 39312 نقل می کند: «ما خلق اللّه خلقاً الا جعل له فی الجنه منزلاً و فی النار منزلاً... فیورث هولاء منازل

1- 126. مجمع البیان، ج 7، ص 178.
2- 127. تفسیر صافی، ذیل آیه «یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» در سوره مؤمنون.

هولاء فیورث هولاء منازل هولاء و ذلک قول اللَّه: «أُوْلَئِکَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ»

در تفسیر ذیل آیه: «یا حَسْرَتَنا ما فَرَطْنا» آمده است: «الحسره ان یری اهل النار منازلهم فی الجنه فتلک الحسره».

حسرت این است که اهل جهنم جایگاه های خود را در بهشت می بینند (که اگر اهل خیر بودند به آن می رسیدند) و این است معنی حسرت است.(1)

نتیجه

الف) آدمی در دنیا غالباً درباره مسکن خود می اندیشد، مسکن می سازد، تعمیر می کند، تعویض می نماید، نقل مکان می کند و....

ب) در روزگار آینده، منزل او پیشاپیش مهیا است یکی در بهشت و یکی در جهنم و نقل مکان او از دنیا به سوی هر یک از دو منزل او بستگی به پرونده اعمال او دارد.

ج) روزگار حسرت در پیش است و انسان ها چه بهشتیان و چه جهنمیان، هرکدام به نوعی با آن سر و کار دارند.

فصل هشتم راز نام گذاری جهنم

راز نام گذاری جهنم

حضرت امام خمینی رحمه الله در شرح چهل حدیث، ذیل حدیث بیست و دوم یادآور می شود: «...» و در روایت است که «زمین بهشت ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی آدم(2) و این مطابق است با برهان و کشف اهل مکاشفه».

چنان چه بعضی از عرفای محققین گوید: «بدان، عصَمَنا اللَّه و ایاک، که جهنم از اعظم مخلوقات است؛ و آن زندان خداوند است در آخرت. و او را «جهنم» گویند برای بعید بودن قعر آن؛ چنانچه چاهی را که قعرش، بعید است بئْر «جَهنام» گویند. و آن شامل حرارت و زمهریر است. و در آن برودت است به آخر درجه آن و حرارت است به آخر درجه آن و فاصله بالای آن و قعر آن هفتصد و پنجاه سال راه است. و مردم اختلاف دارند که آن مخلوق است یا غیر مخلوق و خلاف در آن مشهور است و همین طور در بهشت نیز اختلاف کردند.

1- 128. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج 1، ص 476.
2- 129. امالی شیخ صدوق، مجلس 69، ص 405.

و امّا پیش ما و پیش اصحاب ما، اهل مکاشفه و معرفت، آنها مخلوق هستند و مخلوق نیستند.

اما اینکه گفتیم مخلوق اند، مثل آن است که مردی خانه ای را بنا کند و دیوارهای محیط به فضای آن را فقط برپا کند. در این صورت گفته شود که این خانه است؛ و وقتی که داخل آن شوی در آن دیده نشود مگر دیواری که بر فضا و ساحتی دایر است. پس از آن، انشاء خانه ها و بیوت آن را نمایند و به حسب اغراض ساکنان آن از غرفه ها و قصرها و مخزن ها و آنچه سزاوار است در آن باشد.

و در حدیث است که رسول خداصلی الله علیه وآله، وقتی به معراج تشریف بردند، در بهشت ملایکه ای چند دیدند که گاه اشتغال به بنای ابنیه دارند و گاه از کار باز می ایستند. فرمود به جبرئیل: سبب این چیست؟ عرض کرد: مواد و مصالح این بناها همان اذکار امت است، هر وقت ذکر گویند، مصالح و موادی برای آنها حاصل شود، پس ملایکه مشغول بنا شوند؛ و وقتی آنها از ذکر باز مانند، این ها از عمل نیز باز ایستند.

بالجمله، صورت بهشت و جهنم جسمانی، همان صور اعمال و افعال حسنه و سیّئه بنی آدم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند. چنان چه در آیات شریفه نیز به آن اشاره و تلویح شده است. مثل قول خدای تعالی: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً»، و قول رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «انّما هی اعمالکم ترد الیکم».(1)

... عالم بهشت و جهنم، دو نشئه و دار مستقلی باشند که بنی آدم به حرکات جوهریه و سوق های ملکوتی و حرکات ارادیه عملیه و خلقیه به سوی آنها مسافرت می کنند، گرچه هر یک از آنها حفوظشان از صور اعمال خودشان باشد.(2)

نتیجه

الف) هرکسی، با کردار و اعمال دنیوی خود، آینده خود را رقم می زند.

ب) اعمال دنیای ما، مصالح تعمیرات و تزیینات منزل اخروی را فراهم می آورند چه در جهنم و چه در بهشت.

1- 130. بحارالانوار،علامه مجلسی، ج 3، ص 90.
2- 131. چهل حدیث، شرح حدیث 22، ص 364.

فصل نهم اعجاز مرگ

اعجاز مرگ

یکی از اعجازهای مرگ که می توان این اثر را از مهم ترین آثار مرگ دانست، تأثیر آن در زندگی انسان، پیش از تحقق مرگ است. (در مقدمه کتاب بدان پرداختیم)

اعجاز مرگ، پس از ظهور آن صورت می پذیرد و این مسأله یک امر طبیعی است، لکن یکی از اعجازهای مرگ آن است که پیش از تجلّی مرگ اثر آن در زندگی کسی که به مرگ و روز حساب یقین ویژه ای دارد، خودنمایی می کند. در نهج البلاغه می خوانیم: «و من ارتقب الموت سارع الی الخیرات».

کسی که مرگ را به انتظار نشسته است در انجام نیکی ها شتاب می کند. (1)

صاحب نظری در ذیل شرح حدیث: «الناس نیام و إذا ماتوا انتبهوا» می نویسد: پس از آن که مرگ فرا رسید، آدمی می فهمد که کدام کار را باید انجام می داد و از کدام کار باید دوری می جست.

کسی که به مرگ اهمیت داده و به روزگار پس از آن می اندیشد:

الف) از هرگونه بدی ها و کفران پیشگی دوری می جوید.

ب) به هرگونه خیرات به عنوان توشه آن روزگار می پردازد.

ما در این کنگره، از عرصه و سوی دگریم

خاکزادیم، ولی صاحب خوی دگریم

طایر گلشن قدسیم و گل سرسبدیم

به گلستان صفا، طالب بوی دگریم

پس دیوار تن ای دوست، گران سیمایی است

که از این قافیه، جویای سبوی دگریم

گذر عمر، به دریاچه وَصل است روان

موج خوییم که سرگشته موی دگریم

حیف در پیله خود سخت قفس بر دوشیم

ورنه ما وارث اسرار مگوی دگریم

با خبر باش در این میکده زیر نظریم

همه در منظر چشمان نکوی دگریم

اندر این مزرعه، جز بندگی عشق مکار

که در این سو، همه مدْعُوِّ گلوی دگریم

مرگ، دروازه آفاق حضور است، حضور

که از این در، پی سر منزل و کوی دگریم

توشه جز گوهر ایمان و عمل، هیچ میار

ورنه آن روز، شفیعی صف و سوی دگریم.(2)

1- 132. نهج البلاغه، حکمت 31.

2- 133. دیوان نسیم معارف، اثر مؤلف، بخش سفر آخرت.

با تحقق مرگ، برای انسان مسایلی رخ می دهد که پیش از آن کم تر رخ می نمایاند و مهم ترین آنها عبارت اند از:

الف) مرگ، عامل بیداری

مرگ، عامل بیداری

مرگ که از منظر مادیون یک خاتمه است یعنی تمام شدن و خاموش گشتن چراغ زندگی و قدم نهادن به دیار نیستی است. از منظر الهیون، یک بیداری، یک سرآغاز، و یک مرحله نوین از زندگی می باشد. بر این اساس، پیام آور بزرگ جهان فرمود: «الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا».

مردم دنیا گویا در خوابند، وقتی که مردند از خواب بیدار گشتند.(1)

علامه فیض کاشانی رحمه الله در «محجهالبیضاء» ذیل این حدیث می نویسد: اوّلین مسأله ای که برای میّت روشن می گردد، می فهمد که کدام یک از حسنات برایش سودمند و سودمندتر و کدام یک از سیئات برای وی خطرناک و خطرناک ترند. این مسأله در کتاب سرّ، در طبیعت او مسطور بود، ولی او از آن غفلت کرده و به کناری رفت. وقتی نگاه به سیئات خود می کند، از شدت حسرت می خواهد آب شود و به او گفته می شود: «کَفی بِنَفْسِکَ الیَوْمَ عَلَیْکَ حسیباً».

1- 134. بحارالانوار، ج 4، ص 42، ح 18.

امروز خودت به حساب رسی و حساب گری بپرداز.(1)

«أول مَا ینکشف له ما یضرّه و ینفعه من حسناته و سیّئاته و قد کان ذلک مسطوراً فی کتاب مطویّ فی سرّ قلبه و کان یشغله عن الاطلاع علیه شواغل الدنیا فإذا انقطعت الشواغل انکشف له جمیع أعماله، فلا ینظر الی سیّئه إلّا و یتحسّر علیها تحسّراً یؤثر أن یخوض غمره النار للاخلاص من ألم تلک الحسره، و عند ذلک یقال له: «کَفی بِنَفْسِکَ الیَوْمَ عَلَیْکَ حسیباً»».(2)

در کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «حرام علی کلّ نفس أن تخرج من الدنیا حتّی تعلم من أهل الجنّه هی أم من أهل النار».

هیچ کسی از دنیا نمی رود مگر اینکه قبل از رفتن می فهمد که آیا اهل بهشت است یا اهل جهنم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«فَاِنَّکُمْ لَوْ قَدْ عایَنْتُمْ ما قَدْ عایَنَ مَنْ مالتَ مِنْکُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ هِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَاطَعْتُمْ وَلکِنْ مَحْجُوبٌ عَنْکُمْ ما قَدْ عایَنُوا وَ قَرِیبٌ ما یَطرَحُ الْحِجابُ»(3)

اگر آنچه مردگان پس از مرگ، مشاهده کرده اند، همه می دیدید، وحشت می کردند و می ترسیدند و (سخنان حقّ را) می شنیدید و اطاعت می کردید، ولی آنچه آنها دیدند، از شما پوشیده است، امّا به زودی پرده ها کنار می رود (و شما نیز مشاهده خواهید کرد.)

جمله «لو قد عاینتم» بیانگر آن است که هنگام مرگ، پرده از پیش چشم انسان به کنار می رود و او حقایق را به روشنی می نگرد.

همچنین امام باقرعلیه السلام می فرمود:

«ما من مؤمن یموت ولاکافر فیوضع فی قبره حتی یعرض عمله علی رسول اللَّه و علی علی علیه السلام فهلم جراً...(4)

هیچ مؤمنی و هیچ کافری نیست، مگر اینکه هنگامی که او را در قبرش می نهند، اعمال او بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام و امامان دیگر، ارائه می شود.

1- 135. سوره اسراء، آیه 14.
2- 136. محجهالبیضاء، ج 8، ص 295.
3- 137. نهج البلاغه، خطبه 20.
4- 138. بحارالانوار، ج 6، ص 183.

سخن برادر آیت اللَّه لیموندهی

مردی ملا محمّد حسن [اخوی آیت اللَّه لیموندهی، عالم بزرگ خطه شمال و پدر برادر دانشمندم حاج شیخ احمد روحانی مازندرانی را در عالم رؤیا دیدار کرد. به او گفت: می خواهم بروم به دیدن حضرت آیت اللّٰه لیموندهی، آیا پیامی نداری؟! گفت:

1. سلام مرا به او برسان.

2. بگو بازار عمل در این سو بسیار کساد است.

3. بگو مرا به صدقه سر ائمه معصومین علیهم السلام مورد لطف قرار داده اند.

4. بگو «الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا».

مردم در خوابند، هنگامی که مردند، بیدار می شوند.(1)

5. بگو توسل به ائمه معصومین علیهم السلام را فراموش نکند که کارگشاست.

راوی می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلافت خود، در نماز جماعت، پس از نماز عشا، بانگ بر می آورد و می فرمود: «تَجَهَّزوا یَرْحَمُکمُ اللّٰه».

مجهّز و آماده شوید، خدا رحمتتان کند.(2)

باید دید این مجهز گشتن، برای تداوم زندگی دنیوی است، یا برای گام نهادن در مرحله دیگر حیات است؟ مسلماً باید آخرت گرایی و توجّه به زندگی پس از مرگ را مدّ نظر داشت. این سخن در راستای کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که یکی از همسران آن حضرت می گوید: گاهی پیامبرصلی الله علیه وآله را در رختخواب نمی یافتم، در پی او به حرکت در می آمدم، می دیدم با تضرع و زاری رو به آسمان کرده و می فرماید: «اللّهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عینٍ أبداً».

خدایا! مرا به یک چشم برهم زدن به خودم وامگذار.(3)

و به «نفس» موکول نگشتن؛ یعنی غافل نشدن از خدا و زندگی پس از مرگ.

یکی پرسید از سقراط از مردن چه خواندنی

بگفت ای بی خبر مرگ از چه نامی، زندگانی را

1- 139. عوالی اللئالی، ج 4، ص 73، ح 48؛ بحارالانوار، ج 4، ص 43، ح 18.
2- 140. نهج البلاغه، خطبه 204.
3- 141. بحارالانوار، ج 16، ص 217.

اگر زین خاکدان پست، روزی، بر پَری، بینی

که گردون ها و گیتی هاست، ملکِ آن جهانی را

مَخسب آسوده، ای برنا که اندر نوبت پیری

به حسرت، یاد خواهی کرد ایّام جوانی را

آیت الحقّ قاضی رحمه الله در وادی السلام

رفتن به زیارت اهل قبور و انس با برزخ نشینان، باعث بیداری آدمی و مایه هشیاری باطن انسان است. بر این اساس، عارفان و انسان های بیداردل، به زیارت اهل قبور اهمیت خاصی می دهند.

افراد بسیاری از شاگردان مرحوم آیت الحق آیت اللّه العظمی حاج میرزا علی آقا قاضی قدس سره نقل کردند که ایشان (همراه با شاگردانش) بسیار به وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رفت و زیارتش گاهی سه، چهار ساعت به طول می انجامید و در گوشه ای به حال سکوت می نشست، شاگردها خسته می شده و باز می گشتند و با خود می گفتند: استاد، چه علّتی دارد که استاد این طور به حال سکوت می ماند و خسته نمی شود.

آیت اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی رحمه الله می گفت: مدت ها می دیدم که مرحوم قاضی رحمه الله، دو سه ساعت در وادی السلام می نشینند. با خود می گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آنها پرداخت. این اشکال در دل من بود، اما به هیچ کس ابراز نکردم، حتّی به صمیمی ترین رفیق خود از شاگردان استاد نگفتم.

مدت ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می رفتم، تا آن که از نجف اشرف عازم ایران شدم، لیکن در مصلحت این سفر تردید داشتم، همچنین در اطاقی که می خواستم بخوابم، در طاقچه پایین پایِ من کتاب های علمی و دینی بود و در وقت خواب طبعاً پای من به سوی کتاب ها دراز می شد. با خود گفتم: برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست، چون کتاب ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته و این هتک احترام به کتاب نیست؟

در این تردید و گفتگوی با خود بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک احترام نیست

ص: 77

و خوابیدم. صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رحمه الله رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السلام، صلاح نیست شما به ایران بروید، و پا دراز کردن به سوی کتاب ها هم هتک احترام است. بی اختیار گفتم: آقا! شما از کجا فهمیده اید؟ فرمود: از وادی السلام فهمیده ام.(1)

عارف از پرتوِ می راز نهانی دانست

گوهرِ هر کس از این لعل توانی دانست

شرحِ مجموعه گل، مرغِ سحر داند و بس

که نه هرکو ورقی خواند، معانی دانست(2)

ب) توجّه به ارزش دنیا

توجه به عظمت و ارزش دنیا هنگامی بیشتر به اوج خود می رسد که ارتحال و سفر آخرت آدمی قطعیت یابد.

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام شنید که مردی از دنیا نکوهش می کند، به او فرمود: ای مذمت کننده به دنیا آگاه باش که دنیا محل تجارت بندگاه خداست: «...متجر أولیاء اللّٰه» و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دنیا مزرعه آخرت است «الدنیا مزرعه الآخره».(3) بنابراین کسی که از دنیا رفت بهتر در می یابد که چگونه دست او از عمل و انجام عبادت و فراهم آوردن توشه ها کوتاه گشته است.(4)

ج) تصفیه انسان

مرگ، به نوبه خود، در زندگی هر انسانی تأثیرگذار است و این تأثر را در پاکسازی جان آدم میّت، از گناهان و برخی از خطاها می توان به تماشا نشست. مرگ، برای برخی آدم ها کفاره گناهان است که به نوبه خود بار گناهان را از دوش صاحب خود کم تر می کند.

امام کاظم علیه السلام فرمود: «إن الموت هو المصفاه، یصفّی المؤمنین من ذنوبهم».

بدون تردید، مرگ، تصفیه کننده است و جانِ مؤمنین را از گناهان پاک سازی می نماید.

آن حضرت، در ادامه سخنان فوق افزود: «فیکون آخراً لم یصبهم و کفّاره آخر وَزْرٍ علیهم».

بعضی از انسان ها به خاطر اصابت برخی از دشواری های زندگی، جان شان پاک سازی می شود و کسانی که چیزی به آنان اصابت نکرد، مرگ در این باره، کارگشاست.

ص: 78

1- 142. معادشناسی، ج 2، ص 265 - 267.
2- 143. دیوان حافظ {با تصحیح قدسی} غزل 82، ص 91.
3- 144. عوالی اللئالی، ج 1، ص 27، ح 9.
4- 145. مجموعه ورام، باب ما یحمد من الجاه {آغاز باب}.

و نیز افزود: «و یصفی الکافرین من حسناتهم فیکون آخر لذه او نعمه او رحمه تلحقهم».

مرگ، کفار را از حسنات تصفیه می نماید و آخرین لذت، یا نعمت یا رحمت الهی است که در دنیا برای آنان منظور گشته است.(1)

حافظ می گوید:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره، پرده بر فکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحان است

روم به گلشنِ رضوان و مرغ آن چمنم

د) راحت و استراحت

هنگامی که انسان با ایمان از دنیا می رود، زمان استراحت او فرا می رسد که راحت می شود، ولی آن گاه که مرگ آدم گناه کار فرا می رسد، روز گرفتار خاصی برای او آغاز گشته، در حالی که مردم از دست او راحت می شوند.

به پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله گفته شد: فلانی از دنیا رفت. پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: «مستریح او مستراح منه».

راحت شد یا دیگران از دست او راحت شدند.(2)

این فرموده اشاره به این نکته است که مؤمن با مرگ، راحت می شود، ولی مرگ آدم فاجر و گناهکار مایه راحتی دیگران است.(3)

ه) درک واقعی عشق به خدا و دست به ایقان کامل

درک واقعی عشق به خدا و دست به ایقان کامل

یکی از اعجاز مرگ رفع موانع باب توجه به خدا است، مرگ نه تنها پرده های فراوانی را در پیش چشم آدمی بر می دارد و عرصه دید آدمی بسی

وسعت می یابد موانع تظاهر و تجلی عشق به خدا را نیز از سر راه عاشق بر می دارد و در این مقام است که عشق خدا در دل خداجویان تجلّی لازم خود را باز می یابد. در سخنی از امام صادق علیه السلام آمده است: «اذا تخلّی المؤمن من الدنیا سما و وَجَد حلاوه حبّ اللّه».(4)

1- 146. حق الیقین، ج 2، ص 56.
2- 147. محجهالبیضاء، ج 8، ص 297.
3- 148. همان، ج 8، ص 300 - 299.
4- 149. ر.ک: بحارالانوار، ج 70، ص 56، ح 28.

هنگامی که آدمی از دنیا دل بر کند یا از دنیا برود حلاوت و مزه عشق به خدا را در خود می یابد.

آیاتی مثل: «إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» مورد توجه بعضی از علمای اهل سنت گشته، می گویند: آدمی پس از مرگ در قیامت ذات خدا را مشاهده می کند. در حالی که باید این دانشمندان بدانند که پس از مرگ ما، وجود مطلق الهی که تبدیل به وجود مقید و محدود نمی شود تا بتوان او را مشاهده کنیم، پس دیدن روی خدا، معنای دیگری دارد که دیدن نشانه های عظمت الهی با چشمی رها از بند اغلال غفلت ها می تواند منظور آن باشد که مایه ایقان ویژه ای است، همچنین دیدن جمال خلفای الهی نیز می تواند منظور از محتوای آیه فوق باشد.

دیدن وجه اللَّه

در حدیث آمده است: عبداللَّه بن صالح می گوید به امام هشتم علیه السلام گفتم: «یابن رسول اللَّه، فما معنی الخبر الذی رووه: ان ثواب لا اله الا اللَّه النظر الی وجه اللَّه تعالی؟ فقال علیه السلام: یا ابا الصلت، من وصف اللَّه تعالی بوجهٍ کالوجوه فقد کفر، و لکن وجه اللَّه تعالی انبیاؤه و رسله و حججه صلوات اللَّه علیهم، هم الذین بهم یتوجه الی اللَّه عز و جل و الی دینه و معرفته، و قال اللَّه تعالی: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ» و قال عز و جل: «کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»فالنظر الی انبیاء اللَّه تعالی و رسله و حججه علیهم السلام فی درجاتهم ثواب عظیم للمؤمنین یوم القیامه، و قد قال النبی صلی الله علیه وآله: من ابغض اهل بیتی و عترتی لم یرنی و لم اره یوم القیامه؛ یابن رسول اللَّه! این خبری که روایت کرده اند: «ثوابِ گفتن لا اله الا اللَّه، نگاه کردن به وجه خدای متعال است» به چه معناست؟ حضرت فرمود: «هرکه برای خدای متعال، چهره ای مانند این چهره ها قائل باشد، کافر است، بلکه چهره خدای متعال، همان پیامبران و فرستادگان و حجت های اویندعلیهم السلام به واسطه اینان است که به جانب خدا و به دین او و معرفت او روی آورده می شود. خدای متعال فرموده است: «هرچه بر روی زمین است، فانی شونده است و وجه [ذاتِ با شکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند» و نیز فرموده است: «جز وجه او همه چیز نابود است». پس، نظر کردن به پیامبران خدای متعال و فرستادگان و حجّت های او - با درجاتی که دارند - در روز قیامت ثواب بزرگی برای مؤمنان

در بردارد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: «هرکه اهل بیت و عترت مرا دشمن دارد، در روز قیامت نه او مرا ببیند و نه من او را می بینم».

نتیجه

الف) پس از ارتحال از این عالم، وقایع و حقایقی رخ می نمایند که از چنان که اهمیتی برخوردارند که چه بجاست از آنها به عنوان اعجاز مرگ، یاد کنیم.

ب) اعجاز که در اینجا بدین معنا است که مرگ، سرآغاز تحقق وقایع مهم و بعضی از مسائل عجیب است.

فصل دهم تشییع جنازه و نماز

تشییع جنازه و نماز

تردیدی نیست که با حصول مرگ تحول بزرگی در سرنوشت آدمی رخ می دهد. بر این اساس مسأله تشییع جنازه، سؤال قبر و بسیاری از مسائل دیگر در پی آن، یکی پس از دیگری، پیش می آید و قابل ذکر است که یکی از حقوق الهی مؤمنان نسبت به یکدیگر حضور در تشییع جنازه است که در احادیث و سیره اهل بیت مورد تأکید فراوان می باشد.

پاداش تشییع کنندگان

انسان با ایمان آن چنان بلند مقام است که پس از مرگ او تشییع کنندگان او مورد رحمت و کرامت الهی قرار می گیرند.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ كَرَامَهِ الْمُؤمِنِ عَلَى اللَّهِ تَعالى أَنْ يَغْفِرَ لِمُشَيِّعِهِ».

اولین مرحله از تکریم و احترام خداوند نسبت به مؤمن این است که تشییع کنندگان جنازه او را می آمرزد (هرکس در تشییع جنازه مؤمنی شرکت کند گناهانش آمرزیده می شود).(1)

سیره پیامبر

در حدیث آمده است «وعن علیّ علیه السلام أنّه کان یمشی فی خمس مواطن حافیاً. ویُعَلِّق نَعْلَیه بیده الیسری وکان یقول: إنّها مَواطِن للّه فأُحِبّ أن أکونَ فیها حافیاً: یوم الفطر ویوم

1- 150. بشاره المصطفی، ص 41، ح 28؛ کنز العمال، ج 15، ص 595، ح 42354.

النّحر ويوم الجمعه وإذا عادَ مريضاً وإذا شَهِدَ جَنازه».

از امام علی علیه السلام روایت شده که پیامبر در پنج جا پا برهنه راه می رفت و کفش هایش را در دست چپ می گرفت و می فرمود این ها جایگاه خداوند هستند و دوست دارم که در آنها پا برهنه باشم. 1- روز عید فطر 2- روز عید قربان 3- روز جمعه 4- هنگام عیادت بیمار 5 - هنگام مشاهده جنازه.(1)

درس هایی از تشییع جنازه

احترام به میت، احترام به سفری است که او عازم آن است، یعنی سفر آخرت و این مسأله در چهره تشییع جنازه صورت می گیرد و در اسلام بسیار سفارش شده است. تشییع جنازه نکات فراوانی را در بر دارد که مهمترین آنها عبارت اند از:

1. اسلام، مرگ را سفر و کوچ کردن و پیمودن یک مرحله می داند، نه فنا نابود شدن.

2. مرگ از منظر دین، مرحله بالاتر از زندگی مادی است؛ لذا روز تشییع جنازه، هزاران تن از آسمانیان نازل می گردند.

3. درسی دیگر برای زندگان است که چنان زندگی کنید که هنگام ارتحال شما مردم برایتان بگریند.

4. جنازه انسان با ایمان که این گونه احترام دارد، پس زنده اش چقدر احترام دارد. از این رو درسی دیگر است برای انسان ها تا «حرمت» یکدیگر را نگه دارند و از اذیت و آزار دیگران دست بردارند.

در دستور العمل زیر، تشییع جنازه یکی از وظایف انسان ها مقرر گشته است.(2)

عن... «أبلغ موالینا السلام وأوصهم بتقوی اللّه و لیَعُدْ غنیُّهم علی فقیرَهم و قَوِیُّهم علی ضَعِیفهم وَ اَن یُشَیِّعَ حَیُّهم مَیِّتَهم و أن یتذاکروا أمرنا».

به دوستان، ابلاغ کن که: اهل تقوا باشند و مالدارانشان دست فقیرانشان را بگیرند و توان مندانشان دست ضعیفان شان را بگیرند و نیز اهل تشییع

جنازه باشند و زندگان شان از مردگانشان تشییع کنند و فرهنگ ما را میانِ خود ترویج نمایند.

فقط به ذکر نیکی های او بپردازند و از بدی های او چشم بپوشند.

ص: 82

1- 151. بحارالانوار، ج 90، ص 374، ح 27.
2- 152. الحج، ابواب العشره، ج 8، ص 410، ح سوم، باب 1.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اذکروا موتاکم بالخیر».

از مردگان خود به نیکی یاد کنید.(1)

این نیز درسی دیگر از تشییع جنازه است.

راز تشویق اسلام به شرکت در تشییع جنازه مؤمنین آن است که:

اولاً: نوعی احترام به آنها می باشد.

ثانیاً: درس چگونه زیستن را به آدمیان می دهد تا به گونه ای زندگی نمایند که همه خیرخواه و دوستدار یکدیگر باشند.

ثالثاً: هشداری به بازماندگان است که میثاق میان خود و خدا را مستحکم کنند که بانگ رحیل نزدیک در پیش است. «عَنْ عَجْلاَنَ اَبِی صَالِحٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: یَا أَبَا صَالِحٍ اِذَا اَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَکُنْ کَاَنَّکَ اَنْتَ الْمَحْمُولُ وَ کَأَنَّکَ سَأَلْتَ رَبَّکَ الرُّجُوعَ إِلَی الدُّنْیَا فَفَعَلَ فَانْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: عَجَبٌ لِقَوْمٍ حُبِسَ أَوَّلُهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِی فِیهِمُ الرَّحِیلُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ».

ابوصالح عجلان گفته: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا صالح! هنگامی که جنازه ای را حمل می کنی (چنین فکر کن که) گویا تو در بین تابوت هستی، مثل اینکه تو از خدا خواستی که تو را به دنیا برگرداند و خدا هم تو را برگرداند پس ملاحظه کن که چگونه از ابتدا شروع می کنی. سپس امام علیه السلام فرمودند: شگفت و تعجب از قومی که اوّل آنها (به واسطه مردن) از آخرشان حبس و پنهان شدند، سپس در بین آنها ندا داده شد که کوچ کنید ولی آن قوم و مردم در حال بازی کردن می باشند.

امام صادق علیه السلام به ابی صالح فرمود: وقتی در تشییع جنازه ای شرکت جستی، فرض کن که خودت داری تشییع می شوی، لکن از خدا مهلتی برای تو صادر شده و به دنیا بازگشتی. پس دقت کن که کدام عمل را مقدم بداری و کدام عمل را باید دوباره بجا آوری.(2)

رابعاً: درسی جدید برای بازماندگان است که با پدیده مرگ، ارتباطات میان انسان ها قطع نگشته است، زیرا روح آدمی یک امر فناپذیر نیست. روح

می تواند دست انسان های باز مانده در دنیا را بگیرد و حاجات آنان را برآورده سازد. در این باره به دو داستان زیر توجه فرمایید.

1- 153. فیض الإله فی ترجمه القاضی نور اللّه، جلال الدین الحسینی، ص 50.
2- 154. کتاب الزهد، ص 77، ح 208.

پس از امام ششم علیه السلام وضعیت خاصی در جامعه تشیع ایجاد شده بود، بعضی پیرو مذهب اسماعیلیه و بعضی پیرو مذهب واقفیه شدند و برخی پیرو (عبداللَّه افطح فرزند امام ششم) و بعضی نیز به سوی امام هفتم علیه السلام هدایت شدند و در این رابطه از نیشابور هیئتی از سوی مردم آن سامان محمد بن علی نیشابوری را همراه سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و پرسش هایی در نامه هایی مهر و موم شده، به سوی مدینه گسیل داشتند و به او گفتند: از میان فرزندان امام ششم، هرکدام بدون باز کردن نامه ها پاسخ آن را داد، پول ها را به او بده و گرنه آن را به نیشابور بازگردان، محمد بن علی هنگامی که حرکت کرد، پیر زنی به نام شطیطه یک درهم پول و یک کلاف نخ، به عنوان خمس شرعی محصول کار خود را پیش آورد و گفت: این را هم به امام من تحویل بده. محمد بن علی نیشابوری با نامه ها (حدود هفتاد نامه) و پول ها و آنچه از شطیطه دریافت داشته بود، به سوی مدینه و فرزندان امام ششم حرکت کرد.

او در آغاز به دیدن عبداللَّه افطح رفت، عبداللَّه ادعای جانشینی از امام ششم و ادعای امامت داشت، ولی در همان برخورد اوّل، مرد نیشابوری فهمید که او امام نیست، زیرا نمی دانست در نامه ها چه خبر است، ولی وقتی به محضر امام هفتم رسید امام به او فرمود: پاسخ نامه ها را ذیل آنها نوشتم. او وقتی چند نامه را گشود، با کمال تعجب مشاهده کرد که پاسخ نامه ها در ذیل سؤال های آنها آمده و امام بدون گشودن نامه ها پاسخ آنها را در آنها نوشته است. امام فرمود: آنچه از شطیطه آورده ای به ما تحویل بده! [جئنی بدرهم شطیطه وازارها]من بسیار تعجب کردم، امام فرمود: سلام مرا به شطیطه برسان.

امام فرمود: این کیسه دراهم و این پارچه را که بخشی پارچه هائی است که به عنوان کفن خود ما از آن استفاده می کنیم، [ابلغ شطیطه سلامی و اعطها هذه الصرّه... و اعطیت له (لها) شقه من الکفانی من قطن قریتنا صیدا قریه فاطمه و غزل اختی حلیمه بنت الامام جعفر بن محمد بن الصادق به شطیطه بده، سلام مرا به او برسان و بگو از هنگامی که ابو جعفر (محمد بن علی نیشابوری) از سفر برگشت، شما نوزده روز دیگر زندگی می کنی و من خودم برای خواندن نماز تو حاضر می شوم. [و انا اتولی الصلاه علیک امام به ابو جعفر فرمود: [و اردد

الاموال الی اصحابها] پول هائی که آورده ای را به صاحبانشان رد کن، و هنگامی که مرا در نماز این زن دیدی، مسأله را کتمان کن و کسی را خبر دار مساز. امام سپس فرمود: نامه ها را بگشای تا پاسخ ها را تماشا کنی. او می گفت: از قسمت میانی بسته ها چند نامه را بیرون کشیدم.

1. یکی از آنها را گشودم، نوشته شده بود، آن عالم (امام علیه السلام) چه می فرمایند درباره کسی که نذر کرد که همه برده های قدیمی خود را آزاد کند و الان نمی داند کدام برده شامل این نذر می شود. امام نوشت: برده های پیش از شش ماه خریداری شده را آزاد کن، زیرا در قرآن می خوانیم: «قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ».(1)

2. نامه دوم را گشودم، آن عالم (امام علیه السلام) چه می فرمایند درباره کسی که گفت: به خدا سوگند، اموال فراوانی را باید در راه خدا انفاق کنم. امام پاسخ داد: اگر گله دار است 84 عدد گوسفند انفاق کند و اگر شتر دار است 84 شتر انفاق کند و اگر نقدینه دارد 84 درهم انفاق کند، زیرا در قرآن می خوانیم: «لَقَدْ نَصَرَکُمْ اللَّهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَهٍ».(2)

نامه سوم را باز کردم در آن آمده بود، آن (عالم) امام علیه السلام چه می فرمایند درباره کسی که نبش قبر کرده، سر میتی را از تنش جدا کرده و کفن او را سرقت نموده است. امام پاسخ داد: دست دزد را برای دزدی در حِرز صورت گرفته باید برید و صد دینار به خاطر جدا کردن سر میت، باید جزای نقدی بدهد که (به منزله جنین است).

هنگامی که من به نیشابور رسیدم، دیدم مردم همه «فطحی» شدند، جز شطیطه و معلوم شد مبلغان «عبداللّه افطح» تأثیر گذار بوده اند. پس از ارتحال شطیطه، امام علیه السلام حاضر گشت و بر جنازه او نماز خواند، ولی مردم آن حضرت را نشناختند آن حضرت هنگام رفتن به من فرمود: هم کیشان خود را شناسایی کن و به آنها سلام مرا ابلاغ کن و بگو که من و هرکس که به جای من از ائمه باشد، در کنار جنازه شما حاضر می شویم و شما را از یاد نمی بریم.

[عرف اصحابک و اقرأهم منّی السلام و قل لهم انی و من یجری مجرای من الائمه لابد لنا من حضور جنائزکم فی ای بلد کنتم فاتقوا اللّه فی انفسکم .(3)

1- 155. سوره یس، آیه 39.

2- 156. سوره توبه، آیه 25.

3- 157. بحارالانوار، ج 48، ص 73. {این داستان را به طور تفصیل در بخش امام هفتم کتاب چهارده معصوم ذکر کردم مراجعه شود}

لازم به تذّکر است که تشییع جنازه اختصاص به مسلمانان ندارد و در میان مردم جاهلیت نیز رایج بوده است. علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان ذیل سوره کوثر می نویسد: در تشییع جنازه قاسم پسر رسول خداصلی الله علیه وآله هنگامی که چشم عاص بن وائل به رسول خداصلی الله علیه وآله افتاد گفت: «لا جَرَم لقد اصبح ابتر» او ابتر است. سپس از سوی خدا آیه «إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ». نازل شد.(1)

تشییع جنازه سعد معاذ

امام باقرعلیه السلام از پدرش نقل کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «لقد وافی من الملائکه تسعون الف ملک و فیهم جبرئیل یصلون علیه».

در تشییع جنازه سعد معاذ نود هزار ملائکه از آسمان به احترام او نازل گشتند که جبرئیل نیز در میان آنان بود و همگان بر سعد، درود می فرستادند....

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل او چه عملی را انجام می داد که مستحق درود تو شد». جبرئیل پاسخ داد: «بقرائه قل هو اللّٰه احد».

به خاطر قرائت فراوان سوره قل هو اللّٰه احد.(2)

بدخلقی در منزل

فشار قبر سعد معاذ

سعد ابن معاذ بن نعمان بن امرؤالقیس اوسی، از صحابه و انصار رسول صلی الله علیه وآله و از شجاعان عهد (5 ه.ق، 626م) وی از مردم مدینه بود و سیادت اوس را داشت و لوای اسلام را در واقعه بدر او حمل می کرد. در احد هم حاضر شد. هم اوست که به یاری سعد بن عباده پس ازاین واقعه جراحت پیامبرصلی الله علیه وآله را ضماد نهاد. وی حکمی مبنی بر اسارت یهود خیبر گرفت و به قتل مردان و اسارت زنان و تقسیم اموال ایشان فرمان داد. او در خندق جراحت برداشت و بر اثر آن درگذشت و در بقیع دفن شد. عمر او 37 سال بود.

محدّث خبیر شیخ عباس قمی رحمه الله در تحفه الاحباب ذیل کلمه سعد معاذ می نویسد: از بزرگان اصحاب رسول صلی الله علیه وآله و سید اوس و کبیر القدر است، و در بدر و اُحد حاضر گشته و در جنگ خندق به دست حبان العرقه زخم تیر برداشت، و از خدای خواست کیفر یهود بنی

1- 158. المیزان، ج 20، ص 372.
2- 159. نور الثقلین، ج 5، ص 700.

قریظه را ببیند آنگاه بمیرد، دعای او مستجاب شد خون از آن جراحت بایستاد تا آنگاه که یهود بنی قریظه به تصدیق او عرضه تیغ شدند پس خون گشوده گشت و سعد بدان زخم درگذشت. وی همچنین یادآور می شود که او سوره قل هو اللّٰه احد بسیار می خوانده و در همه حالات خودبرخواندن آن مواظبت داشت و باین جهت وقتی که رسول خداصلی الله علیه وآله براونمازمی خواند نود هزار فرشته که از جمله آنها جبرئیل باشد به جنازه او حاضر شدند و بر او نماز خواندند.(1)

بدخلقی در خانه نسبت به اهل خانه، یکی از اسباب فشار قبر است و در این باره توجه به سرانجام زندگی و فشار قبر سعد معاذ صحابی معروف ما را از هرگونه تفصیل مسأله بی نیاز می کند.

ویژگی های سعد معاذ

1. موت سعد معاذ پس از جریان «بنی قریظه» که پس از جنگ خندق بود، رخ داد. جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل گشت و فرمود: این عبد صالح کیست که با موت او ابواب آسمان بازگشت و عرش الهی به حرکت درآمد.

2. رسول خداصلی الله علیه وآله در قبر چند نفر از یاران نازل گشت که عبارتند از: حارث بن اوس، اسید بن حضیر، ابو نائله، و سلمه بن سلامه و همچنین بر سعد معاذ نازل گشت.

3. پیامبر با پای برهنه و بدون عبا در تشییع جنازه سعد شرکت جست و گاهی یمین و گاهی یسار جنازه را می گرفت.

4. پیامبر بر جنازه او نماز خواند.

5. پیامبر داخل قبر او شد و لحد آن را با دست مبارک چید. لحد او که بسیار محکم و مستحکم تنظیم نمود و فرمود: می دانم که بعداً نابود می شود ولی باید کار را محکم انجام داد (وجدان کاری) «انِّی لأعلم انه سیبلی و یصل البلی الیه ولکن یحب عبداً اذا عمل عملاً احکمه».

6. وقتی از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند چرا بدون کفش و بدون عبا در تشییع جنازه شرکت نمودی، پاسخ داد: ملائکه را چنین دیدم.

1- 160. الاصابه، ج 2، ص 37-38، شماره 3204؛ الاستيعاب، ج 2، ص 27-33؛ تنقيح المقال، ج 2، ص 20-21، شماره 4715؛ اسدالغابه، ج 2، ص 296-299.

7. پس از به خاک سپردن او «تغیّر وجه رسولِ اللَّه صلی الله علیه وآله و سبَّحَ ثلاثاً فسبّح المسلمون ثلاثاً ثم کبّر رسول اللَّه ثلاثاً فکبر اصحابه حتی ارتج البقیع بتکبیره» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اِنَّ سعداً قد اصاتبه ضمَّه؛ سعد را فشار قبر فرا گرفت».

8. وقتی سؤال کردند که راز فشار قبر چیست پاسخ داد: «انه کان فی خلقه سوء مع اهله؛ او با خانواده خود بد اخلاقی داشت».(1)

نماز لیله الدفن

هنگامی که میت را به خاک سپردند، سزاوار است که همه بازماندگان یا لااقل جمعی از آنان، نماز لیله الدفن، برای میت بخوانند و می توانند دیگران را در خواندن چنین نمازی اجیر نمایند. این نماز دو رکعت است که در رکعت اوّل پس از حمد، آیت الکرسی و در رکعت دوم پس از حمد ده بار سوره قدر خوانده می شود.(2)

نتیجه

الف) با مرگ ظاهری، ارتباط انسان با دیگران قطع نمی شود لذا در تشییع جنازه، به عنوان «حق المؤمن» یاد می شود.

ب) پاداشی که پروردگار حکیم برای شرکت کنندگان در تشییع جنازه منظور می دارد نشان از گران سنگی این عمل دارد.

ج) تشییع جنازه هزاران درس مهم و حیات بخش را برای بازماندگان در بر دارد، به شرط آن که به آن بیندیشند.

1- 161. موسوعه التاریخ الاسلامی، ج 2، ص 538؛ بحارالانوار، ج 22، ص 107. فلما حنط و کفن و حمل علی سریره تبعه رسول الله صلی الله علیه وآله بلا حذاء و لا رداء ثم کان یأخذ یمنه السریر مره و یسره السریر مره حتی انتهی به إلی القبر فنزل رسول الله صلی الله علیه وآله حتی لحده و سوی علیه اللبن و جعل یقول ناولونی حجرا ناولونی ترابا فیسد به ما بین اللبن فلما أن فرغ و حثا علیه التراب و سوی قبره قال رسول الله صلی الله علیه وآله إنی لأعلم أنه سیبلی و یصل البلاء إلیه و لکن الله عز و جل

یحب عبدا إذا عمل عملا أحکمه فلما أن سوی التربه علیه قالت أم سعد من جانب یا سعد هنیئا لک الجنه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا أم سعد مه لا تجزمی علی ربک فإن سعدا قد أصابته ضمه قال فرجع رسول الله صلی الله علیه وآله و رجع الناس فقالوا یا رسول الله لقد رأیناک صنعت علی سعد ما لم تصنعه علی أحد أنک تبعت جنازته بلا حذاء و لا رداء فقال صلی الله علیه وآله إن الملائکه کانت بلا رداء و لا حذاء فتأسیت بها قالوا و کنت تأخذ یمنه السریر و یسرته قال کانت یدی فی ید جبرئیل علیه السلام آخذ حیث یأخذ فقال أمرت بغسله و صلیت علی جنازته و لحدته فی قبره ثم قلت إن سعدا قد أصابته ضمه قال فقال صلی الله علیه وآله نعم إنه کان فی خلقه مع أهله.

2- 162. وسائل الشیعه، ج 8، ص 168، باب 44.

فصل یازدهم: نکیر و منکر

نکیر و منکر

در اوّلین لحظاتی که بدن انسان را داخل قبرش نهادند، دو فرشته در بالین او حضور می یابند و بازجویی کوتاهی از او به عمل می آورند که این دو فرشته، یکی «مبشّر» و دیگری «بشیر» نام دارند.(1) همچنین «نکیر» و «منکر»(2) نیز نامیده شده اند و برخی از اهل نظر می گویند: هرگاه آن دو ملک در بالین انسان با ایمان حاضر شوند، مبشّر و بشیر خوانده می شوند و هرگاه در بالین آدم کافر حاضر گردند، نکیر و منکر نامیده می شوند. ولی دقّت در لسان احادیث نشان می دهد که آن دو فرشته در بالین انسان مؤمن نیز نکیر و منکر نام گرفته اند. پس به طور کلی نکیر و منکر نام دو ملک بازجو کننده است. هنگامی که از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند: و ما منکر و نکیر؟ (منکر و نکیر چه کاره اند؟) پاسخ داد: «هما قعیدا القبر».

آن دو در کمین قبراند.

و هنگامی که سؤال شد: «املکان یعذبان الناس فی قبورهم».

آیا این دو ملک اند که مأمور عذاب آدم هایند؟.

پاسخ داد: آری.(3)

حضور آن دو در بالین کفار و بازجویی از آنان، قابل انکار نیست، اما حضور آن دو در بالین مؤمنان و انجام بازجویی، طبق برخی از احادیث، به واسطه اعمال حسنه آنان پیشگیری(4) به عمل می آید، شاید بدان جهت باشد که گاهی ضرورتی برای بازجویی احساس نمی شود، یا آن که خود اعمال حسنه پاسخ منکر و نکیر را می دهند.(5)

در بعضی از احادیث آمده است که دو فرشته بازجو کننده، در کنار انسان مؤمن در چهره ای بسیار فرحناک و سرورآفرین، ولی در کنار آدم کافر در چهره ای بسیار ترسناک و سهمگین حضور می یابند.(6)

در بازجویی دو ملک سؤال ها بیشتر در باب اعتقادات کلی صورت می گیرد، یعنی درباره خدا، پیامبر، امام و کتاب آسمانی او سؤال می شود.

1- 163. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225.
2- 164. همان.
3- 165. بحارالانوار، ج 3، ص 76.
4- 166. مصادقه الاخوان، ج 1، ص 64.
5- 167. جامع الاخبار، ج 1، ص 72.
6- 168. امالی شیخ طوسی، ص 365، ح 455.

از چه کسی بازجویی انجام می گیرد؟

چنان که اشاره شد، میّت، هنگامی که در قبر خود جای می گیرد، دو فرشته منکر و نکیر به عنوان بازجویی، در کنار او حاضر می شوند، گرچه همه اموات، این مسأله را ندارند و فقط کسانی که مؤمن خالص یا کافر خالص اند مورد سؤال واقع می شوند و غیر از این دو گروه، به حال خود رها می شوند و مورد بازجویی قرار نمی گیرند. چنان که در حدیث آمده است: «لا یسأل فی القبر إلّا من محض الإیمان محضاً أو محض الکفر محضاً والآخرون یلهون عنهم».

در قبر سؤال نمی شود مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد یا کافر خالص باشد و ما بقی رها می شوند.(1)

علامه دوانی رحمه الله در کتاب شرح عقاید عضدیه یادآور می شود: «عذاب القبر للمؤمن والفاسق والکافر».(2)

بنابراین غیر از این دو گروه مورد سؤال نخواهند بود. علامه مجلسی رحمه الله یادآور می شود: دو ملک بر کسی نازل و وارد می شوند که مؤمن یا کافر خالص باشند و غیر از این دو گروه رها می شوند. «و قد قلنا فیما سلف انما ینزل الملکان علی من محض الکفر محضاً و سِوی هذَین فَیُلْحی عنه». وی در ادامه همین سخن می گوید: «فالملکان اللذان ینزلان علی العبد احدهما من ملائکه النعیم والاخره من ملائکه العذاب».

دو فرشته ای که بر بنده وارد می شوند یک فرشته بهشت است و دیگری فرشته عذاب.(3)

منکر و نکیر از جنس ملایک اند و مأموریت دارند تا به مؤمنان مژده بهشت دهند و کافر را به وحشت در انداخته، بخشی از کیفر جرم های او را به وی بچشانند.

آری! منکر و نکیر دو فرشته مهربان اند و به تناسب وضعیت ما با ما رفتار می کنند.آنان برای مؤمنان، مهربان و برای کفار، ترس آور و خوف ناک اند.(4)

در حدیثی دیگر از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله آمده است: «و عن النبی صلی الله علیه وآله ان اللّٰه تعالی ملکین یقال لهما: ناکر و نکیر

ینزلان علی المیت فیسألانه عن ربه و نبیه و دینه و امامه، فان اجاب

1- 169. اصول کافی، ج 3، ص 235؛ محجهالبیضاء، ج 8، ص 311.
2- 170. ر.ک: بحارالانوار، ج 6، ص 274.
3- 171. بحارالانوار، ج 2، ص 76، باب 13.
4- 172. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 71.

بالحق سلموه الی ملائکه النعیم، و انا ارتج علیه سلموه الی ملائکه العذاب».(1)

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: آن دو ملک (ناکر و نکیر) وقتی در کنار میت رسیدند: راجع به عقائد (و از توحید، نبوت، دین و امام او سؤال می کنند اگر خوب پاسخ داد، او را به فرشته نعیم) (جهت پذیرائی لازم) می سپارند و گرنه او را به فرشته کیفر و عذاب (جهت کیفر بیشتر) تحویل می دهند.

«علامه محقق الدوانی رحمه الله در کتاب شرح العقائد العضدیه می نویسد: «عذاب القبر للمؤمن والفاسق والکافر حق لقوله تعالی: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً»».(2)

عذاب قبر برای آدم مؤمن، کافر و فاسق ثابت است لذا در قرآن می خوانیم: آنان (مردگان) صبح و شام مورد کیفر واقع می شوند.

زمان بازجویی

در اولین لحظات ورود میت به قبر، روح وی به بدنش نزول می کند، به گونه ای که بتواند پاسخ منکر و نکیر را بدهد و در این بازجویی، سخن از خدا، رسول، دین و امام پیش می آید، اگر صحیح پاسخ داد، قبر برای او بهشت گونه خواهد بود و گرنه گودالی از گودال های جهنم خواهد شد.(3)

کسانی که نیاز به بازجویی ندارند

اشاره شدکه یکی ازمسائل اساسی پس ازمرگ،مسأله صورت گرفتن بازجویی اولیه،ازسوی نکیر و منکراست و این مسأله برای همه انسان هاست،جزبرای گروهی که دوویژگی دارند و عبارتند از: 1. کسی که دارای حب و عشق به آل محمد باشد، 2. کسی که از دشمنان آل محمد باشد.

زمخشری رحمه الله مفسر معروف اسلامی در «تفسیر کشاف» این حدیث را نقل می کند:

«و قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله من مات علی حبّ آل محمّد فقد مات شهیداً إلّا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً له، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الایمان، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملک

الموت بالجنّه ثمّ منكر و نكير، ألا و من مات على حبّ آل محمّد يزفّ الى الجنّه كما

1- 173. بحارالانوار، ج 6، ص 245.
2- 174. بحارالانوار، ج 6، ص 274.
3- 175. تفسير العياشى، ج 2، ص 225.

تزفّ العروس الی بيت زوجها، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد فتح اللَّه فی قبره بابين إلی الجنّه، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل اللَّه قبره مزار ملائكه الرحمه، ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّه و الجماعه، ألا و من مات علی بغض آل محمّد جاء يوم القيامه مكتوب بين عينيه: آيس من رحمه اللَّه، ألا و من مات علی بغض آل محمّد مات كافراً، ألا و من مات علی بغض آل محمّد لم يشمّ رائحه الجنه».

كسی كه با دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله بميرد شهيد مرده است

آگاه باشيد! كسی كه با حبّ آل محمّدصلی الله عليه وآله بميرد، آمرزيده مرده است.

آگاه باشيد! كسی كه با حبّ آل محمّدصلی الله عليه وآله جان بسپارد با توبه از دنيا رفته است.

آگاه باشيد! كسی كه با دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله بميرد، با ايمان كامل از دنيا رفته است.

آگاه باشيد! كسی كه با دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله بميرد فرشته مرگ، سپس منكر و نكير وی را به بهشت بشارت می دهند.

آگاه باشيد! كسی كه با دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله از جهان رخت بربندد هم چون عروسی كه به خانه شوهر برند، با جلال و شكوه و احترام وارد بهشت می گردد.

آگاه باشيد! كسی كه با حبّ آل محمدصلی الله عليه وآله از دنيا برود دو در از قبرش به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشيد! كسی كه با محبّت و دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله جهان را وداع گويد، خداوند قبرش را از زيارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشيد! كسی كه با محبّت و دوستی آل محمّدصلی الله عليه وآله جان دهد طبق سنّت و روش پيامبر و مسلمانان جان سپرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض آل محمّدصلی الله علیه وآله بمیرد روز قیامت در حالی که بر پیشانیش نوشته شده: از رحمت خداوند محروم است، وارد محشر می شود.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّدصلی الله علیه وآله بمیرد، کافر مرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّدصلی الله علیه وآله بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.(1)

1- 176. کشاف، ج 3، ص 82.

موانع حضور منکر و نکیر

امام صادق علیه السلام می فرماید: آنگاه که انسان مؤمن از دنیا رفت، شش زیباروی به کنار او حاضر شده و آن که از همه زیباتر و بهاورتر است، بالای سر او جایی می گیرد، هنگامی که منکر و نکیر خواستند از ناحیه دست های میت به کنار او درآیند، ملکی که در این سمت قرار دارد، از ورود او ممانعت به عمل می آورد و اگر خواست از ناحیه پشت سر و نیز از طرف سر میت و یا از سمت پشتش وارد شود، مانع خواهند بود. آن زیباروی بهاورتر از همه و از اینان می پرسد: شما چه کسانی هستید؟ و از آن که در مقابل دست های میت قرار دارد سؤال می کند: تو کیستی؟ جواب می دهد: «من نماز هستم». و نیز از آن که پشت سر است می پرسد: شما کیستی؟ پاسخ می دهد: «من زکات هستم». از آن که طرف دست راست می باشد می پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می دهد: «من حج هستم». از کسی که در قسمت پای میت قرار دارد می پرسد: تو کیستی؟ جواب می دهد: «من نیکی به برادران مؤمن هستم». سپس آنان از دیگری می پرسند که تو کیستی؟ پاسخ می دهد: «من ولایت محمد و آل او هستم».

«عن درست الواسطی قال: سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول: إن المؤمن إذا مات ادخل معه فی قبره ستّ مثال فأبهاهنّ صوره و أحسنهنّ وجهاً و أطیبهنّ ریحاً و أهیأهن هیئه عند رأسه فإن أتی منکر و نکیر من قبل یدیه منعت التی بین یدیه و إن أتی من خلفه منعت التی من خلفه و إن أتی عن یمینه منعت التی عن یمینه و إن أتی من یساره منعت التی عن یساره و إن أتی من عند رجلیه منعت التی عند رجلیه و إن أتی من عند رأسه منعت التی عند رأسه قال: فتقول لهنّ التی هی أحسنهنّ صوره و أطیبهن ریحاً و أهیأهنّ هیئه: من أنتنّ جزاکن اللّه عنّی خیراً؟ قال: فتقول التی بین یدیه: أنا الصلاه و تقول التی من خلفه: أنا الزکاه و تقول التی عن یمینه: أنا الصیام و تقول التی عن یساره: أنا الحجّ و تقول التی عند رجلیه: أنا برّه باخوانه المؤمنین فیقلن لها: من أنت؟ فأنت أحسننا صوره و أطیبنا ریحاً و أهیانا هیئه؟ فتقول: أنا الولایه لمحمّد و آل محمد».(1)

در احادیث آمده است که «نماز» یکی از عوامل بازدارنده منکر و نکیر از انجام سختی و شدت عمل است و در بعضی از احادیث آمده است که نماز پاسخ منکر و نکیر را بر عهده می گیرد.(2)

1- 177. مصادقه الاخوان، ج 1، ص 64.
2- 178. روی عن النبیّ صلی الله علیه وآله أنّه قال: الصلاه مرضات اللَّه تعالی و حب الملائکه و سنّه الأنبیاء و نور المعرفه و أصل الإیمان و إجابه الدعاء و قبول الاعمال و برکه فی الرزق و راحه فی البدن و سلاح علی الاعداء و کراهه الشیطان و شفیع بین صاحبها و ملک الموت و سراج فی القبر و فراش تحت جنبیه و جواب منکر و نکیر و مؤنس فی السرّاء والضرّاء و صائر معه فی قبره الی یوم القیامه. {جامع الأخبار، ج 1، ص 72}

توجه به این نکته لازم است که عذاب قبر مربوط می شود به اولین لحظه های ورود میّت به قبر و در این باره دیدگاه های دیگری نیز به چشم می خورد که در پاورقی به آنها اشاره شده است.

دیدگاه ها درباره منکر و نکیر

برخی از علما می گویند: منکر و نکیر در قبر همه انسان ها، اعم از مؤمن و کافر، حاضر می گردند، ولی برخی دیگر معتقدند که در کنار آدم مؤمن به عنوان مبشر و بشیر (بشارت دهنده) حضور می یابند. گرچه بعضی را عقیده بر آن است که منکر و نکیر فقط در کنار آدم کافر و اهل معاصی حاضر می شوند.(1)

سؤال های نکیر و منکر

در قبر از مسائل اعتقادی مهم سؤال می شود، مانند: توحید، کتاب آسمانی، نبوت و امامت. (به مبحث تلقین ما در توسط پیامبرصلی الله علیه وآله رجوع شود).

حضرت آیت اللَّه العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه، ج 29، ص 10 ذیل «عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ * عَنْ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» از حافظ محمد بن مؤمن شیرازی از علماء بزرگ اهل سنت در «رساله الاعتقادات» نقل می کند که او می گوید: در حدیث نبوی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: منظور از «نبأ عظیم» ولایت علی علیه السلام است و هیچ کس در هیچ جای جهان از دنیا نمی رود، جز آن که از او در اوّل قبر راجع به این، پیامبر و امامت سؤال می کنند و محدث نامدار حضرت علامه مجلسی رحمه الله نیز همین حدیث را از این عالم بزرگ اهل سنت در بحارالانوار، ج 6، ص 10، حدیث اول نقل کرده است. مفسر نامدار زمخشری رحمه الله در کشّاف در ذیل «یتساءلون» می نویسد: «...الضمیر للمسلمین والکافرین جمیعاً».(2)

از دقت در احادیث باب تلقین و نیز احادیثی که از موارد سؤال نکیر و منکر سخن می گویند، به دست می آید که از موارد فوق (توحید، نبوت، کتاب آسمانی و نیز از امامت) سؤال می شود. در احادیث آمده است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «...فلا یبقی میت فی شرق

1- 179. بحارالانوار، ج 2، ص 76، باب 13.
2- 180. کشاف، ج 4، ص 684.

ولا غرب ولا فی بر ولا فی بحر الا ومنکر ونکیر یسئلانه عن ولایه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد الموت».(1)

هیچ میّتی باقی نمی ماند نه در شرق و نه در غرب و نه در خشکی و نه در دریا مگر اینکه منکر و نکیر از آنها در مورد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از مردن سؤال می نمایند.

علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار یادآور می شود: «عن النبی صلی الله علیه وآله: اِنّ للّه تعالی ملکین یقال لهما ناکر و نکیر، ینزلان علی المیت فیسألانه عن ربه و نبیه و دینه و امامه».(2)

در حدیثی که قبلاً نقل کردیم، آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی منکر و نکیر آمدند، سؤال می کنند: «من ربک و ما دینک و من نبیک».(3)

شیخ بهایی رحمه الله در شرح چهل حدیث ذیل حدیث فوق یادآور می شود: [در باب دیدگاه شیخ بهایی رحمه الله در اوایل همین کتاب، متن حدیث را بخوانید] علت اینکه امیرمؤمنان علیه السلام نگفت که نکیر و منکر از امامت من نیز می پرسند، به این جهت بود که آن حضرت اکتفا کرد به شهرت آن و به منظور «شکست نفسی» آن را بر زبان نیاورد. (من کثیر من احادیثنا المرویه فی الکافی و فی غیره انه یسئل عن امامه ایضاً و لعل مولانا امیرالمؤمنین لم یذکر ذلک اکتفاءً بشهرته و حضماً لنفسه المقدسه سلام اللّه علیه و روی اصحابنا ان النبی لما دفن فاطمه بنت اسد لقنها و قال لها ابنک ابنک).(4)

1- 181. [کشف الیقین من تفسیر الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی باسناده رفعه قال: أقبل صخر بن حرب حتی جلس الی رسول اللّه صلی الله علیه وآله فقال: یا محمّد هذا الأمر لنا بعدک أم لمن؟ قال: یا صخر الأمر بعدی لمن هو منّی بمنزله هارون من موسی فأنزل اللّه تعالی «عَمَّ یَتَساءَلُونَ» یعنی یسألک أهل مکّه عن خلافه علیّ بن أبی طالب «عَنِ النَّبَأِ الْعَظِیمَ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ» منهم المصدّق بولایته و خلافته و منهم المکذّب کلّاً رد عنها فی قبورهم فلا یبقی میّت فی شرق و لا غرب و لا فی برّ و لا فی بحر إلّا و منکر و نکیر یسألانه عن ولایه أمیرالمؤمنین بعد الموت

یقولان للمیت: من ربّک و ما دینک و من نبیّک و من إمامک؟ {بحارالانوار، ج 6، ص 216، باب 8}

2- 182. ج 6، ص 222؛ ر.ک: شیخ بهائی، اربعین، شرح حدیث 39.

3- 183. کافی، ج 2، ص 231.

4- 184. منطقه ای در کنار بقیع به صورت بایر بود که به دستور پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله قطعه بندی شده و در اختیار مهاجران قرار داده شده بود و آنها در آنجا خانه مسکونی خود را ساخته بودند، از جمله: خانه عقیل، خانه ابوبکر، خانه عمر، خانه عثمان [که دارالکبری و دار الصغری دو تا از خانه های عثمان را بازگو می کند] و نیز خانه ای توسط امیرمؤمنان علیه السلام احداث شده بود و مسأله احراق بیت فاطمه علیها السلام مربوط به این خانه است و مسأله دفن فاطمه علیها السلام در خانه می تواند مربوط به همین خانه باشد و درسال 6 هجرت {بعضی آن را درسال 14 نوشته اند ولی ضعیف است} و بعداً در سال 30 ه عباس عموی رسول خداصلی الله علیه وآله و بعدها چهار تن از امامان معصوم علیهم السلام را در خانه عقیل دفن کردند و پیامبرصلی الله علیه وآله دعاهای خود جهت زیارت بقیع را با ایستادن کنار خانه عقیل انجام می داد. شاید اشاره باشد به آینده آن مکان و دفن عزیزان او در آن خانه، در سال 5 هجرت یکی از وزرای بنی عباس که ایرانی بود، چند گنبد بر روی قبور بزرگان دین ساخت. از جمله: گنبد شاه عبدالعظیم صلی الله علیه وآله در ری، گنبد شاه چراغ در شیراز و گنبد روی قبور ائمه بقیع که در سال 1404 توسط وهابی ها منهدم گشت.

[مراجعه شود به بخش دوم این کتاب فصل ششم داستان علامه نراقی و حکایت عجیب دیگر]

اسباب دفع خطر منکر و نکیر

اسباب دفع خطر منکر و نکیر

اسباب فراوانی جهت رهایی از خطرات در قبر و رهیدن از حالت هراس آوری منکر و نکیر وجود دارد که مهم ترین آنها عبارت اند از:

الف) تلقین

تلقین چه به وسیله بشر و چه به وسیله فرشتگان صورت گیرد، تأثیرپذیر است.

آیا تلقین به میت سابقه دار است؟ و آیا برای میت، سودمند است؟ در پاسخ به پرسش اوّل باید گفت: مسأله تلقین به میت، ریشه در سیره رسول خداصلی الله علیه وآله دارد و به امر آن حضرت صورت می گرفت و میت می شنود. و در پاسخ به پرسش دوم نیز می توان گفت: آری تلقین به حال میت سودمند است و بسیاری از علمای اهل نظر آن را «مستحب» می دانند.

ابو سعید می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ما دستور داده بود که پس از ریختن خاک روی میت، یکی از ما بالای قبر میت بگوید: ای فلانی پسر فلانی - او می شنود، ولی پاسخ نمی دهد - سپس بگوید: فلانی پسر فلانی و نام مادر او را نیز بر زبان آورد. در این هنگام او می نشیند، اگر اسم مادرش را نمی داند، نام حضرت «حوّا» همسر حضرت آدم را بر زبان آورد و بار سوم نیز وی را صدا بزنند. او پاسخ خواهد داد: «أرشدنا رحمک اللّٰه».

خداوند را رحمت کند، ما را راهنمایی کن.

ولی شما صدای او را نمی شنوید. در این هنگام به او بگویید: با میثاق و عهدی که از دنیا رفته ای به یاد داشته باش که خدایی جز خدای واحد یعنی اللّٰه نیست. و محمدصلی الله علیه وآله، رسول اوست و قرآن پیشوای ماست، در این صورت هر یک از منکر و نکیر عقب می روند». (1)

یکی از مستحبات در باب دفن میّت آن است که هنگامی که میت را در میان قبر نهادند،

1- 185. محجهالبیضاء، ج 8، ص 295.

برخی از مسائل اساسی در عرصه عقیدتی را به وی تذکر دهند تا در پاسخ به بازجویی کننده الهی بگوید.

تلقین مادر توسط پیامبرصلی الله علیه وآله

وساطت و شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه وآله از مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگام ورود این مادر به قبر صورت گرفت و در نتیجه او به احسن وجه از عهده پاسخ آن دو فرشته برآمد.(1)

هنگامی که مادر امیرالمؤمنین علیه السلام بدرود حیات گفت: امیرمؤمنان علیه السلام با چشمان گریان در محضر رسول خداصلی الله علیه وآله حاضر شد و فرمود: «مادرم فاطمه وفات کرد»، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند او مادر من هم بود».(2)

در برخی از اسناد آمده است: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی بلکه او مادر من بود».(3)

1- 186. عن بکر بن جناح عن رجل عن أبی عبداللّٰه علیه السلام قال: لما ماتت فاطمه بنت أسد اُم أمیرالمؤمنین جاء علیّ الی النبیّ صلی الله علیه وآله فقال له رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: یا أباالحسن ما لک؟ قال: اُمی ماتت، قال: فقال النبی صلی الله علیه وآله: و اُمی واللّٰه، ثم بکی و قال: و اُماه ثم قال لعلیّ علیه السلام هذا قمیصی فکفنها فیه و هذا ردائی فکفنها فیه فإذا فرغتم فاذنونی فلمّا اُخرجت صلّی علیها النبی صلی الله علیه وآله صلاه لم یصلّ قبلها و لا بعدها علی أحد مثلها ثمّ نزل فی قبرها فاضطجع فیه ثم قال لها: یا فاطمه قالت: لبیک یا رسول اللّٰه: فقال فهل وجدت ما وعد ربک حقّاً؟ قالت: نعم فجزاک اللّٰه خیراًو طالت مناجاته فی القبر فلما خرج قیل له یا رسول اللّٰه لقد صنعت بها شیئاً فی تکفینک إیاها ثیابک و دخولک فی قبرها و طول مناجاتک و طول صلاتک ما رأیناک صنعته بأحد قبلها؟ قال: أما تکفینی ایاها فإنّی لما قلت لها: یعرض الناس یوم یحشرون من قبورهم فصاحت و قالت: و اسواتاه فلبستها ثیابی و سألت اللّٰه فی صلاتی علیها أن لا یبلی أکفانها حتی تدخل الجنّه فأجابنی إلی ذلک و أما دخولی فی قبرها فإنی قلت لها یوماً: إن المیّت اذا ادخل قبره وانصرف الناس عنه دخل علیه ملکان منکر و نکیر فیسألانه فقالت: واغوثاه باللّٰه فما

زلت اسال ربّی فی قبرها حتی فتح لها باباً من قبرها الی الجنّه و جعله روضه من ریاض الجنه. {بحارالانوار، ج 18، ص 6، باب 6} و روی باسناد صحیح عن الصادق علیه السلام قال: اذا مات المؤمن شیّعه سبعون الف ملک الی قبره فإذا أدخل قبره أتاه منکر و نکیر و یقعدانه و یقولان له: من ربک و ما دینک و من نبیّک؟ فیقول: اللّٰه ربی و محمد نبیی والأسلام دینی و علیّ إمامی فیفسحان له فی قبره مدّ بصره و یأتیانه بالطعام من الجنه و یدخلان علیه الروح و الریحان و ذلک قوله عز و جل: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ» یعنی فی قبره «وَجَنَّتُ نَعِيمٍ» یعنی فی الآخره ثم قال صلی الله علیه وآله: اذا مات الکافر شیّعه سبعون الف ملک من الزبانیه الی قبره و إنّه لیناشد حاملیه بصوتٍ یسمعه کل شی ء إلا الثقلان و یقول: یا لیت لی کرّه فأکون من المؤمنین و یقول: ارجعونی لعلی أعمل صالحاً فیما ترکت فتجیبه الزبانیه: کلّا أنها کلمه أنت قائلها و ینادیهم ملک: لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه فاذا دخل قبره و فارقه الناس أتاه منکر و نکیر فی أهول صوره فیقیمانه ثم یقولان له: من ربّک و ما دینک و من نبیک؟ فیتلجلج لسانه فلا یقدر علی الجواب فیضربانه ضربه من عذاب اللّٰه یذعر لها کل شی ء ثم یقولان له: من ربک و من نبیک و ما دینک؟ فیقول: لا أدری فیقولان له: لادریت و لا هدیت و لا افلحت ثم یفتحان له باباً الی النار و ینزلان الیه الحمیم من جهنّم و ذلک قول اللّٰه تعالی: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» یعنی الاخره. (جامع الاخبار، ج 1، ص 166)

2- 187. کافی، ج 1، ص 453.

3- 188. بحارالانوار، ج 6، ص 241.

پس از تغسیل پیکر او توسط زنان، رسول خداصلی الله علیه وآله یکی از پیراهن های خود را همراه کفن او قرار داد.(1) سپس شخصاً در تشییع جنازه او با پای برهنه شرکت جست.(2) جنازه را بردوش کشید، بسیار آرام و کوتاه گام بر می داشت، در نمازش هفتاد بار تکبیر گفت، شخصاً در میان قبر او جای گرفت و دمی درنگ کرد و با دست خود لحدها را چید و مرتب نمود، پس از اتمام ریختن خاک قبر، سه بار فرمود: «ابنک ابنک لا جعفر و لا عقیل، ابنک ابنک علیّ بن أبی طالب».

پس از فراغت از خاکسپاری این مادر، یاران پرسیدند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد این بانو اعمالی را انجام دادی که سابقه نداشت. پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ آنها این چنین توضیح داد: به خاطر کثرت حضور ملایکه، گام های خود را کوچک بر می داشتم و به خاطر شرکت هفتاد صف از ملائکه در نماز او، هفتاد بار تکبیر گفتم. در برخی از احادیث آمده است چهل تکبیر به مناسبت چهل صف از فرشتگان(3) من روزی از فشار قبر و حضور عریان افراد در صحنه قیامت سخن گفتم، او هراسان شد، به او قول داده بودم که لحد قبر تو را من تنظیم می کنم، خود در میان قبر تو جای می گیرم، پیراهنی از خود را کفن تو می کنم. در پاسخ به منکر و نکیر وقتی از خدا و رسول، سؤال کردند، پاسخ داد، ولی هنگامی که سؤال کردند: امام و ولی تو کیست؟ حیا کرد که بگوید پسرم، به او گفتم: بگو امام من پسرم علی علیه السلام است نه عقیل و جعفر.(4)

1- 189. و 2. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 342.
2- 190. بحارالانوار، ج 6، ص 241.
3- 191. بحارالانوار، ج 6، ص 241.
4- 192. بحارالانوار، ج 6، ص 241. [الفضائل لابن شاذان فض [کتاب الروضه] قیل: لما ماتت فاطمه بنت اسد ام أمیرالمؤمنین علیه السلام أقبل علی بن ابی طالب علیه السلام باکیاً فقال له النبی صلی الله علیه وآله: ما یبکیک لا أبکی اللَّه عینک؟ قال: توفت [توفیت]والدتی یا رسول اللَّه قال له النبی صلی الله علیه وآله: بل والدتی یا علی فلقد کانت تجوع اولادها و تشبعنی و تشعث اولادها و تدهننی و اللَّه لقد کان فی دار ابی طالب نخله فکانت تسابق الیها من الغداه لتلتقط ثم تجنئه رضی اللَّه عنها فاذا خرجوا بنو عمی تناولنی ذلک ثم نهض علیه السلام فاخذ فی جهازها و کفّنها بقمیصه صلی الله علیه وآله و کان فی حال تشییع جنازتها یرفع قدماً

و یتأنّی فی رفع الاُخری و هو حافی القدم فلمّا صلّی علیها کبّر سبعین تکبیره ثم لحدها فی قبرها بیده الکریمه بعد أن نام فی قبرها و لقّنها الشّهاده فلما اُهیل علیها التراب و أراد الناس الانصراف جعل رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول لها: ابنک ابنک ابنک لا جعفر و لا عقیل ابنک ابنک علی بن ابی طالب قالوا: یا رسول اللّه فعلت فعلاً ما رأینا مثله قطّ مشیک حافی القدم و کبّرت سبعین تکبیره و نومک فی لحدها و قمیصک علیها و قولک لها ابنک ابنک لا جعفر و لا عقیل فقال صلی الله علیه وآله اما التأنیّ فی وضع أقدامی و رفعها فی حال التشییع للجنازه فلکثره ازدحام الملائکه و أما تکبیری سبعین تکبیره فإنّها صلّی علیها سبعون صفاً من الملائکه و أما نومی فی لحدها فإنّی ذکرت فی حال حیاتها ضغطه القبر فقالت: و اضعفاه فنمت فی لحدها لأجل ذلک حتی کفیّتها ذلک و أما تکفینی لما بقمیصی فإنّی ذکرت لها فی حیاتها القیامه و حشر الناس عراه فقالت: و اسوأتاه فکفّنتها به لتقوم یوم القیامه مستوره و أما قولی لها: ابنک لا جعفر و لا عقیل فإنّها لمّا نزل علیها الملکان و سألاها عن ربها فقالت: اللّه ربّی و قالا: من نبیک؟ قالت: محمد نبیی فقالا: من ولیّک فاستحیت أن تقول ولدی فقلت لها: قولی: ابنک علی بن ابی طالب علیه السلام فأقّر اللّه بذلک عینها.

تشییع جنازه مادر امیرمؤمنان تشییع ویژه ای بود که پیامبر اعظم فرمود: «و بعث الیها بریحان من ریاحین الجنه»؛ یعنی فرشتگان الهی با گل های بهشتی در تشییع جنازه او (فاطمه بنت اسد) شرکت جستند(1)(2) و همچنین آن حضرت هفتاد بار تکبیر گفت و آن حضرت قدردانی و قدرشناسی خود را نسبت به مادر امیرمؤمنان نشان داد.

ب) نماز شب

یکی از علل اسباب پیشگیری از ورود منکر و نکیر و رهایی از کیفر توسط آنان، اهل نماز شب بودن است.(3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نماز شب که به خاطر خدا انجام پذیرد، محبوب ملایکه، سنّت انبیا، نور معرفت، اساس ایمان، مایه راحتی بدن، ناراحتی ابلیس، اسلحه دشمن برانداز، علت اجابت دعا، عامل قبول حسنات، عامل برکت در رزق، پاسخ منکر و نکیر و... می باشد.

«و روی عن الصادق عن آبائه عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: صلاه اللیل للربّ و حبّ الملائکه و سنّه الأنبیاء و نور المعرفه و أصل الایمان و راحه الأبدان و کراهیه للشیطان و سلاح علی الأعداء و إجابه للدعاء و قبول للأعمال و برکه فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش من تحت جنبیهٍ و جواب منکرٍ و نکیر و مؤنس و زائر فی قبره، فإذا کان یوم القیامه کانت الصلاه ظلّاً علیه و تاجاً علیٍ رأسه و لباساً علی بدنه و نوراً یسعی بین یدیه و ستراً بینه و بین النار و حجّه للمؤمن بین یدی اللّه تعالی و ثقلاً فی الموازین و جوازاً علی الصراط و مفتاحاً للجنّه لأنّ الصلاه تکبیر و تحمید و تسبیح و تمجید و تقدیس و تعظیم و قراءه و دعاء و أن اصل الاعمال کلها الصلاه لوقتها».(4)

ج) تلاوت قرآن

خواندن قرآن یکی از اسباب دفع عذاب منکر و نکیر در قبر می باشد. «و قال النبی صلی الله علیه وآله من قرأ ألهاکم التکاثر عند النوم وقی فتنه القبر و کفاه اللّه شر منکر و نکیر».

1- 193.بحارالانوار، ج 35، ص 70 و 71.
2- 194. بحارالانوار، ج 35، ص 70 و 71.
3- 195. ارشادالقلوب، ج 1، ص 191.
4- 196. همان.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که در هنگام خوابیدن، سوره تکاثر را قرائت کند، از عذاب قبر در امان می ماند و از کیفری که توسط منکر و نکیر صورت می گیرد مصون می شود.(1)

نتیجه

الف) بازجویی مختصری در آغاز ورود به برزخ، از میّت صورت می گیرد.

ب) بعضی از انسان ها از این بازجویی معاف می شوند.

ج) راجع به توحید، نبوت، معاد، امامت و کتاب آسمانی، سؤال هایی به میان می آید.

د) برخی از اعمال صالح موجب در امان ماندن از بازجویی می شوند.

فصل دوازدهم فشار قبر

فشار قبر

از فشار قبر در فرهنگ به عنوان «ضغطه القبر» و نیز به عنوان «عذاب القبر» یاد می شود.

در باب فشار (عذاب) قبر مسائل فراوانی مورد توجه می باشد که مهم ترین آنها عبارتند از:

دعای پیامبر

پیامبر همیشه از عذاب قبر به خدا پناه می برد و همچنین به دیگران نیز توصیه می کرد تا راجع به آن به خدا پناهنده شوند. در احادیث آمده است:

«و اذا ثبت عذاب القبر وجب القول بثواب القبر ایضا لان العذاب حق اللّه تعالی علی العبد، والثواب حق العبد علی اللّه تعالی، فاسقاط العذاب أحسن من اسقاط الثواب، فحیث ما اسقط العقاب الی القیامه بل حققه فی القبر کان ذلک فی الثواب اولی».(2)

پیامبرصلی الله علیه وآله همواره می فرمود: خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر.

«قوله صلی الله علیه وآله: القبر روضه من ریاض الجنه أو حفره من حفر النیران والاخبار فی ثواب القبر و عذابه کالمثواتره، و کان صلی الله علیه وآله یقول فی آخر صلاته: و اعوذ بک من عذاب القبر».

1- 197. دعوات، ج 1، ص 218. و قال صلی الله علیه وآله جاءنی جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمّد بشّر امتک بفضائل ألهاکم التکاثر ما من أحد من أمتک یقرأها بنیّه صادقه عند مضجعه إلّا کتب له سبعون ألف حسنه و محی عنه سبعون ألف سیئه و رفع له سبعون ألف درجه و شفع فی أهل بیته و جیرانه و معارفه و کفاه اللّه شر منکر و نکیر. {همان}
2- 198. بحارالانوار، ج 6، ص 204.

«فقال: من یعرف اصحاب هذه القبر؟ قال رجل: أنا فقال صلی الله علیه وآله: متی مات هؤلاء؟ قال: ماتوا علی الاشراک، فقال صلی الله علیه وآله: ان هذه الامه تبتلی فی قبورها، فلو لا أن لا تدافنوا لدعوت اللَّه أن یسمعکم من العذاب القبر الذی اسمع منه، ثم اقبل صلی الله علیه وآله بوجهه الکریم الینا فقال: تعوذوا باللَّه من عذاب القبر، فقالوا، نعوذ باللَّه من عذاب القبر، فقال صلی الله علیه وآله: تعوذو باللَّه من الفتن ما ظهر منها و ما بطن، فقالوا: نعوذ باللَّه من الفتن ما ظهر منها و ما بطن».

همچنین نوبت اشاره به این نکته است که در بسیاری از احادیث در کنار عذاب قبر، سخن از حضور منکر و نکیر و کیفر الهی توسط اینان به میان آمده است که بیانگر آن است که آدمی توسط منکر و نکیر مشاهده می کند گرچه می توان این دو را یک چیز دانست لکن آنچه بیشتر از احادیث این باب به دست می آید تفاوت میان آنها است، عذاب قبر یا فشار قبر چیزی است که میت توسط خود قبر کیفر می بیند لکن کیفر دیگری نیز چه بسا توسط منکر و نکیر بر او تحمیل گردد.

فریاد قبر

امام صادق علیه السلام فرمود: قبر همواره، بانگ بر می دارد و به انسان می گوید:

- «أنا بیت الغربه؛ من خانه تنهایی و بی کسی هستم».

- «أنا بیت الوحشه؛ من خانه ترس و وحشت هستم».

- «أنا بیت الدود؛ من خانه مار و عقرب هستم».

- «أنا القبر؛ من قبر شما هستم».

- «أنا روضه من ریاض أو حفره من حفر النیران».

من یا باغی از باغ های بهشت یا گودالی از جهنم هستم.(1)

رؤیای آیت اللَّه مرعشی

در زندگینامه آیت اللَّه مرعشی رحمه الله به قلم فرزند ایشان دکتر سید محمود مرعشی آمده است: حضرت آیت اللَّه العظمی نجفی مرعشی

رحمه الله فرمود: هنگامی که آیت اللّه مرتضی حایری

ص: 101

1- 199. محجهالبیضاء، ج 8، ص 301.

یزدی رحمه الله - فرزند آیت اللّٰه العظمی حایری یزدی رحمه الله بزرگ و مؤسس حوزه علمیه قم - از دنیا رفت، متأثر شدم. «سوره یس» برایش خواندم. پس از چندی وی را در عالم رؤیا دیدار کردم. در حالی که می دانستم که از دنیا رفته و در برزخ زندگی می کند. او را در باغی بسیار دلربا و سرسبز در حالی که در وضعیت بشّاش و جوان سالی بود دیدم، پرسیدم روزگارت پس ازمرگ، چگونه می گذرد؟ پاسخ داد: روزگار من بسیار شیرین می گذرد [وی سپس افزود]وقتی که بدن مرا در میان قبر نهادند، روح من بالای بدنم زانوی غم بغل گرفته بود. شاگردانم یکی یکی رفتند. خانواده ام نیز مرا ترک گفتند. احساس غربت عجیبی مرا فرا گرفته بود. ناگهان صدای پای کسی را احساس کردم که از طرف پایم به من نزدیک می شود. به نظر می رسید مردی آتشین به طرف من می آید. تمام بدنم می لرزید. ناگهان صدای پایی را از طرف سرم احساس کردم که با شنیدن آن از غربت من کاسته شد. هرچه این صدا نزدیک تر می گشت، صدای پای کسی که از قسمت پایم به گوش می رسید، از من دور می شد و احساس آرامش بسیار خوبی برایم حاصل شد. ناگهان مردی در هاله ای از نور را در کنار خود احساس کردم که بسیار مهربان بود. پرسیدم: تو کیستی؟ پاسخ داد: من امام هشتم شما هستم، تو سی و هشت بار به زیارت و به دیدنم آمدی و من باید به همین مقدار تو را دیدن کنم. او سپس این باغ و لباس را که در تن دارم به من بخشید.

نتیجه

الف) فشار قبر غیر از کیفری است که توسط منکر و نکیر، تحقق می یابد.

ب) چه بسا که عذاب قبر همان کیفری آدمی در زندگی برزخی او باشد و با فشار قبر یکی نباشد و فشار قبر تنها در آغاز ورود آدمی به قبر خود، رخ می دهد و ظاهراً هرکس با میت دنیوی خود آن را احساس می کند به قالب مثالی خود.

ج) برخی از اسباب رهایی از فشار قبر را خاطرنشان ساختیم که به آنها توجه کنیم.

د) برخی از عوامل فشار قبر را نیز مورد اشاره قرار دادیم تا به آنها بیندیشیم.

عذاب قبر

عذاب قبر، دارای تجلیات مختلفی است و آنچه از سوی دو ملک منکر و نکیر صورت می گیرد نیز می تواند از این مقوله باشد. عذاب قبر، اعم از عذابی است که میّت گناه کار در آغاز

ص: 102

ورود به قبر خود می بیند و آنچه که بعضی از اموات در عالم برزخ در طول روزگار زندگی برزخی خود متحمل می گردند؛ زیرا قبر دارای دو مصداق است: قبر خاکی و قبر عالم برزخی.

علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان ذیل آیه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنكاً» می نویسد: «و قیل المراد بالمعیشه الضنک عذاب القبر و شقاء الحیاه البرزخیه... نعم عذاب القبر من مصادیق المعیشه الضنک».

مراد از زندگی سخت و تنگ، عذاب قبر و شقاوت های زندگی برزخی است. بلی! عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق زندگی سخت است.(1)

نکته قابل ذکر آن است که عذاب از اولین لحظه حضور جناب عزرائیل آغاز گشته و به دوران عالم برزخ تداوم می یابد و چه بسا که دارای حالت شدت و ضعف گردد، گرچه در برخی از احادیث به جای نام عزرائیل کلمه موت آمده است.

مرگ، دارای سه موقعیت و حالت است که عبارتند از: 1. بشارت دهنده (برای مؤمنان راستین)

2. وعده عذاب الیم دهنده (برای نااهلان)

3. هول انگیز و ترسناک (برای مؤمنان گنهکار).

علل و اسباب رهایی از عذاب قبر

الف) حب اهل بیت

یکی از اسباب رهایی از عذاب قبر، دارا بودن سرمایه گران سنگ عشق و محبت به آل محمدصلی الله علیه وآله است و به عبارت دیگر یکی از عوامل دفع عذاب قبر، دوستی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد که در احادیث فراوانی به این نکته اشاره رفته است. از جمله: «عن ابن عمر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: من أراد التوكّل علی اللّه فلیحبّ أهل بیتی و من أراد أن ینجو من عذاب القبر فلیحبّ أهل بیتی و من أراد الحكمه فلیحبّ أهل بیتی و من أراد دخول الجنّه بغیر حساب فلیحبّ أهل بیتی فو اللّه ما أحبّهم أحد إلّا ربح فی الدنیا والآخره».

ابن عمر از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت می کند که آن حضرت فرمود: کسی که توکّل به خدا را می خواهد اهل بیت مرا دوست بدارد و کسی که می خواهد از عذاب قبر نجات پیدا کند

ص: 103

1- 200. المیزان، ج 9، ص 225.

اهل بیت مرا دوست بدارد و کسی که حکمت می خواهد اهل بیت مرا دوست بدارد و کسی که می خواهد وارد بهشت شود اهل بیت مرا دوست داشته باشد پس به خدا قسم که هیچ کس اهل بیتم را دوست ندارد مگر اینکه در دنیا و آخرت برنده می شود.(1)

ب) نماز ویژه

خواندن نماز خاص که در برخی از منابع اسلامی آمده است، یکی از عوامل دفع عذاب قبر می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من صلّی لیله الجمعه رکعتین بالحمد مره والزلزله خمس عشره مره آمنه اللّه من عذاب القبر و من أهوال یوم القیامه».

کسی که در شب جمعه دو رکعت نماز بخواند که در هر رکعت یک بار حمد و پانزده بار سوره زلزال را بخواند خداوند او را از عذاب قبر و ترس های روز قیامت ایمن می کند.(2)

ج) قرائت و تعلیم قرآن

قرائت قرآن و نیز تعلیم آن، موجب دفع عذاب قبر می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من قرأها و علّمها أهله و ما ملکت یمینه أُعطی الأمان من عذاب القبر».

کسی که آن را قرائت نماید و به اهل و زیر دستان خود تعلیم دهد، ایمن شدن از عذاب قبر به او اعطا شود.(3)

«عنه صلی الله علیه وآله من قرأها [تبارک فکأنّما أحیا لیله القدر و هی الواقیه جج والمنجیه من عذاب القبر لصاحبها».

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: کسی که سوره تبارک را بخواند مثل این است که شب قدر را احیا نمود و این سوره صاحب و خواننده خود را از عذاب قبر نگه می دارد و نجات می دهد.(4)

د) فوت شدن در شب یا روز جمعه

کسی که در روز یا شب جمعه از دنیا رود، از عذاب قبر مصون خواهد بود.

«عن أبی جعفرعلیه السلام قال: من مات لیله الجمعه کتب له براءه من عذاب النار و من مات یوم الجمعه اعتق من النار، و قال أبو جعفرعلیه السلام: بلغنی أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله قال: من مات یوم الجمعه أو لیله الجمعه رفع عنه عذاب القبر».

امام باقرعلیه السلام فرمود: کسی که شب جمعه بمیرد برائت و دوری از عذاب جهنّم برای او

1- 201. پیشین، ج 27، ص 116، باب 4.
2- 202. مصباح الکفعمی، ج 1، ص 407.
3- 203. همان، ج 1، ص 443.
4- 204. همان، ج 1، ص 447.

نوشته می شود و کسی که روز جمعه بمیرد از آتش جهنّم آزاد می شود و امام باقرعلیه السلام فرمود: به من خبر رسید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که روز جمعه یا شب جمعه بمیرد عذاب قبر از او برطرف می شود.(1)

در کلامی از امام هشتم علیه السلام می خوانیم: «عن جابر، عن أبی جعفرعلیه السلام قال: سئل عن یوم الجمعه ولیلتها، فقال: لیلتها غراء و یومها یوم زاهر، و لیس علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشمس أکثر معافی من النار منه، من مات یوم الجمعه عارفا بحق أهل هذا البیت کتب اللَّه له براءه من النار، و براءه من عذاب القبر، و من مات لیله الجمعه اعتق من النار».(2)

«عن الصادق علیه السلام قال: من مات ما بین زوال الشمس یوم الخمیس الی زوال الشمس من یوم الجمعه اعاذه اللَّه من ضغطه القبر».

ه) نماز شب

نماز شب نیز یکی از اسباب دفع عذاب قبر است. امام هشتم علیه السلام فرمود: «علیکم بصلاه اللیل فما من عبد مؤمن یقوم آخر اللیل فیصلّی ثمان رکعات و رکعتی الشفع و رکعه الوتر و استغفر اللَّه فی قنوته سبعین مرّه إلّا اُجیرَ من عذاب القبر و من عذاب النار و مدّله فی عمره و وسّع علیه فی معیشته ثمّ قال علیه السلام: إنّ البیوت التی یصلّی فیها باللیل یزهر نورها لأهل السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الأرض».

بر شما باد به خواندن نماز شب. هر بنده ای هشت رکعت به عنوان نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وَتر را انجام دهد و در قنوت آن هفتاد بار استغفار کند، از عذاب قبر مصون می ماند و بر عمر او افزوده می گردد و در رزق و روزیش وسعت پدید می آید (و سپس افزود:) خانه ای که در آن این نماز خوانده می شود در نظر اهل آسمان نورانی است، هم چنان که ستارگان در نظر اهل زمین منور هستند.(3)

و) زنانی که صبور باشند

در حدیث آمده است: «ثلاث من النساء یرفع اللَّه عنهنّ عذاب القبر و یکون محشرهنّ مع فاطمه بنت محمّدصلی الله علیه وآله إمرأه صبرت علی

غیره زوجها، و امرأه صبرت علی سوء خلق زوجها، و امرأه وهبت صداقها لزوجها یعطی اللّٰه تعالی لکلّ واحده منهنّ ثواب ألف شهید و یکتب لکلّ واحد منهنّ عباده سنه».

1- 205. المحاسن، ج 1، ص 60، باب 77.
2- 206. بحارالانوار، ج 86، ص 271.
3- 207. روضه الواعظین، ج 2، ص 320.

سه گروه از زنان، عذاب قبر ندارند و با فاطمه زهراعلیها السلام محشور می شوند: 1. زنی که بر غیرت ورزی شوهرش تسلیم بوده و صبر کند.

2. زنی که بر بدخلقی شوهرش صبور بوده، با او بسازد؛ 3. زنی که صداق و مهر خود را به شوهرش ببخشد. صبر و استقامت زن در باب سازش او در برابر غیرت ورزی، و بدخلقی شوهر و نیز بخشیدن مهریه خود به شوهر، نه تنها از اسباب دفع عذاب قبر خواهد بود، بلکه در برابر هر کدام پاداش هزار شهید و پاداش یک سال عبادت را نیز دریافت می دارد.(1)

ز) تربت حضرت سید الشهداء

یکی از علل و اسباب مصونیت از عذاب قبر، حضور تربت کربلا یعنی قبر حضرت سیدالشهدا در قبر آدمی است.

در کتاب «ارشاد القلوب» آمده است: «و من خواصّ تربته إسقاط عذاب القبر و ترک محاسبه منکر و نکیر للمدفون هناک، کما وردت الأخبار الصحیحه عن أهل البیت علیهم السلام».

از ویژگی های تربت حضرت سیدالشهدا آن است که اگر کسی در آن دفن گردد عذاب قبر ندارد، محاسبه و بازجویی توسط منکر و نکیر انجام نمی گیرد. چنان که در احادیث صحیح این مسأله منعکس می باشد.(2)

ح) قرائت اذکار خاص از جمله آیه الکرسی

یکی از اسباب دفع عذاب قبر، قرائت آیه الکرسی است. در حدیث آمده است: «عن الباقرعلیه السلام أنّه قال: من قرأ آیه الکرسیّ مرّه صرف اللّٰه عنه ألف مکروه من مکروه الدنیا و ألف مکروه من مکروه الآخره أیسره من مکروه الدنیا الفقر و أیسره من مکروه الآخره عذاب القبر».

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمودند: کسی که یک مرتبه آیهالکرسی را بخواند خداوند هزار چیز ناخوشایند دنیا و هزار امر ناخوشایند آخرت را از او دور می کند که آسان ترین و پایین ترین امر ناخوشایند دنیا فقر است و پایین ترین و آسان ترین امر ناخوشایند آخرت عذاب قبر است.(3)

1- 208. ارشاد القلوب، ج 1، ص 175.
2- 209. ارشاد القلوب، ج 2، ص 439.
3- 210. جامع الاخبار، ج 1، ص 45.

و) عبادات

ز) اخلاق شایسته [اعمال نیک - صبر]

باید به عوامل فوق افزود که یکی دیگر از علل رهایی از عذاب قبر عبادات است، چنان که از جمله علل و اسباب رهایی از عذاب قبر اخلاق انسانی و شایسته است.

«عن أبی عبداللّٰه علیه السلام قال: إذا دخل المؤمن قبره کانت الصلاه عن یمینه والزکاه عن یساره؛ والبرّ مُطلّ علیه، و یتنحّی الصبر ناحیه؛ قال: فإذا دخل علیه الملکان اللذان یلیان مساءلته قال الصبر للصلاه والزکاه والبرّ: دونکم صاحبکم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه».

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدمی داخل قبر شد: نماز او در طرف راست و زکات او در طرف چپ او جای می گیرد. در این هنگام کارهای خیری که انجام می داد بر وی سایه افکن می گردد و البته خصلت صبر و پایداری او از آن سوی ندا درمی دهد که صاحب خود را در یابید. اگر ناتوان گشتید من به یاری او خواهم شتافت.(1)

ک) کثرت و تعدد انجام حج

انجام حج به گونه ای متعدد، یکی از اسباب دفع عذاب قبر است. امام صادق علیه السلام به منصور یکی از صحابه خود فرمود: «عن ابی حازم قال: سألت ابا عبداللّٰه صلی الله علیه وآله عمن حج أربع حجج ماله فی الثواب؟ قال: یا منصور من حج أربع حجج لم تصبه ضغطه القبر أبدا، و اذا مات صور اللّٰه الحج الذی حج فی صوره حسنه من أحسن ما یکون من الصور بین عینیه تصلی فی جوف قبره حتی یبعثه اللّٰه من قبره و یکون ثواب تلک الصلوات له و اعلم أن الصلاه من تلک الصلوات تعدل ألف رکعه من صلاه الادمیین».(2)

ابی حازم می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به ثواب کسی که چهار بار حج به جای آورده باشد سؤال کردم، آن حضرت، پاسخ داد: ای منصور، کسی که چهار بار حج به جای آورد «فشار قبر» نخواهد داشت و خدا حج او را به صورت یک زیباروئی در کنار او حاضر گرداند و در کنار او حضور دارد تا قیامت به پا شود این زیباروی همواره به نماز می پردازد و پاداش نماز او از آن صاحب قبر خواهد بود - ای منصور بن ابی حازم توجه

داشته باش که یکی از نمازهای او برابر است با هزار رکعت از نمازهای آدمیان.

ل) گرامی داشتن عید غدیر امام رضاعلیه السلام

درباره اهمیت دیدار از مؤمنان در روز غدیر

ص: 107

1- 211. بحارالانوار، ج 6، ص 230، ح 35.
2- 212. بحارالانوار، ج 96، ص 20.

فرمود: «من دار فیه مؤمناً أدخل اللَّه قبره سبعین نوراً و وسّع فی قبره و یزور قبره کل یوم سبعین الف ملک و یبشّرونه بالجنه».(1)

هرکس درروز غدیرخم،به دیدارمؤمنان بپردازد خداوند بزرگ هفتاد نور در قبر او داخل گرداند(ظلمت قبرندارد) وهفتادهزارفرشته، به زیارت قبر او آیند و وی را مژده بهشت دهند.

مهم ترین اسباب عذاب قبر

اشاره

علل و اسباب عذاب قبر فراوانند، که مهم ترین آنها عبارتند از:

الف) سبک شمردن نماز

در باب اسباب فشار قبر باید توجه داشت که یکی از این گونه اسباب سبک شمردن نماز است. در احادیث آمده است: فاطمه زهراعلیها السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید: کیفر کسی که به نماز اهمیت ندهد [یعنی آن را سبک بشمارد چیست؟]پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پاسخ داد:

«یَا فَاطِمَهُ مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِخَمْسَهَ عَشَرَ خَصْلَهً سِتٌّ مِنْهَا فِی دَارِ الدُّنْیَا وَ ثَلَاثٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ ثَلَاثٌ فِی قَبْرِهِ وَ ثَلَاثٌ فِی الْقِیَامَهِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا فَالْأُولَی یَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَکَهَ مِنْ عُمُرِهِ وَ یَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَکَهَ مِنْ رِزْقِهِ وَ یَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سِیَماءَ الصَّالِحِینَ مِنْ وَجْهِهِ وَ کُلُّ عَمَلٍ یَعْمَلُهُ لَا یُؤْجَرُ عَلَیْهِ وَ لَا یَرْتَفِعُ دُعَاؤُهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ السَّادِسَهُ لَیْسَ لَهُ حَظٌّ فِی دُعَاءِ الصَّالِحِینَ وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَأُولَاهُنَّ أَنَّهُ یَمُوتُ ذَلِیلًا وَ الثَّانِیَهُ یَمُوتُ جَائِعاً وَ الثَّالِثَهُ یَمُوتُ عَطْشَاناً [عَطْشَانَ فَلَوْ سُقِیَ مِنْ أَنْهَارِ الدُّنْیَا لَمْ یَرْوَ عَطَشُهُ وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ فِی قَبْرِهِ فَأُولَاهُنَّ یُوَکِّلُ اللَّهُ بِهِ مَلَکاً یُزْعِجُهُ فِی قَبْرِهِ وَ الثَّانِیَهُ یُضَیَّقُ عَلَیْهِ قَبْرُهُ وَ الثَّالِثَهُ تَکُونَ الظُّلْمَهُ فِي قَبْرِهِ وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأُولَاهُنَّ أَنْ یُوَکِّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَکاً یَسْحَبُهُ عَلَی وَجْهِهِ وَ الْخَلَائِقُ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ وَ الثَّانِیَهُ یُحَاسِبُهُ حِسَاباً شَدِیداً وَ الثَّالِثَهُ لَا یَنْظُرُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ لَا یُزَکِّیهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ».

فاطمه جان! هر یک از زنان یا مردان، اگر نماز را سبک بشمارد. خداوند متعال او را به پانزده نوع کیفر گرفتار می کند، که شش کیفر و بلا مربوط به دنیا، سه نوع کیفر مربوط به هنگام مرگ، سه نوع کیفر مربوط به هنگام ورود در قبر، و سه نوع کیفر مربوط به زمانی

1- 213. اقبال الاعمال، ص 244.

است که از قبر خارج می گردد و قیامت برپا می شود.

اما آن شش کیفر و بلایی که سبک شمارنده نماز گرفتارش می شود:

1. برکت از عمرش می رود و عمر طولانی نخواهد داشت.

2. رزق و روزی او بی برکت می شود.

3. سبک شمارنده نماز از داشتن چهره ای هم چون چهره صالحان محروم می شود و نور ایمان در چهره اش نمی درخشد.

4. هر عمل خیر و صالحی که انجام دهد هیچ گونه اجر و ثوابی برایش ثبت نمی شود.

5. هرچه در درگاه خداوند متعال دعا کند، دعایش به آسمان نمی رود.

6. ششمین کیفر دنیایی که سبک شمارنده نماز گرفتارش می شود.

این است که دعایی که صالحان برای مردم می کنند برای او هیچ بهره و نصیبی نیست.

اما آن سه کیفری که سبک شمارنده نماز هنگام مرگ گرفتارش می شود:

1. با ذلت و خواری از دنیا می رود.

2. گرسنه از دنیا می رود.

3. تشنه از دنیا می رود و در موضع مرگ آن چنان تشنه است که اگر همه آب های دنیا را به او بنوشانند، سیراب نمی شود!

امّا آن سه کیفری که سبک شمارنده نماز در قبر گرفتارش می شود:

1. خداوند متعال فرشته ای را مأمور می کند که در قبرش (تا قیامت) حاضر است و همواره بر سرش داد می نزد و با عصبانیت با او برخورد می کند.

2. در قبر بر سبک شمارنده نماز سخت گیری می شود، و فشار قبرش سنگین و طولانی است.

3. قبر سبک شمارنده نماز همواره در تاریکی مطلق است و هیچ گونه نصیبی از نور ندارد.

اما آن سه کیفری که سبک شمارنده نماز در قیامت گرفتار می شود:

1. خداوند متعال در قیامت فرشته ای را مأمور می کند که سبک شمارنده نماز را در حضور دیگران و در معرض دید همگان، در محشر به رو بر زمین می کشد و کشان کشان

ص: 109

از جایی به جایی منتقل می کند.

2. در قیامت حساب رسی از سبک شمارنده نماز بدون تخفیف است و باید به طور دقیق حساب پس دهد.

3. خداوند متعال در قیامت نظر رحمت به سبک شمارنده نماز نمی کند و او را پاکیزه نمی کند که قابل رفتن به بهشت باشد. بلکه سبک شمارنده نماز را به عذابی دردناک گرفتار می کند.(1)

ب) شراب خواری

یکی از موجبات عذاب قبر شراب خواری است که در فرهنگ اسلامی مورد توجه اکید می باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ یَمُوتُ عَطْشَاناً، وَ فِی الْقَبْرَ عَطْشَانَ، وَ یُبْعَثُ یوم القیامه وَ هُوَ عَطْشَانُ، وَ یُنَادِی وَا عَطَشَاهُ أَلْفَ سَنَهٍ، فَیُؤْتَی بِمَاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ فَیَنْضَجُ وَجْهُهُ، وَ تَتَنَاثَرُ أَسْنَانُهُ وَ عَیْنَاهُ فِی ذَلِکَ الاناءِ، فَلَیْسَ لَهُ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَشْرِبُ، فَیُصْهَرُ مَا فی بَطْنِه».

قسم به خدایی که مرا به حق به رسالت مبعوث کرد، انسان شراب خوار تشنه می میرد و در قبر تشنه می ماند و در روز قیامت در حالی که تشنه است محشور می شد و تا هزار سال همواره فریاد می زند امان از تشنگی. بعد از هزار سال طلب آب کردن، آبی همانند زرداب مردار، برایش می آورند که صورت را داغ می کند و نوشیدنی بسیار بدی است و با نوشیدن صورتش کباب می شود و دو چشمش از حدقه بیرون می آید و در طرف آب می افتد و همه دندان هایش نیز در ظرف آب می ریزند و چاره ای ندارد جز اینکه همان زرداب را بنوشد، و با نوشیدن آن همه دل و روده اش ذوب می شود».(2)

1- 214. بحارالانوار، ج 80، ص 21، ح 39؛ فلاح السائل، ص 22، فصل 1، س 4؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 23، ح 2922/1.

2- 215. جامع الاخبار، ص 422، ح 1170؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 45، ح 20692، به نقل از لب اللباب.

ج) کوتاهی در تأمین خواسته مشروع از ارباب رجوع

امام هفتم علیه السلام فرمود: «من اتاه اخوه المؤمن فی حاجه فانما هی رحمه من اللَّه تبارک و تعالی ساقها الیه فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا و هو موصول بولایه اللَّه تبارک و تعالی و ان ردّه عن حاجته و هو یقدر علی قضائها سلط اللَّه تبارک و تعالی علیه «شجّاعاً» من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیامه مغفوراً له او معذّباً». (1)

کسی که برادر مؤمنش، جهت رفع مشکلی به او رجوع کند، او باید بداند که این رجوع یک رحمت الهی به سوی اوست که خدا به سویش فرستاده است او اگر جهت برآورده ساختن آن حاجت، اقدام کند به ولایت ما اتصال یافته که ازین کانال به ولایت الهی توسل یافته است ولی اگر رد نماید در حالی که می تواند آن را برآورده سازد، خدا در قبر او یک بار آتشین را بر او مسلط می سازد که تا قیامت وی را می ترساند. (2)

مابقی علل و اسباب

د) سخن چینی و آتش افروزی

ه) عدم رعایت نظافت و اجتناب از بول

و) عدم رسیدگی به اهل منزل

ز) بدخلقی نسبت به خانواده

صدوق رحمه الله در علل الشرایع، باب 262 را اختصاص به عذاب قبر داده است که اینک به ذکر چند حدیث از آن باب می پردازیم.

1 - زید بن علی، عن أبیه، جدّه، عن علی علیه السلام قال: عذاب القبر یکون من النمیمه و البول و عزب الرجل عن أهله؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عذاب قبر ناشی می شود از سه چیز:

1. نمیمه و سخن چینی

2. اجتناب نکردن از ترشحات ادرار

3. دوری کردن مرد از همسرش و انس نگرفتن با او (ظاهراً عزوبت و ترک ازدواج باشد.)

2 - قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: ضغطه القبر للمؤمن کفّاره لمن کان منه من تضییع النعم؛ مسلم سکونی از حضرت صادق جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش از آبا گرامیش علیهم السلام: فرمود: رسول خدا فرمودند: عذاب قبر برای مؤمن کفاره است برا تضییع نعمت الهی نمودنش.

1- 216. ر.ک: الاختصاص، ص 250.
2- 217. به بخش سوم - فصل دوم مراجعه شود.

فصل سیزدهم سرنوشت بدن در میان قبر

انسان در برزخ

بدن میت، در میان قبر غالباً تابع طبیعت است، چنانکه هر شیئی در دل طبیعت پس از چندی دیر یا زود، منفجر گشته، هویت اصلی خود را از دست می دهد و سر و کاری با بدن خود ندارد زیرا ادامه زندگی برزخی با بدن مثالی که قالبی شبیه به بدن مادی است، انجام می گیرد و بدن آدمی در دل قبر می آرمد که چه بسا جذب خاک گردد و چه بسا که به اراده الهی سالم باقی بماند جذب خاک نخواهد شد بدن انسان نیز مشمول این قانون می باشد جز بدن بعضی از چند انسان ها که به اراده الهی از شمول این قانون مستثنی می باشند و هنوز بشر راز این جاودانگی را کشف نکرده است گرچه بعضی هنوز بدان اذعان قلبی ندارند لکن آنچه گاه گاهی به چشم می خورد را نمی توان انکار نمود.

راز جاودانگی نعش های ماندگار

محدث نوری رحمه الله در کتاب مستدرک وسایل الشیعه این حدیث را نقل می کند که (قطب راوندی رحمه الله در لب اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله احادیثی را نقل کرد از جمله:) جسد ده تن از انسانها در قبر، متلاشی نمی شود که عبارتند از:

1. رزمنده. 2. اذان گو. 3. عالم ربانی. 4. اهل قرآن. 5. شهید. 6. پیامبر. 7. زنی که در اغاز زایمان بمیرد. 8. کسی که مظلوم کشته شود. 9. کسی که روز جمعه از دنیا برود. 10. کسی که شب جمعه از دنیا برود.

«لاتبلی عشره: الغازی، و المؤذن و العالم و حامل القرآن و الشهید و النبی و المرئه التی اذا ماتت فی نفاسها و من قتل مظلوماً و من مات یوم الجمعه او لیلتها».

در حدیثی دیگر آمده است: «عبداللَّه بن جعفر: عشرةٌ لا یُترکون فی قبورهم ولکنهم یُصلّون بین یدی اللَّه عزّوجّل حتی ینفح فی الصور: الأنبیاء، و الشهداء، و المؤذنون، و الملبیون، و المتوفی فی طریق مکه، و المرأه تموت فی نِفاسها، و التائبون من الذنوب، و خادم المسلمین فی طاعه الله، و المصلون باللیل و الناس نیام، و المترحمون علی فقراء أُمتی».(1)

1- 218. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 50؛ کنزالعمال، ح 3897.

نعش های جاویدان

خوشا آنان که عشق رو سپیدند

چو نخل بارور، قامت کشیدند

نسیم روح بخشای بهاران

شمیم دولت و نای نویدند

پس از مردن میان قبر، جاوید

تن ده تن که زین سامان پریدند

نبی و عالم و رزمنده راد

مؤذن، اهل قرآن مجیدند

شهید و پیکر مظلوم و نفساء

به جمعه، روز یا شب بر دویدند

چنین عُبّاد، در معراج نورند

که زین سامان ویران دل بریدند

نتیجه

الف) بدن آدمی در قبر متلاشی گشته همه اجزاء آن پراکنده می گردد.

ب) این مسأله (پراکنده شدن اجزاء بدن در قبر) در پرتو برخی از اعمال مورد عنایت الهی رخ نمی دهد و بدن آدمی به خاطر بعضی از اعمال شایسته، سالم، در قبر، باقی می ماند که در این فصل به برخی از این گونه اعمال و صاحبان آنان اشاره ای شده است.

فصل چهاردهم قالب مثالی

قالب مثالی

آن گاه که روح انسان از بدنش جدا شد، در قالبی به شکل جسم مادی او ادامه حیات می دهد و از این قالب با تعابیری مختلفی یاد می شود، از جمله: جسد المثالی(1)، بدن المثالی(2) و عالم المثالی.(3)

البته باید توجّه داشت که نفس انسانی غیر از روح حیوانی(4) است و آنچه در قالب مثالی

1- 219. بحارالانوار، ج 22، ص 283 باب 5 و ج 58، ص 292، باب 47.
2- 220. همان، ج 54، ص 349.
3- 221. قیصری، در شرح فصوص الحکم می نگارد: «إعلم أن العالم المثالی هو عالم روحانی من جوهر نورانی شبیه بالجوهر الجسمانی فی کونه محسوساً مقداریاً و بالجوهر المجرد العقلی فی کونه نورانیاً و یعنی بجسم مرکب مادی و لا جوهر مجرد عقلی لانه برزخ و حد فاصل بینهما و کل ما هو برزخ بینهما لابد و ان یکون غیرهما».
4- 222. بحارالانوار، ج 58، ص 104.

ادامه حیات می دهد، همان روح انسان است که از آن به نفس انسانی یاد می شود. و احادیثی(1) که دلالت دارند، ارواح مردگان به صورت پرنده ای و در قالب پرندگان ادامه حیات می دهند گرچه و دلالت بر زنده بودن ارواح پس از مرگ در روزگار حیات برزخی دارند از استحکام لازم برخوردار نیستند بلکه ارواح در قالب مثالی به شمایل دنیوی خود ادامه حیات می دهند.

با توجه به کلمات صاحب نظران و نیز با توجه به احادیث این باب، تعبیری تحت عنوان «قالب مثالی» در زبان اهل بیت به چشم نمی خورد، ولی در میان سخنان اهل نظر تعابیر فوق به چشم می خورد.

از دقّت در احادیث و دیدگاه های صاحب نظران به دست می آید هنگامی که میّت را در میان قبر نهادند، روح او به طور موقّت و به گونه ای خاص به بدنش باز می گردد. لذا شاید بتوان گفت که او سؤال منکر و نکیر را با زبان بدن خود جواب می گوید، نه با زبان قالب مثالی.(2)

طرح یک سؤال

آیا روزگار زندگی برزخی برای اهل آن طولانی و خسته کننده جلوه می کنند؟

در پاسخ به پرسش فوق باید گفت: به درازا کشیده شده و ملامت آوری از ویژگی های زندگی دنیوی و در روزگار برزخ و یک در روزگار اخروی جایی ندارند. چنان که در حدیثی از امام باقرعلیه السلام می خوانیم: «ما بین الموت والبعث الّا کنومه نمتها ثم استیقضت منها».

بین روزگارموت(برزخ)وقیامت،به قدریک خوابیدن وبیدارشدن برای اهل آن جلوه می کند.(3)

فصل پانزدهم خیر الممات

خیر الممات

مرگ، همان کوچ کردن از دنیا و انتقال به عالم برزخ را گویند که در اصلِ وجود آن تردیدی نیست و کسی از این مرحله مستثنی نمی باشد. آنچه مهم ترین نکته را در این باره تشکیل می دهد، مسأله چگونگی مرگ آدمی از حیث عاقبت صاحب آن. آدمیان از جهت چگونگی موت چهار دسته اند:

1. کسانی که در دنیا توشه برای عاقبت نیندوخته، با دست خالی به سفر آخرت می روند. (آنها که در دنیا مستضعف زیسته اند)

ص: 114

1- 223. ر.ک: تفسیر در المنثور، ج 1، ص 155.
2- 224. بحارالانوار، ج 4، ص 320، باب 5.
3- 225. امالی شیخ طوسی، ص 544، ح 1166.

2. کسانی که با کوله باری ارزنده سفر مرگ را آغاز نموده و همواره آینده ای درخشان را در پیش روی خود احساس می کنند. (مؤمنان راستین)

3. کسانی که نه تنها توشه ای برای آن سوی سفر مرگ فراهم نیاورده اند، بلکه تقصیر در انجام وظایف و کوله باری از گناهان را بر دوش داشته، هر لحظه گرفتار شدن در چنگال عقوبت را در فراروی خود انتظار می کشند. (کفار و ستمکاران)

4. کسانی که به موازاتِ اعمال صالح خود، گناهانی نیز دارند و بین خوف و رجا به سر می برند که چه بسا مشمول شفاعت گردند، ولی بدون کیفر نیز نخواهند بود. اینان در دنیا و برزخ و در آغازین ساعات ورود به محشر چه بسا که کیفرهایی ببینند و سرانجام، وارد بهشت می گردند. (اکثر مردم پیروان ادیان الهی)

با توجه به گروه های چهار گانه فوق، آنچه در فرهنگ اسلامی درباره مرگ ترویج شده، مسأله خاصی است که با تعبیر «خیرالممات»، از آن یاد می شود و در دعای پیامبرصلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام و دیگران منعکس می باشد. خیرالممات آن مرگی است که صاحب آن با قلبی آرام و خیالی آسوده و با اندوخته ها و توشه های لازم، برای سفر و زندگی آینده، سفر می کند و از آینده خود خشنود است، نه ترسان و نه شرمسار.(1)

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله: «و کان صلی الله علیه وآله یقول فی دعائه اللهم انی اعوذ بک من دنیا تمنع خیر الآخره و من حیاه تمنع خیر الممات و أعوذ بک من أمل یمنع خیر العمل».(2)

دعای امام امیرالمؤمنین علیه السلام: «اللّهم لا تجعل الدنیا لی سجناً و لا فراقها علیّ حزناً أعوذ بک من دنیا تحرمنی الآخره و من أمل یحرمنی العمل و من حیاه تحرمنی خیر الممات».(3)

فصل شانزدهم انگیزه های گرایش به سفر آخرت

توضیح

ارتحال به عالم برزخ و ادامه زندگی در آن، خواسته اولیای خداست و همین مسأله می تواند اولیای صادق را از اولیای کاذب جدا کند.

قرآن در سوره جمعه در خطاب به یهودیان می فرماید: «قُلْ یَا أَیُّهَا

ص: 115

1- 226. واجعل محیانا خیر المحیا و مماتنا خیر الممات و منقلبنا خیر المنقلب. {تهذیب الاحکام، ج 3، ص 147}

2- 227. بحارالانوار، ج 1، ص 273.

3- 228. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 281.

الَّذِینَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ للَّهِ ِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ کُنتُمْ صَادِقِینَ * وَلَا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ».

ای یهودیان! شما که ادعا دارید فقط شما اولیای خدا هستید، اگر در این ادعا، صادق می باشید، تقاضای مرگ کنید، ولی هرگز چنین آرزویی نمی کنید، به سبب آنچه که پیش فرستادید. (به خاطر ترس از اعمال بد، از مرگ گریزان هستید)(1)

توجه: در کنار ادعای آنان، به سخن ولی اللّه الأعظم گوش فرا دهید که می فرماید: «واللّهِ لابنُ أبی طالب آنَسُ بالمَوتِ من الطفل بثَدْی اُمِّه».

به خدا سوگند، بدون تردید، پسر ابوطالب علیهما السلام نسبت به مرگ، از کودک، به پستان مادرش، مأنوس تر و علاقه مندتر است.(2)

بدون تردید دنیا محل اندوختن توشه برای سفر آخرت است و ذخیره ها و سرمایه های آخرت، در دنیا فراهم می آید. براین اساس کسی دوست ندارد بدون جهت، دست وی از چنین موقعیّتی مهم کوتاه گردد.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را دید که دنیا را نکوهش می کند، فرمود: «ای مذمت کننده به دنیا، دنیا محل تجارت مؤمنان و خانه وحی الهی برای مردان است».(3)

بنابراین، اولیای خدا که شیفته دنیای دیگر بودند، هرگز از دنیا بدگویی نکردند، بلکه از اخلاق پست دنیا زده نکوهش می کردند و پرداختن به کار و عبادت را تکلیف خود می دانستند. آری دست کشیدن از چنین فضایی نیازمند به انگیزه هاست. البته حساب آنان که مرگ آنان راغافل کرده است، جداست و مهم ترین انگیزه ها عبارتند از:

الف) شهادت

دسترسی به فوز و رستگاری عظیم شهادت، انگیزه گرانسنگی جهت استقبال مرگ است، زیرا توجّه به روز قیامت و دیدن ویژگی های حیات بخش و مسرت آمیز سرای آخرت و همچنین دیدن آن سوی منازل دنیوی، خود بسیاری از افراد را به رضایت و خشنودی و تسلیم اختیاری پیش ملک الموت فراهم می آورد و همین مسأله است که حماسه آفرینی های تاریخ ساز و نهضت های بزرگ و طوفان سواری های الهی را در تاریخ

1- 229. سوره جمعه، آیات 6 - 7.
2- 230. نهج البلاغه، خطبه 5.
3- 231. همان.

بشری پدیدآورده است که رخدادبی نظیرو گران سنگ و جاودانه کربلا،یکی ازبرترین آنهاست.

ب) شدّت اشتیاق به ملاقات

شدت اشتیاق به لقای الهی که همان تشدید شوق وصال و دیدار با خداست، آدمی را (عاشق) را بر می انگیزد تا راه های رسیدن به وصال را دنبال کند و در این رابطه اگر عاشق به سوی سرزمین معشوق خویش سفر کرد، تلاش می کند تا بدان اکتفا نکرده، خود را به خدا و معشوق خود برساند و اگر در خانه او باشد تلاش می کند تا به حضور او بار یابد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن گاه که خداوند متعال اراده کرد تا ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را قبض روح کند، ملک الموت را به سوی او گسیل داشت. ملک الموت به نزد او رفت و سلام کرد. ابراهیم گفت: برای دیدار من آمدی یا جهت مرگ من؟ ملک الموت پاسخ داد: برای قبض روح شما آمدم، ابراهیم گفت: «فهل رأیت خلیلاً یمیت خلیله».

آیا دوستی را دیده ای که مرگ دوست خود را خواهان باشد؟

ملک الموت سخن وی را به پیشگاه خداوند متعال، عرضه داشت. ندا رسید که به او بگو: «هل رأیت حبیباً یکره لقاء حبیبه ان الحبیب یحب لقاء حبیبه».

آیا دوستی را دیده ای که از دیدار و ملاقات با دوست خود سرباز زند؟ و دوست، بدون شک همیشه دیدار دوست خود را خواستار است.(1)

ج) توجّه به زندگی برتر

آری! مرگ پایان دادن به مفارقت آدمی از حیات جاوید و شتافتن به سوی زندگانی ابدی است و از این رو است که امام صادق علیه السلام فرمود: «القیامه عرس المتقین؛ قیامت روز عروسی پرهیزگاران است».(2)

توجّه به زندگی مسرت آمیز و بدور از هرگونه دغدغه خاطر که در آن سوی مرگ نهفته و رخ می نماید، عشاق را بدان فرا می خواند. هنگامی که عشاق حسینی، در شب عاشورا، با چشم باطن جایگاه و منزل خود را در جوار رحمت الهی دیدند، به جان فشانی آن چنانی در روز عاشورا تشویق شدند.(3)

در سفینه البحار، این حدیث به چشم می خورد: امام صادق علیه السلام فرمود: ملک الموت به

1- 232. امالی، ص 197، ح 1.
2- 233. خصال، ج 1، ص 16.
3- 234. المقتل، مبحث شب عاشورا.

دیدار موسای کلیم علیه السلام شتافت. حضرت موسی علیه السلام به او گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من ملک الموت هستم. حضرت موسی علیه السلام پرسید: چه کار داری؟ گفت: آمدم تا روح تو را قبض کنم؟

- از کجا روح مرا از بدنم خارج می سازی؟

- از دهان تو.

- دهانی که با آن ذکر پروردگارم را بر زبان دارم؟

- از راه دست تو.

- با دستی که الواح الهی را دریافت داشته ام؟

- از طریقِ پاهایت.

- چگونه با پایی که به کوه طور رفتم؟ و البته سخنان دیگری ردّ و بدل شد و سرانجام عزرائیل برگشت. [مأموریت عزرائیل جدّی نبود وگرنه تأخیر ندارد.]سال ها بعد، حضرت موسی از بیابانی می گذشت. مردی را در حال کندن قبری یافت، به همکاری او شتافت و در پایان، آن مرد گفت: باید در آن دراز بکشم تا ببینم اندازه فرد مورد نظرم هست یا خیر؟ حضرت موسی علیه السلام پیشدستی کرد و آن کار را بر عهده گرفت. وقتی در قبر دراز کشید، سرای او در بهشت برایش نمایان گشت. گفت: «یاربّ اقبِضْنی الیک».

خدایا مرا قبض روح کن تا به سویت بشتابم.

در این هنگام حضرت عزرائیل به قبض روح او دست زد. امام صادق علیه السلام می فرماید: آن مردی که مشغول کندن قبر بود، همان حضرت عزرائیل بود.

نتیجه

الف) آن که از آینده خود بیم دارد از سفر آخرت و حرکت به سوی آن استقبال نمی کند.

ب) آن کس که می داند که زندگی شیرینی در پیش است همواره، جهت دستیابی بدان روز شماری می کند.

ص: 118

آیا در برزخ تکامل علمی وجود دارد؟

تردیدی نیست که تکامل و خودسازی متعارفی که در عرصه زندگی دنیوی وجود دارد، در برزخ نیست و سخن آسمانی امیرمؤمنان علیه السلام: «الیوم عمل و لا حساب و غداً حساب ولا عمل»(1) مؤیّد همین حقیقت می باشد تکامل و انحطاط روحی آدمی در پرتو عبادت و معصیت انجام می پذیرد که این هر دو در روزگار پس از مرگ وجود ندارد بر این اساس آنچه در روزگار پس از مرگ رخ می دهد، را باید چیزی غیر از آنچه که به عنوان تکامل یا انحطاط مورد توجه ما قرار دارند دانست.

امام کاظم علیه السلام فرمود: «مَنْ ماتَ مِنْ اَولِیائِنا وَ شیعَتِنا وَ لَمْ یُحْسِنْ الْقُرآنَ عُلِّمَ فی قَبْرِهِ لِیَرْفَعَ اللّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَاِنَّ دَرَجاتِ الْجَنَّهِ عَلی قَدْرِ آیاتِ الْقُرْآنِ، یُقالُ لَهُ اِقْرَأْ وَارْقَ، فَیَقْرَأُ ثُمَّ یَرْقی .

هرکس از دوستان و پیروان ما بمیرد و هنوز قرآن را به طور کامل فرا نگرفته باشد، در قبر (برزخ) به او تعلیم می دهند، تا خدا به این وسیله، درجاتش را بالا برد. چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است. به او گفته می شود: بخوان و بالا رو، او می خواند (از درجات بهشت) بالا می رود.(2)

از این روایات و امثال آن، استفاده می شود که یکی از فلسفه های وجود عالم برزخ این است که در آن جا پاره ای از کمبودهای تعلیم و تربیت مؤمنان، جبران می گردد. درست است که آن جا جای عمل صالح نیست، ولی چه مانعی دارد که در این محل معرفت و آگاهی آنان افزون تر گردد.

درباره تکامل نفوس در عالم برزخ، روایات متعدد، وارد شده، از جمله:

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اِنَّ اَطْفالَ شِیعَتِنا مِنَ الْمُؤْمِنینَ تُرَبِّیهِمْ فاطِمَهُ عَلَیْهَا السَّلامُ».

همانا کودکان پیروان مؤمن ما را حضرت زهراعلیها السلام تربیت می کند.(3)

1- 235. نهج البلاغه، خطبه 42 فراز سوم.
2- 236. اصول كافى، ج 2، ص 606، باب فضل حامل القرآن، ح 10.
3- 237. بحارالانوار، ج 6، ص 229.

و در ضمن روایتی از امام در مورد معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمده:

رسول خداصلی الله علیه وآله در شب معراج، پیرمردی را دید که زیر درختی نشسته و کودکانی در اطراف او هستند. از جبرئیل پرسید: این پیرمرد کیست؟ جبرئیل گفت: پدر تو ابراهیم خلیل علیه السلام است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: این کودکان کیانند؟ جبرئیل پاسخ داد: این ها اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم علیه السلام به آنها غذا می دهد.(1)

امام صادق علیه السلام فرمود: «واللَّه ان ارواحنا و ارواح النبیّین لتوافی العرش کل لیله جمعه فما ترد فی ابداننا الّا نجم الغفیر من العلم».(2)

به خدا سوگند روح های ما و پیامبران در شب جمعه به بدن های مربوط به خود ملحق نمی شوند جز آن که دانش فراوانی را در به دست می آورند. از این حدیث به دست می آید هر شب جمعه، علوم و دانش های آنان افزایش می یابد.

آیت اللَّه بروجردی رحمه الله در درس خارج فقه خود در قم فرمود: در نجف شاگردی داشتم بسیار اهل درس و اهل وَرَع و تقوا بود و در جوانی از دنیا رفت و آرزو داشتم او را در رؤیا ببینم و از وضعیت او در عالم برزخ سؤال کنم. امّا این رؤیا محقق نگشت تا آن که شبی او را به خواب دیدم و گفتم: چرا دیر به سراغ من آمدی؟ پاسخ داد: فرصت نداشتم. او کتابی به زیر بغل داشت. پرسیدم: آیا به جلسه درسی در برزخ شرکت می کردید؟ پاسخ داد: آری و افزود: درس می خوانیم تا بتوانیم به مقام سلمان فارسی نایل آییم. آیت اللَّه بروجردی در این هنگام گفت: من پس از این رؤیا دانستم که در عالم برزخ نوعی تکامل وجود دارد و این تکامل از طریق افزایش «علم» حاصل می گردد. [در فصل بیست و یکم به دیدگاه صدرالمتألهین شیرازی مراجعه شود.]

فصل هجدهم دو موت و دو حیات

اشاره

در باب تصویر از دوبار مردن و دوبار احیا و زنده شدن آدمیان، دیدگاه های مختلفی به چشم می خورد. در قرآن کریم می خوانیم: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا

اثْنَتَيْنِ وَأحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ».

آنها می گویند: پروردگارا! ما را دوباره میراندی و دوباره زنده کردی اکنون به گناهان

1- 238. امالی شیخ صدوق، ص 269.
2- 239. بحارالانوار، ج 26، ص 90، باب 3.

خود معترفیم. آیا راهی برای خارج شدن وجود دارد؟

اکنون به چند دیدگاه دیگر اشاره می شود:

1. اماته اولی همان مرگی است که برای آدمیان رخ می دهد و اماته دومی همان است که پیش از قیامت رخ می دهد که در سوره الرحمن می خوانیم: «وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ».

و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند.

و در کنار آن سخن از دو احیا آمده است که عبارتند از: احیای اوّل در آغاز ورود به قبر جهت بازجویی اولیه صورت می گیرد. احیای دوم همان احیا جهت حضور در محشر است.

2. اماته اوّل همان حالت علقه، مضغه و اماته دوم مرگ متعارف است. و نیز احیای اوّل همان دمیدن روح در رحم مادر به کالبد آدمی و احیای دوم همان احیا، جهت حضور در محشر است.

3. موت اوّل مرگ متعارف و موت دوم مرگ پس از لحظات بازجویی اوّلیه در قبر است و احیای اوّل همان احیای در دنیا و احیای دوم همان در لحظات اوّل قبر است.(1)

دیدگاه شیخ بهایی در باب عذاب قبر

شیخ بهائی در ذیل تفسیر آیه «رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ» می نویسد: یکی از دو احیاء، همان احیاء در قبر است جهت سؤال های ویژه و احیاء دومی همان احیاء در قبر است ولی باید توجه داشت که یکی از دو مرگ همان مرگ در پایان زندگی هرکسی است در دنیا و دیگری همان مرگ پس از احیاء در قبر است.

«اشتهر الاحتجاج فی الکتب الکلامیه فی إثبات عذاب القبر بقوله تعالی حکایه عن الکفار رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ الآیه و تقریره أنه سبحانه حکی عنهم علی وجه یشعر بتصدیق الاعتراف بإماتتین و إحیاءین فإحدی الإماتتین فی الدنیا و الأخری فی القبر بعد السؤال و أحدالإحیاءین فیه للسؤال والآخر فی القیامه و أما الإحیاء فی الدنیا فإنما سکتوا لأن غرضهم الإحیاء الذی عرفوا فیه قدره الله سبحانه علی البعث و لهذا قالوا فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا أی

1- 240. بحارالانوار، ج 6، ص 211، باب 8.

بالذنوب التى حصلت بسبب إنكارالحشر والإحياء فى الدنيا لم یکونوا فیه معترفین بذنوبهم».

فصل نوزدهم تفاوت برزخ و قیامت

الف) مسأله شفاعت

چنان که قبلاً اشاره کردیم، شفاعت، در روزگار برزخ صورت نمی گیرد و مسأله حضور اولیاء در حال احتضار یا در کنار میت در قبر بعضی از مؤمنان نوعی عنایت اختصاصی است و مرحمتی است که در حق بعضی از افراد انجام می یابد و به قول علامه طباطبایی(1) یک حضور موهوب است، و ربطی به مسأله شفاعت ندارد.

یکی از تفاوت های اساسی میان عالم قبر (برزخ) و عالم آخرت (قیامت) آن است که در عالم برزخ، شفاعت وجود ندارد. اما در قیامت شفاعت جایگاه ویژه ای دارد.

در روزگار زندگی برزخی آدمیان، هرکسی از پاداش اعمال خود برخودار گشته و نیز گناه کاران بر اثر کیفر کردار زشت دنیوی خود، در عذاب خواهند بود و شفاعتی صورت نمی پذیرد، اما شفاعت به گونه ای کامل در قیامت تحقق خواهد یافت.

درباره جایگاه تحقق شفاعت، میان گروه های اسلامی، اختلاف آراء به چشم می خورد:

1. دسته ای می گویند: تحقق شفاعت فقط در قیامت است نه در دنیا.

2. دسته ای می گویند: تحقق شفاعت اختصاص به قیامت ندارد.

در برابر دو دسته فوق باید گفت: احادیث باب شفاعت چند قسم می باشند.

3. دسته ای دیگر هر چند تا حدودی عمومیت داشته و می توان از آن به دست آورد که شفاعت اختصاص به قیامت ندارد، لکن این نکته از آنها به دست می آید که پیش از تحقق شفاعت، کیفر و عذاب قابل ملاحظه ای به سراغ گناه کاران می آید.

4. دسته آخر از احادیث به این مسأله اختصاص دارند که دوران زندگی برزخی، برای آدم گناهکار، مملو از عذاب و کیفر خواهد بود.

در احادیث آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: «واللّٰه ما اخاف علیکم الا البرزخ فاما اذا صار الامر الینا فنحن اولی بکم».

1- 241. المیزان، ج 1، ص 250.

به خدا سوگند از برای شما هراسی ندارم، جز در برزخ و پس از سپری شدن دوران برزخ که کار به ما موکول گشت، ما سزاوار از آن هستیم که دست شما را بگیریم.(1)

و در حدیثی دیگر آمده است: «واللّٰه ما یخاف علیکم الا البرزخ».(2) همچنین در حدیثی دیگر می خوانیم: «عن ابی شبل قال قلت لابی عبداللّٰه علیه السلام رجل مسلم ابتلی ففجر بجاریه اخیه فما توبته قال یأتیه فیخبره و یسأله ان یجعل من ذلک فی حلّ و لا یعود قال قلت فان لم یجعله من ذلک فی حل قال قد لقی اللّٰه عز و جل و هو زان خائن قال قلت فالنار مصیره قال شفاعه محمدصلی الله علیه وآله و شفاعتنا تحبط بذنوبکم یا معشر الشیعه فلا تعودون و تتکلون علی شفاعتنا فو اللّٰه ما ینال شفاعتنا اذا رکب هذا حتی یصیبه الم العذاب و یری هول الجهنم».

ابی شبل گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی است مبتلی (به مرضی) پس با کنیز برادرش کار خلافی انجام داد، توبه او چیست؟ حضرت فرمود: باید برود پیش برادرش و به او خبر دهد و از او بخواهد که او را حلال کند و دیگر به دنبال آن کار نرود. به امام عرض کردم که اگر او را حلال نکند؟ (چه کار نماید). امام فرمود: در این صورت خدا را ملاقات می کند در حالی که زانی و خائن است. عرض کردم پس مسیر و سرانجامش آتش است؟ حضرت فرمودند: شفاعت محمّدصلی الله علیه وآله و شفاعت ما گناهان شما را از بین می برد. ای گروه شیعه! به طرف گناه بر نگردید و به شفاعت ما اتکا و تکیه کنید. پس به خدا قسم وقتی کار خلاف انجام دهد به شفاعت ما نمی رسد مگر اینکه اوّل عذاب دردناک به او می رسد و وحشت جهنّم را می بیند بعد به شفاعت ما می رسد. به خدا سوگند شفاعت ما به کسی نمی رسد جز آن که او عذاب را بخشد و مشکلات جهنم را بنگرد.(3)

شرط تحقق شفاعت

بدیهی است یکی از شروط تحقق شفاعت در برخی از موارد، چشیدن عقوبت الهی است. آری! شفاعت را نمی توان انکار کرد، لکن عقوبت الهی به عنوان جزای عمل را نیز نمی توان دست کم گرفت. بر این اساس مؤمنین در زندگی روزمره خود نباید به امید شفاعت به هر کاری دست بزنند.

1- 242. بحارالانوار، ج 9، ص 218.
2- 243. همان، ج 6، ص 214؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 20.
3- 244. کافی، ج 5، ص 469.

«علی بن الحسین عن أبیه الحسین علیه السلام قال قیل لامیر المؤمنین علیه السلام صف لنا الموت فقال علی الخبیر سقطتم هو احد ثلاثه امور یرد علیه اما بشاره بنعیم الابد و اما بشاره بعذاب الابد و اما تحزین و تهویل و امره مبهم لا یدری من ای الفرق هو فاما ولینا المطیع لامرنا فهو المبشر بنعیم الابد و اما عدونا المخالف علینا فهو المبشر بعذاب الابد و اما المبهم امره الذی لا یدری ما حاله یأتیه الخبر مبهما مخوفا ثم لن یسویه اللَّه عز و جل بأعدائنا لکن یخرجه من النار بشفاعتنا فاعملوا لا تتکلوا و لا تستصغروا عقوبه اللَّه عز و جل فان من المسرفین من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد عذاب ثلاثمائه الف سنه».

امام سجادعلیه السلام از پدر بزرگوار خویش نقل کرد که آن حضرت فرمود: به امیر مؤمنان گفته شده است که مرگ چیست؟ امام فرمود: از شخص دانا و خبره ای جویای حقیقت مرگ شده ای و سپس افزود: موت برای آدمی از سه حالت خارج نیست یا بشارت به وصول نعمت ابدی است و یا دخول به عذاب همیشگی است و یا یکی از عوامل بسیار هراسناک که آدمی نمی داند سرنوشت متوفی چگونه خواهد شد. [در این هنگام آن حضرت فرمود:] مرگ برای دشمنان ما عذاب آور و برای دوستان ما بشارت دهنده به جنّت الهی است. ولی گروه سوم که سرنوشت نامعلومی دارند، دچار جهنم گشته و به عذاب الهی گرفتار می آیند و در نهایت از طریق شفاعت ما نجات می یابند. سپس امام افزود: کیفر الهی را دست کم نگیرید که بعضی از اسراف گران و گناه کاران پس از سیصد هزار سال از سپری شدن حضور آنان در جهنم، مشمول شفاعت ما می گردند. (1)

مقام محمود چیست؟

در باب تعیین مصداق مقام محمود، احتمالات مختلفی به چشم می خورد، از جمله: 1. کنار درب ورودی باب الرحمن بهشت.

«عن ابن محبوب عن زرعه عن سماعه عن ابی عبداللَّه علیه السلام قال سألته عن شفاعه النبی یوم القیامه قال یلجم الناس یوم القیامه العرق فیقولون انطلقوا بنا الی آدم یشفع لنا [عند ربه فیأتون آدم فیقولون اشفع لنا عند ربک فیقول ان لی ذنباً و خطیئه فعلیکم بنوح فیأتون نوحاً فیردهم الی من یلیه و یردهم کل نبی الی من یلیه حتی ینتهون الی عیسی فیقول علیک

1- 245. معانی الاخبار، ج 1، ص 288.

بمحمّد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و علی جمیع الانبیاء فیعرضون انفسهم علیه و یسألونه فیقول انطلقوا فینطلق بهم الی باب الجنه و یستقبل باب الرحمن و یخر ساجداً فیکمث ما شاء اللَّه عزّوجلّ ارفع رأسک واشفع تشفع وسل تعط و ذلک قوله عسی ان یبعثک ربک مقاماً محمودا». (1)

بعضی از گناه کاران جهت استفاده از شفاعت به آدم علیه السلام رجوع می کنند، ولی او آنها را به سوی نوح علیه السلام راهنمایی می کند و او نیز آنها را به ابراهیم علیه السلام و هر یک از انبیا آنها را به دیگری ارجاع می دهد. سرانجام به عیسی مسیح علیه السلام مراجعه می کنند و مسیح ندا در می دهد که: «علیکم بمحمّد» آنان به محضر پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه وآله می شتابند. او در کنار باب الرحمن به سجده می رود و این سجده به قدری طولانی است که ندا می رسد: سر از سجده بردار و شفاعت کن و این است معنای مقام محمود.(2)ص:125

در تفسیر «الصافی» آمده است: کسی که از پرداخت مالیات اسلامی (خمس و زکات) سرباز می زند، در آغاز مرگ تقاضا می کند تا بازگردد و به دستورات خدا عمل کند. در لسان این گونه افراد، شفاعت مطرح نیست. بلکه بازگشت به زندگی دنیوی مطرح است. از این سخن به دست می آید که بازگشتن برزخیان به زندگی دنیوی میسر است وگرنه آنان چنین تقاضایی نمی کردند و یا در پاسخ آنان گفته می شد که این امر انجام شدنی نیست و این چنین گفته نشده است.

«عن الصادق علیه السلام: من منع الزکاه سأل الرجعه عند الموت و هو قوله تعالی: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلاَّ إنّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها»». (3)

مشکلات در برزخ را نمی توان دست کم گرفت. بر این اساس ائمه معصومین علیهم السلام فرمودند: در قیامت، شفاعت ما دست شما را می گیرد و ما فقط در عالم برزخ شما را در گرفتاری می بینیم.(4)

ص: 125

1- 246. بحارالانوار، ج 8، ص 35.
2- 247. همان، ج 6، ص 153.

3- 248. تفسیر صافی، ج 3، ص 410.
4- 249. القمی قال: البرزخ أمر بین أمرین و هو الثواب والعقاب بین الدنیا والآخره و هو قول الصادق علیه السلام: واللّٰه ما اخاف علیکم إلا البرزخ و أما اذا صار الأمر إلینا فنحن اولی بکم. {همان، ج 3، ص 410}. و فی الکافی عن الصادق علیه السلام انه قیل له: إنّی سمعتک و أنت تقول: «کل شیعتنا فی الجنه علی ما کان منهم، قال: صدقتک کلّهم واللّٰه فی الجنه، قیل: إن الذنوب کثیره کبار، فقال أما فی القیامه فکلّکم فی الجنه بشفاعه النبی المطاع أو وصیّ النبیّ صلی اللّٰه علیه و آله و لکنّی واللّٰه أتخوّف علیکم فی البرزخ، قیل: و ما البرزخ؟ فقال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامه». (همان، ج 3، ص 410). «و فی الخصال عن السجادعلیه السلام أنّه تلا هذه الآیه و قال: هو القبر، و إنَّ لهم فیها معیشه ضنکاً، واللّٰه إنّ القبر لروضه من ریاض الجنه أو حفره من حفر النار».

محرومان از شفاعت

1. شرابخوار

شراب خواران، از شفاعت شافعان، برخوردار نمی گردند.

«عن ابی بصیر عن ابی الحسن علیه السلام قال انه لما احتضر ابی قال لی یا بنی لا ینال شفاعتنا من استخفف بالصلاه و لا یرد علینا الحوض من ادمن هذه الاشربه فقلت یا ابه و ای الاشربه قال کل مسکر».

امام هفتم فرمود: پدرم در حال احتضار بود. به من فرمود: شفاعت ما به کسی که به نماز اهمیت ندهد نمی رسد و همچنین به کسی که اهل می گساری است. گفتم: پدر جان! منظور شما کدام نوع از شراب است؟ پاسخ داد: هر چیزی که مستی آورد.(1)

2. بی توجهان به نماز

«عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قال ابوالحسن الاول علیه السلام لما حضر ابی الوفاه قال لی یا بنی انه لما احتضر ابی قال لی یا بنی لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه».(2) «قال الصادق علیه السلام ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاه».(3)

امام ششم در حال احتضار بود که به فرزندش فرمود: کسی که به نماز بی احترامی روا دارد از شفاعت ما محروم خواهد بود.

3. مخالفان ائمه معصومین علیهم السلام

در حدیث آمده است: مخالفان ائمه آن چنان سیاه دل اند که اگر از دست ائمه همواره عسل به گلوی آنان درآید، باز هم دست از دشمنی خود بر نمی دارند، بلکه بر دشمنی آنان افزوده می شود. در حدیث دیگری آمده است: کسانی که ما را دوست دارند، در قیامت از شفاعت ما برخوردار خواهند بود. از این حدیث به دست می آید که دشمنان اهل بیت از شفاعت آنان محروم خواهند بود.

«قال علی علیه السلام: و لنا مبغضین لو العقنا هم العسل ما ازداد و الا بغضاً و هکذا من حُبنا شفاعتنا یوم القیامه».(4)

1- 250. تهذیب الاحکام، ج 9، ص 107.
2- 251. وسائل الشیعه، ج 4، ص 24.
3- 252. همان، ج 4، ص 25.
4- 253. بحارالانوار، ج 34، ص 267. «روی عن الاصبغ بن نابته قال دخلت فی بعض الایام علی امیرالمؤمنین علیه السلام فی جامع الکوفه، فاذا دماً فلقیه ابن الکواء و کان یشنأ امیرالمؤمنین علیه السلام فقال له: من قطع یمینک قال قطع یمینی الأنزع البطین، و باب الیقین، و حبل اللّٰه المتین.

«عن أمير المؤمنين أنّه قال لا تتكلوا بشفاعتنا فإنّ شفاعتنا قد لا تلحق بأحدكم إلا بعد ثلاثمائه سنهٍ».(1)

4. عدم اغماض از خطای مؤمنان

اميرالمؤمنين على عليه السلام خطاب به شيعيانش مى فرمايد: «يا معشر شيعتنا اتّقوا اللَّه و احذروا أن تكونوا لتلك النار حطبا، و إن لم تكونوا باللَّه كافرين، فتوقوها بتوقى ظلم إخوانكم المؤمنين، فإنه ليس من مؤمن ظلم أخاه المؤمن، المشارک له فى موالاتنا إلا ثقل اللَّه فى تلک النار سلاسله و أغلاله، و لم يكفه منها إلا شفاعتنا، و لن نشفع إلى اللَّه تعالى إلا بعد أن نشفع له إلى أخيه المؤمن، فإن عفا عنه شفعنا له و إلا طال فى النار مكثه».

اى گروه شيعيان ما! از خدا بپرهيزيد و بر حذر باشيد از اينكه هيزم آتش جهنّم باشيد، اگرچه كافر و منكر خدا نباشيد، پس به واسطه نگه داشتن ظلم و ستم برادران مؤمن خود را از آتش جهنم دور نگه داريد، به راستى كه مؤمنى نيست كه به برادرش ظلم كند - برادرى كه شريک دوست در دوست داشتن ما - مگر اينكه خداوند در آتش جهنم زنجيرها و غل ها را سنگين مى كند و تنها شفاعت ما هست كه او را كفايت مى كند و ما در پيش گاه خدا براى او شفاعت نمى كنيم مگر اينكه اوّل براى برادر مؤمنش (كه مظلوم واقع شد) شفاعت كنيم. پس اگر آن مؤمن (مظلوم) از او عفو كرد براى او شفاعت مى كنيم والّا توقّف او در آتش جهنّم طولانى مى شود.(2)

5. كوتاه نكردن شارب

طويل بودن شارب، يكى از عوامل محروميت از شفاعت و عذاب قبر و گرفتار آمدن به شدت عمل منكر و نكير است.

«عن النبى صلى الله عليه وآله قال:من طول شاربه عوقب فى اربعه مواطن: الأول: لا يجد شفاعتى والثانى لا يشرب من حوضى والثالث يعذب فى قبره والرابع يبعث اليه منكر و نكير بالغضب».

كسى كه شارب خود را طويل نگه مى دارد [از پشت لب او به دهان او مى رسد] در چهار جا مورد مؤاخذه و كيفر قرار مى گيرد كه عبارتند از:

اوّل: در قیامت از شفاعت من محروم خواهد بود.

1- 254. بحار الانوار، ج 70، ص 331.
2- 255. تفسیر الامام العسکری، ج 1، ص 204.

دوم: در قیامت از حوض کوثر سیراب نخواهد گشت.

سوم: پس از مرگ، در قبر خود مورد عذاب قرار می گیرد.

چهارم: منکر و نکیر غضب آلود و خشمگین به سراغ او خواهند رفت.(1)

ب) قیامت، رحمت واسعه الهی

دست یابی به رحمت واسعه الهی یکی از ویژگی های قیامت است، یعنی آدمیان به وسیله مرگ از دنیا می روند، مدتی در بازداشتگاه منتظر می مانند تا قیامت فرا رسد و پس از آن رحمت واسعه الهی می درخشد.

علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان، ذیل آیه 155 سوره اعراف حدیثی را از «درّ المنثور» نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اعرابی فرمود: «لقد خطرت رحمه واسعه: ان اللّٰه خلق مأه رحمه فانزل رحمه یتعاطف بها الخلق جنّها و انسها و بهائمها و عنده تسعه و تسعون».

به راستی که خداوند یک صد درجه رحمت آفرید، پس یک درجه رحمت را به دنیا فرستاده که به واسطه آن یک رحمت، مخلوقات - جنّ و انس و حیوانات - نسبت به هم عطوفت و مهربانی دارند و نود و نه درجه از رحمت پیش اوست.

همچنین در حدیثی دیگر آمده است که سلمان فارسی رحمه الله از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت فرمود: «ان للّٰه مأئه رحمه فمنها رحمه یتراحم بها الخلق و بها تعطف الوحوش علی اولادها و اخّر تسعه و تسعین الی یوم القیامه».

به راستی که خداوند یک صد درجه رحمت آفرید که یک درجه آن در دنیاست و به واسطه همان یک رحمت، مخلوقات به هم مهربانند و حیوانات وحشی به اولاد خود عطوفت و مهربانی دارند و نود و نه درجه را برای قیامت گذاشته است.

و نیز در حدیثی دیگر آمده است که در قیامت، رحمت از دل خلق، جمع آوری می گردد و به «متقین» تقدیم می شود.(2)

در واقع انسان های اهل جهنم به یکدیگر ترحّمی نمی ورزند و رحمتی ندارند و این مسأله یکی از ویژگی های عالم قیامت است.

1- 256. مواعظ العدديه، رباعيات، ص 124.
2- 257. الميزان، ج 8، ص 303.

ج) ایقان ویژه

یقین خاصی که برای آدمیان در قیامت درباره ذات پرودگار حکیم حاصل می گردد، به گونه ای است که نظیر آن در دنیا و برزخ حاصل نمی آید و این ایقان به درجه ای است که می توان از آن به عنوان دیدن مستقیم و بدون واسطه ذات حق تعبیر کرد. گرچه ذات حضرت حق با چشمان ظاهری ناتوان ما، رؤیت شدنی نیست، اما یقین خاصی که در نفس آدمی پدید می آید، هم سنگ رؤیت و دیدنی است که از راه رؤیت با چشمان ظاهری حاصل می گردد. آری، در قیامت هرگونه پرده جهل و ابهام نسبت به ذات پروردگار متعال از برابر چشمان دل آدمی کنار می رود و حالت ناب ایقانِ راستین برای همگان، پدید می آید. بر این اساس در قرآن می خوانیم: «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ».

به پروردگارش می نگرد.(1)

حالتی که برای بعضی از بندگان شایسته خدا در دنیا نیز حاصل است. لذا امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «لم أكن بالذى أعبد ربّاً لم أره».

پروردگاری را که نبینم پرستش نمی کنم.

و نیز می فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً».

اگر پرده ها کنار روند یقین من به خدا اضافه نمی شود.(2)

این حالت در قیامت برای همگان حاصل می آید.

در عالم برزخ پرونده اعمال آدمی باز است و هر خیر یا شری می تواند توسط بازماندگان میت در آن واریز گردد، به خلاف قیامت که پرونده هر آدمی بسته است و جهت حساب رسی به پای میزان برده می شوند.

د) آگاهی ویژه از گذشته و آینده

در قیامت، آدمی از آنچه گذشت و انجام داد و از همه پی آمدهای حال و آینده اعمال خود، کاملاً با خبر است و این مسأله از ویژگی های آخرت است.

در قرآن می خوانیم: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ».

هرکسی بداند چه پیش فرستاده و چه بر جای نهاده است.

1- 258. سوره قیامت، آیه 23.
2- 259. شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 353، ج 10، ص 142، و ج 13، ص 8.

از این آیه به دست می آید: 1. قیامت روز آگاهی هر انسان، به کردار دنیایی و آثار به جای مانده از خویش است.

«ما قدّمت» - در یک احتمال - ناظر به کرداری است که انسان خود، آن را انجام داده است. در مقابل مراد از «ما أخّرت» سنت های روا و ناروایی است که انسان پس از خود، به جای گذاشته و آثار و تبعات آن برای او ثبت شده است و در روز قیامت با آن مواجه خواهد شد.

2. بر پایی قیامت و پی بردن به کردارها و بازتاب اخروی آن، در گرو پیدایش حوادث تحوّل آفرین در نظام جهان است.

جمله «علمت نفس...» جزای شرط هایی است که در آیات پیشین تکرار شده است.

3. حاضران صحنه قیامت، دارای قدرت درک و شناخت ویژه اند.

4. تمام کردارهای انسان، ثبت شده و محفوظ می ماند.

5. انسان در دنیا، پیش فرستنده دستاورد خویش و ذخیره ساز آن برای صحنه حسابرسی اعمال است.

6. انسان در برابر کردار خویش و بازتاب آن، حتی آنچه پس از مرگ او پدیدار می آید، مسؤول است.

7. کردارهای دنیایی انسان، در قیامت کارساز و تعیین کننده فرجام اخروی او است.

8. خبر از علم انسان به کردار خود در قیامت، هشدار به بازتاب اخروی آن کردارها است.

9. قیامت، روز توجّه انسان به توانمندی ها و فرصت های از دست رفته اوست.

«ما أخرت» - در یک احتمال - ناظر به کرداری است که انسان، آن را با امروز و فردا کردن، به تأخیر می اندازد و فرصت را از دست می دهد. او در قیامت متوجه چنین خسارت هایی شده، بر آن افسوس خواهد خورد.

10. بی توجّهی به فرصت های مناسب و از کف دادن آنها، امری ناپسند و مایه افسوس خوردن در آخرت است.

بیان آگاهی به آنچه از دست رفته (ما أخرت)، نظر به ندامتی دارد که پس از آگاهی پیدا می شود، زیرا آیه شریفه در مقام هشدار است و صرف «آگاه شدن از چیزی» هشدار نمی خواهد.

ص: 130

ه) همراهی اعمال

نصیحت جبرئیل

تجسم حقیقی و همه جانبه اعمال یکی از ویژگی های زندگی اخروی است. در احادیث آمده است:

«عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: و عظنی جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمدصلی الله علیه وآله عش ما شئت فانک میت و احبب من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک ملاقیه».(1)

هرچقدر خواستی در دنیا زندگی کن ولی آخرش خواهی رفت و هر کسی را خواستی دوست بدار ولی آخرش جدایی است و هرچه خواستی عمل کن ولی آخرش همان ملاقات خواهد بود.

«و عنه صلی الله علیه وآله: انّ المؤمن إذا خرج من قبره صور له عمله فی صوره حسنه فیقول له: ما انت؟ فو اللَّه انی لأراک امر الصدق فیقول له: أنا عملک فیکون له نوراً و قائداً الی الجنه و ان الکافر اذا خرج من قبره صور له عمله فی صوره سیئه و بشاره سیئه فیقول: من أنت؟ فواللَّه انی لأراک أمرأ السوء. فیقول أنا عملک فینطلق به حتی یدخل النار».(2)

وقتی که آدمی از قبر خود جهت حضور در محشر برخاست یک صورت زیبا روی نیز همراه او حضور دارد او از آن سؤال می کند تو کیستی؟ پاسخ می دهد: من عمل نیک تو هستم. ولی بعضی از آدم ها که از قبر بر می خیزند یک کسی که خیلی شکلی هراسناکی دارد وی را همراهی می کند اواز آن کس می پرسد تو کیستی؟ پاسخ می دهد من عمل شر تو هستم.

تجسّم اعمال و تمثّل اوصاف در آیات فراوانی مطرح نموده و در موارد بی شماری به آن اشاره شده است و راز مهمّ آن است که عقیده، اخلاق و عمل در روح انسان راه پیدا می کند و در پرتو تحوّل جوهری از حال به ملکه و از آن جا به صورت نوعی و فصل مقوم راه یافته و در متن هویّت وی سهم تقویمی می یابد و از این رهگذر بهره ای از دوام یافته، در نشئه معاد با تصویر الهی به صورت های متناسب تجلّی می کند.(3)

1- 260. بحارالانوار، ج 68، ص 188.
2- 261. کنز العمال، ج 14، ص 366، ح 38963.
3- 262. به مبحث خوشحال کردن مؤمنان، در همین کتاب رجوع شود.

و) دوام حیات

کلام آسمانی قرآن که فرمود: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ» اثبات می کند که در روزگار اخروی از مرگ خبری نیست. در حدیث می خوانیم:

«سئل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: عن الجنه کیف هی؟ قال: من یدخل الجنه یحیا لا یموت و ینعم لا ییأس، لا تبلی ثیابه و لا یفنی شبابه».

از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد بهشت چگونه است؟ پاسخ داد: کسی که داخل آن شود همواره زنده است مرگ ندارد.

البته دوام حیات اختصاصی به مؤمنان بهشت ندارد؛ زیرا کافران دوزخ نیز نخواهند مرد، گرچه آرزوی آن را دارند. آنچه مخصوص بهشتیان است حیات طیب و زندگی گوارا و منزه از گزند اندوه و مبرّا از آسیب هراس است. آنچه در این نصوص آمده منافی با آنچه در برخی احادیث دیگر وارد شد که اذکار مؤمن و اعمال صالح وی، به مثابه وسایل ساختمانی بهشت است نخواهند بود؛ زیرا، مصوِّر حقیقی خداوند است؛ یعنی آن مبدأ فاعلی که مثلا تسبیح را به صورت خشت طلا متجلّی می کند خداوند است. سرّ بهتر بودن مقدار یک وجبِ بهشت از همه دنیا آن است که آن مقدار اندکِ مفروض مشحون به نعمت سلامت است و دنیا با وسعت مفروض، محفوف به بلا و نقمت است.

فصل بیستم پاسخ به چند پرسش اساسی

فنا چیست؟

1.آیادرقرآن سخن ازفناپذیری،نابودی و ازعرصه وجودبیرون رفتن آدمی ازراه مرگ است؟

2. حقیقت موت (مرگ) چیست؟ از مقوله وجود است یا از مقوله نیستی و عدم؟

3. منظور از «احسن عمل» در آیه مربوط به مرگ و حیات و راز امتحان الهی برای مکلفان چیست؟

4. جای اموات خردسال کجاست؟ بهشت؟ جهنم؟ یا در اعراف؟

5. راز حمل گل چیست؟ چرا در مراسم اموات حمل گل صورت می گیرد؟

ص: 132

* * *

پاسخ پرسش اوّل عبارت است از توجّه به این حقیقت که تردیدی نیست:

در قرآن از مرگ به عنوان عامل فنا آور، و عامل هلاک کننده، یاد شده است: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ»(1)، «کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ».(2)

ولی باید توجّه داشت که فنا و هلاکت در این گونه آیات به معنی نابودی کامل به معنای بیرون رفتن آدمی از عرصه وجود نیست بلکه هلاکت و فنا به معنای از پای آمدن آدمی از ادامه زندگی با وضعیت بدنی ظاهر که از راه مرگ با حصول جدایی میان روح و بدن آدمی و از بین رفتن ترکیب ظاهری بدن هلاکت و فنا، تحقق می یابد. البته در باب فنا مورد نظر آیه «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ» دیدگاه های مختلفی وجود دارد. از جمله:

الف: در هم فرو ریختن نظام وجودی

علّامه شبّررحمه الله می نویسد:

«فانٍ ای هالک».(3)

فانی شونده یعنی هلاک شونده، یعنی نظام توانمندی او فرو ریخت و به تباهی و فرسودگی و پاشیدگی مبتلا شده.

ب: پایان پذیرفتن زمان زندگی

خواجه عبداللّٰه انصاری رحمه الله می نویسد: هرچه و هرکس بر روی زمین است فانی و به سرآمدنی است.(4)

ج. پایان پذیرفتن حضور در عرصه هستی

صاحب مجمع البیان می نویسد:

«کل من علی الأرض من حَیوان فهو هالک یفنون و یخرجون من الوجود الی العدم، کنی عن الارض».(5)

د: پایان زندگی دنیوی و قدم نهادن در زندگی اخروی

علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان می نویسد:

«ضمیر علیها للأرض ای کل ذی شعور و عقل علی الأرض سیفنی... یشیر الی امد النشأه الدنیا و ارتقاء حکمها بفناء من علیها و هم الثقلان و طلوع النشأه الاخری علیهم و کلاهما اعنی: فناء من علیها - و طلوع نشأ الجزاء علیهم، من النعم والالاء لأن الحیاه الدنیا حیاه مقدمیه لغرض الاخره والانتقال من المقدمه الی الغرض والغایه نعمه».(6)

1- 263. رحمن، آیه 27.
2- 264. قصص، آیه 88.
3- 265. تفسیر شبّر
4- 266. تفسیر خواجه عبداللّٰه انصاری
5- 267. مجمع البیان، ج 10، ص 203.
6- 268. المیزان، ج 19، ص 100 و 101.

دقّت کنید که علّامه انتقال زندگی از این نشئه به نشئه دیگر را فنا می داند و نیز از بین رفتن قوانین حاکم بر جهان دنیا در آدمی در صورت ارتحال آدمی و رفتن به جهان دیگر را فنا گویند. بنابراین حصول تحوّل در زندگی را فنا گویند و این تحول تنها در خدا و برخی از موجودات راه ندارد.

در احادیث آمده است: «و یبقی وجه ربک، قال دین ربک... عن الصادق علیه السلام قال: نحن وجه اللّه». بنابراین منظور از «وجه رب» عبارت است از دین و امام که هیچ گونه گرد فنا بر آن نمی نشیند.(1) * * *

فنا در عرف به معنی ناپدید شدن است فناء در مقابل بقاء است(2) و مصادیق مختلفی دارد. فناء در دیگری شدن یعنی به صفات او آراسته گشتن و اراده خود را براساس اراده او به کار گرفتن و فنا در عرفان مراتبی دارد و در نظر بعضی تبدیل شدن چیزی به چیزی دیگر را نیز گویند لکن باید دقّت کرد که آنچه در میان صوفیان به چشم می خورد که آدمی به مثابه قطره به دریا پیوسته از راه عرفان و تقویت حالات عرفانی به خدا متصل می گردد، عقیده فاسدی است و در این باره آنچه مورد قبول ما می باشد عبارت است از: آراستن نفس به صفات و حالاتی که مورد پسند خدا است و بریدن از صفات رذیله نه تبدیل شدن آدمی به صفات الهی و اتصال با ذات خدای سبحان.(3)

و در باب آیه فوق، باید گفت سیمای ظاهری جهان آفرینش در آستانه قیامت دگرگون می شود و عالم حاضر ترکیب موجودی، صورت و هیئت ظاهری خود را از دست می دهد. «کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»،(4) «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ * وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ».

1. حقیقت موت چیست؟ وجودی است یا عدمی: در پاسخ به سؤال های دوم و سوم باید گفت که: در قرآن می خوانیم: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً».(5)

آیه فوق دارای نکات فراوانی است، از جمله:

الف: تقدم واژه موت، بر حیات بیان گر آن است که «موت» یک امر عدمی نیست بلکه یک

1- 269. المیزان، ج 19، ص 103.
2- 270. ر.ک: دکتر معین، فرهنگ فارسی ماده فنا؛ فطرت مذهبی، بحث فنا، ص 348.
3- 271. ر.ک: قامون قرآن، ج 5، ماده فنا.
4- 272. قصص، آیه 88.
5- 273. ملک، آیه 2.

«امر وجودی» است لذا در کنار حیات بلکه پیش از آن ذکر شد وگرنه باید اوّل حیات ذکر می شد و سپس اشاره می شد که «عدم حیات» را مرگ گویند. و آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً». نیز همین نکته را در بردارد.

آری؛ بعضی حقیقت مرگ را یک مسأله «عدمی» و بعضی آن را «عدم و ملکه» (عدم ویژه) و بعضی نیز آن را یک امر وجودی می دانند که دارای هزاران ویژگی است.

علامه طباطبایی رحمه الله یادآور می شود، حقیقت «موت» از مقوله «عدم ملکه» است و بهره ای [حظّی از وجود دارد و می تواند «خلق» شود.(1)

2. هدف زندگی، تجلی امتحان و آزمایش است «لیبلوکم» که در آیه 155 سوره بقره آمده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنْ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرْ الصَّابِرِينَ».

راز و فلسفه آزمایش الهی «تنزیه» انسان ها است آزمایش و امتحان و ارزش آدمی در عرصه مهیا گشتن برای نیل به معراج ها و کام یابی ها و درجات برتر است لذا در پایان این آیه آمده است «وَبَشِّرْ الصَّابِرِينَ».

3. منظور از احسن عمل چیست؟

منظور از احسن عمل در آیه فوق عبارت است از: زهدپیشگی راستین، در کلامی از رسول گرامی اسلام آمده است: «یابن مسعود قوله تعالی: لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی: ایکم ازهد فی الدنیا انها دار الغرور و دار من لا دار له و لها یجمع من لا عقل له ان احمق الناس من طلب الدنیا». (2)

البته درباره احسن عمل دیدگاه های مختلفی وجود دارد که مهم ترین آنها عبارت اند از:

1. یاد مرگ و آمادگی برای سفر آخرت.(3)

2. اخلاص پیشگی (عمل در سایه سار اخلاص).

3. معرفت.

4. تعقّل (عمل آمیخته با تعقّل).

ص: 135

1- 274. المیزان، ج 19، ص 349.
2- 275. بحارالانوار، ج 77، ص 96.
3- 276. تفسیر نمونه، ج 24، ص 316.

5. خوف و خشیت (عمل همراه با خوف و خشیت الهی).

6. عمل آمیخته بازهد.

7. عملی همراه با حکمت، دقت و استحکام.

در پرتو وجدان اخلاقی چنانکه در حدیث آمده است: «لا یعنی اکثرکم عملاً بل یعنی اصوبکم عملا». آری؛ در باب تعیین مصادیق «أحسن عمل» دیدگاه مختلفی به چشم می خورد که پذیرفتن دیدگاه جامع یعنی مصادیقی که همه دیدگاه ها را فرا گیرد خالی از لطف نیست و این دیدگاه، به نظر ما قبول است.

فصل بیست و یکم حیات برزخی از دیدگاه صاحب نظران

حیات برزخی از دیدگاه صاحب نظران

زندگی پس از مرگ که حیات برزخی نامیده می شود مورد توجه صاحب نظران مختلف است و دیدگاه های گوناگونی در این باره به چشم می خورد، از جمله:

الف) صاحب نظر مادی، که به اصل معاد اعتقاد ندارند وجود حیات برزخی را امری موهوم دانسته و غالباً بدان اعتنایی ندارند.

ب) صاحب نظران الهی که به اصل معاد اعتقاد راسخ دارند چند دسته اند:

1. دسته ای به حیات برزخی اعتنایی نداشته و می گویند آدمی در روزگار برزخ، حیات برزخی ندارد و با «نفخ صور» در قیامت حیات دوباره خود را بدست می آورد.(1)

2. حیات عقلانی؛ دسته ای نیز مثل صدر المتألهین شیرازی رحمه الله حیات عقلانی برای اهل برزخ قائلند.

3. حیات حسی جسمانی؛ دسته ای نیز حیات حسی جسمانی برای برخی از اهل برزخ قائلند.(2)

4. دسته ای که اکثریت از صاحب نظران اسلامی را تشکیل می دهد به حیات برزخی در قالب مثالی نه بدن دنیوی اعتقاد دارند(3) که به نظر ما

منطق الهیات به ویژه قرآن و سنت همین است.

ص: 136

1- 277. مجمع البیان، ج 1، ص 434.
2- 278. همان.
3- 279. مفاتیح الغیب، ج 2، ص 126.

توضیح دیدگاه ها

۱. دیدگاه صدر المتألهین شیرازی رحمه الله

«حیات عقلی»

نفس ناطقه چیست و قلب کدام است؟

منظور از حیات پس از شهادت شهیدان حیات جسمی حسّی نیست بلکه مراد حیات معنوی که عبارت است از حیات عقلی و منظور از «یرزقون» رزق و روزی عقلی و فکری است.

«... والآیات المبیّنه له اشاره الی المقدمات الیقینیّه التی یتوسل بها فی تحصیل الکمال العقلی، و هو صیرورته عقلا و عاقلا بالفعل بتأیید من الحق الاول بواسطه بعض ملائکه العلّامه الفعاله للحقائق باذنه تعالی.

و هذه الحیوه العقلیه هی التی وقعت الاشاره الیها بقوله: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» و ظاهر ان المراد من الحیوه التی یکون عند اللّٰه هی الحیوه المعنویه دون الجسمیه (الحسیه)...».

والمراد من رزق اللّٰه أن یکون عنده رزق المعارف والعلوم التی بها یتغذّی و یتقوّی الارواح المقدسه، لا الاغذیه الجسمیه التی تنمو بها الاجسام المحسوسه.(1)

۲. دیدگاه آیه اللّٰه العظمی مکارم شیرازی

آیه اللّٰه العظمی، مکارم شیرازی در باب حیات برزخی می نویسد:

در آیه 154 سوره بقره خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

نه تنها در مورد مؤمنان عالی مقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحاً در آیه 46 سوره مؤمن آمده است:

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أدْخِلَوا آلَ فِرْعَوْنَ أشَدَّ الْعَذَابِ».

آنها (فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و تا هنگامی که

1- 280. صدر المتألهین، تفسیر القرآن، ج 6، ص 222.

روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید....

ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند، که همانند آنها در جهان بسیار بوده، و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده، در آیه 69 سوره نساء پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد. «فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ».

در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملا متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:(1)

3. نظر فخر رازی

نظر فخر رازی

مفسر معروف، فخر رازی در ذیل تفسیر آیه 154 سوره بقره: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ وَلَکِنْ لَا تَشْعُرُونَ» می نویسد: بدان این آیه همانند آیه 169 سوره آل عمران درصدد پاسخ کفار و مخالفان اسلام است که می گفتند: مسلمانان خود را در جنگ به کشتن داده و نابود شدند این آیات از سوی خدا نازل شد که: گمان نکنید شهیدان نابود گشتند بلکه آنان زنده اند در پیش ما.

«اعلم أن هذه الایه نظیره قوله فی آل عمران «بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ»(2) و وجه تعلق الآیه بما قبلها کانه قبل استعینوا بالصبر والصلاه فی اقامه دینی، فان احتجتم فی تلک الاقامه الی مجاهده عدوی بأموالکم و أبدانکم ففعلتم ذلک فتلفت نفوسکم فلا تحسبوا أنکم ضیعتم أنفسکم بل اعلموا ان قتلاکم أحیاء عندی».

وی سپس درباره شهداء جنگ بدر می نویسد: در جنگ بدر از مسلمانان 14 تن شهید شدند که شش تن از مهاجران و هشت تن از انصار بودند.

«و قتل من المسلمین یومئذ أربعه عشر رجلاً، سته من المهاجرین و ثمانیه من الانصار، فمن المهاجرین: عبیده بن الحرث بن عبدالمطلب، و عمر بن

أبی وقاص، و ذو الشمالین، و عمرو بن نفیله، و عامر بن بکر، و مهجع بن عبداللّه.

ص: 138

1- 281. تفسیر نمونه، ج 14، ص 316 - 317.
2- 282. آل عمران، آیه 169.

و من الانصار: سعید بن خیثمه، و قیس بن عبدالمنذر، و زید بن الحرث، و تمیم بن الهمام، و رافع بن المعلی، و حارثه بن سراقه، و معوذ بن عفراء، و عوف بن عفراء».

وی سپس به دیدگاه های مختلف در باب زندگی برزخی اشاره کرده می نویسد:

دیدگاه اوّل: شهداء در قبر دارای حیات برزخی هستند و این قول اکثر مفسران است.(1)

دیدگاه دوم: دیدگاه دوم عبارت است از این که منظور از حیات، حیات دینی است نه حیات برزخی.

دیدگاه سوم: کسانی که اعتقادی به معاد نداشتند یا آن که می پنداشتند که آدمی از راه جهاد خود را هدر می دهد از سوی خدا به آنها ندا رسید که آنان زنده خواهند شد.

وی در ضمن بحث مربوطه می نگارد: آیه 22 سوره نوح عذاب قبر را اثبات می کند وقتی عذاب قبر ثابت شود حصول ثواب نیز اثبات می شود.(2)

ارتباط صالح پیامبر با قوم خود پس از تحقق مرگ آنان

قوم صالح که «ناقه» را بنا حق کشتند و در حقّ آن ظلم کردند در حالی که صالح به آنان هشدار داده بود و راجع به پی آمد آن تذّکرات لازم را داده بود و به آنان گفته بود که آثار عذاب الهی و مقدمه آن سه چیز است: روز اوّل سرخ خواهید شد. روز دوم: زرد رنگ روز سوم سیاه خواهید گشت آنان با دیدن این علائم بیدار نگشته و توبه نکردند و سرانجام با یک صیحه آسمانی نابود شدند. وقتی قوم صالح نابود شدند، صالح پس از مرگ جمعی آنان که از راه صیحه آسمانی پدیدار گشته بود به آنان خطاب کرده بود فرمود: قوم، به شما هشدار داده بودم ولی شما نصیحت گران را دوست نداشتید، (تبعیّت نمی کنید).

«یروی أنهم احمروا فی الیوم الاول، ثم اصفروا فی الیوم الثانی، ثم اسودوا فی الیوم الثالث، فمع مشاهده تلک المعجزات القاهره فی أول الامر، ثم

شاهدوا نزول العذاب الشديد

ص: 139

1- 283. هذا قول أكثر المفسرين و هذا دليل على أن المطيعين يصل ثوابهم اليهم و هم فى القبور، فان قيل: نحن نشاهد أجسادهم ميته فى القبور، فكيف يصح ما ذهبتم اليه؟ قلنا: أما عندنا فالبنيه ليست شرطاً فى الحياه».

2- 284. و قال اللَّه تعالى: «أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً» {نوح، آيه 25} والفاء للتعقيب، و قال: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر، آيه 46) و اذا ثبت عذاب القبر وجب القول بثواب القبر أيضاً لان العذاب حق اللّٰه تعالى على العبد و الثواب حق للعبد على اللّٰه تعالى، فاسقاط العقاب أحسن من اسقاط الثواب فحيثما اسقط العقاب الى يوم القيامه بل حققه فى القبر فعلم أن الامر على ما قلنا من أن اللّٰه تعالى أحياهم فى قبورهم.

فی آخر الامر، هل یحتمل ان یبقی العاقل مع هذه الاحوال مصرا علی کفره غیر تائب منه؟»(1)

«ثم قال تعالی «فَتَوَلَّی عَنْهُمْ»... أنه تولی عنهم بعد أن ماتوا، والدلیل علیه أنه تعالی قال (فأصبحوا فی دارهم جاثمین فتولی عنهم) والفاء تدل علی التعقیب. فدل علی أنه حصل هذا التولی بعد جثومهم».(2)

وی همچنین می نویسد:

و ذکروا جوابا آخر، و هو: ان صالحاعلیه السلام خاطبهم بعد کونهم جاثمین، کما أن نبینا علیه الصلاه والسلام خاطب قتلی بدر. فقیل: تتکلم مع هؤلاء الجیف. فقال: «ما انتم بأسمع منهم لکنهم لا یقدرون علی الجواب».(3)

4. دیدگاه علامه طبرسی رحمه الله

علامه طبرسی رحمه الله صاحب مجمع البیان در تفسیر خود ذیل آیه 154 سوره بقره می نویسد: صریحا دلالت بر این نکته دارد که شهیدان را نباید مرده، پنداشت زیرا آنان زنده اند.

««وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» فنهی أن یسمی من قتل فی الجهاد أمواتا «بَلْ أَحْیَاءٌ» أی بل هم أحیاء».(4)

1- 285. ر.ک: فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج 14، ص 174.
2- 286. همان.
3- 287. همان.
4- 288. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 434.

وی (علّامه طبرسی رحمه الله) ذیل تفسیر آیه 169 سوره آل عمران می نویسد: آیه دلالت بر وجود حیات برزخی دارد و این حیات اختصاص به شهداء ندارد.(1)

5. دیدگاه سیوطی رحمه الله

علّامه جلال الدین سیوطی رحمه الله اندیشمند معروف و صاحب کتاب های فراوان از جمله تفسیر درّ المنثور ذیل آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی

1- 289. فقد تبین بما مر: ان الآیه داله علی الحیاه البرزخیه و هی المسماه بعالم القبر، عالم متوسط بین الموت و القیامه، ینعم فیه المیث أو یعذب حتی تقوم القیامه. و من الآیات الداله علیه - و هی نظیره لهذه الآیه الشریفه - قوله تعالی: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ * فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ». «یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ» (آل عمران، آیه 171) و قد مر تقریب دلاله الایه علی المطلوب و لو تدبر القائل باختصاص هذه الایات بشهداء بدر فی متن الایات لوجد أن سیاقها یفید اشتراک سائر المؤمنین معهم فی الحیاه، والتنعم بعد الموت. و من الایات قوله تعالی: «حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمْ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلاَّ إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» (مؤمنون، آیه 100) والایه ظاهره الدلاله علی أن هناک حیاه متوسطه بین حیاتهم الدنیویه و حیاتهم بعد البعث».

سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً» با نقل احادیث فراوانی در باب چگونگی حضور ارواح در روزگار پس از موت، به مسأله «حیات برزخی» عطف توجّه کرده و ادامه حیات ارواح را در شمایل پرندگان میسر می بیند. ارواح به عقیده او در شکل و شمایل پرندگان ظاهر می گردند او در این باره حدیثی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«یؤتی بالرجل من اهل الجنه فیقول اللَّه له یابن آدم کیف وجدت منزلک؟ فیقول أی رب! خیر منزل، فیقول سل و تمنه فیقول: و ما اسئلک؟ واتمنی، اسئلک ان تردّنی الی الدنیا فاقتل فی سبیل اللَّه عشر مرات - لما یری من فضل الشهاده»؛(1)

خداوند متعال به کسی که در جنّت (جنّت برزخی) جای دارد می فرماید: جایت چگونه است؟ - پاسخ می دهد: - بهترین جاست - از من چیزی بخواه - تقاضا دارم تا مرا به دنیا بازگردانی تا ده بار دیگر در راه تو کشته شوم - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود: این درخواست، بدان جهت است که آنان (بهشتیان) اهمیّت درجه شهادت را آنجا در می یابند.

تقاضای بازگشت به دنیا

یکی از راه های اثبات حیات برزخی تقاضای بازگشت آنان به دنیا است.

تقاضای بازگشت به دنیا توسط برزخ نشینان در آیه 98 سوره مؤمنون «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ» صریحا مطرح می باشد ولی باید توجه داشت که دو دسته تقاضای بازگشت به دنیا دارند که عبارت اند از: 1. کسانی که عقب ماندگی کرداری دارند، 2. شهیدان که از مراتب درجات خود، با خبر گشتند در احادیث آمده است:

«قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله یؤتی بالرجل من أهل الجنه فیقول اللَّه له یا ابن آدم کیف وجدت منزلک فیقول أی رب خیر منزل فیقول سل و تمنه فیقول و ما أسئلک و أتمنی اسألک ان تردنی الی الدنیا فاقتل فی سبیل اللَّه عشر مرات لما یری من فضل الشهاده».(2)

علامه سیوطی رحمه الله در تفسیر درّ المنثور، ج 2، ص 94 ذیل آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً» می نویسد:

این آیه درباره شهدای «جنگ أحد» نازل شد که «هفتاد» نفر بودند که چهار تن از مهاجرین و بقیه از انصار و این چهار تن عبارت اند از: حمزه سید الشهداء - مصعب ابن عمیر - عثمان بن شماس و عبداللَّه بن جحش.

تقاضای پدر جابر بن عبداللَّه انصاری رحمه الله

در میان شهیدان زمان رسول خداصلی الله علیه وآله پدر جابر، دارای موقعیتی خاص بود او کسی است که از خدا تقاضای بازگشت به دنیا کرد در احادیث آمده است:

«عن جابر بن عبداللَّه قال: لقینی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فقال: یا جابر مالی أراک منکسرا قلت: یا رسول اللَّه استشهد أبی و ترک عیالا و دینا فقال: ألا ابشرک بما لقی اللَّه به أباک قال: بلی قال: ما کلم اللَّه أحدا قط الا من وراء حجاب واحیا أباک فکلمه کفاحا و قال: یا عبدی تمن علی عطک قال: یا ربّ تحیَّینی فاقتل فیک ثانیه قال الرب تعالی قد سبق منی انهم لا یرجعون قال أی رب فابلغ من ورائی فانزل اللَّه هذه الآیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللَّه أمواتا». در حدیث دیگری آمده است: «عن عائشه قالت: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله لجابر الا ابشرک قال بلی قال شعرت ان اللَّه احیاء اباک فاقعده بین یدیه فقال تمن علی ما شئت اعطیکه قال یا رب ما عبدتک حق عبادتک أتمنی أن اتردنی الی الدنیا فاقتل مع نبیک مره اخری، قال: سبق منی انک الیها الا ترجع»؛ (3)

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله به جابر فرمود: تو را افسرده خاطر می بینم؟ پاسخ داد: پدرم شهید شد در حالی که قرض سنگین از افراد اهل بیت متعدد، روی دوش من است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آیا دوست داری، از ملاقات او با خدایش ترا خبر دار سازم و افزود: او اولین کسی است که خدا بدون حجاب (واسطه) با او سخن گفت و پس از شهادت وی به او خطاب کرده، فرمود: ای بنده من از من چیزی بخواه، او پاسخ داد: مرا به دنیا باز گردان تا دوباره در راه تو کشته شوم - در حدیثی دیگر آمده است که گفت: ای خدا مرا به دنیا بازگردان تا دوباره همراه پیامبرت در راه تو کشته شوم.

1- 290. ر.ک: علامه سیوطی، دُرّ المنثور، ج 1، ص 155.
2- 291. ر.ک: سیوطی، دُرّ المنثور، ج 1، ص 155.

3- 292. دُرّ المنثور، ج 2، ص 94.

اشاره شد که چهار تن از مهاجران و شصت و شش تن از انصار در احد شهید شدند و پس از پایان جنگ احد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به تعداد شهداء احد نماز میت برای یک یک آنها خواند و هر بار جسد حمزه نیز در کنار سایرین بود در حدیث آمده است:

«صححه عن جابر قال فقد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله حمزه حین فاء الناس من القتال فقال رجل رأیته عند تلک الشجرات و هو یقول أنا اسد اللَّه و أسد رسوله اللهم ابرأ الیک مما جاء به هؤلاء أبو سفیان و اصحابه و اعتذر الیک مما صنع هؤلاء بانهزامهم فجاء رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نحوه فلما رأی جثّته بکی و لما رأی ما مُثِلَّ به شهق ثم قال ألا کفن فقام رجل من الانصار فرمی بثوب علیه ثم قام آخر فرمی بثوب علیه ثم قال یا جابر هذا الثوب لابیک و هذالعمی ثم جی ء بحمزه فصلی علیه ثم یجاء بالشهداء فتوضع الی جانب حمزه فیصلی علیهم ثم یرفع و یترک حمزه حتی صلی علی الشهداء کلهم»؛ (1)

جابر می گوید: پس از جنگ احد، پیامبرصلی الله علیه وآله در پی یافتن جسد حمزه عموی بزرگوار خویش بود که یکی از یاران گفت من جسد او را در زیر یکی از درختان دیدم در حالی که هنوز نیم جانی داشت و می گفت: من شیر خدا و شیر رسول خداصلی الله علیه وآله هستم و از ابوسفیان و حرکت هایش بیزارم... وقتی به سراغ او رفتند و جسد او را با وضعیت خاصی دیدند، اشک رسول خداصلی الله علیه وآله سرازیر گشت و در کنار بدن «مُثله» شده او فریاد ناله سر داد و پس از آن بر او نماز خواند و سپس یکایک شهداء را پیش می آوردند و آن حضرت نماز می خواند و بر می داشتند و شهید جدیدی می آوردند لکن بدن حمزه همچنان سرجایش بود و با همه شهداء در نماز شرکت داده شد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله می فرمود: محبوب ترین نام ها، در نظر من، «حمزه» است. آن حضرت ازاین طریق، امت خود را تشویق نمود تا نام فرزندان خود را حمزه بگذارند.

ص: 143

1- 293. دُرّ المنثور، ج 2، ص 96.

نتیجه

انسان که از دنیا رفت، ادامه حیات می دهد او در این حیات برزخی، دارای قالب بدنی ویژه ای در شمایل بدن دنیوی است و دیدگاه غیر این نظر، از وجاهت لازم برخوردار نیست.

بعضی از اهل نظر می گویند: هر روز هنگامی که آفتاب بالا آمد و سایه آن فراگیر گردید ارواح و نفوس به ابدان خود ملحق می گردند و در این ساعت به آنان خوش می گذرد. قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه 41 سوره فرقان: «أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً»؛

«فیها ترد نفوس الاموات و - الارواح منهم الی الاجساد، و - تطیب نفوس الاحیاء فیها و - هذه الصفه مفقوده بعد المغرب».(1)

1- 294. الجامع لأحکام القرآن، ج 13، ص 37.

بخش دوّم: راه های ارتباط با برزخ نشینان

اشاره

ص: 145

اشاره

انسان هایی که از دنیا رفتند از دو دسته بیرون نیستند. دسته ای در خوشی و دسته ای در بدحالی (کیفر) به سر می برند. گروه دوم آرزوی بازگشت به دنیا را دارند تا به جبران اعمال خود بپردازند. «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ»(1) ولی دسته اوّل که در بهشت برزخی به سر می برند هرگز حاضر نیستند که به دنیا بازگردند مگر شهیدان راه خدا و در این باره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ما مِن احدٍ یدخل الجنه فیحبّ ان یرجع الی الدنیا و ان له ما علی الأرض الّا الشهید فانه یتمنی ان یرجع فیقتل عشر مرات لما یَری من الکرامه».(2)

بنابراین ارتباط با ارواح و برزخ نشینان، که برزخ نشینان مشتاق بازگشت به دنیا باشند.

* * *

در این فصل طرق ارتباط با برخی برزخ نشینان را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. قابل تذّکر است که مسأله ارتباط با عالم برزخ و افرادی که در آن عالم به سر می برند، از جذابیتی خاص برخوردار می باشد. ارتباط با برزخ نشینان دارای تجلیات مختلفی است، از جمله:

فصل اوّل انجام عمل صالح به نیابت از اموات

اشاره

ارتباط با برزخ نشینان، چند گونه است ارتباط کرداری به این معنی است که بعضی از کارهایی که ما بازماندگان انجام می دهیم در سرنوشت اموات تأثیر دارد. این حدیث در «کافی»، مرحوم کلینی، به چشم می خورد: «عن معاویه بن عمار قال قالت لابی عبداللّٰه علیه السلام

1- 295. سوره مؤمنون، آیه 98.
2- 296. سنن ترمذی، ج 4، ص 160، ح 1661؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 13، ح 2012294.

ما یلحق الرجال بعد موته فقال سنه سنها یعمل بما بعد موته فیکون له مثل أجر من یعمل بها من غیر أن ینتقص من أجورهم شی ء و الصدقه الجاریه تجری من بعده والولد الطیب یدعو لوالدیه بعد موتهما و یحج و یتصدق و یعنق عنهما و یصلی و یصوم عنهما فقلت أشرکهما فی حجتی قال نعم».

معاویه بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه چیزی پس از مرگ آدمی، به پرونده اعمال او ملحق می گردد. (در نامه اعمال او ثبت می شود؟) آن حضرت فرمود:

- روش و سنتی که او بنیاد نهد و مردم پس از او به آن عمل کنند که برای او پاداشی همانند پاداش مردم عمل کننده منظور می گردد، بدون آن که از پاداش مردم چیزی کاسته شود.

- صدقه جاری که پس از مرگ او در جامعه مورد توجه و استفاده همگان است.

- فرزندی از او به جا ماند که پس از فوت والدین خود به یاد آنان است و در حق آنان دعای خیر می کند (و دعای خیر دیگران را باعث می شود).

- برای آنان حج بجای آورد.

- برای آنان صدقه دهد و کار خیر بجای آورد.

- برای آنان نماز بخواند.

- برای آنان روزه بگیرد.

راوی پرسید: من که برای آنان حج بجا آورم، شریک در ثواب آنها هستم؟ امام علیه السلام فرمود: آری.(1) یا آن که این گونه ترجمه کنیم: آیا آنها در حجی که انجام می دهم شریکند؟ امام پاسخ داد: «اشد المصائب، سوء الخلف».

بدترین مصیبت ها، جانشین بد است.(2)

خاطره طوسی مازندرانی

حجت الاسلام و المسلمین شیخ حسین طوسی مازندرانی می گفت: روزی به دیدار خطیب معروف آقای فلسفی رحمه الله رفتم. او خاطره ای نقل کرد که جالب بود. آقای فلسفی رحمه الله گفت: علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله، صاحب کتاب معروف «الذریعه إلی تصانیف الشیعه»

ص: 148

1- 297. وسائل الشیعه، ج 19، ص 173.
2- 298. کنزالعمال، ج 16، ص 469، ح 45493.

برایم نقل کرد: هنگامی که مادرم فوت کرد، خانم من به خاطر آن که او به آش رشته علاقمند بود، در شب جمعه اوّل فوت او آش رشته پخت و به یاد او به دیگران خیرات کرد. در پایان فقیری آمد و آش خواست، ظرفی در دسترس خانم نبود، ظرف مخصوص حمام دم دست بود، میان آن آش ریخت و او خورد و رفت. همان شب، من مادرم را به خواب دیدم، به من گفت: به عروس من سلام برسان، از قول من از او تشکر کن و به او بگو هرگاه خواست برای من آش بفرستد در ظرفی بریزد که من خجالت نکشم.

ارتباط با فارابی در برزخ

علّامه حسن زاده آملی می فرمود: آیت اللّه سید حسن الهی (برادر علامه طباطبایی رحمه الله) و یکی از شاگردان مرحوم الهی (شیخ محمد علی ارتقایی، مشهور به ادیب العلماءرحمه الله) با ارواح ارتباط برقرار می کرد. در یکی از روزها، نامبرده با روح مرحوم فارابی رحمه الله - حکیم بزرگ - ارتباط برقرار نمود. وی در این حالت از مرحوم فارابی رحمه الله پرسید: آیا این قرآنی که ما برای شما می خوانیم و این طلب مغفرتی که از پیشگاه خداوند برایتان خواستاریم، به آگاهی شما می رسد؟ مرحوم فارابی رحمه الله جواب داده بود: آری. ایشان دوباره پرسیده بود: آیا شما در مقابل رفتارهای ما عکس العملی از خود نشان می دهید؟ مرحوم فارابی رحمه الله اظهار داشته بود: آری. وی گفته بود به چه شکل؟ آن حکیم جواب داده بود: یادت می آید در یکی از روزها فرزندت دچار مشکلی در خصوص مسائل اداری شده بود و کارش به امضای یکی از رؤسای ادارات وابسته بود؟ ایشان با کمی تأمل گفته بود: آری به خاطر می آید. مرحوم فارابی رحمه الله جواب دادند: آن روز به دل آن رئیس انداختم تا تقاضای فرزند شما را امضا کند!

تأثیر اعمال بازماندگان در سرنوشت برزخ نشینان

اشاره کردیم که یکی از طرق ارتباط با برزخ نشینان، انجام عمل صالح برای آنان است. در حدیث آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمسین علی اللَّه و تعرض علی الانبیاء و علی الاباء والامهات یوم الجمعه، فیفرحون بحسناتهم و تزداد وجوههم بیاضاً و اشراقاً فاتقوا اللَّه و لا تؤذوا موتاکم».

اعمال هر کسی در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به خدا و پیامبران و در روز جمعه به

ص: 149

پدران و مادران ارایه می شود. پدر و مادر با دیدن حسنات آنان شاد، رو سفید و خشنود می شوند. در این هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: از خدا بترسید که مبادا باعث ناخشنودی اموات خود شوید.(1) (اموات با دیدن گناهان ما، آزرده خاطر می شوند)

در حدیثی دیگر آمده است: «عن أبی بصیر عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: قلت له: إنّ أبا الخطّاب کان یقول: إنّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله تعرض علیه أعمال أمّته کلّ خمیس، فقال أبوعبداللَّه علیه السلام: لیس هو هکذا، و لکن رسول اللَّه علیه السلام تعرض علیه أعمال هذه الامّه کلّ صباح أبرارها و فجّارها فاحذروا و هو قول اللَّه عزوجل «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»»؛

از ابی بصیر از ابی عبداللَّه علیه السلام نقل می کند، گفت: به او گفتم: همانا ابوالخطاب می گفت: اعمال امت روز پنج شنبه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آشکار می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: این چنین نیست. هر صبح و شام اعمال نیکان بر پیامبر آشکار می شود. پس از فاسقان دوری کنید. پس خداوند می فرماید پس اعمال نیک انجام دهید که خداوند و مؤمنین و پیامبر ناظر اعمالتان هستند.(2)

این مسأله یکی از مهم ترین امتیازات تربیت اسلامی در برابر سایر مکاتب است. در مکاتب دیگر والدین فقط در مقطع زمانی ویژه ای مسئولیت دارند. ولی در مکتب تربیتی اسلام، در سراسر عمر خود در برابر اعمال فرزندان، مسئول هستند و تربیت فرزند شایسته، حتی در برزخ و عالم قیامت موجب خشنودی آدمی است. مسأله «عاقله» در باب دیات اسلامی، گویای همین حقیقت است و حدیث مذکور نیز نشان می دهد که والدین حتی در عالم برزخ، ثمره وجودی خود (فرزند) را نظاره می کنند.(3)

آری؛ اعمال روزمره بازماندگان در سرنوشت برزخ نشینان شان تأثیر دارد. در حدیث آمده است: «ان الرجل لترفع درجته فی الجنه فیقول یا رب! انی لی هذا؟ فیقال: باستغفار ولدک لک».

آدمی در هر درجه ای از بهشت جای دارد (در دوران زندگی برزخی) احساس می کند که

1- 299. پیشین، ص 16، ح 40489.
2- 300. بحارالانوار، ج 17، ص 150، باب 17، ح 48.
3- 301. وسائل الشیعه، ج 15، ص 98.

بر درجه اش افزوده شده است. به پروردگار متعال می گوید: خدایا این افزایش به چه مناسبت است؟ جواب داده می شود: به خاطر استغفاری که فرزندت برای تو انجام داده است.(1)

بی جهت نیست که در اسلام درباره داشتن فرزند و نیز در باب تلاش در تربیت او تأکیدات فراوانی به عمل آمده، تا آنجا پیامبر اکرم فرمود: «الولد ریحان الجنه».

فرزند گل بهشتی است.(2)

در احادیث آمده است که خیرات و اعمال شایسته ای که به نیابت از میّت صورت می پذیرد، موجب خشنودی و آزادی میّت از عذاب می گردد.(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان المیّت لیفرح بالترحم علیه والاستغفار له کما یفرح الحی بالهدیه».

البته میّت خوشحال می شود، آن گاه که درباره او طلب رحمت و آمرزش صورت پذیرد. چنان که آدم زنده در برابر هدیه کسی خوشحال می شود.(4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «لا تفضحوا أمواتکم بسیّئات اعمالکم فانها تعرض علی اولیائکم من اهل القبور».

با اعمال ناشایست خود اموات خود را آزار ندهید، زیرا اعمال شما به دوستان اهل قبورتان عرضه می شود.(5)

درهمین رابطه امام صادق علیه السلام فرمود:«وتعرض الأعمال علی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله اعمال العباد کلّ صباح ابرارها وفجّارها فاحذروها وهو قول اللّٰه تعالی:«اعملوا فسیری اللّٰه عملکم و رسوله».

اعمال (امت) به رسول خداصلی الله علیه وآله در هر صبحگاهی ارائه می گردد، چه اعمال نیکوکاران و چه اعمال بدکاران و این است مضمون قول خدای متعال که در قرآنش می خوانیم: در

1- 302. كنز العمال، ج 15، ص 273، ح 44423.
2- 303. همان، ح 44422. «عن ابى كَهْمَس عن ابى عبداللّه قال: سِتّهُ تُلْحَقُ المؤمن بعدَ مَوْتِهِ ولدٌ يَستغفر له - و مُصحفٌ يُخَلِّفُه - و غَرسٌ يَغْرِسَه و قليبٌ يَحْفِرُهُ - و صدقهٌ يُجْريها - و سُنَّه يؤخذ بها مِن بعده [الصدقه الجاريه هى الوقت ». {وسائل الشيعه، ج 19، ص 173، ح 34381}.
3- 304. بحارالانوار، ج 6، ص 296.
4- 305. محجه البيضاء، ج 8، ص 292.
5- 306. محجهالبيضاء، ج 8، ص 301.

اعمال خود دقت کنید که خدا و رسول او به اعمال شما می نگرند.(1)

در حدیثی دیگر می خوانیم: «و عنه علیه السلام قال: «ما لکم تسوؤن رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله؟ فقال رجل: کیف نسوؤه، فقال: اما تعلمون ان اعمالکم تعرض علیه، فاذا رأی فیه معصیه ساءه ذلک فلا تسوؤا رسول اللّٰه و سروه».

امام صادق علیه السلام به جمعی از یارانش فرمود: چرا پیامبرصلی الله علیه وآله را ناراحت می کنید؟ آنان گفتند: چگونه آن حضرت را ناراحت می سازیم؟ امام علیه السلام فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما به آن حضرت عرضه می شود و هنگامی که معصیت شما را می بیند ناراحت می شود، پس شما او را ناراحت نکنید، بلکه خوشحال نمایید (کارهای نیک انجام دهید).(2)

درباره صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله احادیث بسیاری نقل شده که به چند حدیث اشاره می کنیم:

صلوات بر پیامبرصلی الله علیه وآله و آل او

یکی از طرق ارتباط با برزخ نشینان، ذکر الهی یا انجام اعمال حسنه، به نیابت از آنان است و از آن جمله است گفتن ذکر معروف و پر ارج «صلوات» که در این جا به ذکر چند حدیث از کتاب «کنزالعمال» قناعت می کنیم.

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: «اتانی آت من ربی عزّوجّل فقال: من صلی علیک من امتک صلاه کتب اللّٰه له بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات و رد علیه مثلها».

کسی (ملکی) از طرف پروردگارم آمد و گفت: هرکس از امّت تو یک صلوات بر تو بفرستد خداوند به واسطه آن صلوات دَه حسنه برای او می نویسد و ثبت می کند، و دَه بدی و سیّئه را از او محو می کند و دَه درجه او را بالا می برد و یک صلوات هم بر او می فرستد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تأکید داشت تا امت او همیشه اهل صلوات باشد.

«اکثروا الصلاه علیَّ فی اللیله الغراء و الیوم الازهر فان صلاتکم تعرض علیّ».

«اکثروا من الصلاه علیّ فی یوم الجمعه فان الجمعه یوم مشهود تشهده الملائکه، و ان احدا لن یصلی علیّ الا عرضت علیّ صلاته حتی یفرغ منها».

1- 307. پیشین.

2- 308. همان.

«اکثروا من الصلاه علی فی کل یوم جمعه فان صلاه امتی تعرض علی فی کل یوم جمعه، فمن کان اکثرهم علی صلاه کان اقربهم منی منزله».

«اکثروا فی الصلاه علی فی یوم الجمعه و لیله الجمعه فمن فعل ذلک کنت له شهیدا و شافعاً یوم القیامه».

صلوات بر من را در روز جمعه بیشتر کنید و هرکس چنین کند، من در قیامت بر او نظارت دارم و شفیع او خواهم بود.(1)

هدیه فرستادن برای میّت

اکنون ببینیم چه چیزی می تواند از سوی بازماندگان برای میّت خوشایند و سودمند باشد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ان هدایا الأحیاء للأموات الدعاء والاستغفار».

هدیه زندگان برای مردگان، دعا و استغفار است.(2)

در حدیث دیگری آمده است: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا می شود از طرف میّت، نماز خواند؟ امام علیه السلام فرمود: «نعم حتی انه لیکون فی ضیق فیوسع اللَّه علیه ذلک الضیق ثم یؤتی فیقال له خُفِّفَ عنک هذا لضیق بصلّاه فلان اخیک عنک...».

آری، اگر میّت در مشکلات و گرفتاری ها باشد، ناگهان برای او خلاصی ایجاد می شود و به او گفته می شود که این توسعه و خلاصی به خاطر نمازی است که فلانی برای تو خوانده و ارسال داشته است.

راوی می گوید: به آن حضرت گفتم: آیا می توانیم یک نماز را برای دو نفر بخوانیم؟ امام علیه السلام فرمود: «ان المیّت لیفرح بالترحم علیه والاستغفار له کما یفرح الحی بالهدیه تهدی الیه».

میّت از ترحمی که برایش صورت می پذیرد و از استغفاری که برایش انجام می گیرد، خوشحال می گردد. چنان که آدم زنده، با ارسال هدیه ای که برایش می فرستند خوشحال می شود.(3)

1- 309. كشف الخفاء، ج 1، ص 167.
2- 310. محجهالبيضاء، ج 8، ص 292.
3- 311. همان.

رؤیای مؤلف

یک) عموی پدرم

یک هفته مانده به فوت پدرم، عموی او معروف به میرهادی دارابی [دارابکلایی - اهل ساری]را در عالم رؤیا دیدار کردم که از مقابل مسجد دارابکلا، از حدود خانه مسکونی خود رد می شد. از دور صدایش کردم. ایستاد. به او نزدیک شدم. سخن نمی گفت. گفتم: لابد به شما مرخصی موقت بدون تکلم داده اند. با نگاه خود گویا مرا تصدیق کرد. به او نزدیک تر شدم. گفتم: مردگان در زندگی برزخی به ذکر الهی بیشتر سرگرم هستند، کدام ذکر در میان شما دارای بازار گرم تری است؟ پاسخی نداد، گفتم: لابد ذکر صلوات «بر محمد و آل محمد»، از گرمی بیشتری برخوردار است. در این هنگام لب به سخن گشود و گفت: آری این چنین است. البته ذکر: «سبحان اللّٰه والحمدللّٰه و لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر» دارای بازار گرمی است. در این هنگام کسی به نزد ما آمد. خود را خبرنگار معرفی کرد و گفت: می خواهم با کسی که از «عالم برزخ» برگشته مصاحبه کنم، ولی باید پاسخ ها را بسیار کوتاه و پربار بدهید و فوراً پرسید: تفاوت میان زندگی دنیوی و اخروی چیست؟ در این هنگام احساس کردم که عمویم به من نگریست و دوست دارد کمکش کنم لذا گفتم: اگر روح آدمی با بدن دنیوی زندگی کند، آن زندگی را دنیوی گویند و اگر این بدن را رها کند، آن را زندگی بزرخی نامند و تفاوت دیگر آن است که در زندگی دنیوی، طول و عرض بدن در اختیار آدمی و تحت اراده او نیست. اما در زندگی برزخی، طول و عرض «بدن برزخی» در اختیار آدمی بوده و طبق اراده او عمل می کند. در این هنگام دیدم اندام عمویم، بزرگ تر از آنچه بود، گشت و سپس به حال اوّل درآمد و با این عمل سخن مرا تصدیق نمود. از خواب بیدار شدم. پس از چندی با همراهی برادران دانشمندم رزاقی و حسین زاده به محضر علامه حسن زاده رسیدم و آن رؤیا را نقل کردم، فرمود: این رؤیا قابل دقت است.

دو) حجت الاسلام دشتی

سحرگاهان شب 12 رمضان سال 1384 حضرت حجت الاسلام مرحوم دشتی مازندرانی (مؤلف آثار بسیار و نگارش های متعدد درباره نهج البلاغه) را در عالم رؤیا دیدار کردم. در حالی که می دانستم او از دنیا رفته است. هنگامی که در کنار وی نشستم، از او پرسیدم: در عالم برزخ چه می

گذرد. چیزی از آن جا برایم بگو و افزودم چه اعمال و کردار دنیوی در آن جا دارای «وجاهت» بیش تری است؟! او با لحن خاصی، چند بار

ص: 154

فرمود: حسین، حسین، حسین! و به من فهماند که پرداختن به مصائب اهل بیت علیهم السلام به ویژه حسین بن علی علیهما السلام مایه آبرو در عالم «برزخ» است.

آیت اللّٰه العظمی وحید خراسانی می فرمود: آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کفایه الاصول را در عالم رؤیا دیدار کردند او فرمود: ما در برزخ امام حسین را شناختیم. ما در دنیا او را چنان که هست نشناخته بودیم. او (آخوند) کسی است بعد از پنجاه سال از فوتش وقتی خواستند جسد دخترش را کنار او دفن کنند دیدند بدن او چنان است که گویا تازه دفن شده است.

اندر دو جهان، صفای جان است حسین

کشتی نجاتِ انس و جان است حسین

من بنده عشق آفتابم چه کنم

در کشورِ سینه، حکمران است حسین

اللّٰه و محمد و علی، فاطمه را

خال رخ خط و آرمان است حسین

فرمود پیمبر، که «حسینٌ مِنّی»

راز «اَنَا مِنهُ» را زبان است حسین

آرایه چهر ماسوا عشق و ولاست

آلاله جنّت گران است حسین(1)

نتیجه

الف) از طریق انجام اعمال صالح و هدیه آن به اموات، نوعی ارتباط با برزخ نشینان را برای بازماندگان با آنان اثبات می کند.

ب) بسیاری از برزخ نشینان منتظرند تا بازماندگان شان از آنان یادی کنند و به زیارت قبور آنان حاضر شده عمل خیری را به نیابت از آنان انجام دهند.

ج) اعمال روزمره بعضی از بازماندگان چه خیر و چه شر در زندگی برزخ نشینان آنان تأثیر دارند.

فصل دوم زیارت قبور

زیارت قبور

دیدار میت از بازماندگان خود و دیدار بازماندگان از قبر میت خود، یک مسأله تأثیرگذار است. و در باب زیارت اهل قبور احادیث بسیاری آمده است:

قال الرضاعلیه السلام: «ما من عبد زار قبر مؤمن فقراً عنده انا انزلناه فی لیله القدر سبع مرات إلّا غفراللّٰه له و لصاحب القبر».

ص: 155

1- 312. دیوان گلچین عاشورایی، اثر مؤلف همین کتاب؛ و نیز مراجعه شود به کتاب چهارده معصوم از همین مؤلف.

هیچ بنده خدایی قبر آدم با ایمانی را زیارت نکرده و سوره قدر را نخوانده است، مگر آن که خدا او و صاحب آن قبر را مورد رحمت و مغفرت خود قرار داده است.(1)

همچنین در احادیث آمده است: «و قال النبی صلی الله علیه وآله: من زار قبر أبویه او احدهما فی کل جمعه غفر له و کتب عند اللَّه بارّاً».

کسی که قبر پدر و مادر یا یکی از آن دو را در هر شب جمعه زیارت کند بخشیده می شود و در نزد خدا نیکوکار ثبت می شود.

و عن ابن سیرین قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: «ان الرجل لیموت والداه و هو عاق بهما فیدعو اللَّه لهما من بعد موتهما فیکتبه اللَّه من البارین».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مردی والدین او می میرند، در حالی که فرزندانش مورد عاق آنان بودند، لکن پس از مرگشان فرزندان آنان توانستند خود را از عاق بودن خارج ساخته، به عنوان «بارّ» و نیکوکار بر والدین خود به حساب آیند.(2)

زیارت قبر پیامبر و امامان

زیارت قبر اولیای خدا یکی از راه های ارتباط با برزخیان است. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من زار قبری فقد وجبت له شفاعتی».

کسی که قبرم را زیارت کند شفاعتم برای او لازم می گردد.(3)

«من زارنی بالمدینه محتسباً کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القیامه».

امام حسن مجتبی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید: پاداش کسی که به زیارت شما می پردازد چیست؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «یا بنی من زارنی حیاً و میتاً او زار اباک اوزار اخاک او زارک کان حقاً علی ان ازوره یوم القیامه فاخلصه من ذنوبه».

پسرم! کسی که مرا زیارت کند، چه پیش از مرگ و چه پس از مرگ یا آن که به زیارت پدرت یا برادرت یا به زیارت خودت بپردازد، بر من لازم است

که در قیامت به زیارتش بروم و او را از گرفتاری هایی که بر اثر گناهانش برایش ایجاد گشته است نجات بخشم.(4)

1- 313. محجهالبیضاء، ج 8، ص 290.
2- 314. همان.
3- 315. محجهالبیضاء، ج 8، ص 290.
4- 316. علل الشرایع، ج 2، ص 460.

با دقت در حدیث فوق، چند نکته روشن می شود:

1. به زیارت رجال الهی رفتن اختصاص به روزگار زندگی دنیوی آنان ندارد و پس از مرگ آنان نیز باید به زیارت آنان شتافت.

2. آنان زایر خود را مورد مرحمت قرار می دهند و به نجات آنان می پردازند.

3. پس از مرگ آنان، راه ارتباط با آنان هم چنان، باز است.

4. به زیارت هر یک از ائمه رفتن، به زیارت خود پیامبر رفتن محسوب می گردد. «عن زید الشحام، قلت لابی عبداللّٰه علیه السلام، ما لمن زار واحداً منکم؟ قال: کمن زار رسول اللّٰه».(1)

زیارت اهل قبور

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا زرتم موتاکم قبل طلوع الشمس سمعوا و اجابوا و اذا زرتموهم بعد طلوع الشمس سمعوا و لم یجیبوکم».

هنگامی که مردگان خود را قبل از طلوع خورشید زیارت کنید از شما می شنوند و جواب می دهند اگر بعد از طلوع خورشید آنها را زیارت کنید، آنها می شنوند ولی جواب شما را نمی دهند.(2)

آن حضرت می فرماید: «سیره رسول خداصلی الله علیه وآله این بود که غروب پنج شنبه به زیارت قبور بقیع می رفت».(3)

خاطره رزاقی مازندرانی

شیخ عزیزاللّٰه رزاقی مازندرانی می گفت: هر وقت که از قم به مازندران می روم، به بخش «استخر پشت» که می رسم، در بیرون محل رَزَنْدین، در قسمت جنگل «گلزار شهدایی» وجود دارد که زائر چندانی ندارد. من هرگاه که از آنجا می گذرم فاتحه ای برای آنان نثار می کنم و رد می شوم. روزی که از آنجا رد می شدم، زن و مردی را دیدم که به زیارت شهدای آن گلزار مشغولند. تا مرا دیدند پیش آمدند و گفتند: آقای رزاقی شمایید؟ پاسخ دادم: آری. آن زن که مادر شهید بود، خود را معرفی کرد و گفت: من مادر یکی از شهدای اینجا هستم و این آقا شوهر من است. دیشب خواب دیدم که شهدای اینجا با پرچم های سبز بر دست روی قبورِ

1- 317. پیشین.
2- 318. سفینه البحار، ماده قبر.
3- 319. همان.

خود نشسته اند و می گویند: فردا رزاقی از اینجا می گذرد و برای ما فاتحه نثار می کند. رزاقی گفت: هیچ کس نمی دانست که من در آنجا به یاد شهدای آن گلزار هستم. البته پس از چندی دخترم نیز خواب دید که در همان جا شهدا با پرچم های سبز در حرکتند و می گویند: رزاقی می خواهد از اینجا بگذرد و برای ما فاتحه بخواند.

زیارت قبور در منابع اهل سنت

در احادیث اهل بیت و فرهنگ تشیع، زیارت قبور اولیای خدا و مؤمنین جایگاه ویژه ای دارد، لکن در میان اهل سنت دیدگاه های مختلفی به چشم می خورد که دیدگاه موافق با تشیع را با توجه به ذکر برخی از منابع آنها در اینجا مورد توجه قرار می دهیم.

ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد، و جواب سلامش را می دهد تا هنگامی که بر خیزد و برود».(1)

همچنین از ابی هریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می دهد».(2)

بیهقی از سعید بن مسیب نقل می کند: «ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود به ما می گویید، یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می گوید: صدایی شنیدم که در جواب می گفت: «و علیکم السلام و رحمه اللّٰه و برکاته یا امیرالمؤمنین» ما را آن چه اتفاق افتاده است با خبر کن. حضرت علیه السلام فرمود: زنان شما به همسری دیگران درآمدند، اموال شما تقسیم شد و اولاد شما نیز در زمره ایتام درآمدند. ساختمان هایی که بنا کردید، دشمنان تان در آنها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، خبرهایی که نزد شماست چیست؟ سعید می گوید: مرده ای به صدا در آمد و گفت: هر آینه کفن ها پاره شد، موها ریخت، پوست ها از بدن جدا شد، حدقه ها بر صورت ها ریخت و از بینی ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم

1- 320. پیشین.
2- 321. فیض القدیر، ج 5، ص 487.

و آنچه را به جا گذارديم خسارت ديديم...».(1)

بخارى و مسلم نقل كرده اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذاره شود، صداى كفش تشييع كنندگان را مى شنود».(2)

ابوهريره مى گويد: پيامبرصلى الله عليه وآله هر گاه به قبرستان مى رفت، به اهل قبور اين چنين مى گفت: «السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين و المسلمين، و [نحن انّا ان شاء اللَّه بكم لاحقون، اسأل اللَّه لنا و لكم العافيه».

سلام بر شما اهل اين ديار و قبرستان از طرف مؤمنين و مسلمين، به راستى كه ما انشاء اللَّه (در بهشت) به شما ملحق مى شويم، از خداوند هم براى خودمان و هم براى شما عافيت مى طلبم.(3)

تأثير زيارت قبور

زيارت قبور تأثير شگفت انگيزى در نفوس بعضى از زايرين خود دارد. قرطبى مفسر معروف مى نگارد:(4) نفس به بدن خود علاقه شديدى مى ورزد، لذا آن جا كه نفس در برزخ جاى گرفت، گاهى به قبر خود سر مى زند، بهجت و سرور ويژه اى در قلب زاير و نيز قلب مزور ايجاد مى شود. فخر تبريزى به نزد قبر شيخ خود در حين ايجاد مشكل علمى مى رود و از او پاسخ مى گيرد و اصحاب ارسطو اين چنين مى كردند، اخلاقيات و علوم و معارف نفسانى زاير و مزور در نفس يكديگر تأثير مى گذارد.

نتيجه

الف) زيارت قبور يكى از طرق ارتباط با اموات است آنان به ما به ويژه آنگاه كه به مزار آنان قدم نهيم توجه داشته به حضور ما اشراف پيدا كرده از اين ديدار خشنود مى گردند.

ب) خواندن دعا و نثار فاتحه و تلاوت قرآن براى ميّت به ويژه كنار قبر برزخ نشينان مايه مسرّت آنان خواهد گشت.

1- 322. حقيقه التوسل و الوسيله، ص 242.

2- 323. فتح البارى، ج 3، ص 205.
3- 324. تلخيص الحبير، ج 2، ص 137.
4- 325. فيض القدير، شرح الجامع الصغير، ج 5، ص 621.

فصل سوم ارتباط با برزخ نشینان از طریق دیدار روح میت از بازماندگان

اشاره

علّامه فیض کاشانی رحمه الله می نویسد: میّت نیز از بازماندگان خود دیدار می کند و این دیدار و آزادی او برای دیدن بازماندگان خود، بستگی دارد که او در پیشگاه خدا چقدر اعتبار و مقام داشته باشد و بازماندگانش نیز چقدر در نظر او محبوب باشند، یا او چقدر به آنان نیازمند باشد، یا بازماندگانش چقدر دوست داشته باشند که میّت میل و عشق به دیدار آنان را در سر داشته باشد.

اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا میّت، خانواده خود و بازماندانش را دیدار می کند؟ امام علیه السلام فرمود: آری، او پرسید: به چه فاصله زمانی؟ امام جواب داد: اجازه مرخصی و دیدار از بازماندگان، بستگی به رتبه میّت در پیشگاه خدا دارد.

در بعضی از روایات آمده است که بعضی هر دو روز یک بار و بعضی هر سه روز یک بار، به زیارت بازماندگان خود می شتابند، کم ترین اذن مرخصی جهت دیدار اقوام هر جمعه است. راوی می گوید، گفتم: در چه وقت ارواح بیشتر برای دیدن بازماندگانشان می شتابند؟ امام علیه السلام فرمود: هنگام غروب (و افزود:) خدا به ملکی مأموریت می دهد تا آنچه موجب خوشحالی میّت می شود را به او نشان دهد.(1)

تذکرات

الف) تردیدی نیست که انسان مرکب است از دو عنصر مادّی و غیر مادی (جسم و جان). عنصر مادی همان بدن است، که خواص و ویژگی های ماده را (طول، عرض، عمق، نیازمندی به مکان، زمان و...) دارد و عنصر غیر مادی، همان روح است که امری است متافیزیک(2) و مجرد.

ب) انسان موجودی فناناپذیر و جاودانه است. این مسأله در زندگی اخروی، طی منشوری از سوی خداوند عز و جل به او ابلاغ می گردد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرمود: «ما خُلِقْتُمْ لِلْفَناءِ بَلْ خُلِقْتُمْ للْبَقاِ و انَّما تَنْقُلُونَ مِنْ دارٍ إلی دارٍ».(3)

1- 326. محجهالبيضاء، ج 8، ص 291.
2- 327. Metaphysics
3- 328. منهاج الصالحين، ج 1، ص 54.

شما برای فنا آفریده نشده اید، بلکه برای زندگی جاوید خلق شده اید و (هنگام مرگ) از مکانی به مکان دیگر منتقل خواهید شد.(1)

ج) زندگی انسان دارای مراحل سه گانه 1- دنیوی، 2- برزخی 3- اخروی است. چنانکه قرآن گویای همین حقیقت است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

پس از مرگ شان برزخی است تا روز رستاخیز.(2)

پس از زندگی دنیوی، زندگی برزخی (قبر) قرار دارد و انسان ها بعد از مرگ، در آن عالم به سر می برند تا روزی که برای زندگی اخروی برانگیخته شوند. از آیه فوق، به روشنی، تداوم حیات و مراحل سه گانه زندگی به دست می آید. بر این اساس ارتباط با ارواح پس از مرگ شان، تکلّم با اموات و سلام دادن و دریافت پاسخ از آنها - که در احادیث مورد عنایت قرار گرفته است - امری است معقول و منطقی.

د) پس از مرگ نیز زندگی و حیات جریان دارد، زیرا مرگ، جز قدم نهادن از مرحله ای به مرحله ای دیگر اززندگی نیست.بااین تفاوت که انسان درزندگی دنیوی دارای قالب مادی(اندام) است، ولی در زندگی برزخی دارای قالب مثالی است بدن مؤمن راستین در میان گور - اعم از آن که سالم بماند و یا اجزای آن متفرق گردد - به گونه ای مورد تکریم قرار خواهد گرفت.

قابل ذکر است که دیدار ارواح از بازماندگان خود، به مقام و مرتبه ای که آنها در پیشگاه پروردگار متعال دارند، بستگی دارد. بعضی از ارواح بیشتر اجازه دیدار دارند و برخی کم تر و در صورت دیدار، اگر بازماندگان خود را سرگرم اعمال صالح ببینند، خوشحال می شوند و اگر آنان را سرگرم اعمال ناشایست ببینند، آزرده خاطر می گردند.(3)

فصل چهارم ارتباط با برزخ نشینان در بیداری، نه در رؤیا

توضیح

قرآن مردگان را زنده می داند و با آنان برخوردی مانند زندگان دارد و در این رابطه است که زیارت قبور و سلام دادن به اموات را جایز می شمارد و آیاتی چون: «سَلَامٌ عَلَی مُوسَی وَهَارُونَ»(4) و «سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِيمَ»(5) و «سَلَامٌ عَلَی نُوح فِی الْعَالَمِينَ»(6) شاهد صدق این مدعاست.

1- 329. امام خمینی رحمه الله، تعلیقات علی مصباح الأنس، ص 236؛ پرتویی از مبانی تربیتی - عرفانی امام خمینی رحمه الله، ص 47.
2- 330. سوره مؤمنون، آیه 100.
3- 331. عبداللّه شبر، تسلیه الفؤاد، ص 114 - 115 و 106.
4- 332. سوره صافات، آیه 120.
5- 333. سوره صافات، آیه 109.
6- 334. سوره صافات، آیه 79.

درباره این موضوع به چند داستان توجّه فرمایید:

الف) مقتولین جنگ بدر

مقتولین جنگ بدر

ارتباط با ارواح گذشته، از مسایلی است که در زمان ما کمتر کسی به آن با دیده تردید می نگرد و این مسأله تقریباً یکی از مسائل بدیهی روزگار ماست.

پس از پایان جنگ بدر، که جسد برخی از کفار مقتول را در چاهی ریخته بودند، پیامبر اسلام، در کنار آن چاه به مقتولین خطاب کرد و فرمود: «شما ای کفار! همسایگان بدی بودید، پیامبر خدا را از خانه خویش راندید و در دشمنی و جنگ با او هم داستان و هم دست شدید. من وعده پروردگار خویش را صادق دیدم، آیا شما نیز وعده الهی را حق یافتید؟ عمر که این سخنان را می شنید عرض کرد: ای پیامبر خدا، اینان که بدن هایی بی جان بیش نیستند. چگونه با آنها سخن می گویید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: ساکت شو، به خدا قسم تو شنواتر از آنان نیستی، الآن همین که من از کنارشان برخیزم، فرشتگان عذاب با گرزهای آتشین بر فرق سر اینان می کوبند». (1)

دیدگاه فخر رازی

فخر رازی ذیل تفسیر آیه 79 سوره اعراف: «فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَاثِمِینَ» به بیان دیدگاه ها پرداخته سپس می نویسد: «و ذکروا جوابا آخر و هو ان صالحاعلیه السلام خاطبهم بعد کونهم جاثمین کما ان نبیاعلیه السلام خاطب قتلی بدر فقیل تتکلم مع هؤلاء الجیف فقال: ما انتم سمع منهم لکنهم لا یقدرون علی الجواب». از آیه فوق به دست می آید که حضرت صالح صلی الله علیه وآله با قوم خود پس از آن با صحیحه آسمانی که مرده بودند صحبت نمود. همچنان که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله با مردگان بدر صحبت کرد و به کسی که گفته بود: آیا با مردگان (جیفه ها) حرف می زنی. فرمود: تو از آنان شنواتر نیستی ولی آنان قدرت پاسخ دادن ندارند.

ب) مقتولین جنگ جمل

امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان جنگ جمل، با اسب میان مقتولین اصحاب جمل می گشت تا به جسد «کعب بن سوره» رسید (کعب از سوی عمر به سمت قضاوت بصره منصوب شده بود و تا پایان خلافت عثمان به این سمت باقی بود. او قرآن به گردن آویخت و با همراهی

1- 335. شرح عقاید صدوق، ص 40، 42؛ بحارالانوار، ج 6، ص 454 و 255؛ تسلیه الفؤاد، ص 131.

فرزندان خویش، به جنگ با امام پرداخت و همگی در این جنگ به هلاکت رسیدند). امام دستور داد تا جسد او را نشاندند البته در کنار پیکر بی جان «طلحه» نیز امام این چنین کرد و سپس به او خطاب کرد و فرمود: ای کعب! من وعده الهی را حق یافتم، آیا تو آن را حق یافتی؟! مردی به امام علیه السلام گفت: آنان که سخن تو را نمی شنوند! امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم اینان سخن مرا شنیدند، همان طور که مقتولین در چاه بدر سخنان پیامبر را شنیدند.

امروزه مسأله ارتباط با ارواح، آن چنان مورد توجه همگان قرار گرفته و از مسائل پذیرفته شده است که به عنوان یکی از حوادث طبیعی مورد ارزیابی است.

«موریس مترلینگ» که از درخشان ترین شراره نبوغ فلسفی بشر می باشد، تحت نام ماوراء الطبیعه می نویسد: «من وقتی ارواح را در اطاق خود دیدم، هرچه از آنها پرسیدم، پاسخ ندادند. تصور نمی کنم که یکی از وقایع بزرگ ماوراء الطبیعه بروز کرده باشد. به خود می گویم این واقعه هم یکی از حوادث طبیعی است که ما هنوز نتوانستیم توضیح علمی آن را پیدا کنیم.(1)

پ) پیامبر در قبر مادر امیرمؤمنان

پیامبرصلی الله علیه وآله در میان قبر مادر امیرمؤمنان علیه السلام (فاطمه بنت اسدعلیها السلام) کمی دراز کشید و توقف کرد، با او صحبت نمود و مسایلی را به او تلقین کرد تا از عذاب قبر رهایی یابد.

«ثم نزل فی قبرها فاضطجع فیه، ثم قال لها: یا فاطمه! قالت: لبیک یا رسول اللَّه، فقال: فهل وجدت ما وعد ربک حقاً؟ قالت: نعم فجزاک اللَّه خیر جزاء، و طالت مناجاته فی القبر، فلما خرج قیل: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله لقد صنعت بها شیئاً فی تکفینک إیاها ثیابک، و دخولک فی قبرها، و طول مناجاتک، و طول صلاتک، ما رأیناک صنعته بأحد قبلها؛ قال: أمّا تکفینی إیّاها فإنّی لمّا قلت لها: یعرض الناس عراه یوم یحشرون من قبورهم، فصاحت و قالت: و اسوأتاه! فلبّستها ثیابی و سألت اللَّه فی صلاتی علیها أن لا یبلی أکفانها حتی تدخل الجنه فأجابنی الی ذلک؛ و أمّا دخولی فی قبرها فإنّی قلت لها یوماً: إنّ المیّت إذا اُدخل قبره

1- 336. آری بسیاری از اسرار هستی هنوز برای بشر حل نگشته است. او همچنین در ص 89 همین کتاب می نویسد: روبرت میلیان، بزرگ ترین دانشمند فیزیک معاصر درباره سرجمس جیتر، بزرگ ترین دانشمند فلک عصر حاضر، می گوید: یگانه چیزی که مورد اطمینان من و اوست این است که هیچ یک از ما دو تن در خصوص اسرار جهان چیزی نمی دانیم. {خداوند بزرگ و من، ص 154}

و انصرف الناس عنه دخل علیه ملکان: منکر و نکیر فیسألانه، فقالت: و اغوثاه باللّٰه، فما زلت أسأل ربّی فی قبرها حتّی فتح لها باب من قبرها الی الجنه فصار روضه من ریاض الجنه».

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله وارد قبر فاطمه بنت اسدعلیها السلام شد و خطاب به ایشان فرمودند: ای فاطمه! فاطمه علیها السلام در جواب عرض کرد: بلی ای روح خدا.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آیا آنچه را که پروردگارت وعده داد، حق یافته ای؟ عرض کرد: بلی خداوند به شما جزای خیر دهد. مناجات آن حضرت در قبر طولانی شد. پس وقتی که از قبر خارج شد، به حضور آن حضرت عرض شد که: ای رسول خدا! چرا نسبت به فاطمه بنت اسدعلیها السلام کارهایی انجام دادی از قبیل اینکه او را با لباس خودت کفن کردی و در قبرش وارد شدی و با ایشان مناجات طولانی داشتی. همچنین در حقّش دعای طولانی نمودی، در حالی که تا به حال ندیدم که با کسی دیگر این اعمال را انجام داده باشید؟ حضرت فرمودند: امّا اینکه او را با لباس خودم کفن نمودم به خاطر این بود که وقتی به او گفتم: روز قیامت مردم لخت و عریان از قبرهایشان محشور و زنده می شوند، فریاد زد و گفت: وای بر رسوایی آن روز، پس لباسم را به او پوشاندم و دعایی که برای او نمودم از خدا خواستم که: کفن هایش را کهنه و پاره نکند تا اینکه وارد بهشت شود، پس خداوند دعایم را اجابت نمود. در حدیثی(1) آمده است از این چهل بار تکبیر گفتم بدان خاطر است که چهل صف از فرشتگان (دسته هایی از گل بهشتی شرکت جستند) ولی در حدیث تکبیر(2) به مناسبت هفتاد صف از صفوف فرشتگان آمده است.

و امّا اینکه وارد قبر شدم، برای این بود که روزی به او گفتم: وقتی که میّت را وارد قبرش می کنند و مردم بر می گردند، دو تا ملک - منکر و نکیر - بر او وارد می شوند و از او سؤال می کنند. فاطمه گفت: وای به خدا پناه می برم. پس مادامی که در قبرش بودم از خدا تقاضا می نمودم تا اینکه از قبرش به طرف بهشت دری گشوده شد و قبرش باغی از باغ های بهشت گردید.(3)

1- 337. بحارالانوار، ج 6، ص 70 و 71.

2- 338. بحار الانوار، ج 6، ص 232.
3- 339. بحارالانوار، ج 6، ص 232، ح 44.

ت) زنده شدن هارون

فخر رازی در تفسیر آیه «فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ»(1) از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند: حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام به بالای کوهی رفتند. هارون به خواب رفت و به عالم برزخ پرواز کرد. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام میان مردم بازگشت، آنها گفتند که حضرت موسی او را به قتل رساند. پس از آن حضرت موسی علیه السلام هفتاد تن از آنان را به کنار قبر هارون علیه السلام آورد و حضرت موسی او را صدا زد و هارون علیه السلام جواب داد و در پی آن، خدا به هارون حیات دنیوی بخشید و به آنان گفت: کسی مرا نکشت. «فاحیاه اللّٰه و قال احد - فاخذتهم الرجفه هنالک».

علامه طباطبایی رحمه الله در نقل داستان فوق می افزاید: پسر هارون نیز در میان قوم بود. همچنین می افزاید: «فکلمه موسی فبرّئه هارون».

موسی علیه السلام با هارون سخن گفت و هارون حضرت موسی را بی گناه معرّفی کرد.

قوم موسی علیه السلام به او گفته بودند: «انت حسدته فینا فقتلته و اصروا علی ذلک».

تو به هارون علیه السلام حسد برده و او را کشتی و در این امر پافشاری کردند.(2)

توجه: علامه طباطبایی رحمه الله در این باره به این نکته اشاره دارد که جریان رفتن جمعیتی از بنی اسرائیل همراه موسی به میقات که سرانجام به «رجفه» الهی گرفتار آمدند، چند نوبت صورت پذیرفت. یک بار جهت دیدن نزول الواح (تورات)، یک بار جهت توبه پس از مسأله گوساله پرستی و یک بار نیز جهت شنیدن سخن هارون علیه السلام پس از فوت او.(3)

ث) ارتباط با کسری

عمّار ساباطی می گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام همراه «دُلف بن مجیر» وارد ایوان کاخ کسری شد و در آن جا نماز خواند. سپس همراه دُلف و گروهی از مردم ساباط به گردش در درون کاخ و دیدار از اشیای آن پرداخت و امام جریان های آن جا و حتی جزئیات زندگی شاهان را در آن کاخ شرح می داد و شرح او به قدری دقیق بود که دُلف به علی علیه

السلام عرض کرد: «گویا شما خودتان این اشیا را در جای خود نهاده اید که از چگونگی آنها خبر می دهید».

1- 340. سوره اعراف، آیه 155.
2- 341. المیزان، ج 8، ص 285، ذیل آیه 155 اعراف.
3- 342. همان، ص 384.

در این هنگام نگاه علی علیه السلام به جُمجمه پوسیده سرانسانی افتاد به یکی از همراهان فرمود: «آن را بردار و بیاور» سپس علی علیه السلام وارد ایوان شد، تشتی را که در آن آب بود طلبید و به آن کسی که جمجمه در دستش بود فرمود: «جمجمه را در میان تشت بگذار». او آن را در میان تشت نهاد. علی علیه السلام خطاب به جمجمه فرمود: «ای جمجمه! تو را سوگند می دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟» جمجمه با زبان فصیح گفت: «تو امیرمؤمنان علیه السلام و سرور اوصیا و امام پرهیزگاران هستی، ولی من بنده خدا و پسر کنیز خدا؛ کسری انوشیروان هستم».

آن گاه امام علی علیه السلام حال او را پرسید. او در پاسخ به این مضمون گفت: «... اکنون من از بهشت محروم هستم، چرا که در آیین زرتشتی باقی ماندم و با اینکه نشانه های صدق پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را یافتم، به او ایمان نیاوردم و غرور سلطنت مرا به این روز انداخت. افسوس! اگر من مسلمان می شدم، اکنون با تو می بودم، ای سرور خاندان محمدصلی الله علیه وآله و امیر امت محمدصلی الله علیه وآله».

حاضران که از اهالی ساباط بودند، از گفتار او دگرگون شده و گریستند و سپس از آن جا رفتند. آنها این حادثه عجیب را برای مردم ساباط بازگو نمودند...».(1)

ج) در کنار جسد سلمان

یکی از افرادی که ایرانی بود و در صدر اسلام به اسلام گروید، «زاذان» است که او را با کنیه «ابو عمره الفارسی» می خواندند. گفتار سیره نویسان درباره زاذان گوناگون است. بعضی می گویند: او بزّاز و پارچه فروش بود. در بعضی از متون آمده است که او در زمان خلافت عمر بن خطّاب در آن هنگام که عمر در سرزمین «الجابیه» خطبه الجابیه را (حدود سال 17 هجری) ایراد کرد، حضور داشت.(2)

از خصوصیات زاذان اینکه: از اصحاب خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و به عنوان یک شیعه مخلص به شمار می آمد. جالب اینکه او سواد نداشت و نمی توانست قرآن را بخواند. اما آواز بسیار خوشی داشت. روزی با صدای بسیار زیبا قرآن می خواند، شخصی به نام «اسعد

1- 343. اقتباس از بحارالانوار، ج 41، ص 213 و 214.
2- 344. اعیان الشیعه، ج 7، ص 40؛ واژه «زاذان» و لقب «الفارسی» و شواهد دیگر حاکی است که وی ایرانی بوده است، البته افرادی دیگر نیز به این نام بوده که عرب بوده اند و گاهی از زاذان به عنوان مردی کوفی یاد می شود، شاید از این رو که وی غالباً پس از اسلام در کوفه بوده است. در رجال شیخ و جامع الرّواه و تنقیح المقال، از «زاذان» به عنوان «ابو عمره الفارسی» یاد شده است. {الغارات، ج 1، پاورقی ص 56}

الخفاف» (که زاذان را می شناخت) می گوید: دیدم زاذان آیات قرآن را با صدای جالب و شیوا می خواند، گفتم: «ای زاذان! چقدر زیبا و دلنشین قرآن می خوانی، از چه کسی خواندن قرآن را یاد گرفته ای؟».

زاذان لبخندی زد و گفت: «روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام از کنار من عبور می کرد و من اشعاری را با صدای خوش می خواندم، آن حضرت از صدای دلنشین من شاد شد و به من فرمود: «ای زاذان، چرا با این صدای زیبا قرآن نمی خوانی؟».

گفتم: «نمی توانم قرآن بخوانم (سواد قرآن خواندن را ندارم) و تنها از آیات قرآن به اندازه ای که جزء نماز است (سوره حمد و توحید) بیشتر نمی دانم».

فرمود: «نزدیک من بیا» نزدیک رفتم. سخنی در گوشم گفت که نفهمیدم چه بود. سپس فرمود: «دهانت را باز کن»، دهان گشودم، آب دهان مبارک خود را به دهان من گذاشت. «فواللّه ما زالت قدمی من عندی حتی حفظت القرآن باعرابه و همزه و ما احتجت ان اسئل عنه احداً بعد موقفی ذلک».

سوگند به خدا، از نزد آن حضرت دور نشده بودم که دریافتم که تمام قرآن را با تمام اعراب و قوانین تجوید آن حفظ هستم. از آن پس هرگز نیازی پیدا نکردم تا درباره قرائت قرآن از کسی سؤال کنم، زیرا همه را می دانستم.

سعد خفاف می گوید: داستان عجیب زاذان را برای امام باقرعلیه السلام گفتم، آن حضرت فرمود: «صدق زاذان إنّ امیرالمؤمنین دعا لزاذان بالاسم الاعظم الذی لا یرد».

زاذان راست گفت. همانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای زاذان به اسم اعظم خدا دعا کرد که چنین دعایی حتماً به استجابت می رسد و رد نمی شود.(1)

چ) زاذان در خدمت سلمان

زاذان در خدمت سلمان

آن هنگامی که سلمان رحمه الله در مداین بود و سال های آخر زندگانی را می گذرانید، زاذان به عنوان یک خدمت کار با وفا در محضر سلمان بود، به گفته مولانا در مثنوی:

1- 345. سفینه البحار، ج 1، ص 547؛ در بعضی از متون نقل شده است که سرانجام زاذان در یکی از جنگ ها تحت فرماندهی امیرمؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید و بعدها فرزندان و نواده های او به قزوین آمدند و در آن جا سکونت گزیدند و به عنوان «زاذانیّه» معروف شدند و در میان آنها علمای برجسته و بزرگان حدیث در آغاز و انجام ورود داشت.

سوی جنس آید سبک از ناودان

جنس بر جنس است عاشق جاودان

زاذان می گوید: هنگامی که مولایم سلمان در بستر مرگ قرار گرفت، به او گفتم: «وقتی که شما از دنیا رفتی، چه کسی شما را غسل می دهد؟»

سلمان رحمه الله فرمود: «آن کس که پیامبرصلی الله علیه وآله را غسل داد». گفتم: «او امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که اکنون در مدینه است و فاصله بین مدینه و اینجا (مداین) بسیار دور است».

سلمان رحمه الله فرمود: «همین که هنگام مرگ، چانه من را بستی، صدای پای او را می شنوی که علامت وارد شدن او است و پیامبر خداصلی الله علیه وآله این چنین به من خبر داده است».

در بالین سلمان رحمه الله بودم، همین که از دنیا رفت و چانه او را بستم، ناگهان صدای پایی را شنیدم، به جلوی در رفتم، چشمم به جمال منوّر علی علیه السلام افتاد، دیدم از مرکب پیاده شد (که به امداد الهی، با طیّ الارض، در چند لحظه از مدینه به مداین آمد).

زاذان می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: سلمان رحمه الله وفات کرد؟ گفتم: آری، آن حضرت کنار جنازه سلمان رحمه الله آمد و روپوش را از روی سلمان رحمه الله برداشت، دیدم سلمان رحمه الله لبخندی زد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: «خوشا به حال تو ای ابو عبداللّه، هنگامی که به حضور پیامبرصلی الله علیه وآله رسیدی، به او بگو که از ناحیه امت چه رنج ها به من رسید».

آن حضرت، بدن سلمان رحمه الله را غسل داد و کفن کرد و نماز بر آن خواند و در نماز تکبیرها را بلند می گفت. دیدم دو نفر نیز به او اقتدا کرده اند، بعد از نماز از آن حضرت پرسیدم: آن دو نفر چه کسی بودند، فرمود: «آن دو نفر یکی برادرم، جعفر طیاررحمه الله بود و دیگری خضر پیامبرعلیه السلام بود که در نماز بر جنازه سلمان رحمه الله، حاضر شده بودند. با هر یک از این دو نفر هفتاد صف از فرشتگان حضور داشتند که در هر صفی، هزار هزار (میلیون) فرشته حاضر بودند. (از این رو، تکبیرها را با صدای بلند می گفتم).(1)

فقیه گرانسنگ آیت اللّٰه محمّد کاظم یزدی در کتاب معروف خود "عروه الوثقی" بخش مستحبات کفن میت یادآور می شود که: مستحب است به کفن میت، اشعار امیرمؤمنان که

ص: 168

1- 346. مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 13؛ بهجه الآمال، ج 4، ص 436؛ بحار، ج 22، ص 372.

توسط خود آن حضرت کنار کفن "سلمان فارسی" نوشته بود را بنویسد و آن اشعار عبارت است از:

و فدت علی الکریم بغیر زادن

من الحسنات و القلب السلیم

فَحَمل الزاد اقبح کل شیئی

اذا کان الوفود علی الکریم

به دیدار کریم لایزالی

شتابم زین سرا با دست خالی

ندارم توشه و قلب سلیمی

همی نبود مرا یارت مجالی

اگر چه توشه ها بردن روا نیست

چو باشد میزبانم ذوالجلالی(1)

ح) ارتباط علّامه امینی رحمه الله با امین محله

سه تن از تجّار مسافر به محضر علّامه امینی رحمه الله در نجف رسیدند و گفتند: «ما راهی سفر مکّه هستیم. ولی می خواهیم دوباره به این جا بیاییم و به سفر تجاری خود بپردازیم. سرمایه ما پیش شما ودیعت بماند تا بازگردیم. علّامه رحمه الله فرمود: «پیش محسن (امین محله) بروید، امانت را به او بسپارید و به او اعتماد کنید. او مردی امین و مورد وثوق ماست. آنان طبق نظر او عمل کردند. پس از بازگشت از سفر حج، پرچم سیاهی را بالای خانه محسن رحمه الله یافتند. معلوم شد که او از دنیا رفته است. آنان به وصی او مراجعه کردند و مسأله را در میان نهادند. وی به محل نگه داری امانت ها رفت و آن را آورد. ولی امانت یکی از سه نفر را نیاورد و گفت: در آن اتاق فقط همین دو امانت وجود داشت. آنان آشفته خاطر، به دیدن علامه امینی رحمه الله شتافتند و قضیّه را باز گفتند.

..

علّامه رحمه الله گفت: «نیمه شب روی قبر او بروید و سه بار بگویید «محسن امین رحمه الله» او از قبر سر در می آورد و پاسخ شما را می دهد». دو تن از آنان گفتند: «ما می ترسیم که نیمه شب به قبرستان وادی السلام نجف برویم». فرد امانت باخته، از علامه امینی رحمه الله خواست تا با هم به وادی السلام بروند. علّامه رحمه الله پذیرفت و همگان نیمه شب کنار قبر محسن امین رحمه الله رفتند. او سه بار صدا زد: «محسن امین رحمه الله» ناگهان قبر او شکافته شد. امین رحمه الله با بدنی شعله ور در آتش، از قبر بیرون آمد و گفت: «امانت سومی در فلان جاست». علّامه رحمه الله حیرت زده، پرسید: «چرا تو این چنین مورد شکنجه می باشی؟ جرم تو چیست؟» امین رحمه الله اندکی سکوت کرد و سپس پاسخ

1- 347. دیوان مائده، باب زندگی پس از مرگ.

داد: «قصّاب محل، قصّاب محل» امین رحمه الله این جمله را گفت و ناپدید شد.

آنان متحیرانه، فردا به سراغ قصّاب محل رفتند و گفتند: «آیا با محسن امین مسأله ای داری؟» او با ساطور در دست به طرف آنان حمله کرد و گفت: «خدایا! قبر او را پر از آتش کن!» آنان پرسیدند: «چه شده که این گونه از او یاد می کنی؟ قصاب پاسخ داد: چهار سال پیش، خواستگار خوبی برای دخترم آمده بود و ضمناً جهت تحقیق، نزد «امین» به عنوان مطّلع محل رفتند. او که دختر مرا برای پسر خود در نظر داشت، به او گفت: «من دختر را نمی شناسم». در حالی که خوب می شناخت. خواستگار احساس کرد که دختر من بدنام است. لذا منصرف شد. البته خود «امین» هم برای پسرش به پیش نیامد. و اقدامی نکرد. اما آن کلمه «نمی شناسم» او تأثیر منفی در محلّه برای دختر من به راه انداخت و الآن چهار سال است که دختر نجیب، عفیف، مؤمنه و پاکدامن من مورد سوء ظن افراد محلّه قرار گرفته است. علّامه امینی رحمه الله، زمینه جلب رضایت قصّاب را فراهم آورد و آن دختر را برای پسر یکی از این سه تن، عقد بست و رضایت او برای محسن امین رحمه الله جلب شد.

خ) زنی که به کمک حضرت ابوالفضل استخاره می گیرد

از آیت اللَّه سید عبدالکریم کشمیری رحمه الله نقل شده است: مدتی بود که می دیدم زنی با عبای سیاه و حالت زنان دهاتی، زیر ناودان طلا در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نشیند و زن ها به او مراجعه می کنند و او نیز با تسبیحی که در دست داشت برای ایشان استخاره می گرفت.این حالت، نظرم را جلب کرد. روزی به یکی از خدّام صحن مطهّر گفتم: هنگام ظهر که کار این زن تمام می شود، او را نزد من بیاور. از او سؤالاتی دارم. خادم مزبور، پس از اینکه کار استخاره آن زن تمام شد، او را نزد من آورد. از او سؤال کردم: تو چه می کنی؟ گفت: برای زن ها استخاره می گیرم. گفتم: استخاره را از چه کسی آموختی؟ چه ذکری می خوانی و چگونه مسائل را به مردم می گویی؟

گفت:من مدت ها بود که با شوهر و فرزندانم زندگی عادی را می گذراندم. شوهرم در اثر حادثه ای ازدنیارفت و من ماندم و چهار فرزند یتیم، خانواده شوهرم به این عنوان که من بدیُمْن و بدقدم هستم و قدم من باعث مرگ پسرشان شده است،مرا از خود راندند و طرد کردند. خانواده خودم هم اعتنایی به مشکلات مادی ِمن نداشتند، لذا زندگی را با زحِمات

زیاد و رنج فراوان می گذراندم. ضمناً از آنجا که زنی جوان بودم، طبعاً دام هایی نیز برای انحرافم گسترده

می شد. چندین مرتبه بر اثر تنگناهای اقتصادی و احتیاجات مادی، نزدیک بود به دام افتاده و به فسادکشیده شوم و تن به فحشادهم.ولی خداوندکمک نمودو خودداری کردم.تااینکه روزی براثرشدت احتیاج و گرفتاری، و علی رغم میل باطنی، تصمیم گرفتم که تن به هر کاری بدهم.

من تصمیم خود را گرفته بودم. اما این بار نیز خدا به فریادم رسید و مرا نجات داد. در بین ما رسم است که اگر حاجتی داریم، به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رویم و سه روز اعتصاب غذا می کنیم تا حاجتمان را بگیریم و اکثراً هم حاجت خود را می گیرند. من نیز تصمیم گرفتم به ساحت مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام متوسل شده و اعتصاب غذا کنم. رفتم دست توسل به دامنش زدم و کنار ضریح آن حضرت اعتصاب غذا را شروع کردم. روز سوم بود که کنار ضریح خوابم برد و حضرت ابوالفضل علیه السلام به نزد من آمد و حاجتم را برآورد و فرمود: تو برای مردم استخاره بگیر. عرض کردم من که استخاره بلد نیستم؟ فرمود: تو تسبیح را در دست بگیر، ما به تو می گوییم که چه بگویی.

از خواب بیدار شدم و با خود گفتم: این چه خوابی است که دیده ام؟ آیا به راستی حاجت من روا شده است و دیگر مشکلی نخواهم داشت؟ مردد بودم چه کنم؟ بالاخره تصمیم گرفتم اعتصابم را شکسته و از حرم خارج شوم تا ببینم چه می شود.

از حرم خارج شدم و داخل صحن گردیدم. از یکی از راهروهای خروجی که می گذشتم، زنی به من برخورد کرد و گفت: خانم استخاره می گیری؟ تعجب کردم، این چه می گوید؟ معمول نیست که زن استخاره بگیرد، آن هم زنی چادرنشین و بیابانی! ارتباط این خانم با خوابی که دیدم و دستوری که حضرت به من داده چیست؟ آیا این خانم از خواب من مطلع است؟ آیا از طرف حضرت مأمور است؟ بالاخره به او گفتم: من تسبیح ندارم.

فوراً تسبیحی به من داد و گفت: این تسبیح را بگیر و استخاره کن. دست بردم و با توجهی که به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داشتم، به اندازه مشتی از دانه های تسبیح را گرفتم، دیدم حضرت در مقابلم ظاهر شد و مطالبی را به من فرمود و من هم به زن گفتم و او رفت. از آن روز به بعد هفته ای یک روز، زیر ناودان طلا می نشینم و برای این و آن

استخاره می گیرم و آنچه به من می دهند را به منزل می برم و از این راه زندگی من می گذرد.(1)

ص: 171

1- 348. داستان های شگفت انگیزی از استخاره، ص 62، نوشته حیدر قنبری به نقل از کتاب کرامات العباسیه، ص 175.

د) ارتباط با امام هشتم علیه السلام در بیداری

در حال بیداری به مهمانی ارواح رفتن، یکی از شاخه های حالت مکاشفه است که برای بعضی از افراد خاص رخ می دهد و چیزی است که برای هر کس میسر نیست.

حدود یک قرن پیش، حاج حسن تاجر بار فروشی (بابلی رحمه الله) که عازم مشهد بود، نامه ای از عالم بزرگ و فقیه وقت دریافت داشت تا به امام هشتم علیه السلام برساند و پاسخ آن را دریافت کند. او هنگام گرفتن نامه، کار آقا را به عوام فریبی تفسیر کرده و نزد خود گفت که مگر کسی می تواند با ارواح ارتباط برقرار کند؟! وی نامه را با خود به مشهد برد، روزهای آخر سفر خود که کار تجاری او نیز خاتمه یافته بود، سحرگاهان به منظور انداختن نامه آقا میان ضریح امام علیه السلام به حرم رفت. در نزدیکی ضریح که رسید، شنید که جارچی جار می زند که حرم را خالی کنید که امام فرا می رسد و در پی آن حرم خلوت شد، وی می گوید: جاذبه ویژه ای مرا از رفتن به بیرون بازداشت، ناگهان دیدم جمال ملکوتی از ضریح بیرون آمد و دست خود را به طرف من آورد و فرمود: نامه شیخ ما را به من رد کن، من با کمال ادب نامه را از جیب بیرون آوردم، او قلمی از جیب بیرون آورد و اشاره به نامه ام کرد، سپس فرمود: پاسخ آن را در خود نامه نوشتیم و من نامه را در جیب جای دادم. ناگهان دیدم وضعیت حرم طوری دیگر شد، حرم پر از جمعیت و هر کس در حالتی به سر می برد. این حالت مکاشفه برایم تازگی داشت، لذا وقتی به وطن بازگشتم، با آن که شب هنگام و بی وقت بود، به محضر آقا رفتم و نامه را دادم و اصرار فراوان کردم که نامه چیست و پاسخ امام چه بود؟

آقا فرمود: در نجف که بودم صدای بال ملائک را که به زیارت امام اوّل می رسیدند می شنیدم و خود آنها را نیز می دیدم، ولی اکنون که به وطن برگشتم، آن نعمت از من سلب شد و راز آن را از امام پرسیدم. امام در پاسخ نوشته اند:

آیینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن به خانه، سپس میهمان طلب

نتیجه

الف) ارتباط با برزخ نشینان از طرق متعدد میسر است.

ب) بعضی از افراد در حال عادی یعنی بیداری نه رؤیا با اذن الهی با اموات یعنی برزخ نشینان می توانند ارتباط برقرار کنند.

ص: 172

فصل پنجم ارتباط با برزخ نشینان از طریق رؤیا

ارتباط با برزخ نشینان از طریق رؤیا

چنان که در قبل اشاره کردیم، ارتباط با برزخ نشینان امر محال نیست، به ویژه آن جا که خود آنان خواهان آن باشند. این ارتباط گاهی در بیداری انجام می پذیرد و گاهی از طریق رؤیا، گرچه رؤیا به نوبه خود، دارای انواعی است، لکن رؤیای صادقه و شبیه صادقه را نمی توان انکار کرد که اکنون به برخی از موارد آن اشاره می شود.

در ارتباط با موضوع فوق، به چند داستان زیر توجه فرمایید.

الف) سه مرجع تقلید

حضرت آیت اللَّه العظمی خوانساری رحمه الله به حضرت آیت اللَّه بروجردی رحمه الله در منزل حضرت آیت اللَّه حجّت رحمه الله در قم فرمود: در عالم رؤیا محضر امام هشتم علیه السلام رسیدم و عرض کردم، بیماری خاصّی دارم، دعایی بفرمایید تا درمان شود. امام علیه السلام فرمود: این بیماری فعلاً با شما خواهد بود، باید تحمّل کنی تا شفا حاصل گردد. عرض کردم، ایران کشور شماست و متّفقین (بیگانگان) در آن قوای نظامی پیاده کرده و آن را میان خود تقسیم می کنند. دعایی بفرمایید، در امان بماند. فرمود: تا پرچم حسین علیه السلام ما در ایران بالاست کسی نمی تواند به آن آسیب برساند. عرض کردم: خیلی علاقه مندم که به حج مشرف گردم، ولی بودجه لازم را ندارم، در این باره نیز دعایی بفرمایید. امام فرمود: به پسرم «مهدی(عج)» می گویم که نام تو را در این باره بنویسد.

ب) شیخ فضل اللَّه نوری در برزخ

در رؤیا دیدند که شیخ شهید نوری رحمه الله، اصرار دارد که بدن او را به قم انتقال دهند، پس از حدود سه سال که قبر را شکافتند، دیدند که بدن او تر و تازه و گویا همین الآن به خواب رفته است، به قم انتقال دادند. از حضرت آیت اللَّه العظمی بهجت (حفظه اللَّه تعالی) نقل شد که فرمود: وقتی که داشتند بر نعش او نماز می خواندند، از جنازه او آوای قرآن به گوش می رسید. (مگر سر مبارک امام حسین علیه السلام در کوفه و شام قرائت قرآن نکرد).

حضرت آیت اللّه العظمی علوی گرگانی نقل کرد: یکی از افسران در زمان طاغوت به یکی از بستگان شیخ فضل اللّه نوری رحمه الله گفت: «من به عنوان سرباز زیر دار شیخ رحمه الله، کف می زدم، پس از شهادت شیخ رحمه الله، او را به خواب دیدم. دیدم از کنار باغ بسیار پهناور و سرسبزی عبور

می کنم، آوای قرآن جذابی به گوش می آمد، با چه زحمتی وارد باغ شدم. جمعیت عظیمی نشسته و شیخ فضل اللّه نوری رحمه الله را در حال قرائت قرآن دیدم. در حالی که «عمامه مشکی» به سرداشت. در دل گفتم: عجب شیخ ریا کاری است، پس از مرگ هم دست از فریب کاری بر نداشت. عمامه مشکی بر سر نهاده تا بگویند «سیّد» است، در این هنگام شیخ رحمه الله به من نگریست و گفت: همه جسارت ها را که علیه من روا داشتید، به خاطر خدا تحمل کردم، ولی هنگامی که عمامه ام را از سرم برداشته بودید، دلم شکست. ناگهان رسول خداصلی الله علیه وآله را در برابر چشمانم احساس کردم که به من فرمود: از اینکه در راه دین ما، عمامه از سرت برداشتند ناراحت شده ای؟ سپس در حالی که می فرمود: این هم عمامه، عمامه «مشکی» خود را بر سر من نهاد. (در احادیث فریقین آمده است که پیامبرصلی الله علیه وآله عمامه های مختلف داشت و از آن جمله است عمامه مشکی رنگی که «سحاب» خوانده می شد و رسول خداصلی الله علیه وآله آن را از سر خود برداشته، روی سر علی علیه السلام نهاده بود).

پ) شیخ بهایی رحمه الله و دستور امام هشتم علیه السلام

مرحوم آیت اللّه احمدی میانجی رحمه الله، یکی از اساتید حوزه علمیه قم، می گفت: شیخ بهایی رحمه الله به یکی از نجار باشی های حرم، که مشغول کار گذاشتن دربِ بزرگ ورودی به صحن بود، گفت: «این در بزرگ را سر جای خود قرار نده، تا فردا که خودم شخصاً حضور یابم». او به شیخ قول مساعد داد، ولی نیمه های شب، در را کار گذاشت. فردا که شیخ بهایی رحمه الله به دیدن درگاه آمد، مشاهده کرد که شب هنگام در بزرگ را سر جای خود قرار داده اند. نجار باشی حرم را خواست و گفت: «مگر نگفتم صبر کنید تا من فردا، حضور داشته باشم؟» او پاسخ داد: «دیشب امام هشتم علیه السلام در عالم رؤیا به دیدن من تشریف آورد و به من دستور داد تا این درب را همان ساعت نصب کنم». اظهار داشتم که نظر شیخ بهایی رحمه الله چیز دیگر است. فرمود: «به نظر او توجه نکن». لذا همان ساعت از خواب بیدار شدم و آن را کار گذاشتم. شیخ بهایی رحمه الله که علم رمل می دانست، می خواست چیزی در لای آن جای دهد، تا آن در به طور خودکار به روی گنه کاران بسته شود، ولی امام هشتم علیه السلام که مظهر رحمت و کرامت است آن را نپسندید».

ص: 174

ت) آیت اللّه معرفت رحمه الله

آیت اللّه معرفت رحمه الله(1) یکی از اساتید برجسته در حوزه علمیه قم، در ضمن خاطرات مسافرت به مشهد، گفت: «در فرودگاه مشهد، پیرمردی حدود شصت ساله، با محبّت ویژه به سوی من آمد و در همان لحظه اوّل، بسیار صمیمی با ما برخورد کرد و معلوم شد که یکی از مسافرانِ تهران است و مهم تر آن که در هواپیما، صندلی او در کنار صندلی من قرار دارد. او مردی بسیار خوش صحبت و با ایمان بود. در ضمن گفتگو به او گفتم: «ائمه معصومین علیهم السلام، همیشه به یاد شیعیان و هواداران خود هستند و در صورت لزوم، دست آنان را می گیرند».

هنگامی که سخن من به اینجا رسید، او گفت: «کلام شما صحیح است و شاهد بر صدق مدعای شما، داستانی است که من دارم». از او خواستم تا داستان خود را باز گوید. او گفت: «من در مشهد زندگی می کردم، پدرم از معاریف شهر بود، هفده سال داشتم و در آستانه عروسی من بود که پدرم فوت کرد. پس از چندی، صبح هنگام که به مغازه رفتم، دیدم همه دارایی ام را به سرقت برده اند، تنها سه قران (پول رایج آن روز)، به عنوان وجه نقد برایم باقی ماند که آن را هم به کارگر مغازه دادم. در پی آن حادثه، وضعیّت روحی من آشفته گشت. به گونه ای که همه درها و روزنه های امید به رویم بسته و مشکلات زندگی روز به روز خود را بیشتر نشان می داد. تا آن که تصمیم گرفتم که خودکشی کنم، تا خود را از مخمصه نجات دهم.

ساعت دو بعدازظهر، جهت خداحافظی با امام هشتم علیه السلام به حرم رفتم، کنار قبر آن حضرت نشستم، خداحافظی کردم و برای عملی کردن تصمیم خود حرکت نمودم که ناگهان مسأله ای از خاطرم گذشت و آن همان توسّل به امام هشتم علیه السلام بود. به قبر آن حضرت نگاه کردم و گفتم: اگر هزار تومان پول با برکت به من قرض بدهی، اولاً، از خودکشی منصرف می شوم و ثانیاً، سال دیگر همین روز قرض را ادا خواهم کرد. کمی نشستم و به همین مسأله نظرم جلب شد. ناگهان دیدم، مردی ناشناس پیش آمد و گفت: «اسماعیل مِسگر تویی؟» گفتم: «آری». هزار تومان به من داد. رو به حضرت کرد و چیزی گفت و رفت. خوشحال شدم و از خودکشی چشم پوشیدم، از امام علیه السلام تشکر کردم و به سوی منزل به حرکت درآمدم. از خود می پرسیدم که آن مرد چه کسی بود، او چه می دانست که در دلم چه می گذرد و من چگونه سال

1- 349. حضرت آیت اللّٰه معرفت، داستان فوق را برای این حقیر {نویسنده کتاب} نقل کرده اند.

بعد پول را به او برسانم؟ در این هنگام، راه را کج کردم و به سوی خانه علّامه نهاوندی رحمه الله(1) - که پدرم از مریدان ایشان بود و در حرم نماز می خواند - رفتم و جریان را برایش توضیح دادم. او گفت: این مبالغ از آن تو است. ولی طبق تعهّد، سال آینده، طبق تاریخ دقیق، سر میعاد می روی، اگر آن مرد پیش تو آمد تا مبالغ را بستاند، دست او را بگیر و به امام هشتم علیه السلام سوگند بده تا خود را به تو معرّفی نماید.

طبق راهنمایی علّامه نهاوندی رحمه الله تصمیم خود را گرفتم. هزار تومان با برکت امام علیه السلام زندگی مرا کاملاً رونق بخشید. عروسی کردم، مغازه را به راه انداختم و بر مشکلات غالب آمدم، سال بعد فرا رسید. با هزار تومان به کنار قبر مطهّر امام علیه السلام و در جای قبلی، حاضر شدم، همان مرد طبق وعده پیش من آمد و گفت: «هزار تومان قرضی را به ما بده». من دست او را گرفتم و وی را به امام هشتم علیه السلام سوگند دادم که «تو کیستی و چگونه در جریان تصمیم و توسّل من قرار گرفتی؟» او خود را معرّفی کرد، معلوم شد یکی از تجّار مشهد و از آشنایان پدرم است.

آن شخص (وام دهنده) به من گفت: من علاوه بر ادای واجبات مالی و پاک سازی اموال سالانه، مبلغی را هر ماهه اختصاص می دهم به وام دادن. تا از پاداش الهی آن برخوردار شوم. این بار این مبلغ به هزار تومان رسیده بود و کسی را نیافتم که به او بدهم و از حضرت خواستم تا کسی را بفرستد. آن روز بعد از صرف نهار در عالم رؤیا دیدم در کنار جوی بزرگی که از بست بالا به طرف بست پایین رد می شدم مشغول وضو هستم، امام هشتم علیه السلام با جلال و عظمت خاصّی در کنار من آمد و تو را در همین جا به من نشان داد و فرمود: «هزار تومان را به اسماعیل مسگر بده». برخاستم و آمدم در همین جا، شما را دیدم و مبلغ را دادم. ولی هنگامی که از شما جدا شدم در دلم خطور کرد که چرا از قرض گیرنده نشانه ای نگرفتم. با خود گفتم ضامن او معتبر است و پای امام علیه السلام در کار است. امروز هم که خوابیده بودم، امام علیه السلام

1- 350. علّامه نهاوندی رحمه الله، همان کسی است که هنگامی که حضرت آیت اللّه بروجردی رحمه الله در تابستان به مشهد تشریف برده بود، او جایگاه نماز خود را در اختیار آن مرجع قرار داد. همان سال، وقتی

که به زیارت کربلا و نجف مشرّف شد، مرجع تقلید وقت آن روز آیت اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه الله جایگاه نماز خود را در اختیار او نهاده و وقتی که علّامه نهاوندی رحمه الله در جای او به نماز ایستادند، ندایی به گوشش رسید که این مسأله به خاطر احترامی است که در حق فرزند ما بروجردی رحمه الله روا داشته ای.

را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود: «سیّد علی اکبر! برو طلب خود را وصول کن». آمدم و شما را دیدار کردم.

ث) توسل به روح حضرت آیت اللّٰه بهاء الدینی رحمه الله

یکی از خطیب های توانا در ضمن یکی از سخنرانی های خود می گفت: چندی قبل در مکّه در بعثه مقام معظم رهبری، مردی نزد من آمد و گفت: من از اهالی آذربایجان شوروی هستم. چند ماه پیش از تلویزیون برون مرزی ایران که سخنرانی شما را پخش می کرد، شنیدم که گفتید: مرحوم آیت اللّٰه العظمی بهاء الدینی رحمه الله می گفت: «دست ما در عالم برزخ بازتر است، یعنی بیشتر می توانیم حوایج مردم را برآورده سازیم». من پس از اتمام سخنرانی شما به روح بهاء الدینی رحمه الله توسل جستم و از او خواستم که یک سفر حج را برای من درست کند. پس از ساعاتی همسر من او را به خواب دید، او خود را به همسرم معرفی کرد و گفت: من بهاء الدینی هستم. به شوهرت بگو امسال به مکه مشرف خواهی شد. همسرم پس از بیداری، آن را برای من تعریف کرد و چیزی نگذشت که رییس کاروانی به من تلفن کرد و گفت: جهت پیشرفت کار کاروان، وجود شما ضروری است و نام مرا در کاروان نوشت و الآن من در مکه هستم.

ج) کرامت قمر بنی هاشم علیه السلام

حجت الاسلام خوانساری در جلسه دعای کمیل در حرم حضرت معصومه، در شب میلاد قمر بنی هاشم علیه السلام در سال 1384، داستانی از سفر نادرشاه به کربلا را درباره کرامت قمر بنی هاشم علیه السلام چنین نقل کرد:

نادر پرسید: چرا حرم حضرت عباس علیه السلام، جداست؟ گفتند: تا تَشَخّصی برای باب الحوائج باشد و نیز برای مردم درب های حل مشکلات، به گونه ای متعدد در پیش رو باشد. نادر گفت: من تا خودم معجزه ای از حضرت ابوالفضل علیه السلام نبینم، به درجات جلالت او اذعان نمی کنم. در همین هنگام جوانی از راه رسید و رو کرد به بارگاه قمر بنی هاشم علیه السلام و گفت: یااباالفضل علیه السلام، من زن خود را از تو می خواهم. به امر نادر، وی را به پیش نادر آوردند. نادر گفت: چرا این

گونه در اضطراب به سر می بری؟ پاسخ داد: در روستای ما رسم است که عروس و داماد در قدم اوّل در کنار ضریح ابوفاضل علیه السلام میثاق وفاداری می بندند. من نیز همراه عروسم به این سو می آمدم که هفت تن از اشرار عروس مرا ربودند. نادر گفت: هزار سوار مسلح در کنار من می باشند. الآن جهت استخلاص عروس خانم آنان را به حرکت در می آورم. عرب گفت: من عروس خود را از ابوفاضل علیه السلام می خواهم نه از تو، نادر گفت: یک شب و روز مهلت، اگر عروس را ابوفاضل علیه السلام حاضر نکرد، تو را کیفر خواهم کرد. جوان رو کرد به بارگاه ابوفاضل علیه السلام و گفت: مشکل دو تا شد. اوّل فقط جان عروس من در خطر بود، اکنون جان من نیز به خطر افتاد. در همین هنگام دخترک جوانی حاضر شد و بانگ در آورد، ابوفاضل علیه السلام تشکر، تشکر. او را نزد نادر آوردند. نادر گفت: قضیه چیست؟ پاسخ داد: این جوان شوهر من است و هفت تن از راهزن ها من را ربودند.من متوسل به ابوفاضل علیه السلام شدم. ناگهان سواری حاضر شد و به آنان نهیب زد که این زن را رها کنید. ولی آنان به مبارزه با او پرداختند که با یک شمشیر او هر هفت تن، بی سر شدند و الآن در فلان جا بدن بی سر آنان را می توانی تماشا کنی. نادر در این هنگام به سراغ مکان مورد نظر رفت و به کرامت قمر بنی هاشم علیه السلام پی برد.

* * *

[روزی در دفتر حضرت آیت اللّٰه العظمی مکارم شیرازی، برادر اندیشمندم جناب آقای صالحی خوانساری را دیدار کردم، راجع به داستان فوق از او سؤال کردم و سند آن را از او جویا شدم. گفت در کتابخانه قمر بنی هاشم علیه السلام در کربلا کتابی است به نام اسرار السلاطین و داستان فوق را برای اولین بار در آن کتاب یافتم.]

استادم حضرت آیت اللّٰه دارابکلایی فرمود: یکی از علمای نجف به دیگری گفت: حضرت عباس علیه السلام که دوران اجتهاد را طی نکرده، بنابراین استاد من از او عالم تر است. او چند روزی غایب بود. به سراغش رفتند. او گفت: آن شب که من استدلال کردم در جهت اثبات بهتری استادم، در عالم رؤیا قمر بنی هاشم علیه السلام را دیدار کردم که به من فرمود: فلانی علم استاد تو از روی اماره و ظن و گمان است. ولی من علم خود را از سرچشمه یقین و ایمان اخذ

کرده ام و سپس از روی اعتراض، دستی به صورت من نهاد که نه روز در حال بیهوشی به سر بردم.

ح) رؤیای فرزند محدث قمی رحمه الله

پسر محدث قمی رحمه الله (صاحب مفاتیح الجنان) که یکی از علما و ائمه جماعات تهران بود و فعلاً بدرود حیات گفته، نقل می کرد:

«شبی، پدر خود را در عالم رؤیا دیدار کردم که به من فرمود: فلان کتاب که در فلان قسمت کتابخانه جای دارد، از آنِ فلان شخص است، به او برسان که من به خاطر آن در برزخ ناراحت هستم. وقتی از خواب برخواستم، طبق رؤیای خود کتاب را یافتم و آن را روی میز خود نهادم تا به صاحبش برسانم، ولی کودکان با آن بازی کرده، قسمتی از آن را معیوب نموده بودند، خلاصه کتاب را به صاحب آن تحویل دادم. شب بعد، پدرم را در عالم رؤیا دیدار کردم، به من فرمود: کتاب را به صاحبش تحویل دادی؟! پاسخ دادم: آری، پدرم فرمود: البته تحویل دادی ولی پس از معیوب کردن آن.

خ) مرحمتی امام حسین علیه السلام

خطیب توانا در تهران، حجّت الاسلام والمسلمین سید ابوالقاسم شجاعی می گفت: روزی به دیدن آقای فلسفی رحمه الله، خطیب معروف کشور شتافتم. او در همان آغاز این دیدار به من گفت: برویم به دیدن یکی از علمای گیلانی ساکن تهران در فلان خیابان و پس از آن به دیدار او رفتیم. آقای فلسفی رحمه الله، در ضمن صحبت ها از او پرسید: وضع شما چگونه می گذرد؟ پاسخ داد: به لطف امام حسین علیه السلام خوش می گذرد. آقای فلسفی رحمه الله گفت: از وضعیت معیشتی و اقتصادی پرسیدم، پاسخ داد: من هم، همان جهت را منظور داشتم و افزود: باغی در گیلان دارم که درآمد آن زندگی مرا کفاف می دهد سپس گفت: سالی از سال ها، خریداری آمده و باغ را معامله کردم. قول نامه اش را نوشتیم، اتفاقاً به دیدار حضرت آیت اللّه کوهستانی رحمه الله در مازندران شتافتم، او در ضمن سخنان خود از من پرسید: «مرحمتی امام حسین علیه السلام» در چه حال است؟ پرسیدم: منظور شما چیست؟ فرمود: منظورم باغی است که داری. و افزود: این باغ را امام حسین علیه السلام به تو داده است. تعجب کردم و گفتم: چگونه امام حسین علیه السلام به من داد؟ او فرمود:

آن سالی که می خواستی از نجف به ایران بازگردی، به زیارت آن حضرت شتافتی

ص: 179

و گفتی: لطفی کنید که من به دست این و آن نگاه نکنم و زندگیم بدون احتیاج به دیگران بگذرد. بر اثر این درخواست بود که امام حسین علیه السلام این باغ را برای تو فراهم آورد. سخنان آیت اللّٰه کوهستانی رحمه الله مرا به گذشته کشاند و به یادم آورد و دانستم که این باغ مرحمتی امام حسین علیه السلام است. فوراً به گیلان برگشتم و معامله را فسخ کردم و تصمیم گرفتم این مرحمتی امام حسین علیه السلام را برای همیشه داشته باشم و این باغ هم چنان مخارج زندگی مرا تأمین می کند.

ذ) برکات عمل به وصیت پدر

شخصی بیست و پنج سال در آمریکا کلنیک روانشناسی داشت. در یکی از کاروان های تهران برای سفر حجّ، ثبت نام کرده بود که بنده به عنوان روحانی آن کاروان در خدمت زوّار خانه خدا بودم.

او در مکه برای بچه چهار ساله ای لباس خریداری کرده بود. به او گفتم: لابد برای نوه خود خریده ای. پاسخ داد: خیر، برای پسرم خریداری کرده ام. گفتیم: با توجه به سن شما باید «نوه» داشته باشی. پاسخ داد: داستان ویژه ای دارد و سپس گفت: سالیان طولانی منتظر بچه دار شدن بودیم و نهایتاً من و همسرم مأیوس گشتیم تا آن که چند سال قبل که پدرم در حال احتضار بود، در کنارش گریه سر دادم. پدرم گفت: چرا بی تابی می کنی؟ گفتم: تو پسری داشتی که وقتی بیمار شدی از آمریکا فوراً به کنارت رسید. من در آخرین لحظات چه کسی را در کنار خود دارم؟! گفت: پسرم، من بر اثر ملاحظاتی همه اموال و داراییم را به نام تو کردم تا به دخترانم و دامادهایم چیزی نرسد. به من قول بده که همه آنها را گرچه به نام تو هستند، از اموال من بدانی و طبق نظر قرآن پس از من عمل کنی و من قول می دهم تا فرزند دار شدن شما را تضمین کنم که وقتی من فوت کردم فرزندی را از خدا برای شما می خواهم. پدرم با جرأت و اعتماد خاصی این جملات را بر زبان آورد. من به پدرم قول دادم.

پدرم فوت کرد، پس از برگزاری جلسات هفتم، به وعده خود وفا کردم، سپس به کشوری که در آن زندگی می کردم، رفتم و در آستانه اربعین او دوباره به تهران بازگشتم. خانم من تلفن کرد که بیمار هستم و با راهنمایی زنان دیگر به پزشک مربوط به زنان مراجعه نموده و مشخص شد که حامله است، بسیار خوشحال شدم و دانستم که پدرم به وعده خود وفا کرد. پس از چندی برای زایمان او به تهران آمدیم، در اولین لحظات زایمان بود که خواهرم بر اثر

خوشحالی فریاد زد که پدرم زنده شد معلوم شد که چون من به خواسته پدرم، جامه عمل پوشاندم، پدرم نیز به وعده خود وفا کرد و پسری از خدا برایم گرفت. او سپس افزود: آن پسر الآن چهار ساله است، لذا لباس بچه چهار ساله خریداری کردم. او گفت: پدرم همواره زیارت عاشورا می خواند. وی از یکی از روحانی ها خواهش کرد تا در کنار کعبه به نیابت از پدرش زیارت عاشورا بخواند و او هم پذیرفت.

ر) توصیه به خواندن نماز شب

علّامه طباطبایی رحمه الله فرمود: چون برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم، به لحاظ قرابت و خویشاوندی، گاه گاهی به محضر علّامه آقا سیّد علی قاضی رحمه الله شرفیاب می شدم.

روزی در کنار دَرِ مدرسه ای ایستاده بودم و مرحوم آقای قاضی از آن جا عبور می کردند. چون به من رسیدند، دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: ای فرزند! دنیا می خواهی نماز شب بخوان، آخرت می خواهی نماز شب بخوان.

این سخن آن چنان در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم، پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی رحمه الله روز و شب به سر می بردم و از وقتی که به وطن بازگشتم تا هنگام رحلت ایشان، همیشه روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی رحمه الله براساس روابط استاد و شاگردی دستوراتی می دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود. علامّه طباطبایی رحمه الله می فرمود: «ما هرچه داریم از مرحوم قاضی رحمه الله داریم».(1)

مرحوم علّامه طباطبایی رحمه الله و آیت اللَّه العظمی بهجت از مرحوم آیت اللَّه قاضی رحمه الله نقل می کردند که ایشان می فرمودند: «اگر کسی نماز واجبش را اوّل وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد، مرا لعن کند» و یا فرمودند: «به صورت من تف بیندازد».(2)

س) هدیه امیرمؤمنان علیه السلام

یکی از علمای نجف اشرف که شاعر زبردستی هم بود و به هر دو زبان فارسی و عربی بهترین و فصیح ترین شعرها را می سرود و بضاعت مالی چندانی هم نداشت، روزی در حرم

1- 351. مهر تابان، ص 25 - 26.
2- 352. در محضر بزرگان، ص 99، به نقل از آیت اللّٰه مصباح یزدی.

حضرت علی علیه السلام یک نفر به ظاهر بی سوادی را دید که در خطاب به آن حضرت، این چنین می خواند:

شمع می سازم برایت یا امیرالمؤمنین

قدّ این گلدسته هایت یا امیرالمؤمنین

لکن به محض خواندن این بیت، لوستر بسیار گرانبها و جواهرنشان که یکی از پادشاهان برای حرم حضرت علی علیه السلام هدیه آورده و در حرم نصب شده بود، کنده شده و به پایین افتاد. هنگامی که آن لوستر پایین آمد، او آن را گرفت تا به زمین نخورد و نشکند. تولیت آستان علوی آنجا تشریف داشت وقتی ماجرا را مشاهده کرد فهمید عطای مولا علی علیه السلام است، ولی چون این بنده خدا نمی خواست آن را برای خود بردارد، آن را به رییس الخدام تولیت آستانه داد که در جایش نصب کند. آنها هم چهار پایه آوردند و نصب کردند. وقتی پایین آمدند دوباره از مکان خود جدا شد و پایین افتاد و باز در دامن این آقا قرار گرفت. نکته ای که قابل توجه بود اینکه بار اوّل شخص زیر لوستر بود، اما دفعه دوم زیر آن نبود، و به طور مایل به طرف او آمد. دیگر هیچ شکی برای کسی باقی نماند که این اعطا را حضرت مرحمت کرده اند.

تولیت گفت: این را حضرت به شما اعطا فرموده، بفروش و مصرف کن. او گفت: به که بفروشم؟ تولیت گفت: خودم از پول هایی که مردم نذر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند و داخل ضریح ریخته اند، به شما می دهم و بعد آن را دوباره نصب می کنم. این کار را کردند، دیگر جدا نشد.

آن عالم شاعرِ فقیر، با خود گفت: عجب! ما تا حالا ضرر کردیم، یک عمر در فقر به سر بردیم و به عقلمان نرسید که قصیده ای برای مولا بگوییم و از ایشان جایزه بگیریم. به هنگام شب، قصیده بسیار خوبی در مدح مولا علی علیه السلام سرود. وقتی فردا به حرم رفت، اوّل نگاهی انداخت تا ببیند کدام لوستر قیمتش بیشتر است. آن را در نظر گرفت و زیر آن رفت. کمی خود را عقب کشید که اگر فرود آمد به سرش اصابت نکند و سرش آسیب نبیند. شعرها را با صدای خوب و چهچهه زنان خواند، وقتی تمام شد، نگاه کرد و منتظر شد تا لوستر پایین بیفتد، اما خبری نشد. با خود گفت: شاید حضرت این را نپسندید.

روز دوم و سوم نیز شعر دیگری سرود، سه روز پی در پی این کار را تکرار کرد، روز سوم با خشم و عصبانیت گفت: یا علی، اگر بگویی داماد پیغمبر بودم، قبول می کنم؛ اگر بگویی پسر

ص: 182

عموی پیغمبر بودم قبول می کنم؛ اگر بگویی فاتح جنگ ها بودم، قبول می کنم؛ همین طور فضایل حضرت را شمرد، در آخر گفت: ولی ذوق شعری نداشتی، آخر آن شعر بود که آن آقا گفت و شما هم جایزه دادی؟ خلاصه قهر کرد و از حرم رفت.

شب در خواب مولا را زیارت کرد در حالی که لبخند بر لبان مبارکش نشسته بود، فرمود: او برای خدا خالصانه گفت، ولی تو از اوّل به خاطر صله و جایزه شعر گفتی، فرق شما با او همین بود، اما در عین حال چون از در خانه ما هیچ کس ناامید برنگشته، نزد یکی از شعرای شیعه که از ثروتمندان هندوستان است برو، آدرسش هم فلان جاست، او مصرعی سروده و مصراع دوم را نتوانسته بیاورد. برو و شعرش را به این مصرع کامل کن: «به آسمان رود و کار آفتاب کند». ایشان نذر کرده که نصف ثروتش را بپردازد به شاعری که نیمه دوم شعرش را کامل کرده و مورد پسندش قرار گیرد. آن عالم فقیر هم اطاعت کرده و به سراغ آن شاعر شیعه ثروتمند رفت، گفت: شنیده ام شما شعری برای مولا علی علیه السلام گفته ای و در تکمیل آن مانده ای، مصرع اوّل آن شعر چیست؟ گفت: «به ذره گر نظر لطف بوتراب کند».

عالم فقیر بلافاصله گفت: «به آسمان رود و کار آفتاب کند». مرد غنی گفت: به به عجب جالب و زیباست. شما هم شاعر زبردستی هستید. عالم گفت: بله، من هم شاعر هستم، ولی این قصه ای دارد. وقتی قصه اش را نقل کرد، آن آقا خیلی گریه کرد که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام شعر مرا قبول کرده که مصرع دومش را خود ایشان فرموده و تو را فرستاده که بیایی و به من برسانی، پس نذر مرا ایشان قبول فرموده است. بعد هم تمام ثروتش را بین خود و او نصف کرد.

نتیجه

الف) ارتباط با برزخ نشینان از راه رؤیا یک مسأله قابل قبول همگان است.

ب) رؤیا به نوبه خود از حرکت روح آدمی بدون جسم دنیوی و نیز وارد شدن روح آدمی را «قالب مثالی» که غالباً اموات، پس از ارتحال از این عالم، بدان وارد می شوند، حکایت دارد.

فصل ششم ارتباط با برزخ نشینان از طریق میهمان شدن بر آنها

ارتباط با برزخ نشینان از طریق میهمان شدن بر آنها

پذیرفتن این حقیقت که زندگان می توانند به دنیای مردگان وارد شوند و از آن عالم، اطلاعاتی به دست آوردند، بسیار دشوار است و جز انسان های خاص و صاحبان معرفت ویژه، آن را به آسانی نمی پذیرند. گرچه در عالم مردگان گام نهادن از طریق رؤیا امر آسانی است و قبول آن برای زندگان نیز امر پیش پا افتاده ای است، لکن به میهمانی مردگان رفتن که به طور نادر و بسیار اندک رخ می دهد، پذیرفتن آن برای شنوندگان نیز دشوار است.

در کتاب خزائن علّامه نراقی رحمه الله که به تصحیح استاد بزرگوارم علّامه حسن زاده آملی (حفظه اللّه) رسیده است، یکی از ثقات نقل می کرد از والد خود، که او نیز از ثقات بود، در وقتی که من در سن شانزده یا هفده سال بودم، عید نوروزی بود، در اصفهان به اتفاق پدر خود و جمعی از دوستان و هم صحبتان به بازدید عید به خانه های آشنایان رفتیم. اتفاقاً روز سه شنبه بود، به عزم دیدن آشنایی رفتیم. در قبرستانی که نزدیک خانه او بود مکث کرده، شخصی را فرستادیم تفحص کند که او در خانه است یا نه؟

بر سر قبری نشستیم، یکی از رفقا به عنوان مطایبه گفت: ای صاحب قبر، آخر ایام عید است، به دیدن هر که رفتیم تعارفی کرد و شیرینی و میوه آورد، چرا تو چنین بی تعارفی؟ ناگاه از قبر آوازی بر آمد که ببخشید ندانستم شما این جا خواهید آمد. سه شنبه آینده وعده ما باشد، همین جا، تا من نیز تعارف بجا آورم. ما از شنیدن این آواز متوحش شدیم و از جا برخاستیم، متحیر و مضطرب مانده، به منازل خود مراجعت کردیم و متیقّن شدیم که تا سه شنبه آینده ما همه خواهیم مرد.

مشغول توبه و وصیت و تنقیح امور خود شدیم. تا روز سه شنبه آینده با هم مجتمع شده، گفتیم: بیایید تا بر سر قبر او رویم ببینیم چه روی می دهد. مجتمعاً بر سر قبر او رفتیم. یکی از ما گفت: ای صاحب قبر به وعده وفا کن، ناگاه دیدیم قبر شکافته شد و دری پیدا گردید و آوازی آمد که بسم اللّه، قدم رنجه فرمایید، پله ای چند ظاهر شد و ما در نهایت حیرانی پایین رفتیم. دهلیزی طولانی، سفید کرده، روشن نمایان شد و شخصی در آن جا ایستاده، پیش افتاد و دلالت کرد، چون دهلیز تمام شد، باغی در نهایت

طراوت و صفا ظاهر و در آن جا نهرهای آب جاری و درخت های مشتمل بر انواع میوه های جمیع فصول و بر آن درختان، انواع

ص: 184

مرغان خوش الحان و از خیابانی که مقابل دهلیز بود، رفتیم. در میان باغ به عمارتی رسیدیم، ساخته و پرداخته در نهایت زینت و اطراف آن به باغ گشوده، پس داخل آن عمارت شدیم.

شخصی در نهایت جمال و صفا نشسته و جمعی از ماه لقایان کمر خدمت او بر میان بسته، چون ما را دید، از جا برخاست و عذر خواهی نمود و ترغیب کرد و انواع شیرینی ها و میوه ها که مثل آن ندیده بودیم آورد و ما متحیر بودیم که در این جا خواهیم ماند یا بازگشتی خواهیم داشت. بعد از ساعتی برخاستیم تا ببینیم چه روی خواهد داد. آن شخص ما را مشایعت کرد تا دم دهلیز، پس پدر من از او سؤال کرد که تو کیستی و این جا کجاست؟ گفت: من فلان مرد قصّابم، در بازارچه ای که نزدیک این قبرستان است، دکان قصابی داشتم و عملی به جز این نداشتم که هرگز کم نفروختم و اوّل وقت نماز که داخل می شد و صدای مؤذن بلند می شد، اگر گوشت در ترازو بود نمی کشیدم و به مسجد کوچکی که در آن نزدیکی بود به نماز جماعت حاضر می شدم و بعد از مردن این موضع را به من دادند و در هفته گذشته که شما این سخن را به من گفتید، مأذون به راه دادن نبودم و این هفته اذن گرفتم.

بعد هر یک از ما از مدّت عمر خود سؤال کردیم و او جواب می گفت: از آن جمله شخص مکتب داری را گفت: تو زیاده از نود سال عمر خواهی کرد و او هنوز زنده است و مرا گفت: تو فلان قدر، و حال پانزده سال دیگر باقی است.(1)

علّامه نراقی رحمه الله و قدم نهادن به دیار برزخ

در زندگی نامه علّامه نراقی رحمه الله آمده است: «روزی در نجف، همسرم به من گفت: «چیزی در منزل از خوراکی نداریم». به قبرستان وادی السلام رفتم. ناگهان دیدم چند عرب، نعشی را آوردند. به من گفتند: «به نماز و دفن آن اقدام کن» و رفتند، من هنگامی که میّت را داخل قبر نهادم، دریچه ای را در آن یافتم. وقتی آن را گشودم باغ بسیار جالبی را دیدم و داخل شدم، در وسط آن، ساختمان باشکوهی را یافتم. داخل آن شدم.

در سالن بزرگی، مردی را با کمال جلال و وقار یافتم و جمعیّتی در کنار او نشسته و از او از بازماندگان خود می پرسیدند. ناگهان دیدم ماری

خطرناک سررسید و آن آقا را نیش زد و رفت. آن مرد بی جان شد و از حال رفت. ولی یاران وی را به هوش آوردند و پس از لحظاتی

1- 353. خزائن، علامه نراقی؛ تحقیق، تصحیح و تعلیق، علامه حسن زاده آملی.

آن مسأله تکرار شد. خیلی تعجب کردم، پیش رفتم و به او گفتم: «تو کیستی و قضیه این مار چیست؟» پاسخ داد: «من همین میّتی هستم که مرا در قبر جای دادی؛ و این باغ نتیجه اعمال نیک من است». گفتم: «داستان نیش زدن مار چیست؟» پاسخ داد: «این هم نتیجه یک قضاوت نابجای من است. روزی در بازار دو نفر با هم دعوا داشتند، مغازه دار به مشتری می گفت: «شش شاهی طلب کاری من است و خریدار می گفت پنج شاهی طلب شماست. من به عنوان حاکم انتخاب شدم و قضاوت کردم که اختلاف در یک شاهی است، نیمی را بازاری ببخشد و نیمی را مشتری بپردازد و بازاری به ناچار سکوت کرد. در حالی که حقّ با او بود. من به خاطر «نیم شاهی» قضاوت نابجا، دوبار مورد حمله مار (برزخی) قرار گرفتم».(1)

علامه طباطبایی رحمه الله نقل کرد که استاد ما عارف برجسته حاج میرزا علی آقا قاضی رحمه الله می گفت: در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما مادر یکی از دخترهای افندی ها (سنی دولت عثمانی) فوت کرد. این دختر در مرگ مادر بسیار گریه می کرد و جداً ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا کنار قبر مادرش آمد و آن قدر گریه و ناله کرد که همه حاضران به گریه افتادند. هنگامی که جنازه مادر را در میان قبر گذاشتند دختر فریاد می زد: من از مادرم جدا نمی شوم. هرچه خواستند او را آرام و از مادر جدا کنند، مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند با اجبار، دختر را از مادر جدا کنند ممکن است جانش به خطر بیفتد، سرانجام بنا شد دختر را در قبر مادرش بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی قبر را با تخته ای بپوشانند و دریچه هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید. دختر در شب اوّل کنار مادر خوابید فردا آمدند و سرپوش را برداشتند تا ببینند بر سر دختر چه آمده است. دیدند تمام موهای سرش سفید شده است. پرسیدند: چرا این طور شده اید؟ در پاسخ گفت: شب در کنار جنازه مادرم در قبر خوابیدم. ناگاه دو نفر از فرشتگان آمدند و دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن دو فرشته هم مشغول سؤال از عقاید مادرم شدند و او جواب می داد. سؤال از توحید نمودند جواب درست داد، سؤال از نبوت نمودند جواب درست داد، تا این که پرسیدند، امام تو کیست؟ آن آقای محترمی که در وسط ایستاده بود گفت: «من امام او

1- 354. معادشناسی، علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی.

نیستم». (آن مرد محترم امام علی علیه السلام بود) در این زمان آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش آن به سوی آسمان زبانه کشید. من از ترس و وحشت آنچنانی، به این وضع که می بینید در آمدم. (1)

دیدار از بهشت و جهنم

انس بن مالک روایت کرده که: روزی حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فرمود: اکنون برادرم جبرئیل به من خبر داد که جریر از دنیا رفت و جان او را به آسمان بردند؛ بهشت و دوزخ را به او نشان دادند عجایب و غرایب بسیار دید باز او را به دنیا فرستادند او را بطلب و از او بپرس تا از احوال آخرت به تو خبر دهد و اصحاب بدانند که چه در پیش است. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله او را طلب نمود و فرمود: شرح حال خود را بازگوی. جریر عرض کرد: یا رسول اللَّه! در دکان نشسته بودم که تنم ناخوش گردید (بیمار شدم)، برخاستم و به خانه رفتم زبانم از کار افتاد و بر بستر بیماری افتادم؛ در این هنگام گروهی را دیدم که به صورت گرگ بودند و در پائین پای من ایستادند؛ چیزی نگذشت جمعی را دیدم که به صورت خوک بودند و بر جانب راست من ایستادند و چیزی نگذشت که گروهی را دیدم به صورت شیران آمده و بر جانب چپ من ایستادند من به ایشان نگاه می کردم و زبانم بند آمده نمی توانستم سخن گویم پس سر تا پای مرا بو کردند و گفتند: «لا إله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه» آنگاه روی به آن قوم کردند که روی های ایشان چون روی خوک و سگ بود گفتند: شما باز گردید که اشتباهی آمده اید و این مرد از جمله اهل توحید است پس به آنها که در پهلوی راست من بودند گفتند: بسم اللَّه جانش را بستانید. پس جانم را برداشتند. یا رسول اللَّه! اگر بخواهم از تلخی جان کندن و دیدار ملک الموت و سکرات مرگ بگویم یکی از هزار وصف نتوانم کرد. پس حریری آوردند و جان مرا در آن حریر پیچیدند و به آسمان بردند و آن ها که به صورت گرگ بودند از عقب من آمدند و مرا از هفت آسمان گذرانیدند پس زبانیه های دوزخ را دیدم که هر یک مثل کوهی تازیانه های آتش در دست گرفته، پیش من آمدند که بر من زنند آنهایی که مرا می بردند، گفتند: بازگردید که این از جمله اهل توحید است. آنگاه مرا پیش مالک دوزخ بردند من او را به خلقتی دیدم که جز خدا، بزرگی او را کسی نداند و کرسی ای دیدم از آتش که او در کرسی

1- 355. معادشناسی، علامه تهرانی، ج 3، ص 110.

نشسته بود، آنگاه مرا پیش او بردند او از من پرسید: نامت چیست؟ گفتم: جریر. سپس گفت: نام پدرت؟ گفتم: عطای جریح. گفت: از کجایی؟ گفتم از مدینه رسول خدصلی الله علیه وآله. پس دفتری آوردند در آن نگاه کرد سری حرکت داد و گفت: معبود تو کیست؟ گفتم: خدای عزوجل. گفت: رسول تو کیست؟ گفتم: محمدصلی الله علیه وآله گفت: در زندگی اسرار تو چه بود؟ گفتم: «کلمه طیبه لا اللّه محمّد رسول اللّه علی ولی اللّه». پس به آنهایی که موکل بر من بودند گفت: به حکم الهی هنوز اجل این بنده نرسیده. پس مالک به من گفت: ای مرد! باز می گردی یا می مانی تا قدرت الهی و عجایب و غرایب آن را مشاده کنی و خبر از برای زندگان غافل ببری که خدای تعالی تو را از روی حکمت برای دیدن اهل عذاب به این جا فرستاده؟ چون این مژده را شنیدم، خاطر جمع گردیده گستاخ شدم و گفتم: می مانم. پس گفتم: آیا ملک الموت جان بندگان را اشتباهی هم می گیرد؟ گفت: استغفر اللّه چنین مگو که هرگز به روی اشتباه نرفته و هر چه جان می گیرد به فرمان خدا می گیرد و هیچ امّت را کرامت نبوده که یکی از ایشان بمیرد و باز او را زنده کنند تا احوال عقبی را به مردم دنیا بازگوید، این مسأله برای امتی مجاز است که پیغمبر آنها محمدصلی الله علیه وآله می باشد و آنگاه نامه ای به دست من داد چون نگاه کردم سیصد و شصت حسنه در آن بود و برابر آن بدی های خودم را نیز دیدم ترسیدم که مستوجب دوزخ شوم. نامه دیگر به دست من دادند چون در آن نگریستم نیکی های بسیار دیدم گفتم: اینها اعمال من نیست این همه نیکی از کجا است؟ گفتند: ای بنده خدا و امت محمدصلی الله علیه وآله! خدای تعالی اعمال نیک را ده برابر می گرداند همچنان که در کلام خود فرموده: «مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(1) پس یک عمل نیک تو با یک بدی برابر باشد و 9 تای دیگر را از برای "تو ذخیره" کرده اند.

آنگاه مالک یکی از خازنان را طلبید و گفت: فرمان چنین است که این بنده را بدون آسیب همراه خود ببری تا اهل عذاب را ببیند و قدرت باری تعالی را مشاهده نماید تا چون بازگردد امتان محمّد را را خبر دهد که چه در پیش است. جریر گفت: یا رسول اللّه! مرا به دوزخ شدم بردند، چون داخل دوزخ دیدم که گروهی از غیبت کنندگان سنگ های آتشین در دهان داشتند و فرو می بردند و از راه دیگر بیرون می آمد هر باری که آن سنگ ها را فرو می بردند چنان فریادی می کردند که اگر اهل دنیا می شنیدند هلاک می شدند.

1- 356. سوره انعام آیه 160.

یا رسول اللَّه! چون از آنجا گذشتم جمعی را دیدم که زبان های ایشان از کام گسسته می شد و هر ساعت یکبار ملائکه های عذاب، عمودهای آتشین بر سر ایشان می زند؛ پرسیدم که این قوم چه کرده اند؟

گفتند: اینها در دنیا به مساجد از روی ریا می رفتند و در آنجا غیبت می کردند گروهی دیگر را در عذاب بسیار سخت دیدم.

گفتند: اینها شراب خواران و مطربانند که بدون توبه مرده اند.

یا رسول اللَّه! چیزهایی دیدم که ذکر آنها را نتوانم کرد دیگر طاقت دیدن آنها را نیاوردم. گفتم: مرا بازگردانید. پس مرا پیش مالک دوزخ بردند.

آنگاه گفت: ای بنده خدا! می خواهی که بهشت و اهل آن را هم مشاهده نمایی؟ گفتم: آری، پس به یکی از فرشتگان دستور داد این شخص را پیش رضوان برید و بگویید که این مرد یکی از امّت محمدصلی الله علیه وآله است که شربت مرگ چشیده و اهل دوزخ را دیده و نیکی او زیادتر از بدی او است او را به بهشت ببر تا بهشت را ببیند و خبر از برای اهل دنیا ببرد که چه در پیش است. چون مرا پیش رضوان بردند، جوان خوشروی، خوش خوی و خوش لقایی را دیدم که مثل او هرگز کسی را ندیده بودم به روی من چون گل بشکفت و خندید. پس به فرشتگان نیکو صورت دستور داد تا در بهشت را گشودند و مرا به بهشت بردند. قصری دیدم به غایت رفیع و عالی که شرح آن به گفتن درنیاید، پرسیدم: این قصر از آن کیست؟ گفتند: از آن خیرالبشر است. باز پرسیدم: آیا برای من هر جایی هست؟ گفتند: آری هر که از اهل توحید است برای او در بهشت جا و مقام خواهد بود.

یا رسول اللَّه! چندان عجایب و نعمت ها دیدم که وصف آنها به زبان درنیاید. باز ما را پیش مالک دوزخ بردند دیدم همه اهل عذاب در دوزخ افتاده اند چنان که گویی مرده اند و هیچ کس را عذاب نمی کردند پرسیدم که: ای مالک! قضیه چیست که از این دوزخیان آوازی بر نمی آید مگر مرده اند؟ گفت: یا جریر! اینجا جای مرگ نیست امّا چون روز پنجشنبه و جمعه می شود خدای تعالی عذاب را از دوزخیان بر می دارد پس به من گفت: برو و باقی عمر خود را به عبادت و بندگی خدای تعالی صرف کن. آنگاه مالک به آن جمعی که به صورت گرگ بودند، گفت: که این مرد را ببرید و جان او را در کالبدش رسانید. پس موکلان مرا باز آوردند در آن

وقت اقوام مرا غسل و کفن کرده و بر من نماز گزارده بودند که به فرمان خدای تعالی جان مرا باز آوردند برخواستم ونشستم.

یا رسول اللَّه! این همه در یک لحظه بر من گذشت.

پس حضرت فرمود: جبرئیل به فرمان ملک جلیل آنچه را که تو بیان کردی به من خبر داده، بیان توواقع است و خلافی ندارد. آنگاه روی مبارک به اصحاب کرده و فرمود: هرگز این چنین قضیه ای برای کسی روی نداده و برای کسی هم به غیر از جریر تا قیامت روی نخواهد داد.

نتیجه

الف) آن جا که خدا اجازه دهد، انسان های به اصطلاح زنده، می توانند در دنیای انسان های به ظاهر مرده یعنی برزخ نشینان، گام نهند و وارد شوند و در جریان زندگی آنان قرار گیرند.

ب) برزخ نشینان، به نوبه خود همانند ما دارای زندگی هستند و آیه: «عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ» از زندگانی شهیدان در عالم برزخ بازگو می کند ولی به طور کلی غیر از شهدا نیز کم و بیش این چنین اند.

فصل هفتم بازگشت بعضی از برزخ نشینان به زندگی دنیوی

مسأله رجعت

یکی از طرق ارتباط میان دنیا با عالم برزخ، مسأله رجعت است که نشان می دهد درب بازگشت به رجعت یا بازگشت برخی از برزخ نشینان به زندگی دنیوی خود، یکی دیگر از راه های ثبوت پل ارتباطی میان دنیا و آخرت است.

از آیات قرآنی و احادیث به دست می آید که پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله و همه اوصیای عظام او، یکی پس از دیگری به زندگی دنیوی باز می گردند و هرکدام در مدتی طولانی زعامت و هدایت کاروان بشری را در دست می گیرند.

در ذیل تفسیر آیه: «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»(1) آمده است «و هو فی الرجعه اذا رجع رسول اللَّه والائمه».(2)

البته مسأله رجعت - یعنی بازگشت برزخ نشینان به زندگی دنیوی - اختصاص به مؤمنان

ص: 190

1- 357. سوره غافر، آیه 51.
2- 358. بحارالانوار، ج 12، ص 27.

ندارد و نیز اختصاص به دوران پس از ظهور امام عصر ندارد. چنان که در احادیث می خوانیم: «ان له رجعه قبل قیام القائم و معه و بعده».

برای آدمی، پیش از قیام حضرت ولی عصرعلیه السلام و در دوران او و پس از ارتحال او رجعت، تحقق می یابد.(1)

زنده شدن همراهان حضرت موسی رحمه الله در کوه طور

حضرت موسای کلیم رحمه الله که به همراه هفتاد نفر از رجال برجسته بنی اسرائیل در کوه طور تقاضای رؤیت ذات حق کرده بودند، ناگهان به طوری قهرآمیز از پا درآمدند و از دنیا رفتند (به عالم برزخ داخل شدند) لکن با تقاضای حضرت موسی کلیم رحمه الله، دوباره به زندگی دنیوی رجعت کردند.(2)

راوندی در «قصص الأنبیاء»، می نویسد: حضرت موسی کلیم علیه السلام به بنی اسرائیل وعده داده بود که پس از نجات از دست فرعون، از سوی خداوند متعال کتاب آسمانی نازل خواهد شد؛ به همین دلیل، با جمعیّتی به کوه طور رفت. چند روزی از زمان معین شده برای بازگشت او گذشت؛ ولی حضرت موسی علیه السلام نیامد. سامری مجسمه گوساله مرموزی را کنار دیواری نصب کرد. یکی از دستیاران او دور از چشم دیگران، از طرف دیگر دیوار در آن می دمید و صدایی شبیه گوساله از آن برمی خواست. مردم عوام، بی خبر از همه جا، طبق القاء سامری، آن را خدای تجسم یافته پنداشتند و به پرستش آن مشغول گشتند. وقتی که موسی علیه السلام از طور بازگشت، دستور داد تا مرتدان به کیفر اعمال خود برسند. کفاره این ارتداد آن بود، که مؤمنان با شمشیر آخته آنان را به قتل برسانند. آنان (قوم موسی) 600 ششصد هزار نفر بودند (شهید مطهری در کتاب تعلیم و تربیت از ابن خلدون نقل می کند، که حضرت موسی علیه السلام و قومش، از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بودند و تا آن حضرت چهار نسل بیشتر فاصله نداشتند لذا این رقم افسانه ای بیش نیست.). که فقط 12 هزار نفر آنان مرتد نشده بودند. سرانجام، پس از قتل بسیاری از آنان، به خمسه طیبه، پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام او و اسلام متوسّل گشتند، بر این اساس، از سوی خدا، فرمان عفو، صادر گردید.(3)

1- 359. پيشين، ج 53، ص 355، باب 12.
2- 360. همان، ص 1، باب 28.
3- 361. ر. ک: قصص الأنبياء، ص 170 و 171.

«ارمیا» در زمان عزیر پیامبرعلیه السلام نیز از دنیا رفت و پس از صد سال در حالی که ذرات استخوان بدنش پراکنده شده بود، دوباره به زندگی دنیوی بازگشت. در احادیث آمده است: خدا اوّل چشم او را به قدرت خود آفرید تا ببیند که چگونه خدا قادر است همه ذرات پراکنده یک بدن را جمع کند.(1) همچنین بعضی از اهل نظر این داستان را مربوط به خود عزیرعلیه السلام می دانند.(2)

* * *

در زندگینامه عُزَیر پیامبرعلیه السلام در یکی از آیات قرآن آمده: ««أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی یُحْیِی هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ»».

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقف ها فرو ریخته بود. گفت: چگونه خدا این ها را پس از مرگ زنده می کند؟ خدا او را یک صد سال میراند. سپس زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟.(3)

عُزیرعلیه السلام - یا اِرمیا یا خضرعلیه السلام(4) - که درباره زنده کردن مردگان تردید داشت و این تردید را با دیدن قریه ای که (بیت المقدس که توسط بخت النصر) تخریب شده بود، خدا او را می راند، اجزای پراکنده شده بدنش از جاهای مختلف در کنار یکدیگر و به صورت اوّل پدیدار می گردید. او قدرت الهی را با چشم خود دید و قدرت دیگر الهی آن بود که آب و غذای او پس از گذشت صد سال هم چنان به حال اوّل خود باقی بوده و تغییر طعم و بو و مزه نداده بودند! انگور و انجیر، با آن که خیلی زود تغییر می کنند، ولی به قدرت الهی به حال اوّل خود باقی ماندند. در حالی که همه اجزای بدن حمار او نیز از پای درآمده بودند. او صبح گاهان از خانه بیرون رفت و شامگاهان بازگشت و شهر و منطقه زندگی خود را دگرگون یافت، معلوم شد صد سال تاریخ ورق خورده و از عالم برزخ به زندگی دنیوی گام نهاده است.

1- 362. بحارالانوار، ج 7، ص 34، باب 3.

2- 363. همان، ج 14، ص 36، باب 25.
3- 364. سوره بقره، آیه 259.
4- 365. بحارالانوار، ج 14، ص 360، ح 25.

هنگامی که ملک (یا نبی یا سالمندانی که شاهد موت او بودند)(1) سؤال کردند: «کم لبثت؟» چه مدّت در این جا بودی؟ پاسخ داد: «لبثت یوماً او بعض یوم قال: بل لبثت مأه عام».

یک روز یا مقداری از یک روز. گفت: نه بلکه تو صد سال در روزگار مرده بودی.

نکته مهم در این داستان آن است که این مسأله یعنی قدرت نهایی الهی به آن جهت صورت پذیرفت تا برای دیگران بانگ بیدار باشی باشد. آنان که در اصل مرگ، یا در معاد جسمانی و قدرت الهی در این باره تردید دارند دقت کنند «ای حجه للناس فی البعث».

چه حجت و دلیلی برای مردم در مورد قیامت است؟

در این هنگام بود که عزیرعلیه السلام ندا در داد: «اعلمُ ان اللَّه علی کلّ شی ء قدیر».

می دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

در تورات آمده است که مردم با دیدن عزیرعلیه السلام گفتند: او خدا زاده است «فقالوا عزیر بن اللَّه».(2)

آنان که از برزخ به دنیا بازگشت می کنند، دو دسته اند: دسته ای بدن آنان در روزگاری که در برزخ به سر می برند، سالم مانده است، مثل اصحاب کهف. به قول برخی از روایات(3) و دسته دوم کسانی هستند که بدن آنان متلاشی و اجزای بدنشان پراکنده شده، ولی به قدرت الهی به صورت اوّل در آمده و به زندگی دنیوی باز گشتند.

در تفسیر قمی در باب راز مرگ ارمیا آمده است که او انگور، انجیر و شربتی را برداشته، سوار بر الاغ شد و از جایی عبور می کرد که لاشه ای را دید که حیوانات بیابانی و نیز حیوانات دریایی از آن می خورند، در این هنگام مسأله معاد و به ویژه معاد جسمانی نظر وی را جلب کرد که خدا چگونه می تواند اجزای پراکنده شده بدن این حیوان را به جای اوّل خود باز گرداند و نیز کارهای تخریب بخت النصر در بیت المقدس را مدّ نظر خود داشت. ایشان معتقدند که در حمله بخت النصر عزیرعلیه السلام در چشمه آبی ناپدید شده بود. بعضی از اهل نظر می نویسد: قریه توسط طاعون

بدون سکنه مانده بود و داستان فوق از این حیث نظر طرف را جلب کرده بود.

ص: 193

1- 366. پیشین، ج 14، ص 360.
2- 367. بحارالانوار، ج 14، ص 360.
3- 368. همان، ج 53، ص 127.

حضرت مسیح علیه السلام دو تن از نمایندگان خود را جهت ابلاغ آیین خود، میان مردم منطقه انطاکیه فرستاد که سر انجام، توسط پادشاه منطقه زندانی شدند. وقتی شاه به آنان گفت: شما چه کاره اید؟ پاسخ دادند: «رسولا عیسی جئنا ندعوک من عباده ما لا یسمع و لا سیجرا لی من یسمع و یبصر».

ما فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام هستیم و آمدیم تا اینکه تو را از عبادت و پرستش چیزی که نه می شنود و نه می بیند باز داریم و دعوت کنیم به کسی که هم می شنود و هم می بیند.

حضرت مسیح مقدّس علیه السلام، نماینده دیگر ایشان که در قرآن در سوره «یس» از او به عنوان ثالث «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ»(1) مطرح می باشد.

- کسی که نزدیک ترین شخص به حضرت مسیح علیه السلام بود، یعنی شمعون الصفا، رییس جمعیت حواریون مسیح مقدّس علیه السلام و وصیّ حضرت مسیح علیه السلام.

- او به گونه ناشناس به شاه نزدیک شد و همانند یکی از هم کیشان او عمل کرد و کم کم از مقربان او گشت.

روزی به شاه گفت: دو تن از مردان را زندانی کردی، چه خوب است آنان را احضار کنی تا در محضر شما ادعای خود را ابراز کنند و ببینیم ادعای آنان چیست. آنان را از زندان به دربار آوردند. شمعون از آنان پرسید «من ارسلکما الی هیهنا قالا اللّه الذی خلق کل شی ءٍ لا شریک له».

چه کسی شما را به اینجا فرستاد؟ آنها گفتند: خداوندی که همه چیز را آفریده و شریکی برای او نیست ما را فرستاده.

شمعون پرسید: اگر از سوی خدا هستید، نشان صدق شما چیست؟ پاسخ دادند کور مادر زاد را شفا می دهیم، کوری را آوردند، دعایی خواندند و شفا یافت. شمعون به پادشاه گفت: آیا از بت های ما چنین هنری ساخته نیست؟ شاه گفت: خیر، گفتند: مرده را نیز زنده می کنیم، شمعون به پادشاه گفت: از اینان بخواهیم تا پسر شما را که یک هفته است از دنیا رفته، به

1- 369. سوره یس، آیه 13.

زندگی دنیوی برگردانند. سرانجام به سر قبر او رفتند. آن دو دعایی خواندند، قبر شکافته شد و پسر شاه از قبر بیرون آمد. پسر گفت: دو مرد را دیدم که در پیشگاه خدا سجده کردند و از خدا باز گشت من به دنیا را خواستند و خدا اجابت کرد. شاه گفت: پسرم آن دو مرد را می شناسی؟ پاسخ داد: اگر ببینم می شناسم، سرانجام جمعیت انطاکیه در بیرون شهر صف کشیدند و پسر شاه از میان آنان، آن دو تن را شناخت و به شکرانه این زنده شدن، شاه و همه دولت و همه مردم شهر به آیین حق درآمدند، و به شکر این بازگشت از برزخ به دنیا، دین خدا رونق دیگری یافت.(1)

مقتول بنی اسرائیل

مفّسر معروف علّامه طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه 6 سوره بقره می نویسد:(2) امام رضاعلیه السلام فرمود: مردی از بنی اسرائیل یکی از نزدیکان (بستگان) خود را کشت و جسد او را در محل زندگی یکی از بهترین یاران موسی انداخت و سپس خود به عنوان خون خواه او به حرکت درآمد و سرانجام مردم مسئله را به حضرت موسای کلیم علیه السلام گزارش داده و حل معما و شناسایی قاتل را از آن حضرت خواستند.

او گفت: خدا می فرماید که گاو ماده یعنی «بقره»ای بیاورید تا آن را ذبح کنم و قطعه ای از گوشت آن را به جسد مقتول بزنیم تا زنده شود و خود قاتل خود را معرفی نماید. آنان در فراهم آوردن آن تعلل کردند: «قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ لَّا فارِضٌ وَلَا بِکْرٌ عَوَانٌ بَیْنَ ذَلِکَ»؛

گفتند: به پروردگارت بگو تا بیان کند که آن گاو چگونه باشد؟ موسی گفت: پروردگارم می گوید: گاو ماده ای که هنوز قدرت حمل را نیافته و نه بزرگ است، و نه کوچک بیاورید.

با همه تعلل ورزی آنان و کوتاه نیامدن حضرت موسی علیه السلام و با تلاش فراوان، گاو واجد شرایطی یافتند که در دست کسی بود که نمی فروخت و بر اثر اصرار فراوان خریداران، بنا شد که پوست آن را پر از زر و جواهر کنند و به او تحویل دهند و سرانجام این چنین شد و ثروت هنگفتی برای صاحب گاو فراهم آمد.

بعضی از یاران از حضرت امام رضاعلیه السلام پرسیدند: چگونه می شود که بعضی از اموال آدمی

1- 370. مجمع البيان، ج 8، ص 421.
2- 371. همان، ج 1، ص 134.

این گونه پربها و پربرکت از آب در می آید؟ حضرت فرمود: این بقره داستان ویژه ای دارد. مشتری های متعددی آمدند و با قیمت کلان از صاحب آن می خریدند، او می گفت: پدرم خوابیده است و کلید آغل زیر سر اوست و من او را برای مال دنیا از خواب بیدار نمی کنم و سلب استراحت از او را جایز نمی دانم. هنگامی که پدر از خواب بیدار شد، در جریان احترام فرزند و حفظ حریم و استراحت او توسط فرزندش قرار گرفت، پدر دعا کرد و این قیمت گران عوض احسان و حفظ حریم پدر است.

سرانجام گاو مورد پیشنهاد حضرت موسی علیه السلام را کشتند، بخشی از آن را به تن آن مقتول زدند و مقتول زنده شد و از عالم برزخ به دنیا باز گشت و قاتل خود را معیّن و رسوا ساخت و سالیان سال پس از بازگشت به زندگی دنیوی زندگی کرد. راز قتل، آن بود که قاتل، عاشق دختر عموی خود شده بود و به خواستگاری او رفته بود. امّا عمو (پدر دختر) موافقت نکرده بود. در این بین یکی دیگر از جوان های شایسته به خواستگاری وی (آن دختر) آمد و او (پدر دختر) پذیرفت. لذا عاشق به قتل عموی خود (پدر دختر) دست زد. (بعضی به جای عمو، پسر عموی نوشته اند)

داستان فوق در حدیثی دیگر:

شرح صلوات، ص 131 - 139، نقل از [علی خمسه ای قزوینی معروف به حکیم هندی، صلوات کلید حلّ مشکلات ص 166- 162]

قضیه گاو بنی اسرائیل

در میان بنی اسرائیل، کسی را کشته بودند و قاتل او معلوم نبود و از جانب خدا مأمور شدند گاوی را بکشند که دارای صفات ویژه ای باشد و چنان گاوی را پیدا نکردند، در حالی که جوانی از بنی اسرائیل چنین گاوی داشت، ولی آنان اطلاع نداشتند. شبی در خواب به آن جوان الهام می شود که «چون تو بر محمّد و آل محمّد صلوات می فرستی، جزای تو را در این دنیا به تو می رسانیم» در خواب، به جوان بنی اسرائیلی الهام می شود که گروهی از بنی اسرائیل روزی جهت خریدن گاو سراغ تو می آیند. شما گاو را نمی فروشی مگر به امر مادرت و اگر چنین کنی ثروت بسیاری برای خود و فرزندانت به دست می آید.

آن جوان از چنین خوابی شاد گردید و چون صبح شد گروهی از بنی اسرائیل به منزل آن

ص: 196

جوان آمدند که گاوش را بخرند.

باب گفتگو شروع شد و به جوان گفتند که گاوت را چند می فروشی. گفت: دو دینار، ولی اختیارش دست مادرم می باشد. گفتند: ما یک دینار می خریم و چون آن جوان با مادر خود مصلحت کرد گفت: به چهار دینار بفروش. جوان گفت: مادرم می گوید: چهار دینار، خریداران گفتند: ما دو دینار می خریم. جوان چون با مادر مصلحت کرد، گفت: صد دینار. خریداران گفتند: ماپنجاه دینار می خریم. آنچه خریداران راضی می شدند، مادر قیمت گاو را بالاتر می برد. تا آن جا که گفت: باید پوست گاو را از طلا پر سازند.

گاو را خریدند و کشتند و استخوان بیخ دم او را گرفتند و بر آن مرده زدند و گفتند: خداوندا! به حق محمد و آل طیبین اوعلیهم السلام مرده را زنده گردان و به سخن درآور، تا آن که ما را خبر دهد که چه کسی او را کشته است.

ناگاه آن کشته به امر و اذن خداوند به برکت قسم ها و ذکر صلوات بر محمّد و آل محمدصلی الله علیه وآله، صحیح و سالم برخاست و به موسی علیه السلام عرض کرد: ای پیغمبر خدا! این دو پسر عموی من بر من حسد بردند، به خاطر دختر عمویم مرا کشتند و بعد از کشتن مرا در محله این گروه انداختند که دیه مرا از ایشان بگیرند. پس موسی علیه السلام آن دو را کشت و آن گاه خدا پوست آن گاو را آن چنان گشاد و بزرگ کرد تا آن که از پنج هزار اشرفی پر شد.

سپس بعضی از بنی اسرائیل گفتند: نمی دانیم که کدام عجیب تر است: زنده شدن این مرده یا به سخن آمدن صاحب این گاو؟ پس وحی آمد: ای موسی، به بنی اسرائیل بگو که هرکه از شما می خواهد که من زندگانی او را در دنیا نیکو گردانم و در بهشت محل او را عظیم سازم و او را در آخرت با محمد و آل طیبین اوصلی الله علیه وآله هم صحبت نمایم، مثل این جوان عمل کند. به درستی که این جوان از موسی علیه السلام شنیده بود ذکر محمدصلی الله علیه وآله و آل طاهرین او چقدر پر ارج است و پیوسته برایشان صلوات می فرستاد و ایشان را از جمیع خلایق انس و جن و ملایکه جدا می دانست و به این سبب مال عظیمش برایش میسر شد.

سپس جوان به موسی علیه السلام گفت: ای پیغمبر خدا، حالا من چگونه این همه مال را حفظ کنم. با بودن این همه دشمن و حسود. حضرت موسی علیه السلام در جواب می فرماید: برای این همه مال، صلوات بر

محمد و آل محمدصلی الله علیه وآله را بخوان. چنان چه بیش از این می خواندی و همان اعتقاد

درست تو برای صلوات بود و به برکت همان صلوات ها بود که این همه مال گران قیمت به دست تو آمد. پس به ذکر صلوات هایت ادامه بده، تا خدای بزرگ و قادر و توانا این مال را از آن تو کند. و ضرر او را رفع نماید. در این وقت آن جوان زنده شد. چون این سخنان موسی علیه السلام و جوانِ صاحب گاو را شنید تشویق شد که از حضرت موسی علیه السلام کمک بگیرد و گفت: خداوندا، تقاضا می کنم از تو به آنچه این جوان از تو تقاضا نمود، از صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله و متوسل شدن به انوار مقدّسه ایشان، که مرا باقی بداری در دنیا که برخوردار شوم از دختر عموی خود و خوارگردانی دشمنان و حسودان مرا و خیر زیادی به سبب صلوات بر محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله به من عطا کنی. پس از آن از سوی خدا به موسی علیه السلام گفته شد که این جوان را به برکت توسل به انوار مقدّسه محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله، 130 سال عمر دادم که در این مدت صحیح و سالم باشد و در قوای او ضعفی حادث نشود و از زوجه خود، دختر عمویش بهره مند گردد و چون این مدت منقضی شود هر دو را با یکدیگر از دنیا می برم و در بهشت خود جا می دهم که در آن جا متنعم باشند و سپس از خدا وحی آمد به موسی علیه السلام، که ای موسی! اگر کشنده این جوان تقاضا می کرد از من مثل تقاضایی که این جوان کرد و متوسل به انوار مقدّسه محمد و آل محمّدصلی الله علیه وآله می شد و از عمل خود توبه می کردند و از من می خواستند که رسوایشان نکنم او را رسوا نمی کردم و اذهان و خاطر بنی اسرائیل را از پیدا کردن قاتل دور می کردم و اگر بعد از رسوایی توبه می کردند و متوسل به انوار مقدّسه محمد و آل محمّدصلی الله علیه وآله می شدند عمل او را از خاطره های مردم بیرون می بردم و در دل اولیای مقتول می انداختم که از قصاص او بگذرند.

بعد از مدتی، آن قبیله بنی اسرائیل که گاو را خریداری کرده بودند، نزد حضرت موسی علیه السلام به فریاد آمدند و گفتند: ای موسی! ما با لجاجت، خود را به پریشانی مبتلا نموده ایم و تمام اموالمان را به بهای گاو از دست دادیم، پس دعا کن خداوند روزی ما را زیاد فرماید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: وای بر شما! مگر نشنیدید دعای آن جوان را و آن مقتول زنده شده را؟ مگر ندیدید چه فایده ها بر دعاهای این ها (صلوات بر محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله) می کردند؟ پس شما نیز متوسل به ذکر صلوات و درود بر محمّدصلی الله علیه وآله شوید. آن

گاه گروه بنی اسرائیل متوسل به ذکر صلوات و درود بر محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله شدند و خدا را قسم به

ص: 198

محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله دادند تا اینکه فقر و احتیاجشان برطرف شود. سپس خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که بگو به ایشان که بروند به فلان خرابه و فلان موضع را بشکافند که در آن جا ده هزار دینار هست بردارند و هرچه را که از هرکسی گرفته اند رد نمایند و زیادی را میان خود تقسیم کنند تا اموالشان چند برابر گردد.

نتیجه

الف) مردگان نابود نشده اند بلکه از عالمی دیگر در برزخ زندگی می کنند.

ب) همان گونه بازماندگان می توانند با برزخ نشینان از طرق مختلف ارتباط برقرار کنند. برزخ نشینان نیز می توانند به دیدار بازماندگان بشتابند و نیز برخی از آنان که مورد صلاح دید پروردگار حکیم قرار گیرند دوباره به اندام دنیوی خود درآمده از قالب مثالی خود بیرون جسته به زندگی دنیوی خود روی آورند و در دنیا ادامه زندگی بدهند که در روز «رجعت» این مسأله عینیت بیشتری خواهد یافت.

فصل هشتم جلوه ای از ارتباط با برزخ نشینان در نماز

اشاره

تردیدی نیست که سلام کردن به دیگران، مستحب است ولی پاسخ دادن به سلام دیگران واجب است. و نیز شکی نیست که هر مسلمانی، در شبانه روز لا اقل پنج بار نماز می خواند و هر بار، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سلام می دهد و می گوید: «السلام علیک ایها النبی و رحمه اللَّه و برکاته». آیا پیامبرصلی الله علیه وآله که از دنیا رفته است، قدرت بر پاسخ دادن را دارد یا خیر؟ مسلماً پاسخ مثبت است و ما باید معتقد باشیم که آن حضرت از عالم ملکوت برزخ خود به سلام ها پاسخ می دهد. نتیجه آن می شود که ما در شبانه روز چند نوبت با برزخیان ارتباط برقرار می کنیم. همچنین در سلام نماز می گوییم: «السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین». در این جا نمازگزار به خود و بر کلیه بندگان صالح، سلام می دهد، همه بندگان صالح - اعم از زندگان و مردگان - پس نه تنها با پیامبرصلی الله علیه وآله، بلکه با بسیاری از آدم های صالح که در برزخ زندگی می کنند نیز ارتباط بر قرار می کنیم. همچنین در سلام سوم نماز می گوییم: «السلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته». در این جا به همه انبیا و اولیا سلام می کنیم. آیا جواب سلام واجب نیست؟ آیا این مسأله نشان از

حیات آنان در عالم برزخ ندارد؟ آیا پاسخ نمازگزاران را نخواهند داد؟ آیا این مسأله نشان از ارتباط نماز گزاران با برزخیان نیست؟

ص: 199

اشاره شد که یکی از طریق ارتباط با برزخ نشینان، حضور آنان در محافل زندگان (دنیا نشینان) است.

احادیث فراوان و گزارش های مختلف و فراوانی در کتب معتبر مسلمانان راجع به این مسأله به چشم می خورد که: سر حضرت یحیای پیامبرعلیه السلام در محفل قاتل خود سخن گفت، همچنین سر حضرت امام حسین علیه السلام در بالای نیزه در کوفه و شام سخن گفت و نیز در میان طشت زر در جلسه یزید در شام قرآن خواند و همچنین در بالای نیزه تلاوت قرآن نمود.

* * *

دستگاه حاکم یزیدی سعی بر آن داشت تا هرگونه بیداری و جریان افشاگری را خنثی نماید.

زیدبن ارقم می گوید: هنگامی که سر مطهّر امام حسین علیه السلام را از کنار منزلم (در کوفه) عبور می دادند، دیدم لب های مبارک او این آیه را تلاوت می کند: « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً». با دیدن این صحنه موهایم راست شد و گفتم: «رَأْسُکَ وَ اللّٰهُ یَابْنَ رَسُول اللَّهِ أَعْجَبُ وَ أَعْجَب».(1)

این صحنه، مورد توجه یزید و عمّال او قرار گرفت و از این جهت برای انحراف اذهان، هنگام ورود سرهای شهدا به شام، پیش بینی لازم را به عمل آورده بودند؛ یعنی وقتی سرهای شهدا را به دمشق آوردند، مردی در پیشاپیش سرِ امام علیه السلام همین آیه را تلاوت می کرد. سرِ امام علیه السلام با زبانی فصیح - در حالی که همگان را متوجه خود ساخته بود چنین فرمود: «أعْجُبُ مِنْ أَصْحابِ الْكَهْفِ قَتْلی وَ حَمْلِی».(2)

عجیب تر از داستان اصحاب کهف، قتل من و انتقال سرم به این دیار است.

با این اعجاز، ترفندهای یزیدی خنثی و شیطنت وی بی اثر شد. ابن وکیده می گوید: (هنگامی که صدای دلنشین قرآن را از سرِ بریده شنیدم)، تردید

داشتم که سر مطهر امام علیه السلام، قرائت می کند؛ ولی امام به من نگریست و فرمود:

«یَابْنَ وَکِیده أَما عَلِمْتَ إِنَّا مَعاشِرُ الأئمَّهِ أَحْیاءٌ عِنْدَ ربِنّا نُرْزِقُونَ؟»

1- 372. ارشاد، ص 245؛ منتهی الآمال، ص 500.
2- 373. بحار الأنوار، ج 45، ص 188؛ منتهی الآمال، ص 512.

لذا تصمیم گرفتم سر امام علیه السلام را بزُبایم، که امام علیه السلام فرمود: «تو در این کار موفق نخواهی شد، ریختن خون من در پیش خدا مهم تر از گرداندن من (در بالای نیزه) در شهرهاست. آنان را به حال خود واگذار، به زودی در جهنم گرفتار غُل و زنجیر خواهند شد».(1)

نتیجه

الف) وجوب یا استحباب سلام دادن به کسانی که به ظاهر از میان ما رخت بربسته و در عالم برزخ ادامه حیات می دهند، نشان آن است که: آنان دارای زندگی و حیات اند و نیز اثبات می کند که سلام دادن به آنها موجب مورد توجه آنان قرار گرفتن و دریافت پاسخ مثبت است.

ب) ارتباط با برخی از برزخ نشینان موجب روسفیدی ما بازماندگان می باشد.

ص: 201

1- 374. فیض القدیر، ج 1، ص 240. جهت اطلاع بیشتر از احادیث فوق مراجعه شود به تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 243.

بخش سوّم: مرگ برجستگان

اشاره

ص: 203

ص: 204

فصل اوّل مرگ پزشک

مرگ پزشک

توجّه:

الف) انسان خلیفه خدا در زمین است. «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً»(1) و خدا در باب آفرینش او به خود تبریک گفت. «فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ»(2) و از او به عنوان گرامی ترین موجود عرصه آفرینش یاد نمود. «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ»(3)

ب) همان گونه موقعیّت و مکانت آدمی در عرصه آفرینش، امری استثنایی و یکتا و بی همتا است آنچه در خدمت آدمی و در راستای حفظ و حراست از چنین موجودی قرار دارد نیز امری گرانبها و گران سنگ به حساب می آید.

ج) با توجه به دو نکته فوق، طبیب (اعم از طبیب مربوط به امور جسمانی و طبیب مربوط به امور روحی و اخلاقی و روانی) نیز دارای شأن و موقعیت خاصی در پیشگاه پروردگار است.

وجود اطبا، دارو و اقدامات درمانی، همه و همه از عوامل و اسبابی هستند که از سوی خدا مقرّر گشته و طبق ظاهر کار عمل می کنند، ولی طبیب راستین، شخص دیگری است، کسی است که در پشت صحنه جای دارد و عبارت است از اراده پروردگار حکیم که همواره چه طبیب و چه مریض، چه در عرصه بیماری های ظاهری و چه بیماری های باطنی

1- 375. سوره بقره، آیه 30.
2- 376. سوره مؤمنون، آیه 14.
3- 377. سوره اسراء، آیه 70.

باید به آن توجّه داشته باشیم و به او توکّل کنیم و به فرمایش رسول خاتم اسلام صلی الله علیه وآله توجه نماییم که فرمودند: «یا عباداللّه! انتم کالمرضی واللّه رب العالمین کالطبیب، فصلاح المرضی فیما یعلمه الطبیب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المریض و یقترحه...».

ای بندگان خدا! شما در حکم مریض هستید و خداوند طبیب شماست و خیر و صلاح مریض در چیزی است که طبیب می داند و تدبیر می کند نه آنچه مریض دلش می خواهد.(1)

واجب کفایی

شکی نیست که طبابت واجب کفایی است و ترک آن موجب معصیت است و اقدام یکی از اطباء برای طبابت، تکلیف را از سایرین برمی دارد. در این مورد روایاتی از معصومین علیهم السلام وجود دارد که به دو مورد اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لا یستغنی أهل کلّ بلدٍ عن ثلاثه تفزع الیه فی امر دنیاهم و آخرتهم. فان عدموا ذلک کانوا همجاً: فقیه عالم، و أمیر خیّر مطاع، و طبیب بصیر ثقه».

اهل هر کشوری اگر سه کس را داشته باشند، در دنیا و آخرت سعادتمند هستند و اگر این سه را نداشتند در هرج و مرج و نابودی قرار دارند. آنها: 1- فقیه عالم 2- امیر عادل و خیرخواه 3- پزشک حاذق و توانا می باشند.(2)

آنچه به وضوح روشن است و در قیل و قال عرف نیز وجود دارد، معنی طب می باشد که علمی است که از سلامت و تندرستی آدمی بحث می کند و راه و روش و طریق صحت مندی و پیش گیری از امراض را نشان می دهد. در حقیقت موضوع علم طب معنای آن را کاملا می رساند. چرا که موضوع علم طب، بدن انسان است و از آن جا که این بدن انسان در عالم کون و فساد، اجل و اشرف از تمام کائنات است، ناگزیر علم به آن نیز اجل و اشرف از تمامی علوم می باشد. از رسول خاتم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است که: «العلم علمان، علم الادیان و علم الأبدان».(3) در ذیل آیه: «وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»(4) همین حدیث آمده است: در کلام طبیب نصرانی نیز آمده که پیامبر شماصلی الله علیه وآله فرمود: «العلم علمان علم الابدان و علم الادیان» ولی در

1- 378. مستدرک الوسائل، ج 3، ص 175.
2- 379. تحف العقول، ص 238؛ بحارالانوار، ج 78، ص 235؛ سفينهالبحار، ج 2، ص 78.
3- 380. سفينهالبحار، مادّه طبيب.
4- 381. سوره اعراف، آيه 31.

متن اصلی حدیث، ادیان مقدم است. به علاوه اینکه علم ابدان مقدم است بر ادیان، چرا که اکتساب سایر علوم، بستگی به سلامت مزاج و تندرستی بدن دارد، پس مستقیماً برای به دست آوردن سایر علوم باید صحت بدن حفظ شود و آن میسر نیست، الّا با علم طب.

آن که علم طب را می داند طبیب نام دارد. گرچه نمی توان لفظ طبیب را فقط مختص طب دانست. زیرا استاد هر فن و شغلی را طبیب می گویند. لکن به واسطه استعمال فراوانی که لفظ طبیب در مورد طب شده است، این لفظ برای علوم و فنون کاربرد چندانی ندارد. بنابراین می توان صاحب هر شغل و حرفه ای را طبیبی درباره آن شغل دانست.

اگر به دقت نگاه کنیم و در تفسیر و توجیه کلام معصومین علیهم السلام موشکافی نماییم، این برداشت در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد، کاملا قابل درک است.

به خلاف کلام گایلرفون کایزبرگ(1) که فریاد می زد: این چه اخلاق پستی است که پزشک بیمار را متوجه مرگی که در پیش دارد نکند. بلکه به عکس، سلامت یافتنش را امکان پذیر جلوه دهد و مانع آن شود که بیمار گناه کار توبه کند و بیاد خدا بیافتد.(2)

مسأله دیگری که می توان در مورد آن بحث نمود و در ادیان دیگر نیز به آن اشاره شده است، بهداشت محیط و نظافت اطراف است. طبعاً بهداشت درست، آب و هوای سالم و محیط تمیز و پاکیزه، ضامن سلامت جامعه و فرد است. جمله زیبای «النظافه من الایمان و صاحبه فی الجنه».

نظافت جزء ایمان است و اهل نظافت در بهشت می باشند.(3)

را می توان به عنوان یک دستور علمی پذیرفت و هر دستوری که می تواند برای پیش گیری از امراض و بیماری ها کاربرد داشته باشد. علاوه بر آن، عوارض جانبی و اثرات سوء ناشی از داروها تا مدت های مدیدی و گاهی تا پایان عمر باقی می ماند. در این زمینه روایتی نقل شده است که امام علیه السلام می فرماید: «لیس من دواء إلّا و هو یهیج داءاً انه و لیس شی ء فی البدن انفع من إمساک الید إلّا عمّا یحتاج إلیه».

1- 382. gelyer von kaiserberg.
2- 383. فرهنگ اسلام در اروپا، ص 95.
3- 384. بحارالانوار، ج 59، ص 291؛ طب النبی، ص 19؛ مستدرک، ج 16، ص 319.

هیچ دارویی برای درمان بیماری مفیدتر از پرهیز کردن نیست.(1)

این مطلب را در نهایت ایجاز و اعجاز می دانیم.

اگر پا را فراتر نهیم، علاوه بر خسارات مادی و جسمی، زیان های بسیار معنوی نیز بروز می کند و مهم تر آن که از نظر دارو و وسایل پزشکی، وابستگی های فراوانی به دنیای غیر مسلمان صورت می گیرد.

تأکید به نظافت و بهداشت، به وضوح در روایات متعددی دیده می شود. در روایتی رسول خاتم اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «أکثر من الطهور یزد اللّٰه فی عمرک».

پاکیزگی عمر را افزایش می دهد.(2)

که نشانگر ضرورت فراوان پاکیزگی و رعایت بهداشت فردی و اجتماعی است.

نتیجه

الف) تداوم وجود آدمی در زندگی دنیوی، از خواسته های الهی بر این اساس همگان وظیفه دارند در تندرستی و سلامت جسمی و روحی خود بکوشند و این مسأله یکی از واجبات است.

ب) رعایت بهداشت (چه مربوط به تن و چه مربوط به روان) به خاطر آن که تأمین تندرستی آدمی را در بر دارد یکی از واجبات است.

ج) تأمین پزشک و دارو و بیمارستان و آنچه در این رابطه کار می کنند نیز از لوازم تأمین تندرستی است که خود از واجبات اند.

د) پزشک، در پیشگاه پروردگار دارای موقعیّت بسیار ارزنده ای است زیرا احیاگر جان و نگهبان سلامتی و مرزبان تندرستی مردم است.

1- 385. کافی، ج 8؛ ص 2173، ح 28.
2- 386. مکارم الاخلاق، ج 1، ص 40.

فصل دوم مرگ انسان نیکوکار

مرگ انسان نیکوکار

کلام معروف رسول خداصلی الله علیه وآله به عنوان حدیث قدسی که فرمود: «الاعنیاء وکلائی»(1) به نوبه خود منادی این حقیقت است که:

ثروت در نگاه دین نه موجب عزت است و نه مایه ذلت. ولی اگر ثروتمند از راه ثروت خود بتواند رضایت الهی را جلب کند، وکیل خدا در جامعه محسوب می شود.

علی بن شعیب می گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: «من أحسن الناس معاشاً؟ قلت: یا سیّدی أنت أعلم منّی، فقال: یا علیّ مَن حسن معاش غیره فی معاشه یا علیّ، فقال: من أسوء الناس معاشاً؟ قلت: أنت اعلم... قال: من لم یعش غیره فی معاشه. یا علیّ احسنوا جوار النعم فإنّها وحشیه مانأت عن قوم فعادت إلیهم».

چه کسی صاحب بهترین زندگی است؟! گفتم: ای سرور من شما داناترید، آن حضرت فرمود: ای علی کسی که زندگی دیگران در سایه زندگی او سامان یابد. و سپس حضرت پرسید: چه کسی دارای زندگی بد است؟ گفتم: شما داناترید. آن حضرت فرمود: کسی که دیگران در سایه او زندگی همراه آسایش نداشته باشند و سپس فرمود: ای علی! آن گاه که نعمت ها نصیب شما شد، قدر آنها را بدانید و در بهره برداری صحیح و خدا پسندانه از آنها بکوشید که اگر از دست برود (بر اثر کفران و ناسپاسی) باز نخواهد گشت.(2)

در رهنمود فوق نکات فراوانی به چشم می خورد، از جمله:

الف: در زندگی خود دست دیگران را گرفتن و در رشد زندگی آنان دخیل بودن، مورد مرحمت خدا بوده است و چنین کسی دارای بهترین زندگی می باشد.

ب: آن جا که مال و ثروت در خدمت جامعه باشد و مایه رشد افراد جامعه قرار گیرد، از مصادیق مال اندوزی نخواهد بود و این چنین ثروتی در صورتی که دارای شرایط لازم دیگر باشد، مایه سعادت دنیا و آخرت آدمی خواهد بود و در غیر این صورت (یعنی آن جا که دیگران، در سایه زندگی آدمی به نوایی نرسند) آن زندگی بدترین زندگی است و صاحب آن

1- 387. جامع الاخبار، ج 1، ص 80. «قال اميرالمؤمنين عليه السلام ان اللّٰه فرض فى اموال الاغنياء اقوات الفقراء و قال اللّٰه تعالى المال مالى و الفقراء عيالى و الاغنياء و كلائى فمن بخل بمالى على عيالى ادخله النار و لا ابالى».

2- 388. بحارالانوار، ج 75، ص 341، ح 41.

از مصادیق مال اندوز می باشد.

ج: عدم استفاده خداپسندانه از ثروت، به نوبه خود ندامت و تأسف را در پی دارد.

امام هشتم علیه السلام درباره نیکوکاران فرمود: «و اغاثه الملهوف، و تحقیق امل الامل، و تصدیق و مخیله الراجی والاستکثار من الأصدقاء».

بهترین و گرامی ترین اخلاق ها (صفات شایسته) انجام کارهای شایسته و خدا پسند، عبارتند از: 1. نجات گرفتاران و مشکل گشایی از آنها

2. امید آرزومندان را برآورده کردن (حاجت مندان را رد نکردن)

3. کسی که به تو امیدی دارد، ولی اظهار نمی کند، اگر فهمیدی آن را برآورده نمودن

4. دوستان شایسته خود را بیشتر کردن.(1)

اقسام نیکوکاران

نیکوکاران دارای اقسامی هستند: 1- گروهی از آنان اموال خود را پس از حسابرسی شرعی در راه خدا صرف می کنند 2- گروهی از آنان مالیات شرعی خود را در راه خدا صرف می کنند و گروهی که اگر با اقدامات قانونی مواجه شوند، به وظیفه شرعی همّت می گمارند. البته در زمان ما که روزگار حیف و میل کردن مالیات اسلامی است، عده ای از ظاهر فریبان، خمس اموال یا زکات مال را به گونه ای می پردازند که در واقع از پرداخت آن معاف می شوند و چیز کمی را به افراد مربوطه می پردازند، به شرط آن که بقیه را به آنان ببخشد و او نیز چنین می کند «کلاهُما فی النار».

که هر دو در آتشند.

و بعضی نیز بدهکاری شرعی خود را فقط به کسی می دهند که روزی به کارشان آید. آری، پرداخت مالیات اسلامی باید به «وجه اسلامی» صورت گیرد.

برای بهتر روشن شدن مطلب به داستان های زیر توجه فرمایید.

الف) اخذ زکات به گونه اجباری

در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله و نیز در حکومت خلفای پس از او، به ویژه در حکومت امیرمؤمنان، افرادی از سوی حکومت مسئول جمع آوری و تحویل گرفتن زکات مردم بودند و با متخلف به گونه ای برخورد می شد که گاهی از سوی پرداخت کنندگان،

1- 389. بحارالانوار، ج 75، ص 375.

گلایه هایی صورت می گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام از غالب بن صعصعه، پدر فرزدق شاعر معروف، پرسید: شتران فراوان خود را چه کار کردی؟ او پاسخ داد: ای امیرمؤمنان علیه السلام! آنها را برای پرداخت حقوق، پراکنده ساختم، امام علیه السلام فرمود: «ذلک احسن سبلها».

ادای حقوق لازم، بهترین راه مصرف آنها است.(1)

ابن ابی الحدیدرحمه الله می نویسد: در ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام غالب بن صعصعه همراه پسرش به دیدار امیرمؤمنان علیه السلام شتافت. امام پرسید: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من غالب بن صعصعه ام، امام فرمود: همان کسی که شترهای فراوانی دارد؟ جواب داد: آری. امام پرسید: شترهای خود را چه کردی؟ او پاسخ داد: ادای حقوق مالی و بدهکاری ها و مخارج سنگین، آنها را از دستم ربود. امام فرمود: این فرد همراهت کیست؟ او پاسخ داد: این پسرم است. امام پرسید: نامش چیست؟ گفت: «همام» (و افزود) او را با اشعار و کلام عرب آشنا ساختم و شاعر خوش قریحه ای خواهد شد. امام فرمود: «لو اقراته القران فهو خیر له».

اگر او را با قرآن آشنا می کردی، برایش بهتر بود. فرزذق (همام) در ضمن خاطرات خود می گفت: کلام امام راجع به قرآن همواره در زندگی و ذهن من می درخشید، بر این اساس خود را مقید ساختم تا قرآن را حفظ کنم و این چنین کردم.(2)

علامه خویی رحمه الله در کتاب تفسیر نهج البلاغه، کلام فوق را در شماره «424» مورد توجه قرار داده و می نویسد: غالب، شتران فراوانی داشت. هنگامی که از او زکات شتران را اخذ کردند، نزد آن حضرت آمد و شکایتی سرداد، که امام علیه السلام با این پرسش و پاسخ و با گفتن جمله «ذلک أحسن سبلها» کار او یعنی پرداخت زکات او را ستود.(3)

ب) عاقبت ثعلبه انصاری

یکی از اصحابی که همواره در نماز جماعت پیامبرصلی الله علیه وآله حضور چشم گیر داشت، ثعلبه بود. حضوری بی نظیر و مثال زدنی! او - ثعلبه بن حاطب انصاری(4) - به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «از

خدا تقاضا کن تا به من اموال و ثروتی فراوان دهد». پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ثعلبه! مال اندکی که بتوانی حقّ شکر آن را ادا کنی، بهتر است از ثروت فراوانی که نتوانی

1- 390. نهج البلاغه، حکمت 446.
2- 391. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 96 ذیل کلمه 452.
3- 392. شرح نهج البلاغه، خویی، ج 21، ص 518.
4- 393. همان، ص 361.

حقّ شکر آن را ادا نمایی».

او چند بار دیگر تقاضای خود را تکرار کرد و پاسخ پیامبرصلی الله علیه وآله همان بود که در گوش او جای داشت. ولی هنگامی که بیش از حد اصرار ورزید و به تکرار آن تقاضا پرداخت، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: من اگر از خدا تقاضا کنم تا کوهی از طلا در اختیار من قرار دهد، چنین خواهد شد، ولی من این چنین تقاضایی نمی کنم. او بار دیگر به آن حضرت گفت: اگر ثروت فراوانی در اختیارم قرار گیرد، جداً حق آن را ادا خواهم کرد، پس از آن، پیامبرصلی الله علیه وآله این چنین دعا کرد: «اللهم الرزق ثعلبه مالا، اللهم الرزق ثعلبه مالا».

او گوسفندی خرید و این گوسفند به قدری زاد ولد نمود که او به زودی یکی از دامداران بزرگ شد. اطراف مدینه را کفاف نداد، به بیابان دوردست کوچ کرد و فقط هفته ها در نماز جمعه شرکت می جست. ولی کثرت دام حتی وی را از شرکت در نماز جمعه نیز باز داشت، ماهی یک بار به مدینه سری می زد، کار به جایی رسید که سالانه به مدینه می آمد و به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله می شتافت. آیه اخذ زکات از مؤمنان نازل گردید. پیامبرصلی الله علیه وآله هیئتی را جهت جمع آوری زکات نزد ثعلبه فرستاد.

آنان نامه پیامبرصلی الله علیه وآله را برایش قرائت کردند، او گفت: از دیگران را جمع آوری نمایید و در پایان به من سری بزنید. آنان چنین کردند و هنگامی که مجدداً به وی مراجعه کردند او گفت: «واللّٰه ما هذه إلّا اخیَّةَ الجزیه».

به خدا سوگند! این زکات خواهی، برادر کوچک باج خواهی و جزیه گیری است!(1)

و از پرداخت زکات خودداری نمود، مأمورین به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله برگشته و جریان را بازگفتند، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه.(2) پس از آن این آیه نازل شد: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ».

بعضی از آنها با خدا پیمان بستند که اگر خدا از فضل خود مالی نصیب کند، زکات می دهیم.(3)

پس از نزول آیه، یکی از صحابه به سرعت جریان نزول آیه علیه ثعلبه را به او گزارش داد،

ص: 212

1- 394. تفسیر صافی، ج 2، ص 361، [ما هذه الا اخت الجزیه].
2- 395. نور الثقلین، ج 2، ص 349.
3- 396. سوره توبه، آیه 75.

او پشیمان شد و اشک ریزان به خدمت پیامبر رسید و گله ای را به عنوان زکات به پیش آورد و آمادگی خود جهت پرداخت زکات را اعلام کرد، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله نپذیرفت، زیرا عبادت باید به خاطر خدا انجام گیرد، نه به خاطر حفظ آبروی دنیوی.

چیزی نگذشت که آن حضرت از دنیا رفت، ثعلبه گله را پیش ابوبکر برد و تقاضا کرد تا زکات را از وی بپذیرد، او گفت: چیزی که پیامبرصلی الله علیه وآله نپذیرفت، من نمی توانم بپذیرم! او برگشت و زمان عمر نیز گله را به حرکت در آورد و تقاضای خود را تکرار کرد، او نیز آن را نپذیرفت. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، او گله را نزد عثمان برد و عثمان از او قبول کرد.(1)

آری! بعضی فقط به خاطر حفظ آبروی دنیایی خود عبادت می کنند و به ادای زکات همت می گمارند، نه به برای خدا.

سعدی می گوید:

زکات مال بده که باغبان نخله رز

چو بیشتر ببرد بیشتر دهد انگور

* * *

یکی از علمای اهل ساری می گفت: پدرم دامدار بود و در کنار جنگل زندگی می کرد. روزی دیدم پلنگی وارد گله شد. من خیلی ترسیدم، ولی با کمال تعجب دیدم با گوسفندان، مشغول بازی است و گویا به حراست از گله، از شر گرگان پرداخت و رفت. وقتی به پدرم جریان را خبر دادم، پدرم گفت: صلوات بفرست و مطلب را جایی نقل نکن. من بهترین گوسفندان را به عنوان زکات پرداخت می کنم، بدیهی است که پلنگ از گوسفندان من به امر خدا دفاع خواهد کرد.

ج) سرمایه دار بویین زهرا

حضرت آیت اللّه اشتهاردی (حفظه اللّه) در بالای منبر در دفتر مقام معظم رهبری در ماه مبارک سال 1384 می گفت: مرد سرمایه داری در بویین زهرا، اموال فراوانی داشت. به او گفته بودند که چرا زکات اموال خود را

نمی پردازی؟ پاسخ داد: می خواهم خودم به آیت اللّه بروجردی رحمه الله بدهم، امسال و سال آینده گذشت و چیزی نپرداخت. زلزله ای بسیار سهمگین آمد و او زیر آوار از بین رفت. بازماندگانش به سراغ

ص: 213

1- 397. المعجم، ج 25، ص 235.

انبارهای گندم او که بر اثر زلزله آسیب دیده بودند رفتند. به آنها گفتند که شما در قدم اوّل به سراغ گندم آمدید و آقا (صاحب انبار گندم) زیر آوار است. پاسخ دادند: او عمر خود را کرده، ده روز هم زیر خاک بماند، چیزی از او کم نمی شود، ولی اگر گندم ها را جمع نکنیم قیمت آن پایین می آید، پس اوّل باید گندم ها را جمع آوری کنیم.

آری! وارث به سراغ ثروت و شیطان به سراغ دین و عمل صالح تو است، تا خرابش کند و ملک الموت به سراغ جان تو است و تنها کسی که در این میان غریب است و کسی به فکر او نیست خود «میّت» است. کسی که قبلاً برای چنین روز غریبی خود، فکری نکرده است، و گرنه احساس غربت نمی کند.

د) مدرسه عباس قلی خان

عباس قلی خان به پسرش گفته بود، پس از مرگ من، کاروان سرای مرا وقف مدرسه علمیه کن. پسرش که در مسیر راه، چراغدارش بود و از جلوی او راه می رفت، خود را به عقب کشید و عباس قلی در اثر تاریکی نزدیک بود زمین بخورد، گفت: پسر چرا چراغ را از پیش به عقب کشیدی؟! پاسخ داد: آری! چراغِ پشت سر، مشکل زندگی آدم را حل نمی کند. باید به پیش فرستاد و افزود: در زمان حیات خود به «وقف» عمل کن و به دوران پس از فوت خود موکول نکن که وارث های تو معلوم نیست که چگونه عمل کنند.

نزول آیه وجوب زکات

وقتی آیه وجوب زکات نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را که در ماه رمضان روزه دار بودند، مورد خطاب قرار داده و فرمود: «ان اللَّه فرض علیکم الزکاه کما فرض علیکم الصلاه...».

خداوند زکات را بر شما واجب کرد، همان گونه که نماز را واجب نمود.

و سپس موارد تعلّق زکات را توضیح داد. پس از آن فرمود: ای مسلمانان! زکات اموال خود را پرداخت کنید، تا نماز شما قبول شود و سپس کارگزاران خود را جهت جمع آوری زکات به سوی مردم گسیل داشت.(1)

«من زعم أنّ الإمام یحتاج إلی ما فی أیدی الناس فهو کافر، إنّما الناس یحتاجون أن

1- 398. تفسیر صافی، ج 2، ص 372، ذیل آیه 103 سوره توبه.

يقبل منهم الإمام، قال اللّه عزّوجلّ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا...»».

کسی که پندارد که امام محتاج زکات مردم است، او کافر است، بی تردید مردم نیازمند هستند که امام زکات آنها را قبول نماید، زیرا خداوند عزوجل فرمود: زکات اموال آنها را بگیر تا آنها را پاک و تزکیه سازی.

آن حضرت فرمود: «انی لآخذ من احدکم الدرهم و إنّی لأکثر أهل المدینه مالاً، ما اُرید بذلک إلاّ أن تطهّروا. «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»».

من از یکی از شما درهم را می گیرم در حالی که من در بین مردم مدینه از همه بیشتر مال دارم، و هدف من از این پول گرفتن این است که شما پاک شوید.(1)

«عن الصادق علیه السلام من منع قیراطاً من الزکاه فلیس هو بمؤمن و لامسلم و لاکرامه».

از امام صادق علیه السلام نقل شد: کسی که یک قیراط از زکات را منع کند و ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و نه اهل کرامت.(2)

یکی از تفاوت های اساسی میان عالم قبر (برزخ) و عالم آخرت (قیامت) حسرت بسیاری است که برای گنهکاران پدید می آید که در برزخ برای آنان مورد ندارد.

تأثیر اعتقاد به آخرت در انفاق

تردیدی نیست که عدّه ای به مسأله آخرت و زندگی پس از مرگ اعتقاد راسخ دارند و کسانی بدین مسأله اعتقاد چندانی ندارند. درباره انفاق به دیگران و ایثار مالی، تمام مردم یکسان نیستند که داستان زیر در تأیید همین حقیقت است.

1. شاخه درخت خرمای یکی از مسلمانان بالای خانه مرد فقیر عیال مندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد و کودکانش آن را بر می داشتند. آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت.

مرد فقیر در این باره به پیامبرصلی الله علیه وآله شکایت برد و آن حضرت به صاحب نخل فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی

1- 399. نور الثقلین، ج 2، ص 260.
2- 400. کافی، ج 3، ص 503، ح 3؛ من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 367، ح 5762.

در بهشت از آن تو باشد؟ مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرمای هیچ کدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله ای نیستم).

یکی از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! اگر من این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که در بهشت به او می دهید، به من عطا خواهید کرد؟ فرمود: آری. آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد. صاحب نخل گفت: آیا می دانی که محمدصلی الله علیه وآله حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این نخل به من بدهد (و من نپذیرفتم). خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟ گفت: نمی فروشم، مگر آن که آنچه پیشنهاد می کنم به من بدهی. او گفت: چه مبلغ؟ گفت: چهل نخل. خریدار تعجب کرد و گفت عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج هم هست مطالبه می کنی. سپس به آن معامله رضایت داد. او پس از انجام آن معامله نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و اختیار آن «نخل» را بر عهده آن حضرت گذارد و آن حضرت نیز آن را به آن خانواده فقیر بخشید.(1)

توجه به این داستان نشان می دهد که:

الف) کسی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد راسخ دارد، از ثروت دنیوی خود به عنوان تأمین توشه آنجا بهره مند می شود و قهراً تکاثر و تجمع مال و ثروت اندوزی ندارد.

ب) کسی که به زندگی اخروی اعتقاد چندانی ندارد، به مسائل عاطفی و انسانی و رسیدگی به همنوع خود نیز نمی اندیشد. بنابراین اگر به تقویت روحیه آخرتگرایی در انسان های جامعه بپردازیم، جامعه ای بدور از ثروت اندوزی خواهیم داشت.

ج) مسأله آخرت گرایی و تحقیر دنیا، گاهی حتی فقرا و یا افراد کم بضاعت را نیز به انفاق وامی دارد.

افراط و تفریط

اسلام همواره از افراط و تفریط در تمام امور، نهی می کند و چنان که مال اندوزی را ممنوع می داند، انفاق مسرفانه را نمی ستاید. یکی از

مسلمانان، در یکی از جنگ ها بیضه (یکی از ابزار دفاعی) از جنس طلا به دست آورده بود، با آن که خود مستمند و نیازمند بود، آن را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد و اظهار داشت: این را به عنوان صدقه، از من بپذیر! پیامبرصلی الله علیه وآله آن را از

1- 401. تفسیر نمونه، ج 27، ص 70- 69.

او نپذیرفت و در حالی که خشمگین شده بود، به گونه ای اعتراض آمیز (به مردم) فرمود: «یجی ء أحدکم بماله کلّه یتصدّق به و یجلس یتکفّف الناس، إنّما الصدقه عن ظهر غنی»(1) یکی از شما مجموعه آنچه را که به دست آورده، در راه خدا انفاق می کند و خود با دستی خالی، خانه نشین می گردد که مردم به عنوان گدا به او چیزی بدهند و در حالی که صدقه دادن به هنگام غنا و ثروت مندی اختصاص دارد.

دقت در داستان فوق نشان می دهد: 1. داشتن ثروت، ممدوح است.

2. انفاق در محدوده ای مطرح است که زندگی انسان روی پای خود باقی بماند و انفاق موجب ایجاد مشکل و پدید آمدن فقر نگردد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَآتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا» فرمود: یکی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تمام اموال خود را در راه خدا داد و خود و همسر و فرزندانش محروم ماندند، بدیهی است که خدا این گونه انفاق کردن را اسراف می داند.(2)

نیکوکار کیست؟

در قرآن 33 بار کلمه «محسنین» (احسان گران یا نیکوکاران) به چشم می خورد که پنج بار آن درباره حضرت یوسف پیامبرعلیه السلام است. امام صادق علیه السلام درباره راز این لقب (محسن) به او فرمود: «کان یوسّع المجلس و یستقرض للمحتاج و یعین الضعیف».(3) او کسی بود که در مجلس برای دیگران جای، منظور می کرد و جهت کارگشایی و وام گیری نیازمندان تلاش می کرد و حامی ضعیفان بود. (ضعیف مالی، بدنی، دینی، علمی، هوشی و...)

خوشا آنان که خورشید زمین اند

به ملک زندگی از محسنین اند

در این سو یاور و غمخوار خلقان

در آن سو طایر جنت نشین اند(4)

خوشا احسان گرانِ آسمان خوی

خوشا درد آشنایان گران روی

خوشا آنان که از منت بدوراند

که منت گرگ و احسان است آهوی[5]

1- 402. کشاف، ج 1، ص 263، 262؛ کنز العرفان، کتاب الزکات، ج 1، ص 244؛ سنن ابی داود، ج 1، ص 389؛ مستدرک، ج 1، ص 544.
2- 403. جامع الاحادیث، ج 9، ص 200؛ سوره انعام، آیه 141.
3- 404. وسائل الشیعه، ج 8، ص 405.
4- 405. و 5. دیوان نسیم معارف.
5- 406. ر.ک: صدوق، ثواب الأعمال، ص 180، چاپ مکتبه الصدوق [خوشحال کردن مؤمنان]

خوشحال کردن مؤمنان

یکی دیگر از مصادیق نیکوکاری مسرور ساختن و خوشحال نمودن انسانهای با ایمان از راه همدمی، همدردی، رفع مشکلات و برآوردن خواسته های آنان است.

در نگرش اسلامی، مسأله برآوردن خواسته های مؤمنان و خشنود ساختن آنان، یکی از اعمال ارزنده انسان ها است.

در احادیث اسلامی بر این نکته نیز تأکید شده است که شاد کردن مؤمنان در زندگی اخروی تأثیر بسزایی دارد و مایه شادی و آرامش صاحب خود می شود. این سرور دارای تجلی ویژه ای بوده و تمثال آن، همواره صاحب خود را همراهی کرده و از وحشت و تنهایی می رهاند.(1)

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«تبسم المؤمن فی وجه اخیه حسنه و صرفه القذی عنه حسنه و ما عبداللَّه بمثل ادخال السرور علی المؤمن».(2)

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما من عبد یُدخلُ علی أهل بیت مؤمن سروراً الّا خلق الله له من ذلک السرور خلقاً یجیئه یوم القیامه کلّما مرّت علیه شدیده یقول: یا ولیّ الله لا تخف، فیقول له، من أنت یرحمک الله؟ فلو أنّ الدّنیا کانت لی ما رأیتها لک شیئاً، فیقول: أنا السرور الّذی أدخلت علی آل فلان.

قال أبوعبد الله صلی الله علیه وآله اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال من قبره یقدمه أمامه، و کلّما رأی المؤمن هولاً من أهوال یوم القیامه قال له المثال: لا تحزن و لا تفزع و أبشر بالسرور و الکرامه من الله، فلا یزال یُبشّره بالسرور و الکرامه من الله حتّی یقف بین یدی الله جلّ جلاله فیحاسبه حساباً یسیراً و یأمر به الی الجنّه و المثال أمامه، فیقول له المؤمن: رحمک الله نعم الخارج کنت معی من قبری، و مازلت تُبشّرنی بالسرور و الکرامه حتّی رأیت ذلک فمن أنت؟ قال: فیقول له: أنا السرور الّذی کنت أدخلته علی أخیک المؤمن، خلقنی الله منه لا بشرک».

1- 407. ر.ک: صدوق، ثواب الأعمال، ص 180، چاپ مکتبه الصدوق [خوشحال کردن مؤمنان]

2- 408. وسائل الشیعه، ج 8، ص 105، باب 84، حدیث 2.

1. «و عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: ثلاثه یحبها اللَّه سبحانه: القیام بحقّه، و التواضع لخلقه، و الإحسان إلی عباده».

از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: سه چیز است که خدای سبحان آنها را دوست دارد: قیام کردن به حق خدا (حقوق الهی را مراعات کردن)، تواضع نمودن برای خلق خدا و احسان کردن به بندگان خدا.(1)

2. «عن الباقرعلیه السلام: سئل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: أیّ الأعمال أحبّ إلی اللَّه؟ قال: اتباع سرور المسلم، قیل: یا رسول اللَّه! و ما اتباع سرور المسلم؟ قال: شبعه جوعه، و تنفیس کُربته، و قضاء دینه».

از امام باقر علیه السلام روایت شد که: از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیده شد که: چه اعمالی پیش خدا محبوب تر است؟ حضرت فرمودند: فراهم نمودن اسباب خوشحالی مسلمان.

گفته شد: ای رسول خدا! فراهم نمودن اسباب خوشحالی مسلمان یعنی چه؟ حضرت فرمودند: سیر کردن مسلمان گرسنه، بر طرف نمودن غم و اندوه مسلمان و قضا نمودن دین و بدهکاری او.(2)

3. «عن الصادق علیه السلام: من أحبّ الأعمال إلی اللَّه عزوجل إدخال السرور علی المؤمن: إشباع جوعته، أو تنفیس کربته، أو قضاء دینه».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: از جمله محبوب ترین اعمال در نزد خدا خوشحال نمودن مؤمن است (خوشحالی او به واسطه) سیر کردن مؤمن گرسنه، بر طرف نمودن غم و اندوه مؤمن و قضا نمودن دین و بدهکاری او.(3)

4. «عن الباقرصلی الله علیه وآله قال: ما عبداللَّه بشی ءٍ أحبّ إلی اللَّه من إدخال السّرور علی المؤمن».

امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند عبادت نشده به چیزی که نزد خدا محبوب تر باشد از خوشحال کردن مؤمن.(4)

5. «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: قال اللَّه عزوجل:... ما تقرّب إلیّ عبد بشی ءٍ أحبّ إلیّ مما افترضت علیه...».

1- 409. مجموعه ورام، ج 1، ص 121.
2- 410. بحار الانوار، ج 71، ص 283، ح 2.
3- 411. بحار الانوار، ج 71، ص 297، ح 29.
4- 412. کافی، ج 2، ص 188، ح 2.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هیچ چیزی به اندازه ادای واجبات، بنده ام را به من نزدیک نمی کند....(1)

6. «عن أمیر المؤمنین علیه السلام: من أحبّ الأعمال إلی اللّٰه عزوجل فی الأرض، الدّعاء».

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: از جمله محبوب ترین اعمال پیش خدای عزّوجلّ در زمین، دعا کردن است.(2)

مرگ یک خدمت رسان

خدمت رسانی و خدمت گزاری به خلق خدا، اهمیّت ویژه ای در پیشگاه خدا دارد.

خدمت به خلق، دارای آثار وضعی ویژه ای است و در این رابطه آثار معنوی آن که دریافت «فوز عظیم» باشد قابل توجه است، لکن آثار دنیوی آن که همان «اثر وضعی» یعنی اثر مطلوب دنیوی باشد نیز غیر قابل تردید است و آدم های بد عاقبت و جهنمی نیز در صورت خدمت به خلق از این سود گران، برخوردار می گردند.

بر این اساس هنگامی که موسای کلیم علیه السلام در پیشگاه خدا عرضه داشت که فرعون کسی است «أَنَا ربّکم الأعلی» می گوید: و با دین و کتاب تو مخالفت می ورزد لکن همچنان در کنار خوان کرم تو بهره مند است و «چهارصد» سال به او مهلت دادی، ندا رسید که او دارای دو ویژگی ارزنده است که موجب طول عمر او گشت. 1- اخلاق نیک و 2- پذیرش حاجتمندان.

«عن وهب عن ابن عباس قال: قال موسی علیه السلام یا رب انک امهلت فرعون اربع ماه سنه و هو یقول انا ربکم الاعلی و یحجد رسلک و یکذب بایاتک فاوحی اللّٰه تعالی الیه، انه کان حسن الخلق و سهل الحجاب فاحببت ان أکافیه».(3)

آری، اخلاق نیک، و سهل الحجاب که می توان بدان اخلاق نیک اداری لقب داد که رییس به آسانی در دسترس قرار می گیرد و دیدن یک رییس نوعی هفت خوان رستم دویدن نیست چنین رییسی، دارای طول عمر خواهد شد.

1- 413. بحار الانوار، ج 73، ص 155، ح 25.
2- 414. مكارم الاخلاق، ص 269.
3- 415. مجمع البيان، ج 10، ص 257.

رؤیای پدر علّامه بَرَغانی

محروم نکردن فقیران

از قول حاج ملا محمد صالح بَرَغانی نقل شده است که می فرمود: پدرم گفت: در خواب دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نشسته است و علما در خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله نسشته اند و مقدّم بر همه، ابن فهد حلّی علیه السلام جای دارد. تعجّب کردم که این همه علما، با آن مقامات و شهرت چگونه است که همه در مقامی پایین تر از ابن فهد جای دارند. با اینکه ابن فهد را در میان علما چندان شهرتی نیست. از این رو، راز موضوع را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله پرسیدم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: علّت این است که دیگر علما، هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می کرد، اگر از مال فقرا نزد ایشان بود، به او می دادند و گرنه جواب می کردند، اما ابن فهد هرگز فقیران و نیازمندان را از نزد خود محروم باز نمی گردانید و اگر از مال فقرا نزد او نبود، از مالِ خود می داد. این مرتبه را، از این کار یافت.(1)

نکویی کن و سوی نیکی گرای

که خشنود گردد ازین ره خدای

خطر خودداری از خدمت رسانی

همان گونه که خدمت رسانی پاداش گران سنگی دارد، خودداری از آن نیز خطر عظیمی در بر دارد، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مَا مِنْ أَمِيرٍ يُغْلِقُ بَابَهُ دُونَ ذَوِى الْحَاجَةِ وَالخِلَّهِ وَالْمَسْأَلَهِ إِلّا أَغْلَقَ اللَّهُ أبْوَابَ السماواتِ دَونَ حَاجَتِهِ وَ خُلَّتِهِ وَ مَسْأَلَتِهِ».

هیچ امیر و سردار و پیشوایی درب خانه اش را به روی حاجت مندان و دوستان و پرسش گران نمی بندد مگر اینکه خداوند درهای آسمان را به روی حاجت خواهی و دوستی و پرسش گری او می بندد.(2)

امام صادق علیه السلام در یک سخنرانی فرمود: ای مردم چرا قلب ما را به درد می آورید؟

مردی خراسانی از جای خود بلند شد و گفت: پناه می بریم به خدا چگونه قلب شما را به درد آوردیم؟ حضرت او را مورد عتاب قرار داده و فرمودند: خودت یکی از همان افرادی هستید که قلب ما را به درد آوردید بعد فرمود: وای بر تو، هنگامی که در نزدیکی حجفه بودیم

1- 416. بیدادگران اقالیم قبله، ص 216 و 217؛ سیمای فرزانگان، ص 353 و 354.
2- 417. مستطرف، ص 136، ب 17، س 3.

شخصی خسته از تو درخواست کرد که چند قدمی او را بر مرکب خود سوار کنی و تو می توانستی خواسته او را برآورده کنی ولی جوابی به او ندادی و او را سبک نمودی. سپس فرمودند: «من استخف بمؤمن فبنا استخفّ وضیع حرمه اللّه عزوجل».

هر فردی مؤمنی را سبک و خوار نماید ما اهل بیت را خوار نموده و به جنگ با خداوند سبحان برخواسته است.(1)

* * *

روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات خود در پیشگاه خدا، اظهار داشت: خدایا بر فرض محال، اگر تو انسان بودی چه عبادتی را انجام می دادی؟ البته واضح است که مقصود حضرت موسی علیه السلام این بود که کشف کند کدامین عبادت بیشتر مطلوب خداست. خداوند متعال وحی فرمود: ای موسی، بر فرض محال اگر مخلوق بودم، خدمت به خلق می کردم، اما برای خدا. موسی علیه السلام فهمید که بهترین عبادت ها خدمت به خلق خدا به خاطر خداست.

در «کافی» جلد دوم، باب سعی در رفع حاجات مؤمن نقل کرده است: «روزی صفوان در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بود. ناگهان مردی که برایش گرفتاری پیش آمده بود، به خدمت آن حضرت رسید و گرفتاریش را شرح داد. امام صادق علیه السلام به صفوان دستور داد که فوراً حرکت کن و برادر ایمانی خویش را در کارش یاری کن.

صفوان رفت و پس از اصلاح کار و حلّ مشکل او به پیش آن حضرت بازگشت. امام در مورد کار او سؤال نمود. صفوان گفت: خدا اصلاح کرد. حضرت خطاب به او فرمود: بدان که همین کار به ظاهر کوچک و حاجتی که برآوردی و وقت کمی از تو گرفت، از هفت مرتبه طواف دور کعبه محبوب تر و برتر است.

سپس امام صادق علیه السلام ادامه داد: مرد گرفتاری حضور امام حسن علیه السلام رفت و از ایشان استمداد نمود. امام حسن علیه السلام بی درنگ کفش ها را پوشیده و راه افتاد. در بین راه به حضرت امام حسین علیه السلام برخورد نمود در حالی که ایشان مشغول نماز خواندن بود. امام حسن علیه السلام به آن مرد فرمود: تو چگونه از حسین علیه السلام غفلت نمودی و نزد او نرفتی؟ گفت: من اوّل می خواستم نزد ایشان بروم

و از ایشان کمک بطلبم، ولی چون گفتند: ایشان در اعتکاف است و نمی تواند

1- 418. روضه کافی، ج 1، ص 147.

از مسجد خارج شود، خدمتشان نرفتم. امام حسن علیه السلام فرمود که اگر توفیق برآوردن حاجت تو برایش دست داده بود، از یک ماه اعتکاف بهتر بود». (1)

در سخنی از امام حسین علیه السلام، شهید بزرگ تاریخ آمده است: «ان حوائج الناس الیکم من نعم اللّه فلا تملوا النعم».

درخواست ارباب رجوع، نعمت های خدا به سوی شما است، در برابر این نعمت ها اظهار ملالت و خستگی نکنید.

نتیجه

الف) چون انسان و سایر مخلوقات مورد مرحمت خدایند رحمت و کمک به آنان موجب جلب رحمت خدا می شود.

ب) نیکوکاری، درستگیری و خدمت رسانی تأثیر مثبت عجیبی در زندگی آدمی دارد.

ج) ارباب رجوع و حاجتمندان را نمی توان نادیده گرفت و کوتاهی در خدمت رسانی خطرها در پی دارد.

د) نیکی در حق دیگران مورد توجّه خاص پروردگار حکیم است زیرا این عمل، جلوه ای از صفات الهی است و از «رحمان» بودن، «رحیم» بودن، «کریم» بودن، «لطیف» بودن و سایر صفات الهی حکایت دارد.

ه) نیکی به دیگران مایه جلب عنایت و مرحمت پروردگار مهربان است.

و) نیکی به دیگران باعث جلب محبّت و وحدت و مایه ایجاد الفت و وحدت میان مردم است.

د) نیکی به دیگران جلوه های گوناگونی دارد که مالی و چه عملی و علمی و ارشادی را شامل می گردد.

ز) نیکی به دیگران گاهی واجب و گاهی مستحب است که پرداختن زکات واجب را می تواند شامل گردد.

ح) نیکوکاران و محسنین در قیامت دارای موقعیّت ویژه ای می باشند.

1- 419. اصول کافی، ج 2، باب السعی فی حاجه المؤمن، ص 198.

فصل سوم مرگ اذان گو

مرگ اذان گو

انسان اذان گو را باید عاشق خدا دانست و اذان گفتن نشانی از عشق به خدا است و این عشق، پس از مرگ تجلی لازم خویش را به دست می آورد. در کلامی از امام ششم آمده است: «اذا تخلّی المؤمن من الدنیا سما و وجد حلاوه حب اللّه».(1)

هنگامی که آدمی از دنیا دل بر کند یا از دنیا برود حلاوت و مزه اصلی عشق به خدا را درک می کند بدیهی است که این مسأله درباره آدم اذان گو (مؤذن) مصداق کامل تری دارد.

دیرینه اذان

گرچه درباره آغاز اذان، دیدگاه های مختلفی وجود دارد لکن آنچه حقیقت امر را بیشتر تبیین می کند آن است که بدانیم: دیرینه اذان به معراج رسول خداصلی الله علیه وآله باز می گردد و در اوقات معراج بود که جبرئیل اذان و اقامه گفت و نماز جماعت با پیش نمازی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله در مجمع انبیاء عظام اقامه گشت در ضمن حدیثی به عنوان مصاحبه امیرمؤمنان علیه السلام با رسول خداصلی الله علیه وآله آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «قال علی: فقلت یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله! فانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی! ان اللّه تبارک و تعالی فقتل انبیائه المرسلین علی ملائکه المقربین و فضلنی عن جمیع النبیین والمرسلین والفضل بعدی لک یا علی و الائمه من بعدک و ان الملائکه لخدّامنا و خدام محبینا...».

امیرمؤمنان علیه السلام در مصاحبه ای از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله پرسید: تو برتری یا جبرئیل؟ پیامبرصلی الله علیه وآله پاسخ داد: یا علی! خدا پیامبران را برفرشتگان مقرب برتری بخشید و مرا بر انبیاء برتری بخشید و این برتری بعد از من برای شما و امامان بعد از تو خواهد بود و فرشتگان مقرّب خادمان ما و خادمان محبان ما هستند.

وافزود:«یاعلی لولانحن ماخلق اللّه آدم ولاحواء ولاالجنه ولاالنار ولاالسماء ولاالأرض».

در بخشی از این مصاحبه آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «و انه لما عرج بی الی السماء اذّن جبرئیل مثنی مثنی و اقام مثنی مثنی».

هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل اذان و اقامه گفت و کلمات آنها را جفت جفت بر زبان آورد.(2)

1- 420. کافی، ج 2، ص 130.
2- 421. کافی، ج 1، ص 161.

از حدیث فوق، دیرینه اذان و کیفیت اذان و چگونگی اداء کلمات آن به دست می آید.

[جهت اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب ایده و عقیده ها به قلم نویسنده همین کتاب بخش اذان

* * *

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: من در آخرت مالک حوض پر آبی هستم که به قدر ستارگان آسمان جام در کنار آن است و همه انبیا از آن سیراب می گردند، خدا صالح پیامبرعلیه السلام را در حالی که بر شترش سوار است مبعوث می کند. از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کردند: یا رسول اللّٰه! آیا شما بر عضباء (مرکب ویژه آن حضرت) سوار می شوید؟ آن حضرت فرمود: در آن روز، من سوار بر براق هستم که از میان همه انبیا، تنها من سواره، محشور می شوم. ولی دخترم فاطمه، سوار بر عضباء خواهد شد و البته بلال هم سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت خواهد شد و در آن جا بانگ اذان سر می دهد و هرکس که آن را می شنود، وی را تصدیق می کند تا همگان به محشر در آیند.(1)

نتیجه

الف) اذان گفتن به معنای طلیعه غفلت زدایی است.

ب) اذان گفتن به معنای ترک کار دنیوی و پرداختن به کار معنوی است.

ج) اذان گفتن به معنای دیگران را به کار آسمانی واداشتن است.

د) اذان را باید بلال وار گفت. یعنی جز سردادن نغمه معنوی و اعلام حضور وقت نماز چیزی را تداعی نکند و به غنا و آواز طرب آور منجر نگردد.

ه) باید «بلال وار» یعنی به دور از هرگونه پیرایه ها و تنها به خاطر خدا و نیز با حالت وارستگی ویژه ای به اذان پرداخت.

و) اذان گو در قیامت «سواره» محشور می گردد در حالی که بسیاری از انسان ها پیاده اند و در دنیا نیز باید از حیث قداست عمل و وارستگی باطن و صداقت در کار از دیگران ممتاز باشد.

1- 422. كنز العمال، ج 12، ص 499.

فصل چهارم مرگ والدین

مرگ والدین

مرگ پدر و مادر بسی جانکاه است و باید تلاش کنیم تا آنان را همواره از خود راضی نگاه بداریم.

عاقبت کوتاهی کردن درباره حقوق والدین

الف) گناه کبیره

بدیهی است که عاق والدین، مسأله ای بس مهم و از گناهان کبیره است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «عُقُوقُ الوالِدَینِ مِنَ الکَبائِرِ لاَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلُّ جَعَلَ العاقَّ عَصِیّاً شَقِیّاً».

عاق والدین شدن از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند حکیم انسان عاق شده را گناهکار شقی قرار داده است.(1)

و کیفر عاق والدین، در همین دنیا گریبان انسان را می گیرد.

ب) کیفر زودرس

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها و لا تؤخر الی الاخره: عقوق الوالدین والبغی علی الناس و کفران الاحسان».

عقوبت سه گناه، بدون آن که به آخرت موکول شود، در دنیا ظاهر می گردد: 1) عاق والدین 2) ستمکاری در حقّ مردم و 3) کفران احسان.(2)

ج) قبول نشدن عبادت

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ نَظرَ إلی ابوَیْهِ نظَرَ مَاقِطَ وَهُما ظالِمانٍ لهُ لَمْ یَقْبَلِ اللّٰهُ لهُ صَلاةً».

کسی که به والدین خود به نگاهی خشم آلود بنگرد، گرچه آنان در حق وی ستم کرده باشند، نماز او پذیرفته نمی شود.(3)

با توجّه به این فرمایش امام صادق علیه السلام یکی از شرایط پذیرش نماز در پیشگاه خدا، نگه داشتن حرمت و احترام والدین است. از آن جایی که روزه، بعد از نماز، در اسلام بسیار مورد توجّه است، باید دارای شرایط و خصوصیات آن باشد و احترام به والدین، یکی از این شرایط است.

د) خشم پیامبر و خدا

اذیت به والدین موجب خشم خدا و رسول است.

1- 423. بحارالانوار، ج 74، ص 74.
2- 424. بحارالانوار، ج 75، ص 275.
3- 425. همان، ج 74، ص 61.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مَنْ آذی والِدَیْهِ فَقَدْ آذانِی وَ مَنْ آذانِی آذی اللَّهَ وَ مَنْ آذی اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ».

کسی که پدر و مادر خود را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد، خدا را آزرده است و ملعون کسی است که خدا را بیازارد.(1)

آمین رسول خداصلی الله علیه وآله

هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله قدم روی پله اوّل منبر نهاد، آمین گفت و نیز پله دوم و سوم وقتی که در عرشه منبر نشست، اصحاب پرسیدند: «عَلی ما امنت» چرا آمین گفتید: «فقال اتانی جبرئیل» جبرئیل پیش من آمد و در هر پله ای دعائی کرد و من آمین گفتم، جبرئیل گفت: وای به حال کسی که نام تو پیش او بر زبان آید و صلوات نفرستد، من آمین گفتم. و نیز گفت: وای به حال کسی که پدر و مادرش را درک کند ولی نتواند داخل بهشت شود من آمین گفتم، و نیز گفت: وای به حال کسی که ماه رمضان را درک کند ولی زمینه مغفرت و آمرزش خود را فراهم نکند و من آمین گفتم (فقلت آمین).(2)

چند نکته

الف) پدران سه گانه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای هر انسانی، سه گونه پدر معرّفی کرده است: «الآباءُ ثلاثةٌ: أبٌ وَلَّدَکَ، وَ أبٌ زَوَّجَکَ وَ أبٌ عَلَّمَکَ».

پدران سه دسته اند: 1 - پدری که تو را به دنیا آورد، 2 - پدری که به تو همسر داد و 3 - پدری که به تو علم و دانش آموخت.(3)

با الهام از کلام گهربار رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره پدر، می توان گفت که مادران نیز سه دسته اند:

1 - مادری که از دامن او به دنیا آمدیم و در آغوش پرمهر او بزرگ شدیم.

2 - مادر علمی، یعنی کسی که به انسان دانش بیاموزد.

3 - مادر همسر.

1- 426. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 193، ح 17978؛ جامع احادیث الشیعه، ج 21، ص 466.
2- 427. مستدرک الوسائل، ج 5، ص 354. إِسْمَاعِيلَ بْنِ الزَّاهِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْلَمَةَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ وَرْدَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ ارْتَقَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله عَلَی الْمِنْبَرِ دَرَجَةً فَقَالَ آمِينَ ثُمَّ ارْتَقَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ آمِينَ ثُمَّ ارْتَقَى الثَّالِثَةَ فَقَالَ آمِينَ ثُمَّ اسْتَوَی فَجَلَسَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ عَلَی مَاأَمَّنْتَ فَقَالَ أَتَانِی جَبْرَئِيلُ فَقَالَ رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ ذُكِرْتَ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْکَ فَقُلْتُ آمِينَ فَقَالَ رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ أَدْرَکَ أَبَوَيْهِ فَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَقُلْتُ آمِينَ فَقَالَ رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ أَدْرَکَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ فَقُلْتُ آمِينَ.
3- 428. مواعظ العددیه، ص 63، ثلاثیات.

ب) خشنودی، خدا، پیامبر و امام

حماد بن عیسی، در حضور امام صادق علیه السلام از پسر خود اسماعیل سخن بر زبان آورد و گفت: او بیش از دیگر پسرانم به من احترام می گذارد. امام فرمود: من او را پیش از این دوست می داشتم؛ ولی اکنون با توجّه به آنچه گفتی، او را بیشتر دوست دارم. امام فرمود: هنگامی که خواهر و برادر رضاعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به منزل او وارد شدند، رسول خداصلی الله علیه وآله برای خواهرش، احترام بیشتری قائل شد. حتی جای خود رابه او داد و آن تشکی که خود روی آن می نشست، زیرپای خواهرش پهن کرد. وقتی راز این احترام بیشتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سؤال شد، آن حضرت فرمود: «لأَنَّها کانت أَبَرَّ بِوَالِدَیْها مِنْهُ».

برای اینکه او بیشتر به والدین خویش احسان و نیکی می کرد.(1)

زنی از پیامبر پرسید: «یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، من اعظم الناس حقّاً علی الرجل؟ قال: والداه، فقالت: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله من أعظم الناس حقّاً علی المرأه؟ قال: زوجها».

ای پیامبر خدا! چه کسی بیشترین حق را بر گردن مردان دارد؟ پیامبرصلی الله علیه وآله پاسخ داد: پدر و مادرش. او باز پرسید: چه کسی بیشترین حق را به گردن زنان دارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: شوهرش.(2)

حق مادر مهم تر است یا حق پدر؟

گرچه احادیثی به چشم می خورد که به طور غیر مستقیم، محبت به مادر را برتر و مهم تر معرفی می نماید، ولی در قرآن این دو احترام به این دو و وجوب حفظ حریم وحرمت این دو به گونه ای مساوی مورد توجه و تأکید خداوند متعال می باشد. چنان که در قرآن می خوانیم: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً»(3) در اینجا در کنار میثاق عبادت خدا سخن از میثاق احسان به پدر و مادر است.

نوجوان بیدار دل

محدّث دیلمی رحمه الله در کتاب «ارشاد القلوب» نقل می کند: نوجوانی که هنوز به دوران بلوغ نرسیده بود، به رسول خداصلی الله علیه وآله سلام

کرد و به آن حضرت محبّت و ارادت خاصی از خود نشان داد، پیامبر از او پرسید: آیا مرا دوست داری؟! او پاسخ داد: آری به خدا سوگند. پیامبر فرمود:

1- 429. کافی، ج 2، ص 161، ح 12؛ کحل البصر، ص 174.
2- 430. کافی، ج 5، ص 507، ح 1.
3- 431. سوره اسراء، آیه 36.

آیا همانند دو چشمانت مرا دوست داری؟! پاسخ داد: بیش از آن تو را دوست دارم. پیامبر فرمود:

آیا به قدر پدرت مرا دوست داری؟! پاسخ داد: بیشتر از پدرم تو را دوست دارم. پیامبر فرمود: آیا به قدر مادرت مرا دوست می داری، پاسخ داد: بیشتر از مادرم تو را دوست دارم. پیامبر فرمود: آیا به قدر خودت مرا دوست داری؟! او جواب داد: بیشتر از خود، تو را دوست دارم. پیامبر پرسید: آیا مرا به قدر خدایت دوست داری، جوان پاسخ داد: خدا خدا خدا، یعنی هرگز چنین نیست که تو را همانند خدا دوست بدارم و هیچ کسی در این باره آزاد نیست، یعنی نباید کسی را به قدر خدا دوست بدارد و من تو را به خاطر خدا دوست دارم.

در این هنگام پیامبر به حضار و اصحاب حاضر در جلسه نگریست و فرمود: همانند این جوان باشید و این گونه خدا را دوست بدارید، به خاطر احسانی که در حق ما روا می دارد و نعمت هایی که برای ما مهیا ساخته است و مرا به خاطر دوستی خدا دوست بدارید.(1) دقت در موارد فوق نشان می دهد:

1. توحید و خدادوستی در مکتب اسلام چیست و چگونه است؟

2. محبوب ها در نظر انسان با ایمان بر حسب اهمیّت کدام اند؟

3. هرگز محبوبی را نمی توان همسنگ خدا در عشق و ارادت دانست؟

4. جوان و نوجوان، قلبی صاف تر و بی آلایش تر دارند و عشق و محبت پاک و خالص را در این گونه انسان ها می توان جست.

5. مصدر و مبدأ آفرینش نعمت ها، فقط خداست، لذا کسی را نمی توان در این باره هم طراز خدا دانست، زیرا هیچ کسی خالق و پدید آورنده نعمت نیست.

6. در این حدیث، اوّل سخن از پدر و سپس از مادر و از حب و دوستی نسبت به او به میان آمده است که موقعیت مادر را گران سنگ معرفی می نماید.

1- 432. ارشاد القلوب، ج 1، ص 161، باب 49. و روى انه صلى الله عليه وآله سلم عليه غلام دون البلوغ و بش له و تبسم فرحا بالنبى صلى الله عليه وآله فقال له أتحبنى يا فتى فقال اى و اللَّه يا رسول اللَّه فقال له مثل أكثر فقال مثل أبيك فقال أكثر فقال أمك فقال أكثر مثل نفسك فقال أكثر و اللَّه يا رسول اللَّه فقال أمثل ربك فقال اللَّه اللَّه اللَّه يا رسول اللَّه ليس هذا لك و لا لاحد فانما أحببتك لحب اللَّه فالتفت النبى الى من كان معه و قال هكذا كونوا احبوا اللَّه لاحسانه اليكم و انعامه عليكم و احبونى لحب اللَّه.

تأثیر مادر

امام باقرعلیه السلام فرمود: مردی در بنی اسرائیل دارای دو همسر بود، یکی از آن دو، پارسا و پاک دامن بود و دیگری نه. این مرد، پیش از مردن، پسران خود را جمع کرد و به آنان گفت: اموال من به یکی از شما سه نفر تعلق دارد و خود نمی خواهم وارد ماجرا شوم. پس از مردن من، نزد پسران «بنی غانم» بروید. آنان افراد حکیمی هستند و این مسأله را حل و فصل خواهند کرد.

پسران پس از مردن پدر به سراغ پسران بنی غانم رفتند و پیرمردی را با محاسن سپید، در خیمه ای مشاهده کردند. مشکل خود را به او گفتند. او گفت: بهتر است این مطالب را با برادر بزرگ تر من که در فلان صحراست، در میان نهید. پسران به دیدار او شتافتند و با پیر مردی که به ظاهر، جوان تر نشان می داد و دارای موهای جُوگندمی بود، روبه رو شدند و مسأله خود را مطرح کردند. او هم گفت: شما به دیدار برادر بزرگ ترما که در فلان جاست بشتابید. آنان نیز به راه افتادند و به خیمه ای رسیدند که پیر مردی شاداب تر و جوان تر از دومی در آن به سر می برد. مشکل خود را با او در میان نهادند و سپس گفتند: پیش از پرداختن به حل مشکل ما، برای ما توضیح بده که چرا ظاهر شما سه برادر، بر خلاف سن شما است؛ یعنی برادر اولی پیرتر از برادر وسطی و تو از همه جوان تر و شاداب تری، راز این مطلب چیست؟

آن مرد پاسخ داد: در این امر نیز رازی نهفته است. برادر کوچک ما همسری ناسازگار دارد و زندگی او همواره با جدال همراه است؛ ولی من همسری با فرهنگ، سازگار و شوهر دوست دارم و زندگی ما با عشق و صمیمیت پیش می رود، همسر برادر وسطی ما، اخلاقی متوسط دارد. از این رو، متوسط الحال به نظر می آید.

اما وصیّت پدر شما بروید و قبر او را نبش کنید و استخوانی از اندام پدرتان را بیاورید تا با بوییدن آن، مقصود وی را کشف و به شما بازگو کنم.

پسران به سوی قبر پدر حرکت کردند. یکی از آنان گفت: من ارثیه خود را به شما بخشیدم، ارثی که از راه جسارت به پدر و نبش قبر و شکافتن بدن او به دست آید، نمی خواهم. آن گاه از آنان جدا شد. دو برادر دیگر رفتند و قبر پدر را بکشافتند، از بدن او استخوانی را جدا کردند و نزد حکیم بنی غانم آوردند. حکیم گفت: اکنون از مقصود پدرتان

سر درآوردم، پدرتان به بعضی از شما مشکوک بود و گمان می کرد فرزند او نیستید. در واقع، درباره مادر شما، که همسر وی بود، تردید داشت و تعیین فرزندانی را که نباید ارث ببرند، به من واگذار کرد. بنابراین، پسری که به پدر جسارت روا نداشت و به نبش قبر او نپرداخت، فرزند واقعی آن پدر است، نه شما، بنابراین، ارثیه ای به شما تعلق نمی گیرد، اموال پدر مال آن پسر است.(1)

با دقت در این داستان، راز کلام امام صادق علیه السلام به دست می آید که می فرماید: «طُوبی لِمَنْ کانَتْ اُمُّهُ عَفِیفَهً».

خوشا به حال کسی که مادرش پاکدامن باشد.(2)

داشتن روحیه سپاس گزاری، یکی از عواملی است که زن و شوهر را محبوب یکدیگر می کند و گرمی خاصی به زندگی مشترک آنان می بخشد. این مسأله، یعنی قدردانی و سپاس گزاری، از وظایف اساسی زن و شوهر در برابر یکدیگر است.

در حدیث آمده: «النَّظَرُ إلی وَجْهِ العالِمِ عِبادَهٌ النَّظَرُ إلی الوالِدَیْنِ بِرَأْفَهٍ وَ رَحْمَهٍ عِبادَهٌ».

نگاه کردن به چهره عالم ربانی، والدین، همراه با رأفت و رحمت، عبادت است.(3)

و در حدیثی قرآن و دریا اضافه شده است، البته در صورتی که همراه با بصیرت باشد، از مصادیق عبادت خدا به شمار می رود. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: نفقه چه کسانی بر آدمی واجب است؟ پاسخ فرمود: پدر و مادر، فرزند و همسر.(4)

شکایت پدر

مردی نزد پیامبر از دست پدرش شکایت کرد که او بدون اجازه من گاهی اموال مرا می برد. پیامبر پدر را به نزد خود خواند، مردی نورانی عصا به دست به پیش آمد و پیامبر شکایت پسرش را با وی در میان نهاد، او که قیافه ای ملکوتی و ایمانی داشت، با حالتی مظلومانه اظهار داشت: یا رسول اللَّه پسرم ضعیف بود و من قوی و او فقیر بود و من غنی و من

هرچه داشتم در پای او نثار کردم، تا امروز که او قوی است و من ضعیف و او غنی است و من فقیر، ولی کاملاً

1- 433. بحارالانوار، ج 14، ص 419؛ قصص الانبیا، ص 250؛ راز خوشبختی، ص 129.
2- 434. بحارالانوار، ج 23، ص 79، ح 4.
3- 435. أمالی شیخ طوسی، ص 454، ح 1015؛ جامع احادیث الشیعه، ج 21، ص 413 و 439.
4- 436. وسائل الشیعه، ج 15، کتاب النکاح، ص 237.

مرا از یاد برده، گویا مرا پدر خود نمی داند و من برای گذراندن زندگی به ناچار به مال او دست می یابم تا به سوی مال مردم دست دراز نکنم. در این هنگام پیامبر به حالت این مرد گریست و فرمود: هیچ سنگ و کلوخی در این جهان نیست که این سخنان شما را شنیده باشد و اشک نریخته باشد. در این هنگام پیامبر رو به پسرش کرد و فرمود: «انت و مالک لابیک».

تو و آنچه داری برای پدر تو است.(1)

واجب النفقه چه کسانی هستند؟

دقت در مراتب بایسته انفاق در زندگی آدمی نیز موقعیت برتر پدر و مادر نسبت به خانواده را اثبات می کند. در احادیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علیه وآله فرمود: «قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: خمس تمرات أو خمس قرص أو دنانیر أو دراهم یملکها الانسان و هو یرید أن ینفقها فأفضلها ما أنفقه الانسان علی والدیه، ثم الثانیه علی نفسه و عیاله، ثم علی الثالثه القرابه وإخوانه المؤمنین، ثم الرابعه علی جیرانه الفقراء ثم الخامسه فی سبیل اللّٰه و هو أخسّها أجرا».(2)

آدمی از خرما، نان، درهم و دینار که در راه خدا انفاق می کند، آنچه به پدر و مادر خود انفاق می کند برترین انفاق ها به حساب می آید و در درجه بعد آن انفاق به اهل خانه جای دارد و در درجه سوم انفاق به فامیلان و بستگان و در درجه چهارم انفاق به همسایگان فقیر و در درجه پنجم انفاق به دیگران جای دارد از این رهنمود می توان نتیجه گرفت که:

انفاق، در قدم اوّل باید به والدین و در قدم دوم به اهل و عیال و در قدم سوم به فامیلان و برادران اسلامی و در قدم چهارم به همسایگان و در قدم پنجم به «فی سبیل اللّٰه» باید انجام پذیرد و پایین ترین پاداش آن پنجمی است.

بر این اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره مرد انصاری که پنج یا شش برده داشت و در آستانه مرگ همه را در راه خدا آزاد کرده بود، فرمود: اگر پیش از دفن او، من را از این کارش با خبر کرده بودید، از دفن او در قبرستان مؤمنین جلوگیری می کردم، زیرا او ورثه خود را محروم کرد. در حالی که آنها از راه گدایی باید ادامه زندگی دهند.

1- 437. كشف الخفاء، ج 1، ص 208؛ قبسات من حياه الرسول، ص 296.
2- 438. تحف العقول، ص 258 و 259.

آدمی نمی تواند زکات خود را به پنج گروه بپردازد: پدر، مادر، فرزند، مملوک، همسر، زیرا اینان نان خوران اویند و باید نفقه آنان را بدهد. لذا نمی تواند زکات خویش را به آنان دهد بلکه باید از اموال شخصی خویش آنان را پذیرایی کند.

نتیجه

الف) احسان و حفظ حریم والدین یکی از واجبات الهی است.

ب) عاق والدین شدن یعنی مورد خشم و نفرین والدین قرار گرفتن یکی از گناهان کبیره است.

ج) احسان و احترام به والدین آثار مثبت و حیات دنیوی و اخروی دارد.

د) رسول خداصلی الله علیه وآله به طور تأکید فرمود: احترام به والدین، احترام به من و احترام به من احترام به خدا است و عکس آن نیز صادق است.

ه) در قرآن و سنت به طور مؤکداً از آزردن والدین نهی شده است و کیفر سنگینی نیز از سوی خدا برای اینان منظور گشته است.

و) پدر ومادر، دستجات و انواعی دارند که معلّم و خلفا الهی را شامل می گردد. [یا علی أنا و انت ابوا هذه الامه]

فصل پنجم مرگ یک انسان صابر، صبور، صبّار

مرگ یک انسان صابر، صبور، صبّار

صبر دارای انواعی است و در زندگی روزمره انسان ها به عناوین مختلف خودنمایی می کند، که مهم ترین موارد آن عبارتند از:

الف) استقامت و پایمردی در برابر مسئولیت ها

- و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر والصبر والعلم».

و به دوش نمی کشد این علم را مگر اهل بینش و شکیبایی و دانش به مواضع حق.(1)

ب) استقامت در برابر خواهش های نفسانی

در نهج البلاغه حکمت شماره 474 آمده است: «ما الجاهد الشهید فی سبیل اللَّه باعظم

ص: 233

1- 439. نهج البلاغه، خطبه 9، ص 331.

اجرا ممن قدر فعف العفیف ان یکون ملکاً من الملائکه».

مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می کند، چنین شخصیتی خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا باشد.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرمود: «من عشق و عف ثم کتم فمات، مات شهیدا».

کسی که عاشق شود ولی عفّت را مراعات کند، سپس آن را پنهان نماید و بمیرد، شهید مرده است.(1)

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است

ورنه هر کبری به پیری می شود پرهیزگار

جوان سخت می باید که از شهوت بپرهیزد

که پیر سست رغبت را خود حالت برنمی خیزد

ج) صبر و استقامت در برابر مصایب

مصاحبه امیرمؤمنان با پیامبر

در نهج البلاغه خطبه 156 آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هنگامی که [آیه اوّل سوره عنکبوت «الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَایُفْتَنُونَ» آمده است: دانستم که ظهور فتنه ها به عنوان آزمایش های سنگین در روزگار رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نمی افتد (و مربوط به روزگار بعد از وی است) لذا از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدم: «ما هذه الفتنه التی اخبرک اللّٰه بها».

آن فتنه ای که خدا به شما خبر داده چیست؟

آن حضرت فرمود: آری! امت من بعد از من امتحان خواهند شد. گفتم: ای پیامبرصلی الله علیه وآله مگر در جنگ احد در کنار شهدای احد به من وعده دست یابی به شهادت را نداده ای؟ و به من فرموده بودی: «أبشر فان الشهاده من ورائک».

بشارت باد بر تو که سرانجام شهید خواهی شد.

1- 440. جامع الصغیر، ج 2، ص 176؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 233.

آن حضرت فرمود: «ان ذلک لکذلک فکیف صبرک اذن؟ فقلت یا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله لیس هذا من مواطن الصبر و لکن من مواطن البشری والشکر».

آن گفته درست است ولی بگو در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: چنین موردی از موارد صبر نیست بلکه از موارد بشارت و شکر است.(1)

توجه: ممکن است گفته شود که این صبر از نوع صبر جمیل است که در قرآن مطرح است که با صبر دیگر تفاوت دارد. در هنگام صبر، آدمی دشواری ها را به خاطر خدا تحمل می کند و به جزع و فزع نمی پردازد، ولی در باب صبر جمیل، آدم صابر نه تنها صبر می کند، بلکه شکر و سپاس الهی را بجا می آورد، ولی امیرمؤمنان علیه السلام، آن را برتر از مقوله صبر می داند.

صبر ایوب علیه السلام

ثعلبی (متوفای 427 ه.ق) می نویسد: پدر حضرت ایوب علیه السلام «اموص بن تارح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام» و مادر او یکی از دختران حضرت لوطعلیه السلام بود. ایوب علیه السلام در شام زندگی می کرد و در رفاه و آسایش به سر می برد و از انواع نعمت ها برخوردار بود. پیش از عروج عیسی علیه السلام به آسمان، ابلیس به آسمان ها راه داشت و روزی شنید که ملائکه از عبادت و بندگی حضرت ایوب علیه السلام سخن می گویند. ایوب علیه السلام جداً دنیا را در اختیار خویش داشت، علاوه بر اطاعت و بندگی خدا، در انفاق و بذل و بخشش در راه رضای خداوند، دستگیری ها و برآوردن حاجات مردم، سرآمد بود.

ابلیس بانگ برآورد: «یا إلهی، نَظَرْتُ فِی أَمْرِ عَبْدِکَ أَیُّوبَ فَوَجَدْتُهُ عَبْدَاً أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ فَشَکَرَکَ وَعافَیْتَهُ فَحَمِدَکَ، ثُمَّ لَمْ تَخْتَبِرْهُ لا بِشِدَّةٍ وَلا بَلاءٍ... لَئِنْ ضَرَبْتَهُ بِبَلاءٍ لَیَکْفُرُنَّ بِکَ وَلَیَنْسیَنَّکَ».

خداوندا! در کار بنده ات، ایوب دقت کردم، پس دریافتم که چون او را نعمت ارزانی داشته ای، تو را سپاس می گوید، نعمت عافیت داده ای به خاطر آن تو را حمد می کند، بعد از آن که به ایوب نعمت دادی، به گرفتاری و بلا امتحان نکرده ای... چنان که وی را به بلا و گرفتاری امتحان کنی، بدون تردید کفر می ورزد و تو را فراموش خواهد کرد.

... ناگهان روزگار امتحان فرارسید، ایوب علیه السلام در هر موردی که امتحان می شد، می گفت:

ص: 235

1- 441. نهج البلاغه، ص 206.

«الحَمْدُللَّهِ الَّذِی أَعْطانی وَحَیْثُ شاءَ نَزَعَ مِنِّی».

حمدوسپاس سزاوارخدای است که به من لطف وعطامی کندوهرقدر بخواهد از من می گیرد.

درآغازامتحان،ثروت و دارایی حضرت ایوب علیه السلام یکی پس ازدیگری ازدست وی رفت،ولی او هم چنان صبر ورزید و به عبادت و نیایش خدا مشغول بود تا اینکه فرزندان خود را از دست داد و در آخر همه نعمت های بدنی از او سلب گردید و سپس زنان وی از او جدا شدند و براثر شایعه پراکنی های شیاطین، مردم همه از او رمیدند و حتی وی را به این بهانه که بیماری او واگیردار است، از محیط خود دور کردند. فقط یک زن برای او باقی ماند. هفت سال این چنین گذشت، ولی قلب ایوب هم چنان با خدا بود و از عبادت و طاعت او روی برنتافت.

درباره فلسفه و راز ابتلا و مورد امتحان قرار گرفتن حضرت ایوب علیه السلام نظریات مختلف ابراز شده است. بعضی معتقدند که ایوب علیه السلام به جرم عدم قیام در برابر طاغوت زمانش و عدم امر به معروف و نهی از منکر، مورد ابتلا و آزمایش خداوند قرار گرفت تا متنبّه شود. ولی حقیقت آن است که پروردگار حکیم وی را آزمود تا اسوه همگان قرار دهد.

به هرحال موضوع آزمایش حضرت ایوب علیه السلام از این جا شروع می شود که شیطان براو حسد ورزید و در پیشگاه خدا اظهار داشت: خدایا! اگر ایوب همواره اهل حمد و ستایش است، بدین خاطر می باشد که متنعم به انواع نعمت هاست، چیزی کم ندارد، حَشَم، خدم، دختر، پسر، باغ و بوستان دارد و از نعمت سلامتی نیز برخوردار است.

در مقام امتحان، تمام نعمت ها، یکی پس از دیگری از کف ایوب علیه السلام رفتند، حتی از وطن آواره شد. زنان وی از او جدا شدند و یگانه همسرش نیز روزی به او گفت: چرا خدا این گونه الطاف خود را از ما دریغ داشته است؟ ایوب علیه السلام پرسید: چندسال در ناز و نعمت بودیم؟ همسرش گفت: هشتاد سال. ایوب علیه السلام پرسید: چند سال درگرفتاری قرار داریم؟ زنش پاسخ داد: هفت سال (برخی نوشته اند 18 سال). ایوب علیه السلام گفت: پس هنوز خیلی بدهکار هستیم. این جا بود که ایوب علیه السلام دعا کرد: «رَبِّ إِنِّی مَسَنِیَ الضُّرُّ» سرانجام خداوند دوباره نعمت های خویش را به ایوب ارزانی کرد ودرمقام توصیف و معرفی وی فرمود:«إِنَّا وَجَدْناهُ صابِرَاً، نِعْمَ العَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».(1)

1- 442. سوره انبياء، آيه 83.

شیطان وقتی نتوانست ایوب علیه السلام را به ستوه آورد، از دستیاران خود نظرخواهی کرد، آنان گفتند: تو آدم را توسط زنش فریفتی، حالا هم برای فریب دادن ایوب، از راه همسرش وارد شو. شیطان در سیمای پیرمردی خبره نزد زن ایوب حاضر شد و از نعمت های فراوان گذشته گفت و نیز از گرفتاری ها و مصائب امروز سخن پیش کشید و به وسوسه پرداخت، تا اینکه «بره ای» را به دست همسر ایوب داد و گفت: از شوهرت بخواه تا «بدون یاد خدا» آن را بکشد و بخورد و درمان می شود. ایوب به همسرش گفت: این تقاضای تو براساس پیشنهاد شیطان است. این جا بود که حضرت ایوب علیه السلام از سوز دل به درگاه خداوند عرض کرد:«رَبِّ إِنِّی مَسَّنِی الضُّرُّ»(1) و خداوند نیز بروی منّت نهاد و او را دوباره از الطاف و نعمات خویش برخوردار گردانید.(2)

قابل توجه است که بیماری ایوب علیه السلام هم چنان که بعضی ها نوشته اند، از نوع بیماری تنفرانگیز نبوده است، بلکه از نوع ضعف بدنی و ضعف مالی بوده است که در یک مدت کوتاه اتفاق افتاده بود.

همان گونه که انبیا اسوه بندگی اند، اسوه صبر و استقامت نیز می باشند، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ما أُوذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ ما أُوذِیتُ».

کسی بسان من مصیبت و آزار ندید.(3)

بنابراین فلسفه و راز ابتلای ایوب، گناه وی نبود، او که معصوم بود، بلکه به جهت افزایش مقامات و درجات مورد آزمایش قرار گرفت. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «البَلاءُ لِلظّالِمِ أَدَبٌ وَلِلْمُؤْمِنِ إمْتِحانٌ وَلِلْأَنْبِیاءِ دَرَجَهٌ وَلِلأَوْلِیاءِ کَرَامهٌ».

بلا برای ظالم ادب و تنبیه و برای مؤمن آزمایش و برای انبیا مقام و درجه و برای اولیای خدا لطف و کرامت است.(4)

قرآن از زبان حضرت ایوب نقل می کند که به خداوند عرض کرد: «رَبِّ إِنِّی مَسَّنِی الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَعَذابٍ».

1- 443. سوره ص، آیه 44.
2- 444. بحارالانوار، ج 12، ص 358، ح 25؛ قصص قرآن، فصل ایوب.
3- 445. بحارالانوار، ج 39، ص 56.
4- 446. بحارالأنوار: ج 67، ص 235، ح 54 و ج 81، ص 198، ح 55.

خدایا، شیطان مرا به تعب و دشواری درافکند.(1)

زیرا شیطان در میان مردم شایعه پراکنی می کرد که بیماری ایوب واگیردار است و او را به آبادی خود راه ندهید و به او نزدیک نشوید.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إبْتُلِیَ أَیُّوبُ علیه السلام سَبْعَ سِنِینَ بِلاذَنْبٍ».

ایوب بدون جرم و بدون هیچ گناهی هفت سال امتحان شد.(2)

دربعضی از احادیث آمده است: بیماری ایوب عبارت بود از ضعف عمومی بدن، نه کسالت های تنفرآور که باعث فرار مردم شود.(3)

به قول مولوی:

شکر کرد ایوبِ صابر هفت سال

در بلا چون دید ایامِ وَصال

نتیجه

الف) صبر که عبارت از تحمّل و مقاومت در برابر شداید و ناگواری هاست در پیشگاه خدا جایگاه و موقعیت ویژه ای دارد.

ب) صبر به نوبه خود به صبر در مصایب، صبر در انجام وظایف الهی (صبر در عبادت) و صبر در برابر وسوسه های ابلیس و هواهای نفسانی (صبر هنگام فراهم بودن زمینه های انجام گناه) تقسیم می شود.

ج) آنچه بیشتر اهمیت دارد همان مسأله تشخیص است که کدام صبر، جلب رضای الهی را در بردارد بدیهی است که صبر خداپسند جداً موجب رشد و تحول عجیب در زندگی ماست و باید تلاش کنیم تا در زندگی روزمره اهل صبر باشیم که خدا با صابران است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ» و توجه داشته باشیم که «الصبر مفتاح الفرج» به قول شاعر:

صبر و ظفر هر دوستان قدیم اند

بر اثر صبر ظفر آید

1- 447. سوره ص، آیه 41.
2- 448. خصال، باب السبعه، ص 399، ح 107.
3- 449. بحارالانوار، ج 12، ص 348، ح 13.

فصل ششم مرگ مُصلح

مرگ مُصلح

صلح و آشتی یکی از عوامل ارتقای درجه روزی است و بر عکس، هجران و جدایی همراه با کینه توزی نیز یکی از اسباب محروم ماندن از رحمت الهی است.

در رهنمودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابوذر آمده است: «یا أباذَرٍّ: تُعْرَضُ أَعْمالُ أَهْلِ الدُّنْیا عَلَی اللَّهِ مِنَ الْجُمُعَهِ إِلَی الْجُمُعَهِ فِی یَوْمِ الْإِثْنَیْنِ وَ الْخَمِیسِ فَیَسْتَغْفِرُ لِکُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا عَبْداً کانَتْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَخِیهِ شَحْناءُ، فَیُقالُ: أُتْرُکُوا عَمَلَ هذَیْنِ حَتّی یَصْطَلِحا. یا أباذَرٍّ: إِیَّاکَ وَ هِجْرانَ أَخِیکَ، فَإِنَّ الْعَمَلَ لا یُتَقَبَّلُ مَعَ الْهِجْرانِ».

ای اباذر! در هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه، اعمال مردم دنیا به خدا عرضه می گردد، و برای هر مؤمنی استغفار می شود، مگر برای بنده ای که بین او و برادر مسلمانش کینه باشد، و دستور می رسد که عمل این دو تن را رها کنید تا باهم صلح کنند. ای اباذر برتو باد که با برادر دینی خود قهر نکنی که عمل صالح تو مورد قبول واقع نمی گردد.(1)

«یا أباذَرٍّ: أَنْهاکَ عَنِ الْهِجْرانَ، وَ إِنْ کُنْتَ لابُدَّ فاعِلاً فَلاَ تَهْجُرْهُ فَوْقَ ثَلاثَهِ أَیَّامٍ [کَمَلاً]، فَمَنْ ماتَ فِیها مُهاجِراً لِأَخِیهِ کانَتِ النَّارُ أَوْلی بِهِ».

ای اباذر! تو را از قهر کردن با برادر مؤمن بر حذر می دارم و اگر با وی قهر کردی بیش از سه روز طول نکشد که اگر کسی در این حال بمیرد به آتش سزاوارتر است.

چنین فرمود روزی با ابوذر

پیمبر آن کریم نیک محضر

بپرهیز، از جدایی تا توانی

ز هجران، سینه گیتی پرآذر

ز صلح و آشتی، خیزد بهاران

بسی خشنود گردد، حیّ داور

چو غفران الهی، اوج گیرد

دلِ پر کینه، محروم است از این در

قبول درگه حق نیست ایدوست

همه اعمال نیک این بهاور

چو عبدی با چنین حالت بمیرد

سرای او دل نار است یکسر

ز هجران، بر حذر باید شفیعی

که عفو و صلح، منشور پیمبر(2)

ص: 239

1- 450. مکارم الاخلاق، باب وصایا النبی لابی ذر.
2- 451. دیوان نسیم معارف، بخش صلح و آشتی.

نتیجه

الف) صلح آوری و ایجاد آشتی میان مؤمنان مورد تأکید اکید اسلام است.

ب) ایجاد درگیری، نفاق، جدایی و تفرقه میانِ مؤمنان، جدّاً مورد نکوهش و تکذیب اسلام می باشد.

ج) تعبیر اصلاح ذات البین که همان ایجاد آشتی میان مؤمنان باشد یکی از وظایف مؤمنان است و پاداش گران سنگ الهی را در پی دارد.

د) دروغ که در جهت ایجاد پیوند و تقویت وحدت میان مؤمنان اگر بر زبان آید دروغ محسوب نخواهد شد که رسول اعظم صلی الله علیه وآله فرمودند: «المصلح لیس بکذاب».

فصل هفتم مرگ معلم

مرگ معلم

گرامی داشت علم، به گرامی داشت معلم و دانشجو و امکانات تحصیل است، در فرهنگ اسلامی معلم و دانشجو و امکانات در این عرصه ارزش ویژه ای دارند و در این باره احادیث بسیاری است، از جمله:

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إنما بعثت معلّماً».

من به عنوان معلم مبعوث شده ام.(1)

آن حضرت در دعایی می فرمود: «اللهم اغفر للمعلّمین - ثلاثاً - و أطِل أعمارهم و بارک لهم فی کسبهم».

خداوندا! معلّمین را ببخش - و این جمله را سه بار تکرار کردند - و عمرهای آنها را طولانی کن، در کسب آنها برکت قرار بده.(2)

تواضع و فروتنی در برابر معلم یکی از وظایف اسلامی ماست و در فرهنگ اسلامی، این فروتنی جایگاه ویژه ای دارد، تا آن جا که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مَن تعلّمت منه حرفاً صرت له عبداً».کسی که یک حرف از او یاد بگیری عبد و بنده او گردیدی.(3)

1- 452. كنزالعمال، ح 28873.
2- 453. تاريخ بغداد، ج 3، ص 64.
3- 454. عوالى اللئالى، ج 1، ص 292.

و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً»؛

کسی که یک حرف به من بیاموزد مرا عبد و بنده خود گردانیده.(1)

البته نگارنده مدرک این حدیث را نیافتم، لکن در زندگینامه علامه طباطبایی رحمه الله خواندم، وقتی از او راجع به این حدیث سؤال کردند، پاسخ داد: حدیث مشهور و معتبری است.(2)

و نیز فرمود: «قم عن مجلسک لأبیک و معلّمک و إن کنت أمیراً»؛

برای پدر و معلّمت از جای خود برخیز ولو اینکه امیر و حاکم شده باشی.(3)

داستان شیخ انصاری رحمه الله و وسط درس از منبر پایین آمد و کسی را خیلی مورد لطف و مرحمت خود قرار داد، وقتی او رفت، درس را ادامه داد، از شیخ پرسیدند: این مرد چه کسی بود؟ گفت: کسی است که من درس های اولیه را در ایام نوجوانی نزد او خواندم، الآن آمده نجف (واتفاقاًمسجدی راکه شیخ درآن به تدریس مشغول بود، سری زد که شیخ او را شناخت).

«عن الصادق قال: تواضعوا لمن طلبتم منه العلم»؛

امام صادق علیه السلام فرمود: فروتنی کنید در برابر کسی که از او دانش دریافت می دارید.(4)

موقعیت معلم از منظر امام سجادعلیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی همراه فردی دیگر، به دیدن امام سجادعلیه السلام رفت و ادعا کرد که او قاتل پدرم می باشد، آن مرد نزدامام علیه السلام اعتراف کرد و در نتیجه قصاص واجب شد [اوّل قصاص، سپس دیه، سپس عفو] قاتل تقاضا کرد که از او عفو شود. امام علیه السلام به آن مرد (ولی دم) فرمود: آیا این مرد حقی به گردنت ندارد تا موجب عفو توگردد [ان کنت تذکر لهذا الرجل علیک فضلاً فهب له هذه الجنایه واغفر له هذا الذنب او پاسخ داد: یابن رسول اللَّه! او به گردن من حقی دارد، لکن به قدری نیست که از قصاص صرف نظر کنم، ولی اگر او بخواهد «دیه» بپردازد، از قصاص، صرف نظر می کنم، امام پرسید: او چه

حقی به گردنت دارد؟ پاسخ داد: این آقا معلم من بود، من مسائل توحید، نبوت، امامت، معاد و غیره را از او آموختم. امام با تعجب فرمود: آیا این تعلیمات گران قدر نمی تواند با خون پدرت برابری کند؟ پس امام علیه السلام فرمود: این حق، با خون همه انسان ها برابری می کند، جز خون پیامبر و امام (هر کسی را

ص: 241

1- 455. جامع السعادات، ج 3، ص 112.
2- 456. جرعه های جان بخش، ص 50.
3- 457. غررالحکم، ح 2341.
4- 458. کافی، ج 1، ص 36.

بکشد این حقّ با آن برابری دارد جز آن جا که پیامبر یا امامی را بکشد). «بلی و انه هذا یفی بدماء اهل الارض کلهم من الاوّلین والاخرین سوی الانبیاء و الائمه ان قتلوا».

امام علیه السلام سپس به قاتل گفت: ثواب تعلیم خود را با من معامله می کنی؟ و من «دیه» را می پردازم و ثواب تو از آن من باشد، او پاسخ داد: «یابن رسول اللّه! انا محتاج الیها و انت مستغن عنهما فان ذنوبی عظیمه...».

ای فرزند رسول خدا! من محتاج به دیه هستم و تو از ثواب و دیه بی نیازی، به راستی که گناهان من بزرگ هستند.

امام علیه السلام رو به ولیّ مقتول کرد و گفت: او معلّم توست، احسان او نسبت به شکنجه ای که از قتل پدرت به تو رسیده، نه تنها بالاتر است، بلکه هزاران برابر «حج» است و اگر از او درگذری، در حقّ شما دو تن حدیثی در فضل و برتری علم و عالم و معلم از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کنم که بهتر از دنیا و آنچه در آن است می باشد و اگر او را مورد عفو قرار ندهی، آن حدیث را فقط برای او می گویم و آن ثواب تنها از آن او خواهد بود. در این هنگام ولی دم گفت: من او را بخشیدم و از امام تقاضا کرد تا آن حدیث را برای آن دو نقل کند.(1)

نتیجه

الف) همان گونه که دانش در نگاه اسلام دارای اهمیّت ویژه ای است منادیان دانش یعنی معلمان نیز دارای اهمیّت ویژه اند.

ب) معلّم اختصاص به مسلم دینی ندارد هرکس دانش مورد استفاده مؤمنان را در میان مؤمنان ترویج کند او مورد احترام ویژه است.

ج) معلم پدر است باید با چشم دیگری به او نگریست.

د) معلم، در زندگی آدمی جایگاه خاصی دارند که به قول شاعر معاصر:

پدر است آن که دانشت بخشد

مادر استی اگر ز نسوان است

1- 459. بحارالانوار، ج 2، ص 12 - 13.

فصل هشتم مرگ عالم

مرگ عالم

از منظر اسلام علم و دانش اهمیت ویژه ای دارد و این اهمیت را در کلام پیشوایان ما از جمله امام باقرعلیه السلام می توان به نظاره نشست، آن جا که فرمود: «عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد».

دانشمندی که از دانش او استفاده می شود، برتر است از هفتاد هزار عابد. (1)

در این رابطه هر علمی که در خدمت به هم نوع باشد، ارزش خود را در نگاه دین دارد و سخن معروف رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمود: «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان»؛

علم بر دو نوع است علم دینی و علم پزشکی. (2)

تمام علوم و دانش های مربوط به زندگی را (علم الابدان) شامل می شود. چنان که در بیانی دیگر فرمود: «طالب العلم حبیب اللّٰه». (3)

طلب کننده علم مورد محبت خداست.

و نیز کلام آن حضرت که: «اطلبوا العلم و لو بالصیین»؛ (4)

در جستجوی علم باشید اگرچه در چین باشد.

گویای تعمیم علوم مورد نظر آن حضرت است و از اهتمام به علم درنگاه دین، آن است که تنها از راه علم است که انسان به «مقام قرب» دست می یابد. و در این رابطه به ذکر چند حدیث می پردازیم:

1. عن علی علیه السلام قال: «یا مؤمن ان هذا العلم و الادب ثمن نفسک فاجتهد فی تعلمها فما یرید من علمک و ادبک یزید من ثمنک و قدرک فان بالعلم تهتدی الی ربک و بالادب تحسن خدمه ربک و بادب الخدمه یستوجب العبد ولایته و قربته». (5)

رضی الدین طبرسی رحمه الله (پسر طبرسی صاحب مجمع البیان) در «مشکاهالانوار» این حدیث را نقل می کند که امیرمؤمنان به یکی از

مؤمنان فرمود: ای مؤمن! علم و ادب (حکمت نظری و حکمت علمی) قیمت جان توست و هرچه این دو را بیشتر به دست آوری، بر قیمت و ارزش خود می افزایی و در این باره باید توجه داشته باشی که علم تو را با خدایت آشنا

1- 460. کافی، ج 1، ص 33.
2- 461. کنزالفرائد، ص 239.
3- 462. ر.ک: مواعظ العددیه، باب الثلاثیات.
4- 463. بحارالانوار، ج 1، ص 177.
5- 464. مشکاه الانوار، ص 135.

می سازد، ولی تو را به بندگی شایسته در پیشگاه حق موفق می دارد و نیز در پرتو ادب است که تو به بندگی بایسته دست می یابی و از این راه به «ولایت و تقرب به خدا» نایل می آیی. آری! انسان از راه علم و دانش (دانش نظری) به معرفت و خداشناسی دست می یابد و از طریق ادب، (دانش عملی) به بندگی شایسته خدا همت می گمارد.

2. «عن ابی الدرداء قال سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله یقول: ان اللَّه عزوجل یجمع العلما یوم القیامه و یقول لهم: لم اضع نوری و حکمتی فی صدورکم الا و انا اریدبکم خیر الدنیا و الاخره اذهبوا فقد غفرت لکم علی ما کان منکم».

از ابی درداء نقل شده که از پیغمبر می شنیدم که می فرمود: به راستی که خداوند عزّ وجلّ روز قیامت علما را جمع می کند و به آنها می گوید: من نور و حکمت خود را در سینه های شما قرار ندادم مگر اینکه خیر دنیا و آخرت را برای شما می خواهم بروید! در حقیقت آنچه که از شما بود بخشیدم.(1)

3. «عن ابی ذر قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله یا اباذر من خرج من بیته یلتمس بابا من العلم کتب اللَّه عزوجل له بکل قدم ثواب نبی من الانبیاء و اعطاه اللَّه بکل حرف یسمع أو یکتب مدینه فی الجنه و طالب العلم احبه اللَّه و احبه الملائکه و احبه النبیون و لا یحب العلم الا السعید فطوبی لطالب العلم یوم القیامه و من خرج من بیته یلتمس باباً من العلم کتب اللَّه له بکل قدم ثواب شهید من شهداء بدر و طالب العلم حبیب اللَّه و من احب العلم وجبت له الجنه و یصبح و یمسی فی رضا اللَّه و لا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر و یأکل من ثمره الجنه و یکون فی الجنه رفیق خضرعلیه السلام و هذا کله تحت هذه الایه «یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»».

پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوذر کسی که برای به دست آوردن بابی از علم از خانه اش بیرون رود، خداوند عزّوجل برای هر قدمی که بر می دارد ثواب پیغمبری از پیغمبران را برای او می نویسد و برای هر حرفی که می شنود یا می نویسد، شهری در بهشت به او عطا می کند. خداوند و فرشتگان او و پیغمبران، طالب علم را دوست دارند، علم را جز انسان سعادتمند کسی دوست ندارد، پس خوشا به حال طالب علم در روز قیامت، و کسی که

1- 465. علل الشرايع، ج 3؛ النوادر، ص 468، ح 38.

برای به دست آوردن بابی از علم از خانه اش بیرون رود، خداوند برای هر قدمی که بر می دارد ثواب شهیدی از شهدای بدر را برای او می نویسد، طالب علم دوست خداست، و کسی که علم را دوست بدارد، بهشت برای او لازم است و صبح و شب داخل در رضای خدا می باشد و از دنیا نمی رود تا اینکه از حوض کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد. در بهشت رفیق و همنشین حضرت خضرعلیه السلام می باشد، و این ثواب ها همه تحت این آیه است که خداوند فرمود: خداوند کسانی را که ایمان آوردند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می بخشد.

در رهنمودی دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام برای عالمان وارسته آمده است: «اسکت واستر تسلم و ما احسن العلم یزیّنه العمل و ما احسن العمل یزیّنه الرفق»؛

به سکوت حکیمانه، و پرده پوشی حکیمانه بپرداز، تا سالم بمانی و چه نیکو است علمی که با عمل تزیین یابد و چه نیکو است عملی که به رفق و نرمخویی آراسته گردد.(1)

4. دیدگاه صدر المتألهین شیرازی رحمه الله: فیلسوف معروف اسلامی ملاصدرا در ذیل آیه 169 سوره آل عمران می نویسد:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ * فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ».

«و لا تظنوا ان هذا مخصوص فی المعرکه فان للعارف بکل نفس درجه ألف شهید و فی الخبر: ان الشهید یتمنی فی الاخره أن یرد الی الدنیا لیقل مره اخری لعظم ما یراه من ثواب الشهاده، و ان الشهداء یتمنون أن یکونوا علماء لما یرون من علوّ درجه العلماء».

5. اهمیت علم آموزی در کلام پیامبراعظم صلی الله علیه وآله: علم آموزی، مذاکره علمی و اهتمام به تحصیل دانش در مصاحبه ابوذررحمه الله با پیامبرصلی الله علیه وآله نگاه اسلام، دارای اهمیّت ویژه ای است و درجه این اهمیّت را در مصاحبه زیر، می توان به دست آورد.(2)

- «حدیقه العارفین.

- عن مولانا امیرالمؤمنین قال بینما انا جالس فی مسجد النبی اذ دخل ابوذر فقال یا رسول اللّه! جنازه العابد احبّ الیک ام مجلس التعلّم قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: یا اباذر الجلوس

ص: 245

1- 466. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 259 و 253.
2- 467. مستدرک الوسائل، ج 5، ص 396.

ساعه عند مذاکره العلم احبّ الی اللَّه تعالی من قیام الف لیله یصلی فی کل لیله الف رکعه والجلوس ساعه عند مذاکره العلم احبّ الی اللَّه تعالی من الف غزوه و قرائه القرآن کله. قال: یا رسول اللَّه مذاکره العلم خیر من قرائه القرآن کله؟ فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: یا اباذر الجلوس عند مذاکره العلم احبّ إلی اللَّه تعالی من قرائه القرآن کله اثنا عشر الف مره علیکم بمذاکره العلم فإن بالعلم تعرفون الحلال من الحرام. یا اباذر ألجلوس ساعه عند مذاکره العلم خیر لک من عباده سنه صیام نهارها و قیام لیلها»؛

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در مسجد در محضر رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بودیم که ابوذررحمه الله داخل شد و از پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله شرکت در تشییع جنازه افضل است یا شرکت در جلسه علمی؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوذر، ساعتی را در مذاکره علمی سپری کردن، افضل است، محبوب تر است در پیشگاه خدا از هزاران شبی را که در نماز بگذرد، شبی که هزار رکعت در آن نماز خوانده شود. و افزود: ساعتی را در مذاکره علمی گذراندن محبوب تر است در پیشگاه خداوند از شرکت در هزار بار جهاد در راه خدا و هزار بار مجموع قرآن را تلاوت کردن. در این هنگام ابوذررحمه الله با کمال تعجّب پرسید: ای پیامبرصلی الله علیه وآله! مذاکره علمی برتر است از قرائت همه قرآن؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: مذاکره علمی محبوب تر است از قرائت کل قرآن در دوازده هزار بار (مرتبه) و افزود: بر شما باد به مذاکره علمی از طریق آن علم حلال و حرام الهی، شناخته می شود و ای ابوذر ساعتی را در مذاکره علمی سرکردن بهتر است از یکسال عبادت، یکسالی که روزهای آن در روزه و شب هایش در نماز بگذرد.(1)

6. امیرمؤنان فرمود: «السعاده التامه بالعلم والسعاده الناقصه بالزهد و العباده من غیر العلم والزهد تعب للجسم»؛

سعادت واقعی کامل در علم و سعادت ناقص در زهد است و عبادت بدون علم و زهد جز خستگی جسم ثمری ندارد.(2)

موقعیت علمای ربّانی

فخر رازی در تفسیر سوره کوثر می نویسد: مراد از کوثر، عبارت است از علمای امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به جانم سوگند که خیر کثیر

این ها می باشند. زیرا اینان همانند انبیای

ص: 246

1- 468. بحارالانوار، ج 1، ص 203
2- 469. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 307.

بنی اسرائیل اند و اینان احیاگر یاد و خط فکری و اعتقادی رسول خداصلی الله علیه وآله و مبلّغ و ناشر آثار او هستند.(1)

غزالی رحمه الله در «احیاء العلوم»، در باب فضیلت علم یاد آور می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: در روز قیامت به عابدان ندا می رسد که وارد بهشت شوید، پس از آن به مجاهدان ندا می رسد که داخل گردید، در این هنگام علما بانگ بر می دارند که خدا یا اینان در پرتو هدایت های ما به این مقام رسیده اند. چرا به ما ندای ورود، داده نمی شود؟ ندا می رسد که «انتم عندی کبعض ملائکتی» شما در نزد من جای دارید، بسان برخی از ملائک مقرب می باشید و سپس به علما خطاب می رسد که شفاعت کنید و آنان به شفاعت می پردازند و سپس وارد بهشت می گردند.(2)

برتری علم

علّامه نیشابوری رحمه الله در کتاب غرائب القرآن ذیل آیه: «وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»(3) می نویسد: اگر در عرصه هستی از علم، اعظم واجل، وجود داشت خدا آن را به آدم می بخشید و سپس حدیثی را نقل می کند: «عن النبی قال: ان اللّه خلق آدم فتجلّی فیه فبالتجلی علیه التخلق باخلاقه والانصاف بصفاته و هذا هو السر الخلاقه بالخفیفه انما الافضلیه بالعلم لان الطاعه من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق».

آرزوی شهیدان

فیلسوف معروف صدر المتألهین شیرازی رحمه الله ذیل آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».(4) این حدیث را نقل می کند: «ان الشهید یتمنی فی الاخره أن یرد الی الدنیا لیقل مره اخری لعظم ما یراه من ثواب الشهاده، و ان الشهداء یتمنون أن یکونوا علماء لما یرون من علوّ درجه العلماء».

هم سخن با موسای کلیم علیه السلام

علّامه طبرسی رحمه الله رؤیای خود را نقل می کند - موسای کلیم علیه السلام

1- 470. تفسیر کبیر، ج 32، ص 124؛ القول الابع الکوثر علماء امته و هو لعمری الخیر الکثیر لانهم کانبیاء بنی اسرائیل و هم یحیون ذکر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و ینشرون آثار دینه و اعلام شرعه و وجه التشبیه ان الانبیاء کانوا متفقین علی اصول معرفه اللّٰه مختلفین فی الشریعه و رحمه علی الخلق لیصل کل واحد الی ما هو صلاحه کذا علماء امته متفقون باسرهم علی اصول شرعه مختلفون فی فروع الشریعه، رحمه علی الخلق.

2- 471. و قال صلی اللّٰه علیه و سلم «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: علم ینتفع به {احیاء العلوم، ج 1، ص 11}.

3- 472. سوره بقره، آیه 31.

4- 473. آل عمران، آیه 169.

در محضر رسول خداصلی الله علیه وآله و این سؤال را پیش کشید که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل - در میان بنی اسرائیل انبیاء بزرگی ظهور کردند (دو تن از پنج تن اولوا العزم، از این طایفه اند) و سپس افزود: امت شما چند فرقه اند. علماء کدامیک از این فرقه ها مورد نظر شماست - در همین هنگام من وارد شدم - آن حضرت به من اشاره ای کرد و فرمود: «هذا منهم...» موسی علیه السلام با من باب گفتگو را باز کرد - به من گفت چرا کلام خود را طولانی کردی - گفتم: شما چرا کلام خود را در پاسخ خدا طولانی کردی؟ «وَما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یامُوسَی * قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَأَهُشُّ بِها عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیها مَارِبُ أُخْرَی».(1)

برای اینکه شما خوانندگان عزیز به مقام و موقعیت معلم بیشتر واقف شوید، در اینجا ذکر چند داستان و خاطره را مناسب می دانم، توجه کنید:

الف) رؤیای مرحوم طبرسی رحمه الله

در یکی از مکتوبات نویسنده تفسیر «مجمع البیان» آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در عالم رؤیا زیارت کردم، در حالی که حضرت موسی کلیم علیه السلام در محضر آن حضرت بود، موسی کلیم علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: شما فرمودی: «علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل می باشند» چگونه علمای امت شما مثل انبیای بنی اسرائیل اند، در حالی که جایگاه انبیا، در پیشگاه خدا و علوم آنان بسیار بالاتر است. [وی سپس افزود:]امت شما چند فرقه اند، علمای کدام فرقه هم چون پیامبران بنی اسرائیل اند؟

در همین هنگام بود که من وارد محفل آنان گشتم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به من اشاره کرد و فرمود: این، یکی از آنان است. موسی کلیم با من باب گفتگو را باز کرد، سؤال هایی کرد، پاسخ دادم، در موردی گفت: فلان کلام تو پاسخ ما بود، چرا اطاله کلام دادی؟ گفتم: خداوند متعال به شما فرمود: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی».

و آن چیست در دست راست تو، ای موسی!(2)

شماپاسخ دادی:«هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَأَهُشُّ بِها عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیها مَارِبُ أُخْرَی»؛

این عصای من است. بر آن تکیه می کنم و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم، و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است.

چرا پاسخ خود را طولانی کردی، همان جمله اوّل کافی بود. موسی علیه السلام گفت: آری سخن

1- 474. سوره طه، آیه 17 - 18.
2- 475. سوره طه، آیه 17.

شایسته ای گفتی و سپس مرا مورد لطف و رحمت قرار داد.(1)

آری، عظمت عالم ربانی در پیشگاه خدا را از همین رؤیا نیز می توان به دست آورد.

ب) مکاشفه علّامه طباطبایی رحمه الله

دانشمند بزرگ مرحوم سیّد محمّد باقر موسوی همدانی رحمه الله، یکی از مترجمان تفسیر المیزان می گوید: آیت اللّٰه حائری - آقازاده مرحوم آیت اللّٰه شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله - روزی به من فرمود: علّامه طباطبایی رحمه الله خاطره دلنشینی دارند و سپس خاطره او را برایم نقل کردند، من بهتر دیدم که به قم بروم و از خود علامه بشنوم.

من در قم روزی به ایشان عرض کردم: آقای حائری جریانی را از شما نقل کردند و من خواستم از شما بشنوم و در کتابم نقل کنم. فرمود: کدام جریان؟ عرض کردم: جریان شاه حسین ولی. فرمود: بله، من در نجف که بودم، هزینه زندگی ام از تبریز می رسید. دو سه ماه تأخیر افتاد و هرچه پس انداز داشتم خرج کردم و کارم به استیصال کشید. روزی در منزل نشسته بودم و کتابم روی میز بود. مطالب هم خیلی عمیق و حساس بود. دقیق شده بودم در درک این مطلب. ناگهان فکر رزق و روزی و مخارج زندگی افکار مرا پاره کرد و با خود گفتم: تاکی می توانی بدون پول زندگی کنی؟

عبارت مرحوم علامه رحمه الله این بود که فرمود: به محض اینکه مطلب علمی کنار رفت و این فکر به نظرم رسید، شنیدم که کسی محکم درِ خانه را می کوبد. رفتم در را باز کردم و با مردی رو به رو شدم که دارای محاسن حنایی و قد بلند و دستاری به سر بسته بود که نه شبیه علامه بود و نه شبیه مولوی. دستار خاصی بود با فرم مخصوص. به محض اینکه در باز شد، ایشان به من سلام کرد و گفت: سلام علیکم. گفتم: علیکم السلام. گفت: من شاه حسین ولی هستم. خدای تبارک و تعالی می فرماید: در این هجده سال چه موقع تو را گرسنه گذاشتیم که درس و مطالعه را رها کردی و به فکر روزی افتادی. خداحافظشما! گفتم: خداحافظ شما. در را بستم و آمدم پشت میز. آن وقت تازه سرم را از روی دست برداشتم. در نتیجه سه سؤال برای من پیش آمد. یکی اینکه آیا من با پاهایم رفتم نزدیک در و برگشتم؟ اگر این جور بود، پس چرا الآن سرم را از روی دستم

برداشتم؟ و یا خواب بودم؟ ولی اطمینان داشتم که خواب نبودم. بیدار بودم، معلوم شد که یک حالت کشفی برای من رخ داده بود.

1- 476. ریاض العلماء، ج 4، ص 358.

سؤال دوم اینکه آیا این آقا گفته بود: «شیخ حسین ولی» یا «شاه حسین ولی»؟ شیخ به نظرم نمی آمد، شاه هم به قیافه اش نمی خورد. این قضیه برای من بدون جواب ماند، تا اینکه سالی که به تبریز رفتم و بر حسب عادت نجفم، که قبل از اذان صبح به حرم مشرف می شدم. به تهجد و نماز صبح و تلاوت قرآن و سپس قدم زدن در بیرون شهر نجف، در تبریز هم همین عادت را عملی کردم و می رفتم بیرون شهر تبریز، در قبرستان ها. روزی قبری را دیدم که از نظر مشخصات ظاهری اش پیدا بود قبر مرد متشخصی است. سنگ قبرش را که خواندم، دیدم نوشته است: «قبر مرحوم مغفور، فلان و فلان الشاه حسین الولی» و تاریخ وفاتش سیصدسال قبل ازآن روزی بود که به درخانه ماآمد.فهمیدم اسمش همان شاه حسین ولی است.

سؤال سومی که برایم پیش آمد، این بود که ایشان از خدای تبارک و تعالی پیغام آورده بود که در این هجده سال، چه موقع تو را گرسنه گذاشتیم. مبدأ آن هجده سال چه موقع است؟ زمانی که شروع به تحصیل علوم دینی کردم که بیست و پنج سال است. زمانی که به نجف آمدم، که ده سال است. پس این هجده سال، مبدأش کجاست؟ دقیقاً حساب کردم، دیدم که آخرین روزهای هجدهمین سالی است که من معمم شدم و به لباس خدمت گزاری دین در آمدم.(1)

این داستان را استاد موسوی همدانی رحمه الله در صفحات آخر کتابش و در بحث برزخ آورده است و همچنین در ترجمه المیزان و در پایان روایتی آیات 153 - 157 سوره بقره ذکر نموده و در خاتمه آن افزوده است.

شرایط پذیرش شاگرد

«از تمام قسمت های ایران برای استفاده از درس ملا صدرا به شیراز می رفتند و استاد، شاگرد را نمی پذیرفت، مگر اینکه شاگرد چهار شرط را بپذیرد و به آن عمل کند:

اوّل: اینکه درصدد تحصیل مال نباشد، مگر به اندازه معاش.

دوم: اینکه در صدد تحصیل مقام نباشد.

سوم: اینکه معصیت نکند.

چهارم: اینکه تقلید نکند. (دارای رتبه اجتهاد باشد)

ملاصدرا می گفت: محال است کسی که در صدد تحصیل مال می باشد، بتواند تحصیل علم کند؛ زیرا تحصیل مال دنیا و تحصیل علم، دو عمل متخالف است که با هم قرین نمی شود...».(2)

1- 477. نشریه میراث جاویدان، سال اوّل، ش اوّل، ص 23 و 24؛ آینه عرفان، ص 12.

2- 478. ملاصدرا فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، هانری کربن و جمعی از خاورشناسان، ص 18.

ج) فیلسوف معروف ملاهادی سبزواری رحمه الله

در کتاب ریحانه الادب، در مورد منزلت معنوی ملاهادی سبزواری رحمه الله آمده است که وقتی ناصرالدین شاه وارد شهر سبزوار شد، همه به دیدار او رفتند، فقط مرحوم ملا هادی رحمه الله - که از علمای برجسته بود - به ملاقات شاه نرفت. ناصرالدین شاه از احوال ملاهادی رحمه الله پرسید؟

گفتند: ایشان به جایی نمی رود. شاه گفت: ما به زیارت او می رویم. به همین خاطر، از مرحوم ملاهادی رحمه الله وقت ملاقات گرفت. هنگامه ظهر شاه به اتفاق یک نفر به منزل آن عالم بزرگوار رفت. شاه از آن عالم خواست که اگر چیزی می خواهد بگوید تا او به عنوان شکرانه نعمت سلطنت، حاجت ملاهادی رحمه الله را برآورده نماید.

مرحوم ملاهادی سبزواری رحمه الله گفت: من به چیزی نیاز ندارم. شاه هرچه اصرار کرد، اثر نبخشید تا این که گفت: حضرت آقا! شنیده ام شما زمینی دارید که زراعت می کنید، اجازه بدهید بگویم از شما مالیات نگیرند.

ملاهادی رحمه الله در پاسخ فرمود: هرگز قبول نمی کنم. [به دو دلیل 1 - چون اگر مالیات را از من نگیرند، بودجه دولت کسر خواهد آمد و برای جبران آن، بر دیگران اضافه خواهید نمود. 2 - علاوه بر این، من هم سهمی در اداره مملکت دارم که باید انجام بدهم.

شاه گفت: پس دستور بدهید ناهار بیاورند. مرحوم ملا هادی سبزواری صدا زد: ناهار را بیاورید. فوراً یک طبق غذای ساده آوردند، چند عدد نان و مقداری ماست و نمک و دوغ و چند عدد قاشق. آن عالم بزرگوار بعد از آماده شدن غذا یک عدد نان را برداشت و بوسید و شکر خدا را انجام داد و کاسه ای از دوغ را به نزد خود آورد، نان را خورد کرد و در میان دوغ ریخت تا نرم شود و میل کند. آنگاه مقداری از آن غذا را نزد شاه گذاشت و فرمود: بخورید، حلال است و از زراعت زمین خودم می باشد.

شاه گفت: یک لقمه از آن را خوردم، چنان سفت بود که از توان من خارج بود. باقی نان را

به پیش خدمت خود دادم که ببریم منزل تا هرگاه مریض شدم، در آب حل کرده، به قصد شفا بخورم.

یکی دیگر از این عالمان ربّانی که در پرتو نور علم، دیده بصیرت پیدا کرده اند، زید بن ثابت رحمه الله است. گویند که زید بن ثابت رحمه الله - که از یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بود - بر جنازه ای نماز خواند. سپس مرکب او را آوردند تا سوار شود. ابن عباس رحمه الله رکاب استر را گرفت تا زیدرحمه الله سوار شود. گفت: «ای پسر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله! چنین مکن». ابن عباس رحمه الله گفت: «به ما امر شد که به علما و دانشمندان تواضع کنیم». پس زیدرحمه الله دست ابن عباس رحمه الله را بوسید و آن گاه گفت: «به ما هم دستور داده اند که به اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله تواضع کنیم».(1)

صاحب جواهر

محمّد حسین نجفی رحمه الله معروف به صاحب جواهر یکی از رجال نامدار جهان تشیع است.

در زمان فقیه بی بدیل جهان اسلام معروف به صاحب جواهر عنصر مشکوکی به نام سیّد کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسایی که در کسوت روحانیّت اسلام بود مذهب و مرام فاسد و منحرفی داشت، در کربلا به گمراه کردن مردم عوام می پرداخت و برای خود مریدانی جمع کرد و بنای تخریب مذهب جعفری را گذاشت. مرحوم صاحب جواهر به جهت وظیفه و رسالت دینی با زحمات فراوانی در قلع و قمع آنان کوشید؛ ولی سودی نداشت؛ چون سیّد کاظم، افزون بر مریدان زیاد با دولت عثمانی هم رفاقت داشت و از حمایت آنان نیز بهره مند بود و به همین سبب به آزار صاحب جواهر و اهانت وی می پرداخت.

روزی سیّد کاظم وارد نجف شد و شخصی را نزد مرحوم صاحب جواهررحمه الله فرستاد و گفت: اگر حرف های مرا قبول نداری و کافرم می خوانی، بیا با هم مباهله کنیم تا حق از باطل روشن شود. او پیشنهاد داد تا هر دو با هم خود را از بالای مناره صحن امام علی علیه السلام بر زمین بیندازیم تا هر کدام سالم ماند، حقانیت او و بطلان دیگری ثابت شود.

صاحب جواهر در پاسخ گفت: شما خود را از مناره بینداز. اگر سالم ماندی، اوّل کسی که به شما ایمان می آورد، من هستم و اگر نه، ماده نزاع قطع

خواهد شد. به دنبال آن، مردم سیّد منحرف را مسخره کردند و او نجف را ترک کرد و به کربلا برگشت و آن جا به اصحاب خود

ص: 252

1- 479. مردان علم در میدان عمل، ص 97.

می گفت من صاحب جواهررحمه الله را به مباهله دعوت کردم؛ ولی او نپذیرفت.

نتیجه

الف) علم، نور حیات است. بدیهی است که زندگی بدون آن ارزشی ندارد.

ب) علم اعم از علم مربوط به عقاید و اخلاق، و علم مربوط به حفظ الصحه یا علم مربوط به سایر شئونات زندگی، دارای اهمیّت ویژه ای است.

ج) تحقیر عالم، تحقیر علم است و تحقیر خلیفگان الهی و تحقیر خلیفگان الهی تحقیر خدا است پس باید عالم و متعلم را گرامی داشت.

د) جایگاه عالمان ربّانی در بارگاه الهی بسیار رفیع و بلند است.

ه) علم جویی، عبادت است لذا در باب عبادت مستحبی وقتی مورد توجّه قرار گیرد پاداشی معادل [گاهی برتر از خود] عبادت مستحبی دارد.

و) راز خلافت آدم به علم است.

علامه نیشابوری رحمه الله در غرائب القرآن ذیل آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمآءَ كُلَّها» می نویسد: اگر در عرصه هستی از «علم»، چیز برتر، وجود داشت خدا آن را برای آدم اظهار می نمود و تعلیم علم به او نشان اشرف بودن آن بر سایرین است. [لو کان فی امکان شی ء اشرف من العلم لاظهره وی سپس از رسول خداصلی الله علیه وآله راز خلافت آدم را بازگو کرده می نویسد: «عن النبی صلی الله علیه وآله قال: ان اللّه خلق آدم فتجلی فیه فبالتجلی علمه التخلّق باخلاقه و الاتصاف بصفاته و هذا هو السر الخلافه بالتحقیقه... انما الافضلیه بالعلم لان الطاعه من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق» خدا از راه علم، در آدمی تجلی نمود و از راه این تجلّی، آدم متخلق به اخلاق الهی گشت و پس از آن، لیاقت خلیفه خدا شدن را پیدا کرد پس افضلیّت آدمی به علم است و طاعت از صفات خلق (مخلوق) است لکن، علم از صفات خالق است.

فصل نهم مرگ عاشق اهل بیت علیهم السلام

مرگ عاشق اهل بیت علیهم السلام

عشق به اهل بیت علیهم السلام یکی از عوامل ارتقای درجه انسان به مقام قرب الهی است، چنانکه موجب پذیرش حسنات انسان ها است و در این باره عشق به امیرمؤمنان علیه السلام همواره مورد تأکید رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است.

«قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: إنّ اللَّه أمرنی بحبّ اربعه، قالوا: و من هم یا رسول اللَّه؟ قال: علیّ بن ابی طالب، ثم سکت: ثم قال: إنّ اللَّه امرنی بحبّ اربعه، قالوا: و من هم یا رسول اللَّه؟ قال: علی بن ابی طالب، ثم سکت، ثم قال: إن اللَّه امرنی بحب اربعه، قالوا: و من هم یا رسول اللَّه؟ قال: علی بن ابی طالب والمقداد بن الأسود و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی».(1)

در حدیث آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: پروردگار متعال مرا به عشق و دوستی چهار تن امر کرد. یاران گفتند: آنان چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس سکوت کرد و پس از آن فرمود: خدا مرا به دوستی چهار تن امر کرد، این بار نیز یاران پرسیدند: آن چهار تن چه کسانی هستند؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام و سکوت نمود. سپس فرمود: خدا مرا به دوستی چهار تن امر کرد. این بار نیز یاران پرسیدند: آن چهار تن چه کسانی هستند؟ پیامبرصلی الله علیه وآله پاسخ داد: 1 - علی بن ابی طالب علیه السلام، 2 - مقداد بن اسود، 3 - ابوذر غفاری، 4 - سلمان فارسی.(2)

این ها نیاز به بازجویی ندارند

اشاره شد که یکی از مسائل اساسی پس از مرگ، مسأله سؤال قبر و بازجویی اوّلیه، به وسیله دو تن از ملایک الهی، به نام نکیر و منکر است و این مسأله برای همه انسان ها حتمی است، جز برای دو گروه که عبارتند از: 1. کسانی که دارای حب و عشق به آل محمّدصلی الله علیه وسلم باشند. 2. کسانی که از دشمنان آل محمّدصلی الله علیه وسلم باشند.

زمخشری رحمه الله مفسر معروف اسلامی در «تفسیر کشاف(3)» این حدیث را نقل می کند:

«قال رسول اللَّه من مات علی حبّ آل محمّد فقد مات شهیدا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفورا له الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائبا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حبّ آل محمّد بشره ملک الموت بالجنه ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حبّ آل محمّد یزف الی الجنه کما تزف العروس الی البیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح اللَّه فی قبره بابین الی

1- 480. بحارالانوار، ج 22، ص 347.
2- 481. همان.
3- 482. تفسیر کشاف، ج 3، ص 82.

الجنه الا و من مات علی حب آل محمد جعل اللّٰه قبره مزار ملائکه الرحمه الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه اللّٰه الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه».

کسی که با دوستی آل محمّدصلی الله علیه وآله بمیرد شهید مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّدعلیهم السلام جان بسپارد با توبه از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، با ایمان کامل از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد فرشته مرگ، سپس منکر و نکیر وی را به بهشت بشارت می دهند.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّدعلیهم السلام از جهان رخت بربندد، هم چون عروسی که به خانه شوهر برند، با جلال و شکوه و احترام وارد بهشت می گردد.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود، دو در از قبرش به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید! کسی که با محبّت و دوستی آل محمّدعلیهم السلام جهان را وداع گوید، خداوند قبرش را از زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید! کسی که با محبّت و دوستی آل محمّدعلیهم السلام جان دهد، طبق سنّت و روش پیامبر و مسلمانان جان سپرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، روز قیامت در حالی که بر پیشانیش نوشته شده: «از رحمت خداوند محروم است» وارد محشر می شود.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، کافر مرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّدعلیهم السلام بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.(1)

ص: 255

1- 483. الکشاف، ج 3، ص 82.

عاشق نما

منظور از عشق به اهل بیت علیهم السلام که مورد توجّه حدیث نبوی فوق قرار دارد، عشق راستین و عاشق واقعی است. عاشق حقیقی کسی است که واقعاً در عمل، تابع و پیرو معشوق خویش باشد، که از همین راه می توان عاشق نما را از عاشق باز شناخت.

هنگامی که ابو حنیفه عصایی را در دست امام صادق علیه السلام دید، سؤال کرد: چرا عصا به دست داری؟ امام علیه السلام فرمود: چون عصای رسول خداصلی الله علیه وآله است، خواستم با آن تبرک جسته باشم، او فوراً آماده شد تا آن را بوسه دهد. امام علیه السلام آستین خود را بالا برد و فرمود: این دست را ببوس که از پوست و گوشت رسول خداصلی الله علیه وآله است، تو این دست را بوسه ندادی و می خواهی عصا را بوسه بدهی. او در این هنگام می خواست دست امام علیه السلام را بوسه دهد که امام آستین خود را پایین آورد(1) و از او فاصله گرفت و به او فهماند که عشق تو به رسول خداصلی الله علیه وآله عشق راستین نیست وگرنه به اهل بیت او کم لطفی روا نمی داشتی.

مانع قبولی طاعت در منابع اهل سنت

شرط برخوردار شدن از عبادت، یعنی دستیابی به پاداش عبادت برای دشمنان علی علیه السلام میسر نیست.

«عن جابر کان رسول اللَّه بعرفات و علیّ تجاهه فاومی الی و الی علیّ فاتینا النبی و هو یقول: ادن یا علی فدنا منه علي - فقال: ضع خمسک فی خمسی یعنی کفک فی کفی. یا علی خلقت أنا و أنت من شجره انا اصلها و أنت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنه.

یا علی لوان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا و صلوا حتی یکونوا کالأوتار ثم ابغضوک لاکبهم اللَّه فی النار».(2)

جابر بن عبداللَّه انصاری رحمه الله می گوید: در عرفات من و علی علیه السلام در ناحیه ای بودیم و پیامبرصلی الله علیه وآله با دست مبارک خود اشاره ای کرد تا به محضر آن حضرت حاضر شویم. وقتی که به محضر آن حضرت رسیدیم، فرمود: یا علی، به من نزدیک تر و و نزدیک تر شو و نیز فرمود:

1- 484. بحارالانوار، ج 10، ص 222.
2- 485. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 42، ص 66، چاپ دارالفکر بیروت 1415.

پنج انگشت خود را به پنج انگشت من داخل کن (کف خود را در کف من بگذار) و سپس فرمود: یا علی! من و تو از یک «شجر» (از یک حقیقت) خلق شده ایم من ریشه آن و تو تنه آن و حسن و حسین علیهما السلام شاخه های آن. بر این اساس هر کسی به هر یک از شاخه های آن نیز متصل باشد داخل بهشت می گردد و سپس فرمود: یا علی! اگر امت من آن قدر روزه بدارند تا اندامشان انحناء پیدا کند و آنقدر نماز بخوانند تا بدنشان به صورت «نی» (چوپ خشک) پدیدار گردد ولی بغض و کینه تو را به دل داشته باشند (دشمن تو باشند)، خدا آنان را در آتش جهنم در اندازد. [این همه عبادت برای آنان سودی نبخشد]

نتیجه

الف) عبادت، هنگامی سودمند است که با شرایط صحت همراه باشد که یکی از شرائط صحت عبادت و بندگی خدا محبّت و ولایت اهل بیت صلی الله علیه وآله است چنان که امام فرمودند: «...بشروطها و انا من شروطها».

ب) یکی از موانع پذیرفته شدن عبادت بدور بودن سینه عبادت کننده از بغض و کینه نسبت به اهل بیت صلی الله علیه وآله است که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله رسماً ما را بدان توجّه داده.

ج) محبّت به اهل بیت باید خالصانه و واقعی باشد و گرنه سودمند نخواهد بود.

فصل دهم مرگ زایر خانه خدا

درگذشت حاجی

مصداق آیه «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ»(1) با سفر به سوی کعبه، در زندگی حاجی تحقق می یابد. در این سفر، زایر خانه خدا مهمان معشوق دل خویش بوده و در بزم وصال، راه جسته است. اگر مرگ و ارتحالی نیز برای او رخ دهد عرصه بزم گرم تر گشته، فاصله میان عرش سرای معشوق و افق پرواز عاشق تنگ تر می شود و درب جنت معشوق به روی عاشق باز می شود که:

الف) عاشق خدا

که در سفر حج از دنیا رفت در حالی که تلبیه گویان است، در عرصه

1- 486. ذاریات، آیه 50.

قیامت حاضر می شود. در احادیث آمده است که پیامبراکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مَنْ مَاتَ مُحَرِّماً حَشَرَ مُلَبِّیاً فَإِنَّهُ یُبْعَثُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مُلَبِّیاً».

کسی که در سفر حجّ بمیرد، روز قیامت در حالی که در ذکر «تلبیه» به سر می برد محشور می شود.(1)

ب) در امان بودن از عذاب اکبر

کسی که در حرم، (حرم مکّه) دفن شود مورد مرحمت خاص الهی قرار گرفته از مشکلات قیامت در امان خواهد بود.

«عَنِ عبداللَّهِ بْنِ هارون بنِ خَارِجَه قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا عَبدِاللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: مَنْ دُفِنَ فِی الْحَرَمِ اَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، قُلت:مِنْ بِرِّ النَّاسِ وَ فَاجِرِهِم؟ قَال: مِنْ بِرِّ النَّاسِ وَفَاجِرِهِم».

گرچه این حدیث از حیث محتوا قابل بررسی است لکن در مجموع اهمیت زائر خانه خدا را اثبات می کند.

ج) محشور شدن با شهداء بدر

در احادیث آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: مَنْ مَاتَ فِی اَحَدِ الْحَرَمَیْنِ مَکَّهَ اَوِ الْمَدِینَهِ لَمْ یُعْرَضْ إِلَی الْحِسَابِ وَ مَنْ مَاتَ مُهَاجِراً إِلَی اللَّهِ حَشَرَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ اَصْحَابِ بَدْرٍ».

اگر کسی در مدینه یا مکّه بمیرد در حالی که مهاجر سوی خدا باشد، در قیامت با اصحاب بدر محشور خواهد شد.(2)

د) مورد محاسبه قرار نمی گیرد

در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ مَاتَ فِی هَذَا الْوَجْهِ مَنْ حَاجٍّ اَوْ مُعْتَمَرٍ لَمْ یُعْرَضْ وَ لَمْ یُحَاسَبْ، وَ قِیلَ لَهُ، اَدْخُلُ الْجَنَّهَ».

کسی که در سفر حجّ یا عمره بمیرد، مورد بازجویی و حساب رسی قرار نمی گیرد. به او گفته می شود: داخل جنت شو.(3)

ه) ورود به بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود: «اَیُّمَا مُسْلِمٍ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ حَاجّاً إِلَی بَیْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، ثُمَّ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ قَبْلَ بُلُوغِهِ اَوْجَبَ اللَّهَ لَهُ الْجَنّه». (4)

و نیز فرمودند: «مَنْ مَاتَ فِی طَرِیقِ مَکَّهَ، ذَاهِباً اَوْ جَائِیاً أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ».

1- 487. الفقیه، ج 2، ص 215.
2- 488. بحارالانوار، ج 99، ص 387.
3- 489. عوالی اللئالی، ج 1، ص 96.
4- 490. همان، ج 4، ص 30.

کسی که در سفر حجّ - هنگام رفت و یا بازگشت - از دنیا برود، از عذاب دردناک روز محشر در امان است.(1)

مرگ مسافر کعبه «بیمه زیارت کعبه»

زائرِ دیار دوست، جداً از زایر سایر دیارها متمایز است که پاداش موت او در این عرصه، نیز از سایر پاداش ها متمایز خواهد بود و می توان گفت او با قدم نهادن در این راه خود را «بیمه زیارت کعبه» کرده است. یعنی اگر او از این سفر باز می گشت، یک سفر حج یا عمره در نامه اعمال او نوشته می شود. لکن چون در این سفر به «لقاء اللّٰه» پیوست و به «ابدیت پیوست» تا «ابد» زایر دیار دوست، محسوب می گردد و پاداش انجام زیارت خانه خدا، همه ساله که چنین زایرانی به چنین عملی می پردازند، نام این زایر نیز در لیست زایران ثبت خواهد شد. می توانیم بگوییم چون لحن حدیث مطلق است هر لحظه ای که زایران به «زیارت خانه خدا» می پردازند، نام این زایر نیز در لیست آنان وارد خواهد شد و در این باره در سخنی از رسول خداصلی الله علیه وآله آمده است: «مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ حاجاً أوْ مُعْتَمِراً فَمات أجْرَى اللّٰهُ لَهُ أَجْرَ الحاجِ وَالْمُعْتَمِرَ اِلى يَومِ القِيامَهِ».

هرکس به قصد انجام مناسک حج و یا عمره از خانه خارج شود و در مسیر از دنیا برود خداوند دستور می دهد تا روز قیامت همواره پاداش و ثواب انجام دهنده مناسک حج و نیز عمره را برایش ثبت کنند.(2)

موت در حال زیارت

زیارت خانه خدا، زیارت مسجد النبی (مدینه) و زیارت بیت المقدّس در فلسطین اهمیّت خاصی در پیشگاه الهی دارند و در این باره اگر کسی در عرصه زیارت از دنیا برود، شهید محسوب می شود.

«قال اللّٰه عزّوجلّ: من زارنی فی بیتی أو مسجد رسولی أو فی بیت المقدّس فمات مات شهیداً».

خداوند متعال (در حدیث قدسی) فرمودند: کسی که در خانه ام یا در مسجد پیغمبرم یا در بیت المقدّس مرا زیارت کند، سپس بمیرد، شهید مرده است.(3)

1- 491. كافى، ج 4، ص 263.
2- 492. مستطرف، ص 18، فصل 5، ب 1، س 6.
3- 493. كنز العمّال، ج 12، ص 271، ح 35004.

نتیجه

الف) زیارت خانه خدا جایگاه و اهمیّت خاصی در فرهنگ اسلامی دارد.

ب) زیارت خانه خدا اعم از حجّ و عمره، به نوبه خود جداً حیات آور و نشاطآفرین است به قول امام باقرعلیه السلام: «الحج تسکین القلوب».

زیارت خانه خدا مایه آرامش و نشاط دل هاست.

ج) کسی که در سفر دیدار خانه خدا بمیرد در قیامت در حالی که تلبیه می گوید در محشر حضور می یابد و همچنین شهید محسوب می شود.

ص: 260

بخش چهارم: اوّلین بهشتیان و جهنمیان

اشاره

ص: 261

عقبه ها

گردنه های صعب العبور و راه های دشوار و نفس گیر و صعب العبور کوه ها و دامنه ها را «عقبه» گویند که جمع آن عقبات است. عبور از عقبه، یا عقبات برای افراد ورزیده و چابک دشوار نیست، حتی برای بعضی از این افراد تفریح و نشاط روح نیز به حساب می آید. در این باره تذّکر چند نکته لازم است:

1. در واقع انجام هر یک از اعمال عبادی و فرایض، برای بعضی جداً دشوار و برای بعضی نیز یک تفریح روحی است. اهل نظر عقبه ها را عبارت می دانند از عبادات و اعمال و تکالیف.(1)

2. در قرآن واژه عقبه به چشم می خورد. بعضی از صاحب نظران می گویند: منظور از عقبه ها در قرآن عبارت اند از مراکزی در محشر که به نام هریک از عبادت ها نام گذاری شده است.(2)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «إنّ امامکم عقبه کؤود و منازل مهوله لابد لکم من العمر علیها والوقوف فیها فاما برحمه من اللّٰه نجوتم و اما بهلکه لیس بعدها انجبار».

گردنه های سخت و دشوار و سر منزل های خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرود آیید و در آن جا توقّف کنید، پس یا به واسطه رحمت خدا نجات پیدا می کنید و یا اینکه به هلاکت می رسید که بعد از آن جای جبران کردن نیست.(3)

1- 494. بحارالانوار، ج 7، ص 129، باب 6، ج 1، ص 112.
2- 495. همان، ج 1، ص 112.
3- 496. مشکاه الانوار، ص 524.

در قرآن می خوانیم: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ * فَکُّ رَقَبَهٍ». (1)

علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار می نویسد: «فسمی سبحانه الاعمال التی کلفها العبد عقبات تشبیهاً بالعقبات والجبال لما یلحق الانسان فی ادائها من المشاق کما یلحقه فی صعود العقبات».

خداوند اعمالی را که بنده را به آنها تکلیف نموده گردنه ها نامیده این تشبیه به خاطر ایناست که مشقت ها و مشکلاتی بر انسان عارض می شود همان طوری که در صعود و بالا رفتن به گردنه ها آن مشکلات به انسان عارض می شود.(2)(3)

عقبه نماز، عقبه روزه، عقبه حج، عقبه زکات، عقبه حفظ احترام مؤمن، عقبه صله ارحام، عقبه و... بعضی از همه عقبه ها به سرعت عبور می کنند، بعضی در کنار هر عقبه ای سال ها، بلکه هزاران سال حبس اند. بعضی از کنار بعضی از عقبه ها عبور می کنند، یعنی از عهده پاسخ گویی بر می آیند، ولی در کنار بعضی دیگر از عقبه ها دشواری دارند.

گرچه بعضی از اهل نظر [گروه حشویه معتقدند که در آخرت منطقه کوهستانی و صعب العبور و گردنه ها در سر راه واردین به محشر وجود دارد و توان مندان عبور از آن، کسانی هستند که در زندگی دنیوی به تکالیف و وظایف خود به گونه ای شایسته و بایسته جامه عمل پوشانده اند.(4)

3. البته در بسیاری از احادیث آمده است: در هنگامی که افراد از روی پل صراط عبور می کنند، در مراکزی مورد بازجویی قرار می گیرند، ایستگاه های بازجویی افراد به نام همان مسایلی است که افراد درباره آن، مورد بازجویی قرار می گیرند. این ایستگاه های بازجویی را «عقبه» گویند.

1- 497. سوره بلد، آیات 11 - 13. {ولی او از آن گردنه مهم نگذشت و توجه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده ای}
2- 498. بحارالانوار، ج 7، ص 129، باب 6.
3- 499. همان، ج 1، ص 113.

4- 500. همان، ج 1، ص 113.

فصل دوم نخستین کسانی که وارد جهنم می گردند

نخستین کسانی که وارد جهنم می گردند

کسانی که وارد جهنم می شوند مختلف اند، اما اوّلین کسان عبارتند از:

1. پادشاه بی عدالت.

2. سرمایه دار بخیل.

3. فقیر متکبر.(1)

4. بخیل گناه کار (سخت گیر مالی درباره خانواده خود)

«و عنه صلی الله علیه وآله انه قال اوّل من یدخل النار امیر مسلط لم یعدل و ذو ثروه من المال لا یعطی حقه و مقتّر فاجر».(2)

5. اهل غیبت: در کلام علمای علم اخلاق آمده است که گناهان انسان ها بی شمارند که صد و هفتاد نوع آن از طریق زبان صورت می گیرد و از آن جمله است: غیبت کردن از دیگران که باعث می شود، غیبت کننده از اولین دسته هایی باشد که وارد جهنم می گردد.(3)

«و روی ان اللّٰه تعالی قال لموسی علیه السلام من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه و من مات مصراً علیها فهو اوّل من یدخل النار».(4)

1- 501. الشیخ ابوالفتوح الرازی فی تفسیره، عن رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله أنه قال عرض علی اعمال اهل الجنه والنار الی ان قال وجدت اوّل من یدخل النار ثلاثه امیر متسلط لم یعدل وصاحب مال لایعطی زکاه ماله وفقیر متکبر.{مستدرک الوسائل، ج 7، ص 23}

2- 502. مستدرک الوسائل، ج 7، ص 34.

3- 503. مصباح الشریعه، قال الصادق علیه السلام اوحی اللّٰه تعالی الی موسی بن عمران علی نبینا و آله علیهم السلام المغتاب هو آخر من یدخل الجنه ان تاب و ان لم یتب فهو اوّل من یدخل النار قال اللّٰه تعالی: «أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ» و وجوه الغیبه تقع بذکر عیب فی

الخلق و الخلق والعقل والفعل والعماملە والمذهب والجهل و اشباهه و اصل الغيبه يتنوع بعشره انواع شفاء غيظ و مساعده قوم و تهمه و تصديق خبر بلا كشفه و سوء ظن و حسد و تسخريه و تعجب و تبرم و تزين فان اردت السلامه فاذكر الخالق لا المخلوق فيصير لک مكان الغيبه عبره و مكان الاثم ثوابا. {مستدرک الوسائل، ج 9، ص 117}
4- 504. مستدرک الوسائل، ج 9، ص 126؛ بحارالانوار، ج 72، ص 232.
غیبت چیست؟ درباره ماهیت غیبت سخنان فراوانی گفته شده است و از آن جمله است: بر زبان آوردن فعل یا صفت یا حالت از کسی که در نزد پروردگار حکیم، مورد نکوهش نبوده و عیب به حساب نمی آید، ولی شما آنها را به رسم تنقیص و تحقیر و پایین آوردن شخصیت او بر زبان آوری.
قال الصادق علیه السلام الغيبه حرام على كل مسلم مأثوم صاحبها فى كل حال و صفه الغيبه ان تذكر احدا بما ليس هو عنداللّٰه عيب او تذم ما تحمده اهل العلم فيه و اما الخوض فى ذكر الغائب بما هو عنداللّٰه مذموم و صاحبه فيه ملوم فليس بغيبه و ان كره صاحبه اذا سمع به و كنت انت معافا و خاليا منه و يكون فى ذلک مبينا للحق من الباطل ببيان اللّٰه تعالى و رسوله صلى الله عليه وآله و لكن على شرط ان لا يكون للقائل بذلک مراد غير بيان الحق و الباطل فى دين اللّٰه عز و جل و اما اذا اراد به نقص المذكور بغير ذلک المعنى فهو مأخوذ بفساد مراده و ان كان صوابا و ان اغتبت مبلغ المغتاب فاستحل منه فان لم تبلغه و لم تلحقه فاستغفر اللّٰه له والغيبه تأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب اوحى اللّٰه عز و جل الى موسى بن عمران علیه السلام المغتاب هو آخر من يدخل الجنه ان تاب و ان لم يتب فهو اوّل من يدخل النار قال اللّٰه تعالى: «أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ» و وجوه الغيبه تقع بذكر عيب فى الخلق و العقل و الفعل والمعاملە والمذهب والجهل و اشباهه و اصل الغيبه و متنوع بعشره انواع شفاء غيض و مساعده قوم و تهمه و تصديق خبر بلا كشفه و سوء ظن و حسد و سخريه و تعجب و تبرم و تزين فان اردت الاسلام فاذكر الخالق لا المخلوق فيصير لک مكان الغيبه عبره و مكان الاثم ثوابا. (مصباح الشريعه، ج 1، ص 204) قد تقدم شرح مثل هذا الكلام و خلاصه هذا القول ان الهالک فيه المفرط والمفرط اما المفرط فالغلاه و من قال بتكفير اعيان الصحابه و نفاقهم او فسقهم و اما المفرط فمن استنقص به علیه السلام او ابغضه او حاربه او اضمر له غلا و لهذا كان اصحابنا اصحاب النجاه والخلاص والفوز فى هذه المسأله لانهم سلكوا طريقه مقتصده قالوا هو افضل الخلق فى الاخره و اعلاهم منزله فى الجنه و افضل الخلق فى الدنيا و اكثرهم خصائص و مزايا و مناقب و كل من عاداه او حاربه او ابغضه فانه عدو للّٰه سبحانه و خالد فى النار مع الكفار والمنافقين الا ان يكون ممن قد ثبتت توبته و مات على توليه و حبه. فاما الافاضل من المهاجرين والانصار الذين و

لوا الامامه قبله فلو انه انكر امامتهم و غضب عليهم و سخط فعلهم فضلا عن ان يشهر عليهم السيف او يدعو الى نفسه لقلنا انهم من الهالكين كما لو غضب عليهم رسول اللّه صلى الله عليه وآله لانه قد ثبت.(شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 220)

از سوی خدا به موسای کلیم علیه السلام وَحی رسید که کسی که بمیرد و از گناه غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می گردد، لکن اگر از گناه خود توبه نکند، اولین کسی است که داخل جهنم می شود.

6. اهل امساک: یعنی کسی که از پرداختن دیون مالی، به ویژه دیون الهی خود، کوتاهی می ورزد و از پرداخت مالیات واجب سرباز می زند.(1)

7. دشمن علی علیه السلام: کسی که با امیرمؤمنان علیه السلام کینه توزی می ورزد.(2)

8. متکبّر از خود راضی.(3)

1- 505. وعن رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله قال اوّل من یدخل النار امیر مسلط لم یعدل و دو ثروه من المال لا یعطی حق ماله و مقتر فاجر. {بحارالانوار، ج 93، ص 28} و اوحی اللّٰه الی موسی علیه السلام من مات تائبا عن الغیبه فهو آخر من یدخل الی الجنه و من مات مصرا علیها فهو اوّل من یدخل النار. (ارشاد القلوب، ج 1، ص 116) عکرمه عن ابن عباس قال علیه السلام اوّل من یدخل النار فی مظلمتی عتیق و ابن الخطاب و قرأ الآیه و روی أنها لما نزلت دعاهما النبی و قال فیکما نزلت.
2- 506. و من کتاب ابن خالویه عن ابی سعید قال قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام حبک ایمان و بغضک نفاق و اوّل من یدخل الجنه محبک و اوّل من یدخل النار مبغضک و قد جعلک اللّٰه اهلا لذلک فانت منی و انا منک و لا نبی بعدی. {کشف الغمه، ج 1، ص 91}
3- 507. فی الوحی القدیم مسکین ابن آدم یسره ما یضره من خلا عمله من الاخلاص لم ینفعه من عمله شی ء من خالط الناس قل یقینه و فسد دینه و کثرت فتنته هلک المسرفون و نجا الموحدون هل تدرون اوّل من یدخل الجنه الفقراء الراضون هل تدرون اوّل من یدخل النار الجبارون المتکبرون هل تدرون اوّل من یخرج من النار الفسقه المحسنون. {مجموعه ورّام، ج 2، ص 115}

9. همسرآزاری و شوهرآزاری

زن و شوهر نباید از هیچ گونه ابراز مهر و قدردانی از یکدیگر دریغ ورزند و نیز باید از هرگونه اذیت و آزار یکدیگر بپرهیزند. زیرا شوهرآزاری، همانند همسرآزاری، بسیار خطرناک است است. در رهنمودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«...من کانت له امرأه تؤذیه لم یقبل اللّه صلاتها و لا حسنه من عملها حتّی تعینه و ترضیه و إن صامت الدهر و قامت وأعتقت الرقاب وأنفقت الأموال فی سبیل اللّه».

همسری که شوهر خود را می آزارد، پروردگار حکیم، نماز و اعمال نیک آن زن را نمی پذیرد، مگر آنکه به کمک شوهر برخیزد و به جلب رضایت و خشنودی او همت گمارد (و در هنگامی که شوهر از او ناراضی است، عبادتش قبول نیست) گرچه روزگار خود را به روزه داری و نماز خواندن بگذراند و بندگان در راه خدا را آزاد و اموال فراوانی در راه خدا انفاق کند.

و آن حضرت افزود:

«و کانت أوّل من یرد النار».

چنین زنی، نخستین کسی است که وارد جهنم می گردد.

علّامه مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» در ادامه حدیث مذکور می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ادامه همین سخن می فرماید:

«و علی الرجل مثل ذلک الوِزر والعذاب إذا کان لها مؤذیاً».

شوهر نیز اگر همسرآزار باشد این چنین خواهد بود و عبادات و اعمال نیک او پذیرفته نیست مگر آنکه همسر خود را راضی و خشنود نماید.(1)(2)

با توجه به عوامل یاد شده، و بهره گیری از الگوی زندگی مشترک همراه با موفقیت و کمال ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه فاطمه زهراعلیها السلام و امام علی علیه السلام زندگی موفقی را برای خود فراهم کنید.

1- 508. بحارالانوار، ج 73، ص 363.
2- 509. بحارالانوار، ج 73، ص 363.

و نیز آن حضرت فرمود:

«من صبر علی خلق امرأهٍ سیئه الخلق واحتسب فی ذلک الأجر، أعطاه اللَّه ثواب الشاکرین».

کسی که در برابر بدخُلقیِ همسرش صبر کند، پاداش شاکران را دریافت می دارد.(1)

همچنین آن حضرت می فرماید:

«من ضرب امرأته بغیر ذنبٍ فانا خصمه».

کسی که همسر خود را بدون دلیل می آزارد، من دشمن او خواهم بود.(2)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أیّما امرأه باتت وزوجها علیها ساخط فی حقّ، لم یتقبل منها صلاه حتّی یرضی عنها».

زنی که به خواب رود در حالی که شوهرش از او ناراضی است، نمازش پذیرفته نیست.(3)

و کسی که در برابر بدخُلقیِ شوهر صبر می کند، پاداش همسر حضرت ایوب پیامبر را دریافت می کند.

* * *

زنی که کاری ناشایسته درباره شوهر خود انجام دهد، مورد نفرین و لعنت فرشتگان، واقع می گردد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«اقبلت امرأه الی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول اللَّه! إنّ لی زوجاً و له علی غلظه و انی صنعت به شیئاً لاعطفه علی فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: اف لک کدرت دینک لعنتک الملائکه».

زنی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من شوهری دارم که نسبت به من خشونت دارد و من درباره او کاری کرده ام که با من مهربان شود. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: اف بر تو، دینت را تیره و مشوش کردی (که جادوگری را از دستورات دین دانستی) فرشتگان نیک رفتار و فرشتگان آسمان و زمین تو را لعنت کردند.(4)

1- 510. التحفه السنیه، ص 330.
2- 511. ارشادالقلوب، ص 291.
3- 512. وسائل الشیعه، ج 2، ص 962.
4- 513. بحارالانوار، ج 103، ص 250؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 148.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«أیُّما امْرأه آذت زوجها بلسانها لم یقبل اللَّه منه صرفا و لا عدلا و لا حسنه من عملها حتی ترضیه و ان صامت نهارها و قامت لیلها...».

هر زنی که شوهر خود را با زبانش بیازارد، خداوند توبه و کفاره ای را از او نمی پذیرد و کار نیکش را قبول نمی کند تا وقتی که شوهرش را راضی کند.(1)

همچنین آن حضرت فرمود:

«من صبر علی سوء خلق امرأته اعطاه اللَّه من الاجر ما اعطاه داودعلیه السلام علی بلائه و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاها مثل ثواب آسیه بنت مزاحم».

هر مردی که بدخلقی زنش را تحمل کند، خداوند به او پاداشی می دهد که به حضرت داود برای صبر بر بلا عطا فرمود و نیز زنی که بد خلقی مردی را تحمل کند، خداوند به او همانند پاداش آسیه همسر فرعون عطا می کند.

زنانی که عذاب قبر ندارند

صبر و استقامت زن در سازش با شوهرش، به ویژه در برابر غیرت ورزی های او و نیز تحمّل بدخلقی های او و بخشیدن مهریه خود به شوهر، از اسباب دفع عذاب قبر خواهد بود.

در احادیث اسلامی آمده است:

«ثلاث من النساء یرفع اللَّه عنهن عذاب القبر و یکون محشرهن مع فاطمه بنت محمدصلی الله علیه وآله امرأه صبرت علی غیره زوجها و امرأه صبرت علی سوء خلق زوجها و امرأه وهبت صداقها لزوجها یعطی اللَّه تعالی لکل واحده منهن ثواب الف شهید و یکتب لکل واحد منهن عباده سنه».

سه دسته از زنان، عذاب قبر ندارند و در قیامت با دختر پیامبر فاطمه علیها السلام محشور می گردند: 1. زنی که بر غیرت ورزی شوهر خود

صبر کند. 2. زنی که بر تندخویی شوهرش صبر کند. 3. زنی که مهریه خود را به شوهر خود ببخشد.

در ادامه همین حدیث آمده است:

البته این زن، در مقابل هر یک از این سه مورد پاداش یک سال عبادت را نیز دریافت می دارد.(2)

ص: 269

1- 514. بحارالانوار، ج 103، ص 244.
2- 515. ارشاد القلوب، ج 1، ص 175.

نتیجه

برماست که عواملی که موجب خلود دائمی انسان در جهنم می شود را شناسایی کنیم و در زندگی دنیوی از آنان گریزان باشیم تا در شمار اینان نباشیم.

فصل سوم اولین کسانی که وارد بهشت می گردند

اشاره

1. اهل معروف: یعنی کسی که اهل انجام کارهای خداپسند است.(1)

2. شهید در راه خدا «السابقون السابقون».(2)

3. امیرمؤمنان: اهل بیت، اصحاب کسا زینت و آرایه بهشت می باشند، لذا از همه زودتر وارد بهشت می گردند.(3)

1- 516. ابوعلی الاشعری عن محمّد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی عن عبداللَّه بن الولید عن أبی جعفرعلیه السلام قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله اوّل من یدخل الجنه المعروف و اهله و اوّل من یرد علی الحوض. {الکافی، ج 4، ص 28} محمد بن الحسن فی المجالس والاخبار عن جماعه عن ابی المفضل عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن محمد بن یحیی الخنسی عن منذر بن جیفر العبدی عن الوصافی عبیداللَّه بن الولید عن أبی جعفر محمّد بن علی علیه السلام عن ام سلمه قالت: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله صنائع المعروف تقی مصارع فی الدنیا اهل المعروف فی الاخره و اهل المنکر فی الدنیا اهل المنکر فی الاخره و اوّل من یدخل الجنه المعروف. (وسائل الشیعه، ج 16، ص 305).
2- 517. الصدوق فی العیون، بأسانید ثلاثه عن الرضا عن آبائه علیه السلام قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله اوّل من یدخل الجنه شهید و عبد مملوک احسن عباده ربه و نصح لسیده و رجل عفیف متعفف ذو عباده. {مستدرک الوسائل، ج 15، ص 486}.
3- 518. [عیون اخبار الرضاعلیه السلام الحسین بن علی الصوفی عن عبداللَّه بن جعفر الحضرمی عن محمد بن عبداللَّه القرشی عن علی بن احمد التمیمی عن محمد بن مروان عن عبداللَّه بن یحیی عن محمد بن

الحسن بن على بن الحسين عن أبيه عن جده عن الحسين بن على عن ابيه على بن ابى طالب عليه السلام قال: قال لى رسول اللَّه صلى الله عليه وآله انت اوّل من يدخل الجنه فقلت يا رسول اللَّه ادخلها قبلک قال: نعم لانک صاحب لوائى فى الاخره كما انک صاحب لوائى فى الدنيا و صاحب اللواء هو المتقدم ثم قال عليه السلام: يا على كانى بک و قد دخلت الجنه و بيدک لوائى و هو لواء الحمد تحته آدم فمن دونه. {بحارالانوار، ج 8، ص 6}. حدثنا هارون بن موسى رحمه اللَّه قال حدثنى جعفر بن على الدقاق قال حدثنى الحارث بن محمد قال حدثنى سعيد بن كثير قال حدثنى محمد بن الحسن المعروف بشلقان عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام عن جابر بن عبد اللَّه الانصارى قال سمعت رسول اللَّه صلى الله عليه وآله يقول اوّل من يدخل الجنه من النبيين والصديقين على بن أبى طالب عليه السلام فقام ابو دجانه و قال يا رسول اللَّه صلى الله عليه وآله الم تخبرنا عن اللَّه تعالى انه اخبرک ان الجنه محرمه على الانبياء حتى تدخلها انت و على الامم حتى تدخلها امتک قال: بلى و لكن اما علمت ان حامل لواء القوم امامهم و على حامل لواء الحمد يوم القيامه بين يدى و هو صاحب رأيتى فيدخل الجنه قبلى فان العلم معه و انا على اثره فقام على عليه السلام و قد اشرق وجهه سرورا و هو يقول الحمد للَّه الذى شرفنا بک يا رسول اللَّه. (مئه منقبه، ج 1، ص 81). اصحاب كساء: و قال صاحب الكشاف زائداً على ما نقله عند الرازى روى عن على عليه السلام قال شكوت الى رسول اللَّه صلى الله عليه وآله حسد الناس لى فقال: اما ترضى ان تكون رابع اربعه اوّل من يدخل الجنه انا و انت و الحسن والحسين و ازواجنا عن ايماننا و شمائلنا و درياتنا خلف ازواجنا.(بحارالانوار، ج 23، ص 235). اقول روى ابن بطريق رحمه اللَّه فى العمده من تفسير الثعلبى بإسناده عن عمر بن موسى عن زيد بن على بن الحسين عن ابيه عن جده عن على بن ابى طالب عليه السلام قال: شكوت الى رسول اللَّه صلى الله عليه وآله حسد الناس لى فقال: اما ترضى ان تكون رابع اربعه اوّل من يدخل الجنه انا وانت والحسن والحسين وازواجنا عن ايماننا وشمائلنا وذريتنا خلف ازواجنا وشيعتنا خلف ذريتنا. (بحارالانوار، ج 27، ص 141). [المناقب لابن شهر آشوب عن النبى صلى الله عليه وآله ان علياعليه السلام اوّل من يدخل الجنه. (بحارالانوار، ج 39، ص 235، باب 86). و من كتاب ابن خالويه عن ابى سعيد قال قال رسول اللَّه صلى الله عليه وآله لعلى عليه السلام حبک ايمان و بغضک نفاق و اوّل من يدخل الجنه محبک و اوّل من يدخل النار مبغضک و قد جعلک اللَّه اهلا لذلک فانت منى و انا منک و لا نبى بعدى.(بحارالانوار، ج 39، ص 287، باب 87).

4. پاک دامنان.

5. برده صالح: یعنی برده خدا پرست.(1)

6. شیعه فاطمه: شیعیان، یعنی پیروان خالص اهل بیت.(2)

7. اهل حمد و ستایش الهی(3)

نتیجه

اوّلین کسانی که وارد بهشت می گردند بدون شک دارای ویژگی های عملی و اعتقادی خاصی هستند. برماست که آنها را شناسایی کرده حتی الامکان خود را به آنها بیاراییم تا در زمره آنان درآییم.

ص: 271

1- 519. و اوّل من یدخل الجنه شهید و عبد مملوک احسن عباده ربه و نصح لسیده و رجل عفیف متعفف ذو عباده و اوّل من یدخل النار امیر متسلط لم یعدل و ذو ثروه من المال لم یعط المال حقه و فقیر فخور. [عیون اخبار الرضاعلیه السلام بالاسانید الثلاثه عن الرضا عن آبائه علیه السلام قال قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله اوّل من تدخل الجنه شهید و عبد مملوک احسن عباده ربه و نصح لسیده، و رجل عفیف ذو عباده. (بحارالانوار، ج 71، ص 144)

2- 520. [قال علیه السلام قال رجل لامرأته اذهبی الی فاطمه علیهم السلام بنت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فسلیها عنی، انا من شیعتکم، او لست من شیعتکم فسألتها، فقالت علیه السلام قولی له ان کنت تعمل بما امرناک، و تنتهی عما زجرناک عنه فأنت من شیعتنا، و الا فلا، فرجعت، فأخبرته، فقال یا ویلی و من ینفک من الذنوب والخطایا، فانا اذن خالد فی النار، فان من لیس هکذا [فان شیعتنا من خیار اهل الجنه، و کل محبینا و موالی اولیائنا، و معادی اعدائنا، والمسلم بقلبه و لسانه لنا لیسوا من شیعتنا اذا خالفوا اوامرنا و نواهینا فی سائر الموبقات، و هم مع ذلک فی الجنه، و لکن بعد ما یطهرون من ذنوبهم بالبلایا والرزایا، او فی عرصات القیامه بانواع شدائدها، او فی الطبق الاعلی من جهنم بعذابها ان نستنقذهم بحبنا منها، و ننقلهم الی حضرتنا.{تفسیر الامام العسکری، ج 1، ص 308}

3- 521. قال النبی صلی الله علیه وآله: اوّل من یدعی الی الجنه الحمادون الذین یحمدون اللّٰه فی السراء والضراء». اولین گروهی که وارد بهشت می شوند، کسانی هستند که ستایش گرند و همواره در پنهان و آشکار فقط خدا را ستایش می کنند.

فصل چهارم شدیدترین حسرت ها

در روز قیامت، حسرت چند دسته، از دیگران شدیدتر است که از آن جمله اند:

1. خلاص شده گان از جهنم

کسانی که داخل جهنم می شوند، سه دسته اند:

1. کسانی که در آن مخلّدند.

2. کسانی که پس از چندی از آن خارج گشته، به بهشت راه می یابند.

3. کسانی که زمانی طولانی را در جهنم به سر برده، سپس راهی بهشت می گردند.

دو گروه آخر (دوم و سوم) به بهشت وارد می گردند، ولی از دو جهت با بهشتیان تفاوت دارند و این دو جهت عبارتند از:

1. بهشتیان، آتش کیفر را نچشیده اند، ولی اینان گرفتاری هایی را تحمّل نموده اند.

2. اینان در بهشت، در چشم انداز اهل آن «مارک دار» به حساب می آیند و نشانه ای خاصی دارند، لذا اهل بهشت به اینان لقب «جهنمیون» می دهند.(1)

و می توان گفت این گروه از بهشتیانند که حسرت می خورند که ای کاش در دنیا کاری نمی کردیم که امروز در بهشت نشانه دار (مارک دار) ظاهر گردیم.

گرچه آیه: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ» خطاب به رسول خداصلی الله علیه وآله است که کفار را از حسرتی که در پیش دارند هشدار دهد که می توان آن را تعلیم داد که بدکاران حسرت می خورند که چرا «بد» کردند و نیکان حسرت می خورند که چرا بیشتر به نیکی نپرداختند. «المُسی ء هلّا أحسن العمل؟ والمحسن هلا ازداد من العمل؟»؛(2)

2. کسی که از عدالت دم می زند ولی به آن اهتمام نمی ورزد و خلاف آن رفتار می کند.

«عَنْ خَیْثَمَهَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍعلیه السلام أُوَدِّعُهُ فَقَالَ یَا خَیْثَمَهُ أَبْلِغْ مَنْ تَرَی مِنْ مَوَالِینَا السَّلاَمَ وَ أَوْصِهِمْ بِتَقْوَی اللَّهِ الْعَظِیمِ وَ أَنْ یَعُودَ غَنِیُّهُمْ عَلَی فَقِیرِهِمْ وَ قَوِیُّهُمْ عَلَی ضَعِیفِهِمْ وَأَنْ

1- 522. و 2. بحارالانوار، ج 8، ص 344. قال قتاده اللَّه أعلم بثنیاه ذکر لنا أن ناسا یصیبهم سفع من النار بذنوبهم ثم یدخلهم الله الجنه برحمته یسمون الجهنمیین و هم الذین أنفذ فیهم الوعید ثّم أخرجهم الله بالشفاعه. و سادسها أن تعلیق ذلک بالمشیه علی سبیل التأکید للخلود و التبعید للخروج لأن اللّه تعالی لایشاء إلا تخلیدهم علی ما حکم به فکأنه تعلیق لما لا یکون بما لا یکون لأنه لا یشاء أن یخرجهم منها.
2- 523. الکافی، ج 2، ص 175.

يَشْهَدَ حَيُّهُمْ جِنَازَهَ مَيِّتِهِمْ وَ أَنْ يَتَلاقَوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنَّ لُقِيَّا بَعْضِهِمْ بَعْضَاً حَيَاهٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا يَا خَيْثَمَهُ أَبْلَغْ مَوَالِيَنَا أَنّا لا نُغْنِى عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً اِلّا بِعَمَلٍ وَ اَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَ لاَ يَتَنَا إلّا بِالْوَرَعِ وَ أَنَّ أشَدَّ النَّاسِ حَسْرَهً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خَالَفَهُ إِلى غَيْرِهِ». (1)

امام باقرعلیه السلام توسط خیثمه در پیامی به شیعیان فرمود: ای خیثمه به شیعیان و دوستان ما ابلاغ کن:

تقوا پیشگی در پیشگاه خدای عظیم را مدنظر داشته باشند.

ثروتمندان آنان از فقیرانشان عیادت به عمل آورند.

توانمندانشان از ضعیفان دیدار کنند.

زندگانشان از مردگان تشییع کنند.

به منزل یکدیگر بروند و از هم دیگر دیدار کنند.

آن گاه که نزد یکدیگر رفتند، امر ما را زنده نمایند. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند.

به آنان بگو که دوستی با ما جهت دستیابی به بهشت کفایت نمی کند، باید اهل عمل به دستورات خدا باشند و کسی در شمار دوستان راستین ما نمی باشند، جز آن که اهل وَرَع و پارسایی باشد.

امام علیه السلام فرمود: در قیامت، حسرت کسی از همه بیشتر است که عدالت را بستاید ولی خود بدان پای بند نباشد.

3. کسی که وضو می گیرد، اما از روی تقیه یا انگیزه های دیگر، مسح یا شستشوی آن روی بدن او صورت نمی گیرد.

«عَائِشَهُ عَنِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله أَنَّهُ قَالَ أَشَدُّ النَّاسِ حَسْرَهً یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَنْ رَأَی وُضُوءَهُ عَلَی جِلْدِ غَیْرِهِ». (2)

4. کسی که دیگران اموال او را در راه خدا مصرف کرده اند، وارد بهشت می شوند، ولی (صاحب مال) خود او داخل جهنم است.

«تَفْسِيرُ الإِمَامِ علیه السلام قِيلَ لأمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَمَنْ اَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً قَالَ مَنْ رَأَى مَالَهُ فِى

ص: 273

1- 524. الكافى، ج 2، ص 175.
2- 525. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 48.

مِيزَانِ غَيْرِهِ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَ أدْخَلَ وَارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا قَالَ كَمَا حَدَّثَنِی بَعْضُ إِخْوَانِنَا عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَسُوقُ قَالَ لَهُ يَا فُلاَنَ مَا تَقُولُ فی مِائَةِ أَلْفٍ فِی هَذَا الصُّنْدُوقِ قَالَ مَا أَدَّيْتُ مِنْهَا زَكَاةً قَطُّ وَ لاَ وَصَلْتُ مِنْهَا رَحِماً قَطُّ قَالَ قُلْتُ فَعَلَی مَا جَمَعْتَهَا قَالَ لِحُقُوقِ السُّلْطَانِ وَ مُكَاثَرَهِ الْعَشِيرَهِ وَ لِخَوْفِ الْفَقرِ عَلَی الْعِيَالِ وَ لِرَوْعَهِ الزَّمَانِ قَالَ ثُمَّ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّی فَاضَتْ نَفْسُهُ ثُمَّ قَالَ عَلِیٌ عليه السلام اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَخْرَجَهُ مِنْهَا مَلُوماً مَلِيّاً بِبَاطِلٍ جَمَعَهَا وَ مِنْ حَقٍّ مَنَعَهَا فَأَوْعَاهَا وَ شَدَّهَا فَأوكَاهَا فَقَطَعَ فِيهَا الْمَفاوِزَ وَالْقِفَارَ وَ لُجَجَ الْبِحَارِ أَيُّها الْوَاقِفُ لاَ تَخْدَعْ كَمَا خُدعَ صُوَيْحِبُكَ بِالأَمَسِ إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ رَأَی مَالَهُ فِی مِيزَانِ غَيْرِهِ أَدْخَلَ اللَّهُ هَذَا بِهِ الْجَنَّهَ وَ أَدْخَلَ هَذَا بِه النَّارَ».

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که حسرت چه کسی در قیامت بیشتر است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: کسی که ثروت او موجب بهشت رفتن دیگران شده، ولی خود در جهنم جای دارد.(1)

5. عالمی که دیگران در پرتو عمل به علم او وارد بهشت شوند، ولی او در جهنم جای دارد.

«و قیل اشد الناس حسره یوم القیامه رجلان نظر الی ماله فی میزان غیره سعد هو به و شقی ذلک به و رجل نظر الی علمه فی غیره سعد هو بالعمل و شقی ذلک بجمعه».

گفته شده است: حسرت دو کس در قیامت بیشتر است: ثروتمندی که دیگران توسط ثروت او سعادتمند شدند، ولی خود در شقاوت به سر می برد و عالمی که دیگران توسط علم و دانش او به سعادت رسیدند، اما خود با آن همه اندوخته های علمی در شقاوت به سر می برد.(2)

چنان که در کلامی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «اشد الناس ندما عند الموت العلماء غیر العاملین».

پشیمانی عالمان بدون عمل، هنگام مرگ از دیگران بیشتر است.(3)

5. کسی که در دنیا، زمینه دانش اندوزی برایش فراهم بود، ولی او از آن استفاده نکرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اشد الناس حسره یوم القیامه رجل امکنه طلب العلم فلم یطلبه».

1- 526. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 272.
2- 527. مجموعه ورّام، ج 2، ص 214.
3- 528. غررالحکم، ج 1، ص 45.

فصل پنجم افزایش کیفر

افزایش کیفر

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اربعه یزید عذابهم علی عذاب اهل النار. 1. رجل مات و فی عنقه اموال الناس فیکون فی تابوت من جمر. 2. و رجل لا یجتنب من البول یجر امعائه الی النار. 3. و رجل یستلذ من الرفت یأتی و یسیل من فیه و مشی بالنمیمه».

عذاب چهار دسته، در جهنم باعث افزایش ناراحتی ها و عذاب اهل آتش می شود:

1. کسی که حق الناس به عهده او است و از دنیا برود، در صندوقی آتشین قرار دارد.

2. کسی در زندگی روزمره خود، احکام طهارت را رعایت نمی کرد که اعضای درونی او در آتش می سوزد.

3. کسی که از راه حرام لذت جنسی برده است که از دهانش سیلاب آتش فرو می ریزد.

4. کسی که اهل غیبت و سخت چینی بوده که در آتش جهنم از گوشت بدن خودش می خورد.(1)

نتیجه

دقت در موارد فوق نشان می دهد که:

الف) کیفر برخی از گناهان موجب آزار دیگران نیز می گردند.

ب) نسبت به اعمال و رفتارمان دقت بیشتری داشته باشیم.

1- 529. مواعظ العددیه، الباب الرابع، ص 120.

بخش پنجم مصادیق «مات شهیداً»

اشاره

ص: 277

ص: 278

اشاره اوّل

«مقام شهادت» دارای آن چنان اهمیّتی است که بسیاری از مراتب ارزنده و مرگ را با آن می سنجند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام همواره بدین مسأله عنایت شده است. موارد فراوانی در روایات به چشم می خورد که به عنوان «مات شهیداً» از اهمیّت و عظمت برخی از اعمال نیک که موجب می شود تا فاعل آنان از مصادیق «مات شهیداً» به حساب آیند. آری؛ دقّت در این گونه موارد چند نکته حیاتی و اساسی را اثبات می کند.

الف) برخی از اعمال نیک دارای اهمیت خاصی در پیشگاه خدا می باشند.

ب) عامل و انجام دهنده آن اعمال نیز دارای احترام ویژه ای در بارگاه الهی هستند.

ج) مسأله شهادت و مرتبه شهادت به قدری بالاست که معیار شناخت و شناسایی سایر اعمال نیک می باشد.

اشاره دوم

دستجات مقتولین در جبهه دفاع از اسلام

جنگاورانی که در عرصه جهاد در راه خدا کشته می شوند سه دسته اند که دو دسته، «شهید» به حساب می آیند و دسته سوم غیر شهیدند و این سه دسته عبارتند از:

1. پاکبازانی که قلبی پر از ایمان و صحیفه اعمالی بدور از خطاها دارند و در راه خدا نیز کشته می شوند.

2. مؤمنان خطاکاری که در راه خدا کشته می شوند و در این باره باید توجّه داشت که شهادت گناهان را از بین می برد.

3. دسته سوم، کسانی هستند که در راستای اعمال منافقانه به جبهه دفاع رفته و به طور اتفاق به قتل رسیده اند. اینان شهید محسوب نمی شوند زیرا: قتل در جبهه، «نفاق» را از بین

نمی برد لذا سومی در جهنم و دو دسته بالا (اولی و دومی) در بهشت اند. در حدیثی از رسول اعظم صلی الله علیه وآله آمده است: «القَتلِ ثَلاَثَهٌ: رجلٌ مُؤمِنٌ جَاهَدَ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، حَتّی إذا لَقی الْعَدُوَّ قَاتَلَهُمْ حَتّی یُقْتَلَ، ذَاکَ الشَّهِیدُ الْمُمْتَحَنُ فِی خَیْمَهِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ تَحْتَ عَرْشِهِ. لاَیفضُلُهُ النَّبِیُّونَ إِلّا بِدَرجهِ النُّبُوَّه؛ وَ رَجُلٌ مُؤمنٌ قَرَفَ عَلی نَفْسِهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطَایَا، جَاهَدَ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، حَتّی إذَا لَقی الْعَدُوَّ قَاتَلَ حَتّی یُقتلَ، فَتِلْکَ لِسَاعَتِهَا مَصْمَصَهٌ،مَحَتَ ذُنُوبَهُ وَخطایاه، إِنَّ السَّیْف مَحَّاءُ الْخَطایا، وَاُدْخِلَ مِنْ أیِّ أبوابِ الجَنَّهِ شاء، فَإِنَّ لَهَا ثَمَانِیَهِ أبواب، وَ لِجَهَنَّمَ سَبْعَهَ أَبْوَاب، بعضُهَا أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ، و رجلٌ منافقٌ جاهد بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، حَتّی إِذَا لَقَی الْعدوَّ قَاتَلَ حَتّی یُقتَلَ، فَذلِکَ فِی النَّار، إِنَّ السَّیْفَ لاَ یَمْحُو النِّفاق».

کشته شدن سه گونه است:

1. انسان مؤمنی که با جان و مال در جهاد راه خدا عمل می کند و با دشمن روبرو می شود و می جنگد تا کشته می شود. چنین شخصی شهید راه خداست که از آزمون سرافراز بیرون آمده و در خیمه گاه خداوند متعال و در زیر عرش خدا آرمیده است. و پیامبران الهی فقط یک درجه از او بالاتر قرار دارند و آن هم درجه پیامبری است.

2. انسان مؤمنی که در جهاد راه خدا عمل می کند و با دشمن روبرو می شود و می جنگد و کشته می شود در حالی که کوله باری از گناهان را در نامه اعمال خود دارد چنین شخصی در همان ساعت کشته شدن پاک شده است و همه گناهان و معصیت هایش محو و آمرزیده شده است زیرا شمشیرزدن در راه خدا باعث آمرزیده شدن گناهان می گردد. این شخص از دری از درهای بهشت که خودش بخواهد، او را وارد بهشت می کنند، زیرا بهشت هشت درب دارد و جهنم هفت درب دارد.

3. انسان دورو و منافقی که با جان و مال خود برای جهاد در راه خدا شرکت کرده است. لکن نتوانسته است از چنگال نفاق، خلاص گردد. او با آن که در جبهه پیکار دفاع از حق کشته شد، ولی اهل جهنم خواهد بود و قتل او نفاق را از بین نخواهد برد. بنابراین شهدا همه یکسان نیستند و مراتب آنان در پیشگاه پروردگار حکیم متفاوت و مختلف اند.(1)

1- 530. مختصر تاريخ دمشق، ج 16، ص 66، ش 30؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 291، س 8.

برخی از مصادیق مهم «مات شهیدا» عبارتند از:

مصادیق مهم «مات شهیدا»

1. مقاومت در برابر عشق مجازی

یکی از موارد «مات شهیداً» عبارت است از مقاومت در برابر طوفان غرایز و ایستادگی در برابر خواسته های نفسانی و شهوانی. در روایت وارد شده: «من عشق وعفّ وکتم ثم مات، مات شهیداً».

کسی که عاشق گردد و عفّت را مراعات نماید، و عشق را پنهان کند تا بمیرد، شهید مرده است.(1)

2. ترور غذایی از سوی دشمنان اسلام

اگر مسلمانی را مسموم کنند و بر اثر آن از دنیا برود. شهید محسوب می گردد. امام جوادعلیه السلام فرمود: «اصول الکافی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام ان أمیر المؤمنین علیه السلام قَالَ یَوْماً لاَِبِی بَکْرٍ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله مَاتَ شَهِیدا».

روزی امیرمؤمنان علیه السلام در برابر ابوبکر آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا» را تلاوت کرد. [هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند] و سپس فرمود: «و اشهد ان رسول اللّه مات شهیدا».

گواهی می دهم که رسول خداصلی الله علیه وآله شهید مرده است.(2)

و در حدیث آمده است: «و مات بشر بن البراء من أکلته التی أکل، و دخل امّ بشر علی رسول اللّه صلی الله علیه وآله تعوده فی مرضه الذی توفّی فیه، فقال: یا امّ بشر ما زالت اکله خیبر الّتی أکلت بخیبر مع ابنک تعاودنی فهذا أوان قطعت أبهری و کان المسلمون یرون انّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله مات شهیدا مع ما أکرمه اللّه به من النبوه».

مادر بشر بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد که آن حضرت را عیادت کند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله مریض بود [که با

آن مریضی از دنیا رفتند] پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: ای مادر بشر! همیشه درد سمّ آن لقمه ای که در خیبر با فرزندت خوردم به من عارض می شود، پس الآن

1- 531. تاریخ بغداد، ج 13، ص 185؛ تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 408.
2- 532. تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 408.

وقت آن است که رگ حیاتی من قطع شود. مسلمانان عقیده داشتند که رسول خداصلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفته با آن که خدا به واسطه نبوت او را کرامت ویژه ای بخشیده است.(1)

3. مداومت در قرائت بعضی از سوره ها

مداومت در قرائت بعضی از سوره ها

یکی از موارد «مات شهیداً» کسی است که بعضی از سوره های قرآن را به گونه ای خداپسند و با شرایطی که مورد نظر خدا است همیشه قرائت کند که بعضی از این گونه سوره ها عبارت اند از:

قرائت بعضی از سوره ها

الف) قرائت سوره الرحمن با کیفیتی ویژه

در حدیث آمده است: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ عِنْدَ کُلِّ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ لا بِشَیْ ءٍ مِنْ آلَائِکَ رَبِّ أُکَذِّبُ فَإِنْ قَرَأَهَا لَیْلاً ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِیداً وَ إِنْ قَرَأَهَا نَهَاراً ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِیداً».

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که سوره الرحمن را بخواند و پس از هر «فَبِأَیِ ّ ءَالَآءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» چنین بگوید که: «لا بشی ءٍ من آلائک ربّ اکذب».

پروردگارا! هیچ یک از نعمت های تو را تکذیب نمی کنم. پس اگر این سوره را شب بخواند و بمیرد، شهید مرده، و اگر آن را روز بخواند و بمیرد، شهید مرده است.

ب) قرائت سوره «حشر»

در حدیث آمده است: «عَنِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله قَالَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ یَبْقَ جَنَّةٌ وَ لا نَارٌ وَ لا عَرْشٌ وَ لا کُرْسِیٌّ وَلَا الْحُجُبُ وَ لَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ لاَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّیحُ وَ الطَّیْرُ وَ الشَّجَرُ وَ الْجِبَالُ وَ

الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ الْمَلائِکَهُ إِلّا صَلّوْا عَلَیْهِ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ وَ إِنْ مَاتَ فِی یَوْمِهِ أَوْ فِی لَیْلَتِهِ مَاتَ شَهِیداً».

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که سوره حشر را بخواند، بهشت، جهنم، عرش خدا، کرسی، آسمان های هفت گانه، زمین های هفت گانه، هوا، باد، پرندگان، درختان، کوه ها، خورشید، ماه و فرشتگان باقی نمی مانند، مگر اینکه بر خواننده سوره حشر دعا می کنند و برای او استغفار می کنند. و اگر در همان روز یا در همان شب از دنیا برود، شهید مرده است.(2)

1- 533. مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 81.
2- 534. همان، ص 271.

در حدیث آمده است: «أخرج الثعالبی عن ابن عباس أن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قال: من قرأ سوره الحشر، لم یبق شی ء من الجنه والنار والعرش والکرسی والسموات والأرض والهوامّ والریح والسحاب والطیر و الدوابّ والشجر والجبال والشمس والقمر و الملائکه إلا صلّوا علیه، واستغفر له، فان مات من یومه أو لیلته، مات شهیدا».

ثعالبی مفسر معروف نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که سوره حشر را بخواند باقی نمی ماند چیزی از بهشت، جهنم، عرش خدا، کرسی، آسمان ها، زمین، باد، ابرها، پرندگان، چهارپایان، درختان، کوه ها، خورشید، ماه و فرشتگان، مگر اینکه بر خواننده سوره حشر دعا می کنند و برای او استغفار می کنند و اگر در همان روز یا در همان شب از دنیا برود، شهید مرده است.(1)

ج) سوره «یاسین»

در حدیث آمده است: «من داوم علی قرائه یس کلّ لیله ثمّ مات، مات شهیداً».

کسی که هر شب سوره یاسین را به طور مداوم بخواند و سپس بمیرد، شهید مرده است.

د) گفتن اعوذ باللَّه و خواندن سه آیه از آخر سوره «حشر»

در حدیث آمده است: «عن معقل بن یسار ان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قال: من قال حین یصبح ثلاث مرات: أعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم و قرا الثلاث آیات من آخر سوره الحشر وکل اللَّه به سبعین الف ملک یصلون علیه حتی یمسی، فان مات ذلک الیوم مات شهیدا، و من قالها حین یمسی کان بتلک المنزله».

معقل بن یسار نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که وارد صبح می شود سه مرتبه بگوید: اعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم، پناه می برم به خدا از شیطان رانده شده و سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند هفتاد هزار ملک را مأمور می کند که برای او دعا کنند تا داخل شب شود، پس اگر در آن روز بمیرد، شهید مرده است.

و کسی که داخل شب می شود آنها را (اعوذ باللّه و سه آیه آخر سوره حشر) بخواند همان ثواب مذکور را دارد».(2)

ص: 283

1- 535. تفسیر المنیر، ج 28، ص 65.
2- 536. همان، ص 293.

ه) قرائت سوره علق

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ قَرَأَ فِی یَوْمِهِ أَوْ لَیْلَتِهِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ ثُمَّ مَاتَ فِی یَوْمِهِ أَوْ فِی لَیْلَتِهِ مَاتَ شَهِیداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِیداً وَ أَحْیَاهُ شَهِیداً وَ کَانَ کَمَنْ ضَرَبَ بِسَیْفِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در روز یا شب خود «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» را بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد، شهید محسوب می شود و خدا فردای قیامت او را شهید مبعوث می کند و مثل کسی است که با شمشیر خود در راه خدا همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله جهاد نموده است.(1)

4. تحصیل علم

یکی از موارد مات شهیداً عبارت است از تحصیل دانش به منظور جلب نظر خدا (تحصیل خالصانه).

در حدیث آمده است: «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: من اغبرّت له قدمان فی طلب العلم حرّم اللَّه جسده علی النار و استغفر له ملكاه، و إن مات فی طلبه مات شهیدا، و كان قبره روضه من ریاض الجنه، و یوسّع له فی قبره مدّ بصره، و ینوّر علی جیرانه أربعین قبرا عن یمینه و أربعین عن یساره و أربعین عن خلفه، و أربعین عن أمامه، و نوم العالم عباده، و مذاکرته تسبیح، و نفسه صدقه، و کلّ قطره نزلت من عینیه تطفی ء بحراً من جهنم».

کسی که در طلب علم قدم های او مجروح یا غبار آلود شود، خداوند متعال بدن او را بر آتش جهنم حرام می کند و دو فرشته ای که مأمور او می باشند، برایش استغفار می کنند.

و اگر در طلب علم بمیرد شهید مرده است و قبرش باغی از باغ های بهشت می گردد و تا اندازه ای که چشم کار می کند قبر او وسیع می شود و چهل قبر از طرف راست، و چهل قبر از طرف چپ و چهل قبر از پشت سر و چهل قبر از جلوی قبر خود را نورانی می کند.

و خواب عالِم عبادت است و مذاکره علم ثواب تسبیح دارد. نفس کشیدن عالِم ثواب صدقه دادن را دارد. و هر قطره اشکی که از چشمانش بیرون

آید دریایی از آتش جهنم را خاموش می کند.(2)

ص: 284

1- 537. پیشین، ص 608.
2- 538. تفسیر ملا صدرا، ج 2، ص 349.

5. موت در روز جمعه

یکی از مصادیق مات شهیداً عبارت است از موت در روز جمعه؛

در حدیث آمده است: «عن أبی الحسن الرضاعلیه السلام قال قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: إنّ یوم الجمعه سیّد الأیّام، یضاعف اللَّه فیه الحسنات، و یمحو فیه السیّئات، و یرفع فیه الدرجات، و یستجاب فیه الدعوات، و یکشف به الکربات، و یقضی فیه الحاجات العظام، و هو یوم المزید، للَّه فیه عتقاء و طلقاء من النار. ما دعا اللَّه فیه أحد من الناس و عرف حقّه و حرمته إلا کان حقا علی اللَّه أن یجعله من عتقائه و طلقائه من النار، و من مات فیه یومه أو لیلته مات شهیدا و بعث آمنا، و ما استخفّ أحد بحرمته و ضیّع حقّه إلّا کان حقّاً عزّو جلّ أن یصلیه نار جهنّم إلّا أن یتوب».

امام رضاعلیه السلام از جدّ بزرگوارش پیغمبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت فرمودند: به راستی که روز جمعه، سیّد و آقای روزهای هفته است. خداوند ثواب حسنات را در آن روز چند برابر می کند. در آن روز بدی ها و گناهان را محو می نماید و درجات را بالا می برد و دعاها رادرآن روز اجابت می کندوکسی که درآن شب یا روز آن بمیرد، شهید محسوب می شود.(1)

«وعنه قال: من مات یوم الجمعه، مات شهیداً».

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند: کسی که در طلب علم بمیرد، شهید مرده است.(2)

6. معرفت

یکی از مصادیق «مات شهیداً» عبارت است از اهل معرفت بودن:

در احادیث آمده است: «من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بیته مات شهیدا».(3)

زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد، ولی بطور شایسته معرفت خدا و پیامبر و اهل بیتش را داشته باشد «شهید» از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خدا است و ثواب اعمال شایسته ای را که قصد انجام آن را داشته است می برد و نیّتش، جانشین ضربات شمشیرش قرار می گیرد.

1- 539. پیشین، ج 7، ص 230.

2- 540. شرح لمعه، ج 1، ص 412.

3- 541. تفسیر نمونه، ج 21، ص 408.

7. صبر و مقاومت

در احادیث آمده است: «اوحی اللَّه الی داود: تخلقوا باخلاقی فان من اخلاقی ان الصبور والصابران مات مع صبره مات شهیدا و ان عاش عاش عزیزا».

خدای تعالی وحی فرمود به حضرت داودعلیه السلام متخلق شوید به اخلاق من، به درستی که من صبور می باشم. و صابر اگر بمیرد با صبرش، مرده است به ثواب شهید و اگر زنده باشد، زندگی نماید به عزت». (1)

8. حبّ آل محمّد

یکی از مصادیق «مات شهیداً» عبارت است از دارا بودن حبّ آل محمّد صلی الله علیه وآله که در نبوی آمده است:

به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: ای رسول خدا! ما چه چیز را بگوییم؟

«قالوا: ما نقول یا رسول اللَّه؟ قال: ألا تقولون ألم یخرجک قومک فآویناک او لم یکذبوک فصدقناک أو لم یخذلوک فنصرناک قال فما زال یقول حتی جثوا علی الرکب و قالوا: أموالنا وما فی أیدینا للّه و لرسوله. فنزلت الآیه. و قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: من مات علی حب آل محمد مات شهیدا، ألا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له، ألا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا، ألا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الإیمان، ألا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنه، ثم منکر و نکیر، ألا و من مات علی حب آل محمد یزف إلی الجنه کما تزف العروس إلی بیت زوجها، ألا و من مات علی حب آل محمدصلی الله علیه وآله فتح له فی قبره بابان إلی الجنه، ألا و من مات علی حب آل محمد جعل اللَّه قبره مزار ملائکه الرحمه ألا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه اللَّه ألا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه».

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: آیا به من نمی گویید که: قومت شما را اخراج کردند پس ما به

1- 542. تفسیر اثنا عشری، ج 2، ص 36.

شما پناه دادیم و تو را تکذیب نمودند و ما شما را تصدیق کردیم، و نسبت به شما بی احترامی کردند و ما شما را یاری نمودیم. راوی گوید: مرتب پیغمبر این بیانات را ذکر کردند تا اینکه مردم و مخاطبین بر روی زمین افتادند و عرض کردند: اموال ما و آن چه که در دست های ماست همه برای خدا و رسول خدا است. پس آیه «لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی» نازل شد.(1)

و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که بر دوستی آل محمّد بمیرد شهید مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّد علیهم السلام بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّد جان بسپارد با توبه از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّد علیهم السلام بمیرد، با ایمان کامل از دنیا رفته است.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّد علیهم السلام بمیرد فرشته مرگ، سپس منکر و نکیر وی را به بهشت بشارت می دهند.

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل محمّد علیهم السلام از جهان رخت بربندد، هم چون عروسی که به خانه شوهر برند، با جلال و شکوه و احترام وارد بهشت می گردد.

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمّد علیهم السلام از دنیا برود دو در از قبرش به سوی بهشت گشوده می شود.

آگاه باشید! آن کس که با محبّت و دوستی آل محمّد علیهم السلام جهان را وداع گوید، خداوند قبرش را زیارت گاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید! هر کس که با محبّت و دوستی آل محمّد علیهم السلام جان دهد طبق سنّت و روش پیامبر و مسلمانان جان سپرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض آل محمّد علیهم السلام بمیرد روز قیامت در حالی که بر پیشانیش نوشته شده: از رحمت خداوند محروم است، وارد محشر می شود.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّد علیهم السلام بمیرد، کافر مرده.

1- 543. الکشاف عن حقائق التنزیل، ج 4، ص 220.

آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی آل محمّد علیهم السلام بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

9. نماز شب دوشنبه

از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند: کسی که شب دوشنبه دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پانزده مرتبه الحمدللّه بخواند و پانزده مرتبه قل هواللّه أحد و پانزده مرتبه قل أعوذ بربّ الفلق و پانزده مرتبه قل أعوذ بربّ الناس بخواند و بعد از سلام دادن، پانزده بار آیه الکرسی را بخواند و پانزده مرتبه استغفار نماید. خدای تعالی اسم او را در ضمن اهل بهشت قرار می دهد، اگر چه اهل جهنّم باشد.

و تمام گناهان آشکار او را ببخشد و برای هر آیه ای که تلاوت نموده، ثواب یک حجّ و یک عمره را برایش ثبت می کند و مثل این است که برده را از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام را آزاد کرده باشد و اگر در بین نماز و اذکار بمیرد، شهید مرده است.

10. مدارا کردن با مردم

مدارا کردن حکیمانه و سازش خداپسندانه با مردم، مقام ارجمندی در پیشگاه خدا دارد. بنابراین اهل مدارا ثواب شهید را دارد. چنان که در حدیث آمده است: «قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: من مات مداریاً، مات شهیداً».

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند: کسی که بمیرد در حالی که با مردم مدارا می کند، شهید مرده است.(1)

11. وصیت نمودن اسلامی

کسی به گونه ای خداپسند وصیت نامه خود را بنویسد از مصادیق «مات شهیدا» خواهد بود.

و نیز آن حضرت فرمود: «من مات علی وصیّه حسنه، مات شهیداً»؛

کسی که با وصیت خوب از دنیا برود، شهید مرده است.(2)

1- 544. دعوات قطب راوندی، ص 219، ح 597؛ مشکاهالانوار، ص 495، ح 1651.
2- 545. دعوات قطب راوندی، ص 231، ح 643.

12. مرگ غریب دور از وطن

انسان غریبی که در غربت از دنیا می رود از مصادیق «مات شهیدا» می باشد.

در حدیث می خوانیم:

«من مات غریباً، مات شهیداً»؛

کسی که در دیار غربت بمیرد، شهید مرده است.(1)

13. با وضو خوابیدن

خوابیدن با وضو پاداش ارجمندی دارد که در احادیث آمده است:

«من نام علی الوضوء، إن أدرکه الموت فی لیله، مات شهیداً»؛

کسی که با وضو بخوابد و در آن شب از دنیا برود، شهید مرده است.(2)

«من بات علی طهاره ثم مات من لیلته مات شهیداً»؛

کسی که با طهارت بخوابد، سپس در آن شب بمیرد، شهید مرده است.(3)

14. نماز نیمه رجب

یکی از مصادیق «مات شهیدا» کسی است که نماز مربوط به نیمه رجب را بخواند. در حدیث می خوانیم:

«من صلّی لیله خمس عشره من رجب، ثلاثین رکعه یقرأ فی کلّ رکعه فاتحه الکتاب مرّه، وقل هو اللّٰه أحد عشر مرّات، أعتقه اللّٰه من النار، وکتب له بکلّ رکعه عباده أربعین شهیداً... فإن مات ما بینه و بین السنه القابله، مات شهیداً...».

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند: کسی که در شب پانزده ماه رجب، سی رکعت نماز بخواند و در هر رکعت یک بار الحمد للّٰه

و ده مرتبه قل هو اللّٰه بخواند، خداوند او را از آتش جهنّم آزاد می کند، و برای هر رکعتی ثواب عبادت چهل شهید برای او می نویسد.

پس اگر ما بین آن زمان (که این نماز را خوانده) و سال آینده بمیرد، شهید مرده است....(4)

1- 546. شرح لمعه، ج 1، ص 412.
2- 547. مستدرک الوسائل، ج 1، ص 296، ح 660.
3- 548. الجامع صغیر، ج 2، ص 584، ح 8545.
4- 549. مستدرک الوسائل: ج 6، ص 284، ح 6850.

15. موت در حال بیماری

کسی که در حال بیماری از دنیا برود از مصادیق «مات شهیدا» خواهد بود.

«وعن علی علیه السلام أنّه قال: وأیّ مؤمن مات مریضا مات شهیداً».

هر مؤمنی که در حال مریضی بمیرد، شهید مرده است.(1)

16. موت در 17 رجب

اهمیّت هفده رجب به حدّی است که مرگ در آن ارجمندی ویژه ای دارد. در حدیثی آمده است که:

«قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: فی سابع و عشرین من رجب، بعث اللّٰه محمّداً، فمن صام ذلک الیوم، کان کفّاره ستّین، ویعصمه اللّٰه تعالی من إبلیس وجنوده، فإن مات فی یومه أو فی لیلته مات شهیداً».

در روز هفده ماه رجب، خداوند محمّدصلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث کرده، پس کسی که آن روز را روزه بگیرد، کفّاره هفتاد سال او می باشد و خداوند او را از ابلیس و لشکریانش حفظ می کند. پس اگر در آن روز یا در آن شب از دنیا برود، شهید مرده است.(2)

17. روزه ایام البیض

در باب اهمیّت ایام البیض توجه به این نکته ضروری است که کسی که در این ماه بمیرد از مصادیق «مات شهیدا» خواهد بود.

«عن ابن عبّاس قال: قال النبی صلی الله علیه وآله: من صام أیّام البیض من رجب، و قام لیالیها، ویصلّی لیله النصف مائه رکعه، یقرأ فی کلّ رکعه قل هو اللّٰه أحد عشر مرّات، فإذا فرغ من هذه الصلاه، استغفر سبعین مرّه، رفع عنه شرّ أهل السماء، وشرّ أهل الأرض، وشرّ إبلیس وجنوده، فان مات فی هذا الشهر مات شهیدا».

ابن عباس روایت نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کسی که «ایام البیض»(3) ماه رجب را روزه بگیرد و شب های آن را عبادت کند،

و در شب نیمه ماه رجب یک صد رکعت نماز بخواند که در هر رکعت آن (بعد از حمد) ده مرتبه قل هو اللّٰه بخواند، وقتی که از نماز فارغ

1- 550. دعائم الاسلام، ج 1، ص 217.
2- 551. مستدرک الوسائل، ج 7، ص 518، ح 8796.
3- 552. روزهای 13 و 14 و 15 ماه رجب.

شد، هفتاد بار استغفار نماید، شرّ اهل آسمان ها و شرّ اهل زمین و شرّ ابلیس و سپاهیانش از او رفع می شود، پس اگر در آن ماه از دنیا برود، شهید مرده است.(1)

18. هیجدهم شعبان

خواندن نماز در شب هیجدهم شعبان موجب می شود تا آدمی از مصادیق «مات شهیداً» به حساب آید.

«عن النبی صلی الله علیه وآله قال: ومن صلی فی اللیله الثامنه عشر من شعبان عشر رکعات، یقرء فی کلّ رکعه فاتحه الکتاب مرّه و قل هو اللّه أحد خمس مرّات، قضی اللّه له کلّ حاجه یطلب فی تلک اللیله،...، وإن مات فی الحول مات شهیداً».

کسی که در شب هجدهم ماه شعبان ده رکعت نماز بخواند، در هر رکعت الحمد للّه را یک بار و قل هواللّه أحد را پنج مرتبه بخواند، تمام حاجتی را که در آن شب بخواهد، خداوند برآورده می کند،... و اگر در آن سال بمیرد، شهید مرده است.(2)

19. نماز روز سه شنبه

نماز ویژه روز سه شنبه، باعث آن می شود تا آدمی از مصادیق «مات شهیدا» به حساب آید.

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من صلّی یوم الثلاثاء عند انتصاف النهار عشرین رکعه، یقرء فی کلّ رکعه فاتحه الکتاب مرّه وآیه الکرسی مرّه وقل هو اللّه أحد ثلاث مرّات، لم تکتب علیه خطیئه إلی سبعین یوماً، وغفر له ذنوبه سبعین سنه، فإن مات مات شهیداً».

کسی که روز سه شنبه وسط روز ده رکعت نماز بخواند، در هر رکعت الحمد للّه را یک بار و آیه الکرسی یک مرتبه و قل هو اللّه أحد را سه مرتبه بخواند، تا هفتاد سال برای او خطا و گناه نوشته نمی شود و گناهان هفتال ساله او بخشیده می شود. پس اگر از دنیا برود، شهید مرده است.(3)

20. موت در حال طهارت

در احادیث فراوانی آمده است که آدمی باید همیشه در حال طهارت باشد که این مسأله باعث می شود تا آدمی از مصادیق «مات شهیدا» به حساب آید.

«عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من مات علی طهاره مات شهیداً».

کسی که با طهارت از دنیا برود، شهید مرده است.(4)

1- 553. مستدرک الوسائل، ج 7، ص 533، ح 8829.
2- 554. الاقبال، ج 3، ص 357.
3- 555. جمال الاسبوع، ص 98.
4- 556. مستدرک سفینه بحار، ج 6، ص 73.

21. موت در حال پاسداری از مرزها

انسان مرزبان اهمیّت خاصی در بارگاه الهی دارد و موت در این عرصه موجب می شود تا آدمی از مصادیق «مات شهیدا» به حساب آید.

«عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من مات مرابطا، مات شهیداً».

کسی که در حال نگهبانی (از سرحدات مسلین) از دنیا برود، شهید مرده است.(1)

22. موت در حال زیارت

زیارت خانه خدا، زیارت مسجد النبی (مدینه) و زیارت بیت المقدس در فلسطین اهمیت خاصی در پیشگاه الهی دارند و در این باره اگر کسی در عرصه زیارت از دنیا برود، شهید محسوب می شود.

«قال اللَّه عزّوجلّ: من زارنی فی بیتی أو مسجد رسولی أو فی بیت المقدس فمات مات شهیداً».

خداوند متعال (در حدیث قدسی) فرمودند: کسی که در خانه ام یا در مسجد پیغمبرم یا در بیت المقدّس مرا زیارت کند، سپس بمیرد، شهید مرده است.(2)

نتیجه

الف) شهید جایگاه ویژه ای در بارگاه الهی دارد که «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» یکی از تجلیات آن است.

ب) مقام شهید به گونه ای است که در فرهنگ اسلامی به آن، مثال زده می شود.

ج) بسیاری از اعمال، پاداش ویژه ای را نصیب صاحب خود می کنند که این پاداش ویژه در حدّ پاداش شهید راه خدایند به این جهت از این گونه افراد نیز به عنوان «مات شهیداً» یاد می شود.

د) افرادی که به خاطر اعمال گرانمایه شان [گرچه به ظاهر شهید نشده اند لکن از آنان به عنوان شهید یاد می شود کسانی اند که می توان گفت:

آنان «شهید گونه»اند چنان که می توان گفت: چه بسا که پروردگار حکیم با مرحمت و لطف خود اینان را نیز در ردیفِ شهیدان قرار دهد.

ص: 292

1- 557. المصنف، ج 5، ص 283، ح 9622.
2- 558. کنز العمّال، ج 12، ص 271، ح 35004.

بخش ششم: زیارت قبور

اشاره

ص: 293

ص: 294

اشاره

حضور گروه های خاص درمحشر

مکتوبات روی درب های بهشت و جهنم

فصل اوّل اعجاز زیارت قبور

راز رجحان زیارت قبور

روح انسان، پس از مرگ، تعلق خاصی به قبر صاحب خود نشان می دهد و این تعلق، موجب می شود تا آدمی جهت دیدار، زیارت و تجدید عهد با ارواح به زیارت قبر آنان بشتابد و این مسأله به نوبه خود این حقیقت را اثبات می کند که: ارواح مؤمنین صدای زائر یا زائران قبر خود را می شنوند و سلام آنان را پاسخ می دهند که اگر این سلام دادن از دور صورت گیرد و همراه با زیارت قبور نباشد، حساب دیگری دارد، بنابراین زیارت قبور دارای رجحان خاصی است از جمله:

1. جلب نظر ارواح

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مَن سلّم علّی فی شیئٍ مِن الأرض اُبْلِغْتُهُ و مَن سلّم علّی عند القبر سمعته؛[(1)] هرکسی، از هرکجا، به من سلام دهد، به محضر من ابلاغ می گردد ولی اگر در کنار قبر حضور یابد و به من سلام دهد من سلام او را می شنوم.»

دقّت در حدیث فوق نشان می دهد که:

* زیارت قبر رسول خدا حساب دیگری دارد و کسی که در آنجا حاضر شود و سلام دهد با کسی که از دور سلام می دهد یکسان نیست.

* می توان گفت که ارواح سایر معصومین و نیز ارواح سایر مؤمنین این چنین اند و زیارت قبور آنها و دعا در حق آنان و سلام دادن به آنان در کنار قبر آنان حساب دیگری دارد البته این مسأله توسط بسیاری دیگر از احادیث مورد تأیید قرار گرفته است.

1- 559. امالی طوسی، ص 167.

2. دریافت پاداش ویژه

زیارت بعضی از قبور پاداش خاصی را به همراه دارد که در اینجا به ذکر برخی از موارد، قناعت می گردد.

عن الحسین قال رسول اللَّه: «مَن زَارَنی حَیّاً اَوْ مَیِّتاً اَوْ زَارَ اَبَاکَ اَوْ زَارَ اَخاکَ اَوْ زَارَکَ کَانَ حَقّاً عَلَیَّ اَنْ اَزُورَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ اُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ»

اعجاز زیارت قبر امام هشتم:

قالَ رَسولُ اللَّه صلی الله علیه وآله: «سَتُدفَنُ بَضْعَهٌ مِنیّ بِأرضِ خُراسانَ لایَزُورُها مُؤْمِنٌ إِلاَّ أوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّهَ و حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّار»؛

به زودی پاره ای از تن من در خاک خراسان دفن شود. هیچ مؤمنی آن را زیارت نمی کند؛ مگر آنکه خداوند، بهشت را بر او واجب و بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.(1)

اعجاز زیارت قبر امام حسین علیه السلام:

قالَ رَسولُ اللَّه صلی الله علیه وآله: «مَنْ زارَ الْحَسَنَ فِی بَقِیعِهِ ثَبَتَتْ قَدَمُهُ عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الأقْدَامُ؛(2) هرکه «حسن» را در «بقیع» زیارت کند؛ در آن روزی که پاها می لرزد، پای او را بر صراط، استوار گرداند.»

3. استجابت دعا در کنار قبور

دعا در کنار قبور والدین مستجاب است در احادیث آمده است:

آری در فرهنگ اسلامی، ارتباط با ارواح و بهره مند شدن از آنان، امری میسر است و در امور زندگی می توان آنان را به عنوان اسوه برگزید و می توان با آنان انس گرفت و مجالست معنوی با آنان برقرار ساخت. در حدیث آمده است دعا در کنار قبور، مستجاب خواهد شد. درمیزان الحکمه آمده است:قال علیّ: زروا امواتکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب الرجل حاجه عند قبر ابیه و امّه بعد ما یدعوا لهما؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به زیارت اموات خود بشتابید که آنان با دیدن (حضور) شما خوشحال و شاد می گردند و پس از آن که در حقّ آنان دعای خیرو طلب مغفرت کردید،حاجات خودرادرکنارقبر پدر و مادرتان ازخدا بخواهید.(3)

1- 560. الامالی، صدوق، ص 119.
2- 561. الامالی، صدوق، ص 112.
3- 562. میزان الحکمه، ج 4، ص 312.

ما هر روز، در سوره حمد، از خدا تقاضا داریم که ما را همدم و جلیس الهی دهد و همنشینی اسوه گان الهی را نصیب ما کند تا در پرتو این همنشینی، از خطر سقوط، ایمن شویم. به گفته ملاصدرا اندیشمند بی بدیل اسلامی وقتی در نماز می خوانیم: صراط الذین انعمت علیهم.... باب هدایت و اقتداء از ارواح طیبه و برخوردار گشتن از انوار آنان برای ما فراهم می آید.... [یفتح باب الأقتداء بالأرواح الطیّبه و الأهتداء بانوارهم(1)] وی هم چنین در باب راز اسوه جویی انسان ها، به این حقیقت توجه می دهد که: دنیای ما سرای حق و باطل، نور و ظلمت، خیر و شر، ظلم و عدالت و سایر اخلاق ضد و نقیض است، پس بنگر که کدامیک را انتخاب می کنی و انتخاب تو مجالست و همنشینی با افراد خاصّی را در پی خواهد داشت. [بقول مولوی: تو اوّل بگو با کیان زیستی پس آن گه بگویم که تو کیستی .

سپس می نویسد: فلینظر ایّها یختار فانه اذا استحکم المرافقه تعذرّت المفادفه قال تعالی: «یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ»(2)

دقتّ کن که چه شخصیتی را به همنشینی خود بر می گزینی، و توجه داشته باش هنگامی که رفاقت و دوستی با هرکس در جانت ریشه دوانده است جدایی از او دشوار خواهد بود بدین خاطر در قرآن آمده است: ای مومنان اهل تقوی باشید و مجالست با صادقان (انسان های راستین) را پیشه خود سازید.

دقت در گفتار صدر المتألهین نشان می دهد:

الف) ارتباط با ارواح اسوه و برخوردار گشتن از مجالست با آنان، در حالی که آنان در عالم برزخ به سر می برند، برای اسوه جویان میسّر است. لذا پروردگار حکیم به انسان دعای: اهدنا الصراط المستقیم را آموخته است.

ب) وقتی مرافقت و همنشینی اشتداد یابد، مفارقت و جدایی دشوار می شود [اذا استحکم المرافقه تعذرّت المفادفه]لذا نباید، توبه را به روزگار پس از جوانی موکول نمود. پس باید مجالست با کسانی را برگزینیم که پشیمانی را در پی نداشته باشد.

1- 563. ر.ک: صدرالمتألهین، تفسیر القرآن، ج 1، ص 179 ذیل تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم.
2- 564. سوره توبه، آیه 119.

فصل دوم حضور گروه خاص در محشر

حضور گروه خاص در محشر

مفسّر معروف اسلامی زمخشری، در تفسیر کشاف ذیل آیه 18 سوره نبأ «فَتَأتُونَ أَفْواجاً» این حدیث را از رسول اعظم صلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت فرموده: ده گروه از امّت من با وضعیت استثنایی در محشر حضور می یابند.

البته این سخنان در پاسخ به سؤال معاذ که از چگونگی حضور در محشر سؤال کرده بود، فرمود: مردم گروه، گروه، در حالی که هر گروه امام و پیشوای خود را در پیش خود دارند از قبور به «مَوْقِفْ» (محشر) حاضر می شوند و سپس فرمود: ای معاذ از مسأله بسیار مهمی، سؤال کردی و سپس چشمان خود را با تعجب گشود و به او نگریست و فرمود: ده گروه از امّت من به گونه خاص، حضور می یابند که عبارتند از:

1 - بوزینه نمایان: دسته ای دارای شکل و شمایل ظاهری بوزینه هستند.

2 - خوک نمایان: دسته ای شکل ظاهری همچون خوک دارند.

3 - مُنَكّس ها: دسته ای پاهایشان بالای صورتشان است و به گونه شناور و کشان کشان وارد محشر می گردند.

4 - نابینایان: دسته ای به طور نابینا وارد محشر می شوند.

5 - ناشنوایان: دسته ای به طور ناشنوا وارد محشر می گردند.

6 - لال ها: دسته ای به طور ناتوان در تکلم وارد محشر می شوند.

7 - جوندگان زبان: دسته ای در حالی که زبان خود را می جوند و سر به پیش دارند وارد محشر می شوند از دهن اینان گنداب می ریزد و اهل محشر ناراحت می شوند.

8 - دست و پا بریده شدگان: دسته ای به گونه ای دست و پا بریده محشور می شوند.

9 - به دار آویخته گان: دسته ای به دار آویخته در حالی که از هر مرداری بد بوترند وارد محشر می شوند.

10 - صاحبان لباس آتشین: دسته ای که لباس آتشین بر تن دارند و مایع چسبناکی بر لباس آنهاست که هم موجب چسبندگی لباس به بدنشان و نیز باعث شعله وری آتش می شود وارد محشر می شوند.

ص: 298

توضیح موارد ده گانه

سپس آن حضرت در باب موارد ده گانه فرمود:

1 - امّا دسته اوّل (بوزنه نمایان) عبارتند از قتّات - اینان کسانی هستند که به سخن چینی خود همچنین با غیبت، تهمت، شایعه سازی و دروغ پراکنی) آبروی دیگران را می برند -.

2 - حرامخواران (اهل سحت): امّا دسته دوم کسانی هستند که اهل لقمه حرام اند (خوک هرگونه غذایی را می خورد).

3 - رباخواران (منکسون): امّا دسته سوم اهل ربا هستند.

4 - نابینایان: کسانی هستند که در قضاوت و حکم خود عدالت را رعایت نمی کنند.

5 و 6 - خودخواهان: ناشنوایان و لال ها - این دو گروه کسانی هستند که «فالمعجبون باعمالهم» نسبت به اعمال و کردار خود، «عُجب» دارند و کردار خود را را اعمال دیگران، پسندیده تر و برتر می پندارند.

7 - عالمانِ بلاعمل - جوندگان زبان خود: امّا گروه هفتم کسانی که می گویند، ولی عمل نمی کنند. (دارای علم بلا عمل هستند).

8 - همسایه آزاران - دست و پا بریده شدگان: امّا گروه هشتم کسانی که همسایه آزار بودند و نیز اهل کامجویی و نیز مانع زکات بودند. گروهی که از بدبوئی آن ها اهل محشر اذیت می شوند اینان همان همسایه آزاران، شهوت پرستان حرام خوار (اهل کامجویی غیرمجاز) و نیز کسانی که حقّ خدا را در اموال خود اداء نمی کردند.

9 - سعایت کنندگان: امّا گروه نهم کسانی اند که پیش این و آن به ویژه پیش مسؤلان جامعه از دیگران «بدگوئی» می کنند تا از اعتبارش بکاهند.

10 - کبرورزان و تحقیرکنندگان: امّا گروه دهم که لباس آتشین بر تن دارند کسانی هستند که دارای بیماری خود بزرگ بینی و اهل تحقیر به دیگران هستند.(1)

1- 565. ر.ک: تفسیر کشاف، ج 4، ص 687 و 688. یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاّ من القبور الی الموقوف امما کل امه مع امامهم و عن معاذ رضی اللَّه عنه سئل عنه رسول اللَّه فقال معاذ سألت عن أمر عظیم من الامور ثم ارسل عینیه و قال تحشر اصناف من امّتی بعضهم علی صوره القرده و بعضهم علی صوره الخنازیر و بعضهم منکسون ارجلهم فوق وجوههم یسبحون الیها و بعضهم عمیاء و بعضهم صماً بکماً و بعضهم یمضون السنتهم فهی مدلاه علی صدوروهم یسیل القیح من افواههم یتقذهم اهل الجمع و امّا الذین قطعت ایدیهم و ارجلهم فهم الذین یوذن الجیران و بعضهم مسلبون علی جذوع من نار و بعضهم اشد نتناً من الجیف و بعضهم ملبسون جباباً سابغه من قطرانا لازقه بجلودهم فأما الذین علی صوره القرده فالقتّات من الناس.

نتیجه

دقّت در این حدیث جالب، آموزنده و حیات بخش نشان می دهد که:

1 - رفتار اخلاقی و خصلت درونی (اعم از فضائل و رذائل) در باطن آدمی، در زندگی روزمرّه، تأثیرگذارند.

2 - تأثیراخلاق(اخلاق بدو اخلاق خوب)درسرنوشت انسان بسیارمهم و قابل توجّه است.

3 - گرچه تاثیرات اخلاق در روان آدمی، ناپیدا و ناآشکار است، لکن در زندگی اخروی همواره خود را نشان می دهد، زیرا چهره پیدا و ظاهر آدمی را تشکیل می دهد.

4 - باید تلاش کنیم تا در زندگی دنیوی اهل اخلاق نیک باشیم زیرا هریک از اخلاق خداپسند و هواپسند تأثیرات خاص خود را در جان ما برجای می نهد.

5 - باید بدانیم که ما با خصلت ها و کردار خود، سیمای باطنی خود را تصویر می دهیم و شکل می بخشیم پس در انتخاب خلقیات خود باید دقت کنیم.

فصل سوم مکتوبات روی درب های بهشت و جهنم

اشاره

عبداللَّه بن مسعود قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: لمّا اسری بی إلی السّماء قال لی جبرئیل علیه السلام: قد أمرت الجنّه و النّار أن تعرض علیک، قال: فرأیت الجنّه و ما فیها من النعیم، و رأیت النار و ما فیهما من العذاب؛ و الجنّه فیها ثمانیه أبواب، علی کلّ باب منها أربع کلمات، کلّ کلمه خیر من الدینا و ما فیها لمن یعلم و یعمل بها؛ وللنّار سبعه أبواب، علی کلّ باب منها ثلاث کلمات، کلّ کلمه خیر من الدنیا و ما فیه لمن یعلم و یعمل بها، فقال لی جبرئیل علیه السلام اقرء یا محمّد ما علی الابواب فقرأت ذلک؛ امّا ابواب الجنه فعلیّ اول باب منها مکتوب: لاإله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، لکلّ شی ء حیله و حلیه العیش اربع خصال: القناعه، و بذل الحق، و ترک الحقد و مجالسه اهل الخیر، و علی الباب الثّانی مکتوب: لاإله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، لک شی ء حلیه و حلیه السرور فی الاخره أربع

خصال: مسح رؤوس الیتامی والتعطّف علی الارامل، والسّعی فی حوائج المؤمنین، و التفقد للفقراء والمساکین. و علی الباب الثالث مکتوب: لا إله الاّاللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، لکلّ شی ء حلیه و حلیه الصحه فی الدنیاء اربع خصال: قلّه الکلام، و قلّه المنام و قلّه المشی، و قلّه الطعام. و علی الباب الرابع مکتوب: لاأله الاّاللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، من کان یؤمن باللَّه و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه، من کان یؤمن باللَّه و بایوم الاخر فلیکرم جاره، من کان یؤمن باللَّه والیوم الآخر فلیکرم والدیه، من کان یؤمن باللَّه والیوم الاخر فلیقل خیراً او یسکت. و علی الباب الخامس مکتوب: لا إله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، من أراد أن لایظلم فلایظلم، و من أراد. أن لایشتم فلا یشتم، و من أراد أن لایذلّ فلا یذلّ، و من أراد أن یستمسک بالعروه الوثقی فی الدنیاء و الاخره فلیقل: لا إله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، و علی الباب السادس مکتوب: لاأله الاّاللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، من أراد أن نکون قبره وسیعا فسیحاً فلیبن المساجد، و من أراد أن لاتأکله الدیدان تحت الارض فلیسکن المساجد، و من أحب أن یکون طریّاً مطرّاً لایبلی فلیکنس المساجد، و من أحب أن یری موضعه فی الجنّه فلیکنس المساجد. و علی الباب السابع مکتوب: لا إله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه. بیاض القلب فی اربع خصال: عیاده المریض، و اتّباع الجنائز، و شراء الاکفان، و ردّالقرض و علی الباب الثامن مکتوب: لا إله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولی اللَّه، من أراد الدخول من هذه الابواب فلیتمسک باربع خصال: السخاء، و حسن الخلق، و الصدقه، والکفّ عن اذی عباداللَّه تعالی.

الف: برخی از خصوصیات درهای بهشت

1 - حلقه درب بهشت از یاقوت سرخ است که بر روی صفحه ای از طلا نصب شده است که وقتی آن حلقه کوبیده شود و زنگ در بهشت به صدا درآید «یا علی» از آن بلند می شود(1)

2 - در احادیث آمده است که یکی از درهای بهشت باب البلاء نام دارد.

علّت این که درهای بهشت 8 تا است و درهای جهنم 7 تا، اشاره به این است که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؛ رحمت خداوند بر غضبش پیشی گرفته و اهل بهشت بیشتر از اهل جهنم

1- 566. بحارالانوار، ج 8، ص 122.

خواهند بود».

ب: نوشته روی درهای بهشت

نوشته روی درهای بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلی باب الجَنَّهِ مَکْتُوبٌ الْصَّدَقَهُ بِعَشْرَهٍ وَ الْقَرْضُ بِثَمانِیَهَ عَشَر؛

صدقه دادن 10 اجر دارد و وام و قرض دادن، 18 پاداش.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «وقتی من (در سفر معراج) وارد بهشت شدم دیدم که با طلا روی درب های آن ها نوشته شده: «لاإله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه، الحسن و الحسین، صفوه اللّه، علی مبغضهم لعنه اللّه».(1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در سفر عظیم آسمانی معراج با همسفر گرامی خود جبرئیل از بهشت و جهنم دیدن کردند و انواع نعمت های درخشان بهشت را از نزدیک دیدند، شعله های وحشت آور و عذاب های گوناگون دوزخ را نیز مشاهده کردند، هنگامی که دیدار به پایان رسید، جبرئیل از رسول خدا پرسید: آیا آنچه که بر روی درهای بهشت و جهنم نوشته شده بود، خواندی یا نه؟

آن حضرت فرمودند: نه خیر، نخواندم.

جبرئیل عرض کرد: بهشت هشت در دارد و بر هر دری چهار سخن نوشته شده است که آموختن و عمل کردن به هر یک از آن سخنان بهتر است از تمام دنیا و آنچه در دنیا هست.

آن حضرت فرمود: باید برگردیم و با هم آن نوشته ها را بخوانیم، با این ترتیب پیامبر و «جبرئیل» از درهای بهشت دیدن کردند.

رسول خداصلی الله علیه وآله و جبرئیل سخنانی را که بر روی درهای هشتگانه بهشت نگاشته شده بود، یکی پس از دیگری قرائت کردند، آن نوشته ها روی درها از اوّل تا به آخر به این ترتیب بود:

روی درب اوّل نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه».

برای هر چیزی زینتی است ولی زینت زندگی سعادتمندانه عبارتند از:

1) قناعت 2) حقّ شناسی 3) اجتناب از کینه و حسد و رشک 4) همنشینی با نیکان و اهل سعادت

ص: 302

1- 567. بحارالانوار، ج 8، ص 191.

درب دوم

روی درب دوم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه» برای شیرین کامی عواملی است و عامل های شیرین کامی در آخرت چهار چیز است که عبارتند از: 1) دست نوازش به سر یتیم کشیدن 2) مهربانی به بی سرپرستان 3) کوشش در راه برآوردن نیازمندی های مسلمانان 4) احترام و مهربانی به تهیدستان.

درب سوم

روی درب سوم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه» برای هر چیزی زیور و حلاوتی است ولی زیور باطن آدمی عبارتند از:

1) کم خوردن 2) کم سخن گفتن 3) کم خوابیدن 4) پرهیز از شهوت پرستی.

درب چهارم

روی درب چهارم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه»

1) کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به میهمان احترام می کند.

2) کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه اش احترام می گذارد.

3) کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به پدر و مادرش نیکی می کند.

4) کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، یا سخن نیک می گوید و یا یا ساکت می شود.

درب پنجم

روی درب پنجم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ ولیُّ اللّه»

1) کسی که می خواهد ذلیل و بیچاره نشود، کسی را ذلیل و بیچاره نکند.

2) کسی که می خواهد به او فحش و ناسزا نگویند، خودش به کسی ناسزا نگوید.

3) کسی که می خواهد در دنیا و آخرت به او ظلم نشود، ظلم نکند.

4) کسی که می خواهد به دستگیره های محکم نجات خود دست یابد به کلمه «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللّه، علیّ ولیُّ اللّه» متمسک شود.

درب ششم

روی درب ششم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللّه»

1) کسی که می خواهد قبر او با وسعت باشد مسجد بسازد.

2) کسی که دوست دارد در قبر، کرم های زیر زمین او را نخورند در مسجد زیاد بنشیند. (و در نسخه دیگری آمده است کسی که می خواهد خانه قبرش تاریک نباشد چراغ مسجد را روشن کند).

3) کسی که دوست دارد بدنش، تر و تازه در قبر بماند مسجد را جارو و تمیز کند.

4) کسی که می خواهد جایگاه خویش را در بهشت ببیند مسجد را فرش کند.

درب هفتم

روی درب هفتم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه»؛ روشن شدن قلب در چهار چیز است:

1) عیادت از مریض 2) تشییع جنازه 3) خریدن کفن 4) ادای قرض

درب هشتم

روی درب هشتم نوشته شده است: «لا اله الاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیُّ اللَّه»؛ آن کس که می خواهد از این درهای هشتگانه وارد بهشت شود به کمک چهار عمل، اجازه ورود به او داده خواهد شد:

1) صدقه 2) سخاوت 3) حسن خلق 4) اذیت و آزار نرساندن به بندگان خداوند.(1)

ج: نوشته های روی درهای جهنم

نوشته های روی درهای جهنم

در حدیث مکتوبات روی درب های بهشت نکات مربوطه را یادآور شده ایم؛ اینک ادامه آن حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: روی درب های جهنم نیز مطالبی نوشته شده بود.

درب اوّل

در روی درب ورودی اوّل جهنم سه کلمه نوشته شده بود که عبارت بودند از:

1) کسی که امید به خدا دارد پیروزی از آن اوست.

2) کسی که از خدا می ترسد، ایمن می ماند.

3) آدم مورد هلاکت کسی است که به غیر خدا امید ببندد و از غیر خدا خوفناک باشد.

درب دوم

1) کسی که دوست دارد در قیامت برهنه نباشد، در دنیا برهنگان را بپوشاند.

ص: 304

1- 568. بحارالانوار، ج 8، ص 144.

2) کسی که دوست دارد در قیامت به تشنگی مبتلا نگردد در دنیا تشنگان را سیراب نماید.

3) کسی که دوست دارد در قیامت مبتلا به گرسنگی نگردد در دنیا گرسنگان را سیر کند.

درب سوم

1) لعنت خدا بر دروغ گویان 2) لعنت خدا بر بخلیلان 3) لعنت خدا برظالمان

درب چهارم

1) خدا ذلیل نمود کسی را که به اسلام، توهین کند.

2) خدا ذلیل نمود کسی را که به اهل بیت علیهم السلام توهین کند.

3) خدا ذلیل نمود کسی را که ستمکاری را کمک نماید.

درب پنجم

1) از هوای دل تبعیّت نکنید که مخالف ایمان به خداست.

2) در موارد بیهوده سخن نگویید که از رحمت خدا به دور می مانید.

3) هرگز همیار و همدست ستمکاران مباشید.

درب ششم

1) من حرام هستم بر تلاشگران حقّ باور 2) من حرام هستم بر صدقه دهندگان 3) من حرام هستم بر روزه داران.

درب هفتم

1) پیش از آن که مورد حسابرسی قرار بگیرید، به حساب خود رسیدگی کنید.

2) پیش از آن که مورد توبیخ الهی قرارگیری، خود را توبیخ نمایید.

3) پیش از آن که بر خدا وارد شوید (در قیامت) او را بخوانید. (با کردار و گفتار خود اهل خدا باشید).

ص: 305

خاتمه

پرواز سحر، نماز شب

سحرگاهان به سوی عشق رو کن

مصفا دیده را زآب وضو کن

صلات اللیل را بر بند قامت

گل بیت الحضور یار بو کن

به یارب یا رب نای دل و جان

گل دیدار دلبر جستجو کن

قفس بشکن به سوی عرش پر زن

سفر سوی سرای پاک او کن

نماز شب تو را آب حیات است

لبی تر زان طهور نیک رو کن

نشین در سایه سار آسمان ها

دمی با مهر مطلق گفتگو کن

بود حلال مشکل های گیتی

از این سوزن قبای خود رفو کن

بخوان آن حاضر غایب نما را

براق عشق را پر آبرو کن

که مهر او بهاور، نردبان است

وصال آسمان را آرزو کن

محمد را بود نور دو چشمان

شفیعی، سبز، جان زین آب جو کن

زهد، دنیا

به دنیا دل نسبتن این گذر بِهْ

که دل را آسمان خوئی مَقَر بِهْ

ز حرص و آز دل را پاک جان دار

که تجرید، دل از ز نگار شرّ بِهْ

به خالِ لاله رویان، دل، مبندید

فروغ چشم پوشی، این گذر بِهْ

جمال و مال و منصب بی قرارند

گریز از هر غرور بد گهر بِهْ

جهان، خود مظهَرِ فیض گران است

ولی زهدِ خدا جوی اَبر بِهْ

بلی، زین مزرعه از بهرِ فردا

بسی گل چیدن از هر بام دُر بِهْ

خوشا آزاد خوی حیدر آیین

که دل، در بند حیّ دادگر بِهْ

نه رهبانیت و مردم گریزی

نه ترک کار و نی پا در سفر بِهْ

که زهد صوفیانه دل فریب است

فرار از ادعای بی ثمر بِهْ

شفیعی، زهد، تجریدِ درون است

رهایی از تعلق ها مگر بِهْ

ص: 306

منصب

منصب اندر زمانه دام گه است

بهر چشمان باز، رَه، به «چَه» است

منصب، از بهرِ خود امانت دان

چند روزی در آسمان چو «مَه» است

هان مبادا به سوی آن تازی

مگر آن دم که از دَرِ اِلَهْ است

بر مناصب، مَبَند دل، ای دوست

که به حق یک رفیقِ نیمه ره است

هرکه شد عبد درگه منصب

در صَفِ آسمان چه رو سیه است

هان شفیعی، مجوی منصب و جاه

سَرِ آن عاقبت چه بی کُله است

سفر و توشه

صلبِ بابا جای من بودست، اندر روزگار

سوی مادر آمدَستم، از قضای کردگار

در رَحِم، پرورده شد، اندام و جان آمد پدید

بار بر بستم از آن ظلمت سرای تنگ و تار

در دل دنیا، وَطن بگزیده ام با صد امید

تا که جان را سازمان بخشم، شوم صاحب عیار

سیرتم، در این شبستان نیست جز مخلوق من

صورتِ باطن ز عزم و کار من گیرد مدار

نیک یا بَد، هر چه باشم در بسیط زندگی

نقش گیرد صورت باطن، بدور از هر شعار

من که باشم، زاده اخلاق و فرزند عمل

هر چه کارم، بَدْرَوَم در زندگی ای هوشیار

پس به سوی برزخ عالَم رَوَم، از راه مرگ

منتظر مانم، در آید نوبت دارالقرار

تا به محشر پا نهم در آن دیار سرنوشت

تا هویدا گردد آن سیمای اندر اِستتار

ص: 307

ای خوش آن کس، اندر این گردون بُوَد یوسف جمال

جنت و حور و قصورش، بهر او در انتظار

ورنه، جز رسوایی و حسرت، نخیزد حاصلی

عاقبت را خیر فرما، ای خدا در روزگار

روز عقبی هر کسی، مهمان دنیای خود است

توشه آنجا از اینجا باید ای جان، هوش دار

دست زن بر دامن آل محمدصلی الله علیه وآله، دمبدم

ای شفیعی، بهر انسان بارَد از این دَر، بهار

برگ ریزان

هماره، سالکِ صحراىِ جود و احسان باش

به فکر سختىِ ایام مستمندان باش

به یادِ زندگىِ جاودان، به پیش فرست

به غمزه، همدم و همرازِ خیر کیشان باش

چه غم، چه شادىِ این عرصه را دوامی نیست

به دل، به سوی سرای دگر گریزان باش

به روز خرّمِ فصلِ بهار نیک سرشت

به یاد روز خزان، گاهِ برگ ریزان باش

ز قلبِ مزرعه، از بهر خانه، تا وان گیر

به روز حشر، سرافراز و شاد و خندان باش

به روز تلخی و گاه مصائب ای معشوق

بر آسمان نگر و خواستار باران باش

مباد آنکه تهیدست، خیزی از این خاک

کنار سفره خود، روسپید دوران باش

صفیر مرگ خود، از گور دیگران بشنو

به یاد هجرت خود، زین سرا و ایوان باش

ص: 308

چه ناگهان رسد اندر برت فرشته مرگ

پس ای عزیز مهیاءِ روز هجران باش

نگر به خاک شفیعی و زندگی دگر

به یادِ رونقِ فردا ستاره باران باش

اهمیّت علم

«عن ابی عبداللَّه قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فضل العالم علی العابد لفضل القمر علی سایر النجوم لیله البدر و ان العلماء ورثه الانبیاء».(1)

عالِم، اندر ماسوا مَجلای ایقان است و بس

در بساط معرفت، منشورِ ایمان است و بس

عالمان، پروانه شمع تجلای حیات

عالم، اندر دهر، مهری از مسیحان است و بس

عالمان، در زندگانی روح بخشای دل اند

عالم ربانی حق، روح ایوان است و بس

عابد و عالم، یکی مپسند، در مکتب وصال

آن، برای خویش و این، از بهر خلقان است و بس

آن یکی بهر نجات خویش، می دارد عمل

وین، یکی، بهر حیاتِ خلق، تابان است و بس

1- 569. کافی، ج 2، ص 57.

1. قرآن مجید

2. نهج البلاغه

3. احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی (505 ه.ق)، دارالهادی، بیروت، چاپ اوّل، 1412 ه.ق

4. الاختصاص، شیخ مفید محمّد بن محمّد بن النعمان، (413 ه.ق)، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

5. ارشاد القلوب، الحسن بن محمد دیلمی، (711 ه.ق)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ چهارم، 1398 ه.

6. الأمالی، شیخ صدوق، (381 هق)، بنیاد بعثت، قم، چاپ اوّل، 1417 ه.ق

7. الأمالی، شیخ طوسی، (460 هق)، بنیاد بعثت، قم، چاپ اوّل، 1414 ه.ق

8. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، (1111 هق)، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، 1403 ه.ق.

9. البلد الامین، ابراهیم بن علی کفعمی، (905 ه.ق)، موسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1418 ه.ق.

10. به سوی محبوب، سید مهدی ساعی، انتشارات شفق، قم.

11. بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، مطبعه سیدالشهداء، قم، چاپ اوّل، 1404 ه.ق.

12. پرتوی از مبانی تربیتی عرفانی امام خمینی، سید محمد شفیعی مازندرانی، انتشارات اسلامی، قم.

13. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، (643 ه.ق)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، 1417ه.ق.

14. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، (قرن 4 هجری)، موسسه النشر الاسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1404 ه.ق.

15. تسلیه الفؤاد، سید عبداللّٰه شبّر، (1242 ه.ق)، مکتبه بصیرتی، قم، 1393 ه.ق.

16. تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، (413 ه.ق)، دارالمفید، بیروت، چاپ دوم، 1414 ه.ق.

17. تعلیقات علی مصباح الانس، امام خمینی؛ مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1424 ه.ق.

18. تفسیر ابوالفتوح الرازی، ابوالفتوح رازی، (قرن 6 هجری)، کتابفروشی اسلامیه، تهران، 1385 ه.ق.

19. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، مدرسه الامام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اوّل، 1409 ه.ق.

20. تفیسر التبیان، شیخ طوسی،(460ه.ق) دفترتبلیغات اسلامی، قم، چاپ اوّل،1409 ه.ق.

21. تفسیر الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف ثعالبی مالکی، (875 ه.ق)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اوّل، 1418 ه.ق.

22. تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، (قرن 6 هجری)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اوّل، 1418 ه.ق.

23. تفسیر شبر، سید عبداللّٰه شبّر، (1242 ه.ق)، انتشارات اسوه، قم، چاپ اوّل، 1414 ه.ق.

24. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، (1091 ه.ق)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1406 ه.ق.

25. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، (320 ه.ق)، المکتبه الاسلامیه، تهران.

26. تفسیر الفخرالرازی، فخرالدین محمّد بن عمر رازی،(606 ه.ق)، المطبعه البهیه، مصر.

27. تفسیر القرطبی، محمّد بن احمد انصاری قرطبی، (671 ه.ق)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1405 ه.ق.

28. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، (329 ه.ق)، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ سوم، 1404 ه.ق.

29. تفسیر الکشاف، جار اللّٰه محمود بن عمر زمخشری، (528 ه.ق)، دارالکتاب العربی، بیروت.

30. تفسیرالمیزان، سیدمحمد حسین طباطبایی، (1402 ه.ق)، مؤسسه النشرالاسلامی، قم.

31. تفسیر نمونه، زیر نظر آیت اللّٰه مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ شانزدهم، 1362 ه.ش.

32. تلخیص الحبیر، أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، (852 ه.ق)، دار الفکر، بیروت.

33. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی،(460 ه.ق)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، 1365 ه.ش.

34. جامع الاحادیث الشیعه، آیت اللّٰه العظمی سید حسین بروجردی، المطبعه العلمیه، قم، 1399 ه.ق.

35. جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری سبزواری، (قرن 7 هجری)، مؤسسه آل البیت، قم، چاپ اوّل، 1414 ه.ق.

36. چهل حدیث، امام خمینی رحمه الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1423 ه.ش

37. حق الیقین، سید عبداللّٰه شبر، (1242 هق)، مکتبه العرفان، صیدار لبنان، 1352 ه.ق.

38. خزائن، احمد بن محمّد مهدی نراقی، کتابفروشی علمیه اسلامیه، تهران، تحقیق و تعلیق و تصحیح علامه حسن حسن زاده آملی، چاپ اوّل، 1378 ه.ق.

39. الخصال، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1403 ه.ق.

40. دعائم الاسلام، النعمان بن محمد بن منصور تمیمی مغربی، (363 ه.ق)، دارالمعارف، مصر، 1383 ه.ق.

41. الدعوات، قطب الدین راوندی، (573 ه.ق)، مدرسه الامام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اوّل، 1407 ه.ق.

42. دیوان اشعار، سید محمد شفیعی مازندرانی.

43. دیوان حافظ، حافظ شیرازی، انتشارات حافظ، تهران 1385 ه.ق

44. دیوان گلچین عاشورایی، سید محمد شفیعی مازندرانی.

45. دیوان نسیم معارف، سید محمد شفیعی مازندرانی.

ص: 312

46. راز خوشبختی، سید محمد شفیعی مازندرانی.

47. روضه الواعظین، فتال نیسابوری، (508 ه.ق)، منشورات شریف رضی، قم.

48. ریاض العلماء، میرزا عبداللَّه افندی اصفهانی، (قرن 12 هجری)، کتابخانه آیت اللَّه نجفی مرعشی، چاپ اوّل، 1401 ه.ق.

49. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، (1359 ه.ق)، مؤسسه الوفاء، بیروت.

50. سنن أبی داود، سلیمان بن الاشعث سجستانی، (275 ه.ق)، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 1410 ه.ق.

51. سنن الترمذی، محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، (279 ه.ق)، دارالفکر، بیروت، 1403 ه.ق

52. شرح اصول الکافی، ملا صدرا محمد بن ابراهیم شیرازی، (1050 ه.ق)، مکتبه المحمودی، تهران.

53. شرح فصول الحکم، داود بن محمود قیصری، انتشارات بیدار، قم.

54. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، (656 ه.ق)، داراحیاء الکتب العربیه، بیروت، چاپ اوّل، 1378 ه.ق.

55. شرح نهج البلاغه،میرزا حبیب اللَّه خویی،المکتبه الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، 1397 ه.ق.

56. علل الشرایع، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، المکتبه الحیدریه فی النجف الاشرف، 1386 ه.ق

57. عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، (880 ه.ق)، مطبعه سید الشهداءعلیه السلام، قم، چاپ اوّل، 1403 ه.ق.

58. عیون اخبار الرضاعلیه السلام، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1404 ه.ق.

59. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، (قرن 6 هجری)، دارالحدیث، قم، چاپ اوّل، 1376 ه.ش.

ص: 313

60. فتح البارى، احمد بن على بن محمد بن حجر عسقلانى، (852 ه.ق.)، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بيروت، چاپ دوم، 1300 ه.ق.

61. الفتوحات المكيه، محى الدين بن عربى، المكتبه العربيه، بيروت.

62. فيض الاله فى ترجمه القاضى نور اللّٰه، جلال الدين حسينى، چاپ شركت سهامى طبع كتاب، 1367 ه.ق.

63. فيض القدير، محمّد عبدالرؤوف المناوى، (1331 ه.ق)، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اوّل، 1415 ه.ق.

64. قصص الانبياء، سيد نعمه اللّٰه الجزائرى، (1112 ه.ق)، انتشارات هاد، تهران، چاپ سوم، 1377 ه.ق.

65. الكافى، محمّد بن يعقوب كلينى رازى، (329 ه.ق)، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، 1388 ه.ق.

66. كتاب الزهد، الحسين بن سعيد اهوازى، (قرن 2 و 3 ه.ق)، المطبعه العلميه، قم، 1399 ه.ق.

67. كحل البصر، شيخ عباس القمى، مطبعه سيد الشهداء، قم، چاپ اوّل، 1404 ه.ق.

68. كشف الخفاء، اسماعيل بن محمد عجلونى، (1162 ه)، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، 1408 ه.ق.

69. كشف الغمه، على بن عيسى اربلى، (687 ه.ق)، دارالكتاب الاسلامى، بيروت، چاپ اوّل، 1401 ه.ق.

70. كنز العرفان، مقداد سيورى، (826 ه.ق)، المكتبه المرتضويه، 1384 ه.ق.

71. كنز العمال، متقى هندى، (975 ه.ق)، مؤسسه الرساله، بيروت، 1409 ه.ق.

72. مأه منقبه، ابن شاذان محمد بن أحمد قمى، (413 ه)، مدرسه الامام المهدى عليه السلام، قم، چاپ اوّل، 1407 ه.ق.

73. مجمع البیان، شیخ طبرسی،(560 ه.ق)،مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1415 ه.ق.

74. مجموعه ورّام، ورّام بن ابی فراس مالکی اشتری، (605 ه.ق)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1388 ه.ش.

ص: 314

75. المحجه البیضاء، مولی محسن فیض کاشانی، (1091 ه.ق)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ه.ق.

76. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، (1405 ه.ق)، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1419 ه.ق.

77. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، (1320 ه.ق)، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اوّل، 1408 ه.ق.

78. مشکاه الانوار، ابوالفضل علی طبرسی، (قرن 7 هجری)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، 1385 ه.ق.

79. مصادقه الاخوان، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، مکتبه الامام صاحب الزمان علیه السلام، العامه، کاظیمه، عراق، 1402 ه.ق.

80. مصباح الکفعمی، ابراهیم بن علی کفعمی، (905 ه.ق)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1400 ه.ق.

81. مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1400 ه.ق.

82. معادشناسی، آیت اللّه سید محمد حسین حسینی تهرانی، تهران، چاپ پنجم.

83. معانی الاخبار، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، 1361 ه.ش.

84. المعجم الکبیر للطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی، (360 ه.ق)، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم.

85. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، (425 ه.ق)، الدار الشامیه، بیروت، چاپ اوّل، 1416 ه.ق.

86. مقتل الحسین علیه السلام، عبدالرزاق موسوی مقرم، دار الکتاب الاسلامی، بیروت، چاپ پنجم، 1399 ه.ق.

ص: 315

87. مکارم الاخلاق، الحسن بن الفضل طبرسی، (قرن 6 هجری)، منشورات شریف رضی، قم، چاپ ششم، 1392 ه.ق.

88. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، (381 ه.ق)، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1404 ه.ق.

89. المواعظ العددیه، محمد بن الحسن حسینی عاملی، دفتر نشر الهادی، قم، چاپ ششم، 1419 ه.ق.

90. نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، (1112 ه.ق)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، 1412 ه.ق.

91. نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران.

92. وسائل الشیعه،حرّعاملی،(1104 ه.ق)،مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ دوم،1414ه.ق.

93. الوقائع والحوادث، محمّد باقر ملیوبی، قم.

ص: 316

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109